

دیدگاهها
تحلیلها
ورویادها

(مجموعه مقالات)

(۲۰۲۰ - ۲۰۱۵)

جلد سوم

غلام دستگیر صادقی

دیدگاه‌ها

تحلیل‌ها و رویدادها

(مجموعه‌ی مقالات)

۲۰۲۰ - ۲۰۱۵

جلد سوم

غلام دستگیر صادقی

شناسنامهٔ مجموعه

نام کتاب: دیدگاه‌ها. تحلیل‌ها و رویدادها (جلد سوم)

نویسنده: غلام دستگیر صادقی

منتشر شده: در رسانه‌های بیرون مرزی افغانستان

به اهتمام: کاوه صادقی

تدوین دیجیتال: قاسم آسمایی

بازپخش دیجیتال: نشرات راه پرچم جولای ۲۰۲۱

آدرس: کوپنهاگن. دنمارک

ایمیل آدرس:

g.d.sadeghi@gmail.com

فهرست مطالب

- سخن کوتاه در باره‌ی این مجموعه: ۱
- بخش اول تحلیل‌ها ۵
- یاد و بود از رفیق عزیز ما بپرک کارمل! ۱
- انگیزه‌های ورود نیروهای شوروی به افغانستان! ۶
- منطقه در آستانه یک تحول احتمالی! ۱۱
- فساد سیاسی و گسترده‌گی آن در افغانستان! ۱۹
- یادی از استاد میر اکبر خیبر! ۲۷
- بازی‌های سیاسی با پروژه‌های بزرگ ملی متوقف گردد! ۳۴
- "جنبش روشنائی" حماسه آفرید! ۳۸
- روز جهانی کودک و زندگانی فلاکت‌بار کودکان افغان! ۴۰
- بلند پروازی‌های سلطان‌مآبانه اردوغان رنگ می‌بازد! ۴۸
- نبود فرهنگ مسؤولیت پذیری! ۵۳
- قدرت‌نمایی‌های طالبان و همپاری‌های دولتمردان! ۵۹

- ۶۴ میلیاردها دالر اعتبار برای حکومتی بی کفایت و بی اعتبار!
- ۷۲ خوشبآوری‌های ما و این همه شایعه پراگنی‌ها!
- ۷۷ فیدل کاسترو، اسطوره‌پی از امریکای لاتین!
- ۸۲ هند، افغانستان و پاکستان، تشدید تشنج!
- ۸۵ چند برگی از یاد مانده‌ها با محمود بریالی!
- ۹۱ آخرین روز و شب زنده‌گی امین!
- ۹۸ فراز و فرود جریان دموکراتیک و ترقی‌خواه خلق!
- ۱۰۲ بحران در تطبیق قانون اساسی افغانستان!
- ۱۱۲ افغانستان باز هم در سر خط اخبار رسانه‌های بین‌المللی!
- ۱۱۴ راه ابریشم جدید، یک کمربند و یک جاده!
- ۱۱۸ تداوم و گسترش جنگ و بحران در افغانستان!
- ۱۲۶ خصوصی سازی جنگ با استفاده از سربازان مزدور!
- قدرت نمای‌های نظامیان پاکستان و فرصت سوزی‌های زمامداران افغانستان!
۱۳۴
- ۱۴۱ خودشیفتگی!

- حکومت "وحدت ملی" و این همه رسوایی‌ها! ۱۴۳
- مردم در فقر جان‌سوز و این گویا رهبران در عیش و نوش! ۱۵۱
- رفتار فاشیستی نظامیان آسترالیا در افغانستان! ۱۵۷
- بازنگری بر پیمان امنیتی میان کابل و واشنگتن! ۱۶۰
- ببرک کارمل و خطوط کلی کار کلکتیف حزبی! ۱۶۹
- روز بین‌المللی مبارزه با فساد و نصایح پدرانہ جناب متفکر! ۱۷۸
- صلح هنوز هم سراپی بیش نیست! ۱۸۱
- جلوگیری از بروز یک فاجعه بزرگ دیگر! ۱۸۹
- بهار، صلح و امیدها! ۱۹۳
- اگر از تاریخ نمی‌آموزیم، از رویدادهای روز بیاموزیم! ۱۹۹
- گسترش روز افزون داعش در افغانستان! ۲۰۱
- با یک اشاره انگشت، به سوی پاکستان دویدند! ۲۰۷
- در حاشیه موافقتنامه احتمالی امریکا با طالبان! ۲۰۹
- تداوم تراژیدی افغانستان، انتخابات و بی‌تفاوتی جامعه جهانی! ۲۱۴

- ۲۲۲ بازی با انتخابات کذایی برای تداوم و یا کسب قدرت!
- ۲۲۷ تلاش در ایجاد اداره‌ی دموکراتیک، قانونمند و مردمی!
- ۲۴۲ بودجه ملی، بیت‌المال یا کیسه خلیفه؟!
- ۲۵۰ بازی‌های سیاسی ایالات متحده امریکا و ایران!
- ۲۵۳ "موافقتنامه آوردن صلح به افغانستان" - امیدها و بیم‌ها!
- ۲۵۸ مردم در آشفتگی و اضطراب جان‌سوز!
- ۲۶۵ جنگ، تداوم تراژیدی و فاجعه انسانی!
- ۲۶۸ فقر، گرسنگی و احتمال قحطی گسترده در کشور!
- ۲۷۴ بازی با سرنوشت مردم زیر نام جرگه‌های فرمایشی!
- ۲۷۷ اوج خودکامه‌گی!!!
- ۲۸۲ تشنج در روابط پاکستان و عربستان سعودی!
- ۲۸۶ خروج نیروهای امریکایی و ناتو از افغانستان؟!
- ۲۹۳ در حاشیه قتل فجیع یک آموزگار فرانسوی!
- ۲۹۸ او گروگان کرملین بود!

- ۳۱۹ بخش دوم رویدادها
- ۳۲۰ شهادت فرخنده‌ی نامراد!
- ۳۲۳ برگزاری انتخابات پارلمانی در دنمارک!
- ۳۲۷ نگاهی خاموش!
- ۳۳۳ «نورانی» نمی‌میرد!
- ۳۳۶ یادى از میخائیل شولوخف
- ۳۴۲ سیری بر نوروز و جشن آن، این میراث فرهنگی و معنوی بشر
- ۳۴۸ شصتمین سالروز انقلاب کوبا را گرامی می‌داریم!
- ۳۵۰ جولیان آسانژ بزرگ‌ترین افشاگر تاریخ!
- ۳۵۲ یادواره‌هایی از احمد ظاهر این هنرمند همواره زنده!
- ۳۵۶ نوروز باستانی زیر سایه شوم ویروس کرونایی!

سخن کوتاه در باره‌ی این مجموعه:

«دیدگاه‌ها» مجموعه‌ی بخشی از نوشته‌هایی است که در غربت و دور از وطن نگاشته شده و در مطبوعات و رسانه‌های بیرون مرزی به نشر رسیده است. سلسله نوشته‌هایی جلد اول، شامل سی و شش مقاله در سه صد و هفت برگ که به نحوی باهم در پیوند اند، از سال‌های آغازین زنده‌گی در غربت، اوایل سال ۱۹۹۷ تا سقوط رژیم طالبان در افغانستان، و اواخر سال ۲۰۰۴ را در بر می‌گیرد. نوشته‌های جلد دوم سلسله سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۴ ایجاد حکومت وحدت ملی را در بر گرفته و شامل بیست و شش مقاله در ۳۱۲ برگ می‌باشد. جلد سوم «دیدگاه‌ها» نوشته‌های سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۰ را در بر گرفته و شامل ۶۲ مقاله و در ۳۷۷ صفحه می‌باشد.

در بیان فشرده جلد اول چنین آمده است: «سال‌هایی که این سیاه مشق‌ها به روی کاغذ آمده اند، دشوارترین و تیره‌ترین دوران زنده‌گی مردم افغانستان را می‌سازند. آثار زخم‌های جان‌سوز و عمیق این برهه‌ی تاریخی، برای زمانه‌های دراز، همچنان روح و روان مردم افغانستان را آزار خواهد داد.»

به هر صورت، نگارنده ادعا ندارد که منظرگاه وی در ارتباط به این رویدادهای فاجعه‌بار، گسترده و همه‌جانبه است؛ صرف به این باور است، آنچه را که وی دیده، خوانده، شنیده و یا درک کرده، صادقانه بازتاب یابد و به نحوی بیانگر گوشه‌هایی از واقعیت‌هایی گردد که از یک زوایه دیگر به نمایش گذاشته شده است. این نظرگاه، نمایندگی از دید و برداشت شخصی نویسنده کرده که با تلاش فراوان هر چه را می‌توانست دید و درک کرد، بی‌ریا به دسترس خواننده عزیز بگذارد،

و در بازتاب این برداشت‌ها و دیدگاه‌ها تا جایی که برای وی ممکن بوده، با بصیرت برخورد کند.

این اثر با استفاده از فن‌آوری‌های نوین در سه مجلد از طریق شبکه بین‌المللی اینترنت به نشر رسیده و در سایت‌های که کتاب‌های دیجیتال را پیشکش می‌کنند، گذاشته شده تا علاقمندان کتاب، به سهولت و بدون کدام هزینه‌ی اضافی به آن دسترسی یابند. آنانی که به رویدادهای واقعی این برهه‌ی از تاریخ غمبار کشور ما علاقمند هستند، می‌توانند بنا بر ضرورت از آن استفاده کنند. به این امید که این مراجعه و بررسی از یک دیدگاه دیگری که ممکن با نظرگاه خواننده هم‌خوانی داشته و یا نداشته باشد، در شناخت یک بخشی از تصویر پیچیده وضعیت رقتبار کشور در برهه زمانی از ۱۹۹۷ تا ۲۰۲۰، یاری رساند.

در این برهه‌ی زمانی، مردم افغانستان، شاهد فاجعه‌های بسیار بزرگ انسانی که ماهیت جنایت‌های بشری و جنگی و در برخی موارد نسل‌کشی را داشته و از جنگ‌های میان‌تنظیمی مجاهدین، استقرار حاکمیت بسیار خشن و متحجر گروه طالبان و سرانجام اشغال کشور زیر نام "آزادی مستدام" و "حمایت قاطع" سردمداران کشورهای که ادعای دموکراسی و آزادی را دارند، بوده‌اند و زیر هر نام و عنوانی به خاک و خون کشیده شده و هستی مادی و معنوی شان را از دست داده‌اند.

با دریغ و درد، تراژیدی بزرگ مردم افغانستان در جریان این همه سال‌ها و تداوم جنگ‌های نیابتی قدرت‌های جهانی و منطقه‌ی، بر طبق برنامه‌های منسجم استعماری و استخباراتی آنها، با نادیده گرفتن کامل آزادی، استقلال، تمامیت ارضی کشور و حقوق قانونی و مشروع مردم افغانستان، همچنان ادامه دارد.

با وجود این همه رنج‌ها و غصه‌های بیکران، فراموش ناشدنی و جبران ناپذیر که دامن مردم افغانستان را گرفته، سخت ضرورت است که وطن دوستان و ترقی‌خواهان افغانستان، آنانی که خیر و صلاح وطن و مردم همواره در قلب و ذهن شان جا داشته است و بخاطر آن شاهد سربازی‌ها و قربانی‌های بی‌شمار بوده‌اند، هرچه زودتر دست بدست هم دهند و در یک مسیر شریفانه و انسانی که همانا استقرار صلح، امنیت و ثبات است، و بربنیاد آن، توسعه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی این کشور می‌باشد، متحدانه، مدبرانه، و جسورانه گام بگذارند. حالا که بار دیگر در دروازه‌های شهر به ماتم نشسته کابل صدای پای استبداد و تعصب قرون وسطایی و سلطه‌گری‌های نظامیان پاکستانی به گوش می‌رسد، بایست در گذر از این گذرگاه‌های پُررنج و عذاب تحجر، استبداد و اشغال به سوی ترقی، آزادی و رفاه اجتماعی، بمردم ستم‌دیده کشور خویش به هر وسیله ممکن، یاری رسانند.

قابل یادآوری می‌دانم که نشر جلد نخست و دوم کتاب دیدگاه‌ها با استقبال گرم و صمیمانه شمار زیادی از بزرگان سیاست، فرهنگ و ادب، دوستان بسیار ارجمند و علاقمندان به کتاب و آگاهی، قرار گرفته است. صدها نسخه از فایل این کتاب بنابر تقاضا به دسترس آن شخصیت‌های ارجمند گذاشته شده است. اضافه بر آن، نشر کتاب‌ها در سایت‌های راه پرچم، مشعل، آریایی، وطن‌دار، صفحه‌های فیسبوکی و سایت‌های که کتاب‌های دیجیتال را به بایگانی دارند و پیشکش می‌کنند، این فرصت را مساعد ساخته که گروهی بزرگی از علاقمندان به کتاب به این آثار ناچیز نگارنده به گونه مجانی دسترسی یابند.

از همه بزرگان و دوستان محترمی که به این کتاب‌ها علاقمندی نشان داده‌اند، ابراز سپاس و امتنان دارم. بایسته می‌دانم که به ویژه از دوست بزرگوارم، محمد قاسم آسمایی این شخصیت ارجمند و پرکار که در عرصه نشر و پخش کتاب‌های دیجیتالی

و بازنشر آثار بسیار ارزشمند، علاوه بر کارهای بسیار مفید دیگر، زحمت و مشقت فراوان کشیده و می‌کشند، و جلد‌های نخست، دوم و سوم کتاب دیدگاه‌ها را نیز با کمال تأمل و تحمل تدوین کرده اند، اظهار سپاس و قدردانی بی‌پایان کنم. هم‌چنان از انتشارات راه پرچم که در باز پخش مقالات و این کتاب‌ها، همواره کوشیده اند، سپاس جداگانه می‌نمایم

دستگیر صادقی

ماه جون سال ۲۰۲۱ / ماه جوزای سال ۱۴۰۰

کوپنهاگن - دنمارک

بخش اول

تحلیل‌ها

یاد و بود از رفیق عزیز ما ببرک کارمل!

دست کم دو دهه از خاموشی آن مرد خرد و اندیشه، مبارز نستوه و چهره‌ی درخشان تاریخ معاصر سیاسی افغانستان، رفیق ببرک کارمل، رهبر پیشین حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رییس جمهور جمهوری دموکراتیک افغانستان، می‌گذرد. چه دشوار و غم‌انگیز است، نبود مردی که با درایت سکان کشتی جنبش ترقی‌خواهانه افغانستان را در دریای طوفانی در دست داشت و آگاهی و توانایی مبارزه با امواج پُرهیبت آن دریا را نیز در خود و همراهانش متمرکز کرده بود.



در جریان سال‌های که او با ما نیست، و این سال‌ها، سال‌های بسیار دشواری برای وطن، مردم و هم‌زمانش نیز بوده است، هر روز به تناسب روز گذشته، این نبود جان‌سوز را عمیق‌تر احساس می‌کنیم و افسوس می‌خوریم؛ زیرا در دشواری‌ها و سختی‌ها هست که نیاز به رهبران مدبر و آگاه، بیش از پیش برجسته می‌گردد.

آنانی که در فراز و فرود مبارزات بغرنج و پیچیده سیاسی کُشو، با وی بودند، همواره وسعت نظر، تحلیل دقیق، دور اندیشی و شهامت وی را با احترام به یاد می‌آورند. تحلیل‌ها و ارزیابی‌های دقیق وی از مسائل و رویدادهای پیچیده سیاسی و اجتماعی، همواره گره‌گشاه می‌بود و عمق نظر و بیان ساده و گویای وی موجب حیرت می‌گردید. روی همین دلیل، همراهان و هم‌زمان وی، راه و روشی را که

بمنظور نیل به آرمان‌های انسان زحمتکش افغانستان به پیش می‌کشید، آنچنان در خود به تحلیل می‌بردند که این اندیشه‌ها به عنصر مادی مبدل می‌گردید و پاره‌پاره از شخصیت انسانی آنها می‌شد. بنا بر همین دلیل، برای بسیاری‌ها، کارمل تنها یک شخصیت و مبارز سیاسی نبود؛ بل این که، مکتبی بود در خدمت انسان و انسانیت و به ویژه انسان زحمتکش افغانستان.

سال‌های کار و فعالیت این شخصیت ارجمند، بنا بر تشدید جنگ سرد و تبدیل شدن افغانستان به میدان مبارزهٔ بی‌رحمانه و همه‌گیر دو ابر قدرت زمان، زیر پوشش تبلیغات سیاه و زهرآگین رسانه‌های یک سر و صد هزار زبان بین‌المللی، یکسره وارونه می‌گردید و شاید هم، این شخصیت عزیز ما، یگانه کسی بود که بیشترین مطالب تبلیغاتی رسانه‌های بین‌المللی وابسته به سرمایه، علیه او به نشر می‌رسید.

در جریان این سال‌ها، هر چند گاهی که ورق از بایگانی نهادهای گوناگون دیپلماتیک و امنیتی کشورهای مختلف و سازمان‌های بین‌المللی، بیرون کشیده می‌شود و پرده از رویدادهای غم‌انگیز این برههٔ تاریخی برمی‌دارد، به نحوی، گوشه‌ی از سیمای واقعی آن زعامت خردمند، با اوصاف عالی انسانی، متجلی می‌گردد و بر حقانیت موضوع وی صحنه می‌گذارد.

با وجود این که آثار زیادی از جانب شخصیت‌های شناخته شده بین‌المللی و تحلیل‌گران و پژوهش‌گران نهادهای تحقیقاتی و مطالعاتی به شمول کشورهای غربی و مخالفان دیروز به نشر رسیده و در آن رویدادهای افغانستان در آن برهه تاریخی به بررسی گرفته شده است و در آن آثار حقانیت موضع‌گیری رهبری جمهوری دموکراتیک افغانستان بازتاب دارد؛ ولی همین اکنون هم، پس از سپری شدن آن همه سال‌ها، هنوز هستند اندک کسانی که صرف به یک وظیفه

نابخردانه، بطور بیمارگونه چسپیده اند و آن کوچک ساختن شخصیت آن بزرگ‌مرد آگاه می‌باشد.

پیش از حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان، این شخصیت آگاه و خردمند، در حدود پنجاه سال بهترین دوران زندگی پربار و هدفمند خود را در راه مبارزه علیه ظلم، ستم، تبعیض و بی‌عدالتی و پیکار در امر دفاع از آزادی، دموکراسی، پیشرفت و ترقی اجتماعی؛ بمنظور ایجاد جامعه‌ی نوین و مترقی در افغانستان صرف و وقف کرد. شخصیت سیاسی ایشان در همین دوران شکل گرفت.

این شخصیت راه دشواری را از همراهی با جنبش مشروطیت سوم، هنگامی که نهضت دادخواهانه‌ی مردم افغانستان، حساس‌ترین و دشوارترین حیات سیاسی خود را می‌گذرانید، آغاز کرد. مبارزه پرثمر در جنبش اتحادیه صنفی محصلان دانشگاه کابل، سپری کردن پنج سال زندان مخوف سلطنتی، ایجاد حلقه‌های سیاسی، سازمان سیاسی جمعیت دموکراتیک خلق، تدوین برنامه و اساسنامه آن، جریان وکالت مردم شهر کابل در دو دوره پارلمان و بلند نمودن صدای برحق و عالانه مردم از تریبون پارلمان، نشر جریده پرچم با ده‌ها نوشته ارزشمند پژوهشی و سیاسی برای بلند بردن آگاهی مردم و پرورش نسل جدیدی از وطن پرستان را در کارنامه درخشان خویش دارد.

در زمان حاکمیت شش ساله در قدرت دولتی، بیرک کارمل اصلاحات گسترده‌ی را در برنامه‌های حزبی و نهادهای دولتی وارد کرد. وی سیاست‌های تند حزب و دولت زیر رهبری حزب دموکراتیک خلق را تا حد زیادی ملایم کرد و برای نخستین بار مشارکت ملی در نهادهای دولتی را مطرح کرد و تا حدود زیادی آن را به اجرا گذاشت. آن چه که همواره در صدر اقدامات بیرک کارمل قرار داشت، ایجاد یک سیستم منظم و قانونمند اداره دولتی، استحکام و استقرار قدرت دولتی و اعمار و

استحکام اردوی متلاشی شده ملی بود. وقتی وی از قدرت کنار زده شد، یک سیستم منظم اداره دولتی و یک ارتش نیرومند از او بجا ماند که توانایی‌های آن در سال ۱۹۸۹ در جنگ سرنوشت ساز جلال آباد، آزمایش گردید.

دولتی که از کارمل بجاماند متشکل از بهترین، آگاه‌ترین و صادق‌ترین وطنپرستان آموزش دیده و تحصیل یافته، متشکل از تمام اقوام باهم برادر کشور و بدون کوچکترین تبعیض بود و از همه مردم افغانستان نمایندگی می‌کرد. وی در رشد فرهنگ و برابری حقوق اقوام گوناگون کشور بسیار تلاش کرد. مردم افغانستان، همین اکنون نبود همان به اصطلاح تکنوکرات‌های آگاه دیروز را که با دستان پاک و صادقانه در خدمت شان قرار داشتند، به شدت احساس می‌کنند.

ببرک کارمل در طول زنده گی پُربار خویش همواره با شجاعت و صراحت بی‌نظیر از حق و عدالت دفاع کرده است. آزادی، استقلال و تمامیت ارضی افغانستان را هیچگاه از نظر دور نداشته، و بارها، در این راه تا سرحد مرگ نیز پیش رفته است.

این شخصیت خردمند، با پاکی و صداقت و صفای نیت، فقیرانه زیست و در زنده گی صرف یک عشق داشت و آنهم عشق به انسان و انسان زحمتکش افغانستان بود. وی چنان ساده زیست که بیشتر از رفع نیازمندی‌های اولیه زنده گی، تقاضای دیگری را مطرح نمی‌کرد. حتا در زمان قدرت و رهبری کشور، دسترخوان پُر رنگ و لباس فاخر نداشت. آن‌طوری که می‌گویند، بنابر این دلیل که گویا نیازمندی‌های ضروری وی از جانب دولت تأمین می‌گردید، حتا از گرفتن معاش قانونی خویش نیز خودداری می‌کرد. همان است که، با آنهمه قدرت و صلاحیت دولتی و حزبی، از مال دنیا بجز چند جلد کتاب و چند دست لباس کهنه، میراثی از خود بجا نگذاشت.

میراث عظیم وی نسلی بزرگی از مبارزان راستین راه آزادی، استقلال، ترقی و عدالت اجتماعی است که روز تا روز در سرتا سر کشور دادخواهانه سر بلند می کنند و مشعل برافروخته پی این آرمان را، همچنان فروزان نگه می دارند. آنان این مشعل را دست به دست تا منزل مقصود می رسانند.

رفیق بزرگ کارمل عزیز! راهت را ادامه می دهیم و یادت را گرامی می داریم.

۳ دسمبر ۲۰۱۵ برابر با ۱۲ قوس ۱۳۹۴

انگیزه‌های ورود نیروهای شوروی به افغانستان!

(به مناسبت ششم جدی)

در ارتباط به علل و انگیزه‌های ورود نیروهای شوروی به افغانستان، دیدگاه‌های گوناگون ارائه و به بررسی گرفته شده است. از انتقام جویی شخصی بریژنف در برابر قتل نورمحمد تره‌کی و آنهم به خاطری که پیش از آن موصوف مهمان وی بود، چرخش یکصد و هشتاد درجه‌ای امین در برابر شوروی‌ها و سادات شدن وی، اشغال افغانستان در عمل توسط امریکایی‌ها و جبران مواضع از دست رفته در ایران، تا همان رویاهای دوران استعمار یعنی رسیدن روس‌ها به آب‌های گرم و همانند به آن.

اگر هر کدام از این دیدگاه‌ها با دقت و وسواس به بررسی گرفته شود، بی‌پایه بودن آنها به سرعت آشکار می‌گردد. چسپیدن به همچو تحلیل‌ها بیشتر جنبه ژورنالیستیک دارد و مورد علاقه ذهن‌های آسانگیر است و به درد سوژه‌های سرگرم‌کننده اخباری می‌خورد تا یک بررسی علمی. حسب معمول تحلیل‌گران افغانی، این مسأله خیلی‌ها با اهمیت را صرف در محدوده افغانستان به محاسبه و سنجش می‌گیرند. فراموش می‌گردد که این مسأله بطور عمده به دو ابرقدرت جهان همان روز یعنی اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده امریکا با متحدان شان ارتباط می‌گرفت و در شطرنج بازی‌های بزرگ سیاسی، افغانستان صرف یک مهره بود.

در آن دوران سیاست دیتانت و تشنج زدایی میان شرق و غرب بنابر یک سلسله

تغییرات درونی و فشار حلقه‌های معین در غرب و بخصوص امریکا که به این روند باور نداشتند و آن را به نفع اتحاد شوروی می‌دانستند و طرفدار اقدام‌های تهاجمی در برابر شوروی بودند، در حالت ضعف و کاهش قرار گرفته بود. طیف وسیعی از عوامل منطقه‌ی و جهانی بر تصمیم مداخله تأثیر گذاشتند. از آنجمله، کنگره امریکا توافق سالت دو را تصویب نکرد. طرح‌های امریکا برای بکارگیری موشک‌های میان برد در اروپا و موافقت صدراعظم آلمان برای گسترش موشک‌ها و کسب حمایت حزب سوسیال دموکرات در این مورد، اعلامیه شورای ناتو در ۱۲ دسامبر که ایالات متحده امریکا به تعداد ۶۶۴ موشک کروزر "تام هاواک" و ۱۰۸ موشک انداز "پرشنگ ۲" را برای استقرار آماده می‌کند، شوروی را در وضعیت خیلی دشوار و مواجه شدن با اقدام‌های استراتژیک قرار داد. با این اعلام دفتر سیاسی (پولیت بیروی) حزب کمونیست اتحاد شوروی در همان روز تشکیل جلسه داد و مسأله مداخله در افغانستان در همین جلسه به حل و فصل رسید. تمام بحث‌های سابق در باره اثرات منفی مداخله شوروی در غرب که ناشی از اصرار و تقاضاهای مکرر دولت افغانستان به اعزام نیروی های شوروی به افغانستان و به ویژه سقوط هرات می‌شد و با مخالفت قاطع رهبری شوروی به آن مواجه گردیده بود، ناگهان به فراموشی سپرده شد.

در آن برهه حساس تاریخی، امریکا قوی‌ترین هم‌پیمان در منطقه یعنی ایران را نیز از دست داده بود و آنهم به نحوی که در ابتدا با این تغییر موافق بود و در آن تغییر به گونه‌ی سهم داشت؛ ولی عواقب این چرخش بزرگ را درست محاسبه نکرده بود. فکر می‌شد که جای رژیم بی‌اعتبار شده شاه در ایران را یک رژیم بطور نسبی ملی و مذهبی می‌گیرد و با برخی از گردانندگان اصلی انقلاب نیز روابط معینی وجود داشت. برغم و خلاف انتظار، رژیم به میان آمده پس از انقلابات از کنترل امریکا خارج گردید و این رژیم در سیاست‌های خویش در عمل به یک موضع بی‌چون و چرا ضد امریکایی مبدل گردید که در آن نیروهای چپ و بخصوص حزب

توده ایران نقش عمده را به ویژه در عرصه نشراتی و نظامی بدست گرفته بودند. در نتیجه ایران به یک کانون عمده نگرانی‌های جدی امریکا که تا امروز همچنان ادامه دارد، مبدل گردید. در آن دوران دیپلومات‌های امریکایی در ایران به اسارت گرفته شده بودند و رسانه‌های ایران به بدترین شکل و بسیار گسترده از این واقعه سوءاستفاده می‌کردند و در تهیج مردم بر علیه امریکا به گونه وسیع اثر می‌گذاشتند. محافل خاصی در امریکا به ویژه در قوای مسلح آن کشور در صدد جبران موقعیتی بودند که پس از سقوط رژیم شاه از دست رفته بود. مسأله حمله بالای ایران، به بهانه آزاد سازی گروگان‌ها در دستور روز قرار گرفته بود. قوای واکنش سریع امریکا با امکانات و توانایی‌های بسیار بلند تسلیحاتی و تخنیکی در خلیج فارس جابجا گردیده بود.

نگارنده به این باور است که علاوه بر تحولاتی که در اروپا رخ داده بود، شوروی‌ها از امکان مداخله صریح، مستقیم و نظامی امریکا بالای ایران سخت در تشویش بودند. زمانی که از طریق شبکه‌های استخباراتی و چینل‌های مربوط اطمینان حاصل کردند که امریکا در صدد حمله بالای ایران است، آنها موضوع هجوم بالای افغانستان را سرعت بخشیدند و به عنوان پیشگیری و مقابله با اقدام امریکا، مسأله اقدام نظامی در افغانستان را که پیش از آن در تمام سطوح با آن مخالفت داشتند و رد می‌کردند، بمثابة یک وظیفه تأخیر ناپذیر روی دست گرفتند.

عملیات نظامی امریکا برای نجات گروگان گیرها محدود و ناتمام گذاشته شد و از عملیات بزرگ هم خبری نشد و شوروی فریب این مانور را خورد و عملاً داخل افغانستان گردیده بود. اگر امریکا برای بدست آوردن دوباره امتیازهای از دست رفته و خیلی بزرگ استراتژیک در ایران، یک حمله وسیع و همه جانبه را علیه آن کشور انجام می‌داد، آنگاه احتمال این که شوروی داخل یک بخشی از خاک پاکستان گردد و از آن طریق به بحر هند برسد، خیلی افزایش می‌یافت. باید در نظر

داشت که در آن زمان کدام تحرکات بزرگ نظامی در آن طرف سرحد در خاک پاکستان به کمک امریکا که می‌بایست در مقابله با آن اقدام نظامی صورت گیرد و امنیت افغانستان را تهدید کنند، وجود نداشت.

بنابر همین دلایل است که اردوی چهل در افغانستان در مرحله اول، وظیفه مشخص محاربوی نداشت و چنین تصور می‌شد که آنها صرف در پادگان‌های نظامی برای اجرای وظایف بعدی و بزرگ‌تر آماده می‌گردند و در جنگ‌های داخلی افغانستان سهم نمی‌گیرند. تشکیل و ساختار اردوی چهل با سلاح‌های بسیار سنگین و راکت‌های دور برد و میان برد نیز شاید به همین منظور بوده باشد.

برای قدرتهای بزرگ یا بهتر است بگویم "امپراتوری‌ها" همواره اهداف و بزرگ مطرح است و هیچگاه سرنوشت یک شخص و یا گروه و سایر مسایل کوچک آنها را به حرکت در نمی‌آورد و وادار نمی‌سازد تا به عملیات بزرگ نظامی دست زنند و آنها در شرایطی که توازن قوا در سطح بین‌المللی بوجود آمده باشد. برای قدرتهای بزرگ در طول دوران‌های تاریخی همواره حفظ امپراتوری، تقویت و تحکیم آن مطرح بوده است و هر از گاهی که این مولفه به خطر مواجه گردیده، آنها بی‌رحمانه از موجودیت و حاکمیت خود دفاع کرده اند و در این میان ملت‌های زیادی قربانی داده اند.

سندها و اثرهای فراوانی که به نشر رسیده، گواه بر این است که این امریکایی‌ها بودند که با تطبیق سیاست‌ها و مانورهای خیلی ماهرانه و دقیق، پای اتحاد شوروی را به افغانستان کشانیدند و در یک جنگ فرسایشی و طولانی، افغانستان را به باتلاق این کشور مبدل گردانیدند. افغانستان برای شوروی "پاشنه آشیل" نبود؛ ولی به این پاشنه مبدل گردید. سرانجام، اتحاد شوروی در این بازی‌های بسیار پیچیده و ظریف سیاسی - نظامی بازنده شد. افغانستان و مردم ستم‌دیده

این کشور در نتیجه این بازی، گوشت دهن توپ منافع قدرت‌های بزرگ گردید و در ختم این بازی فراموش شد و به دست اربابان کوچک منطقه‌پی و وابستگان داخلی شان به خاک سیاه نشست.

۲۲ دسمبر ۲۰۱۵ برابر با ۱ جدی ۱۳۹۴

منطقه در آستانه یک تحول احتمالی!

در این روزها، منطقه در مجموع، شاهد دگرگونی و تحول در روابط سیاسی و اقتصادی بین الملل می‌باشد. به توافق رسیدن ایران با کشورهای بزرگ جهان در باره مشکل هسته‌پی آن کشور و سرانجام نهایی شدن آن که از اثر آن توافق، به زودی تمام تحریم‌های تحمیل شده بالای ایران از بین می‌رود، در تشنج‌زدایی منطقه‌پی اثر برجسته گذاشته و انسداد ناشی از تحریم‌ها در حال از بین رفتن است. دروازه‌های ایران پس از سال‌های طولانی بار دیگر به روی داد و گرفت بین‌المللی و امکان سرمایه‌گذاری‌های بزرگ در آن کشور، باز می‌گردد. روابط چین و هند این دو قدرت بزرگ جهانی که همواره متشنج بود، در حال عادی شدن است و حتا در همین نزدیکی‌ها یک سلسله مانورهای نظامی مشترک را نیز به انجام رسانیده اند و همکاری‌های بزرگ تجاری بین هر دو کشور نیز آغاز شده است. پس از سرد شدن نسبی مناسبات افغانستان با پاکستان، کنفرانس قلب آسیا به اشتراک رییس جمهور افغانستان و وزرای خارجه ۱۴ کشور جهان و نمایندگان ۱۱ سازمان بین‌المللی در اسلام آباد پاکستان برپا گردید. در همین زمان رییس جمهور افغانستان در جلسه سه جانبه افغانستان، پاکستان و امریکا و همچنان اجلاس چهار جانبه افغانستان، پاکستان، چین و امریکا نیز شرکت کرد. چنین معلوم می‌شود که امریکا و چین هر دو، این بار جدی تر و بیشتر از گذشته علاقمند گردیده اند تا با اثرگذاری مثبت در از بین بردن تشنج منطقه‌پی و در گشودن فضای نزدیکی و همکاری میان افغانستان و پاکستان، بصورت مشترک سهم بگیرند و در این راستا کمیسیون چهارجانبه به اشتراک افغانستان، پاکستان، چین و امریکا می‌کوشد تا زمینه مذاکرات مستقیم با طالبان را فراهم سازند تا از این طریق بتوانند در قطع جنگ اعلام نشده و سخت فرسایشی که سال‌هاست مردم افغانستان در تنور داغ آن

می‌سوزند و هست و بود خود را از دست می‌دهند، همکاری کنند.

در این راستا و در پیوند با انکشافات منطقه‌یی، نقش جمهوری هند به رهبری نخست وزیر آن کشور با پیگیری یک دیپلماسی بسیار فعال از همه برجسته تر بوده است. آقای ناراندی مودی در هفدهم سپتامبر ۱۹۵۰ در گجرات متولد شده و از رهبران حزب بهاراتیا جاناتا است. این حزب یک حزب ملی‌گرای هندو است و با به قدرت رسیدن آن حزب، نگرانی‌های فراوانی در ارتباط به روش افراطی و ملی‌گرایانه آن بوجود آمده بود و پیش‌بینی می‌شد که شاید فضای آرامش و دوستی میان اقوام و مذاهب بسیار گوناگون در آن کشور برهم بخورد؛ ولی چنین نشد. در گذشته، وی سر وزیر ایالت گجرات بود. مودی پانزدهمین نخست وزیر هند می‌باشد که به تاریخ ۲۶ می ۲۰۱۴ پس از منموهان سنگهه از حزب کنگره به نخست وزیری هند انتخاب گردید. وی شخصیت پراگماتیگ و عمل‌گرا است که به دیپلماسی اقتصادی بیشتر باور دارد و بر بنیاد همین باور، دیپلماسی هند را در این زمینه بسیار پویا ساخته است.

آقای ناراندا مودی به روزهای ۲۳ و ۲۴ دسمبر از مسکو دیدار کرد. در جریان این سفر همکاری‌های این دو کشور در عرصه تکنالوژی تولید انرژی برق و همچنان تسلیحات گسترش داده شد. روسیه در ۲۰ سال آینده دست کم ۶ نیروگاه اتمی در هندوستان می‌سازد. هند در حال حاضر مشغول عصری ساختن نیروهای امنیتی و همچنان گسترش صنایع تولید انرژی اتمی خود است. روسیه نیز بنابر تحریم‌های تحمیل شده به دنبال بازارهای جدید می‌باشد. روابط هند و روسیه بر بنیاد منافع اقتصادی و در نهایت سیاسی روز تا روز گسترده تر شده است. در این سفر مسایل افغانستان نیز مورد مباحثه قرار داشت.

آقای ناراندا مودی پس از سفر از مسکو به تاریخ ۲۵ دسمبر وارد کابل گردید. وی در این سفر ساختمان جدید و بسیار بزرگ پارلمان افغانستان را که به هزینه ۲۲۰ میلیون دالر تکمیل شده است، افتتاح کرد. هند در کمک‌های بیش از دو ملیارد دالری خویش به افغانستان بیشترینه در پروژه‌های زیربنایی، صحت عامه و آموزش و پرورش هزینه نمود است. سه پروژه بزرگ و زیربنایی عبارت اند از:

یک: پروژه بند سلما در عرصه زراعت و انرژی برق که به قیمت ۳۰۰ میلیون دالر امریکایی اعمار گردیده و ظرفیت فعال آب‌گیری آن ۵۶۰ میلیون متر مکعب آب بوده و ۷۵ هزار هکتار زمین زراعتی را آبیاری و سالانه ۴۲ مگاوات برق تولید می‌کند که برابر با ظرفیت تولیدی قریب به یک سوم تولید برق فعلی کشور می‌باشد. قرار است این پروژه بزرگ در سال نو گشایش یابد.

دوم: پروژه سرک زرنج - دل آرام در عرصه حمل و نقل و تجارت، که این سرک ۲۰۰ کیلومتر طول دارد و به مصرف ۸۵ میلیون دالر ساخته شده و افغانستان را از طریق ایران، بندر چابهار به آب‌های آزاد جهان وصل می‌کند که در عرصه ترانسپورت، اقتصاد و تجارت کشور اثر فوق‌العاده مهم دارد. هند با سرمایه گذاری بزرگ بندر چابهار را آماده بهره‌برداری می‌سازد و تلاش می‌کند تا افغانستان از طریق زمینی و دریایی به بندر چابهار ایران متصل گردد.

سوم: پروژه ساختمان جدید برای پارلمان کشور، در عرصه تقویه حکومت‌داری و قانون‌گذاری که این ساختمان کم‌نظیر یکی از شاهکارهای معماری معاصر در کشور ما به حساب می‌آید و ضرورت کشور را در عرصه کاری قانون‌گذاری، ایجاد سهولت‌های کاری برای وکلای ملت و ماموران مربوطه برای دهه‌های بعدی فراهم می‌سازد. این ساختمان توسط مهندسان و معماران هندی و افغان طراحی و ساخته شده و در این طرح از شیوه‌های معماری هندی، افغانی و مغولی استفاده شده

است. بر اساس اعلام مقام‌های مسؤول، گنبد این ساختمان، بزرگ‌ترین گنبد در آسیا است و حالا به نام گنبد دموکراسی یاد می‌گردد.

در کنار این سه پروژه بزرگ، صد پروژه توسعه‌ی کوچکی، سبب استیضاح‌های دوشی و چهاریکار و بند آب دوستی افغانستان - هند در چشت شریف ولایت هرات نیز تکمیل و به بهره برداری سپرده شده است.

هند با این کمک‌های بزرگ، بعد از امریکا، بریتانیا، جاپان و آلمان پنجمین کشور بزرگ کمک‌کننده به افغانستان است و در تمام عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، آموزشی و اجتماعی افغانستان حضور فعال داشته است.

سخنرانی جناب مودی در گشایش پارلمان افغانستان بازتاب بسیار گسترده در رسانه‌ها و به خصوص در شبکه‌های اجتماعی داشت. پس از سقوط حاکمیت جمهوری افغانستان و با به قدرت رسیدن مجاهدان که ممثل سیاست‌های پاکستان در افغانستان بودند و در آن نفرت از هند و دشمنی با آن کشور در سرلوحه آن سیاست‌ها قرار داشت و با به قدرت رسیدن طالبان که خود نماینده تمام عیار نظامی گران پاکستان بودند، این جو تنفر و دشمنی نسبت به هند کبیر ریشه دارتر گردید. این نفرت چنان گسترده بود که حتا هندو باوران افغان هم ناگزیر شدند که وطن آبایی شان را ترک بگویند. جالب است که پس از این گذشته خیلی تلخ و ناگوار، این نخستین بار بود که رهبر آن کشور بزرگ در تالار پارلمان، به مردم افغانستان خطاب کرد. سخنرانی بسیار دقیق سنجیده شده و با احساس عاطفی که دوران طولانی دوستی‌ها و همبستگی‌های دو ملت را در فراز و فرود زندگی دربر می‌گرفت و به گونه‌ی ژرف پیام دوستی داشت، به دل‌ها نشست و دل‌ها را تسخیر کرد. جناب مودی سخنرانی شان را از مولانای بزرگ ما، جلال الدین محمد بلخی که حالا به همه‌ی جهان تعلق دارد، آغاز کرد. سیر تاریخ و فرهنگ غنی و مشترک

هر دو کشور را بیان داشت. از دوران تغییرات تاریخی که هردو کشور یکی بودند و یک دیگر را تقویت می‌کردند و اینها همه در نشان‌های بی‌انتهای تمدن بودایی در بامیان و در اماکن پرشکوه تاریخی در دهلی، و در فرهنگ و هنر هر دو کشور، در زبان و ادب و حتا آداب غذایی و جشن‌های هر دو کشور بازتاب دارد، و این همه تأثیرت روابط فراتر از زمان و مکان را هویدا می‌سازد، با گرمی صحبت کرد. از کمک افغانان در نبرد آزادی هند یادآوری کرد، از تاسیس نخستین دولت هند در تبعید توسط مهارا مهندرا پرتاب و مولانا برکت‌الله در کابل سخن گفت. وی با درک عمیق مناقشات قومی که توسط دشمنان مردم افغانستان در این کشور دامن زده می‌شود، افغانان را به اتحاد و همبستگی دعوت کرد. جناب مودی با صراحت اظهار داشت که: «من اینجا به نمایندگی از یک میلیارد و ۲۵۰ میلیون دوست هندی شما ایستاده‌ام که موفقیت شما را تحسین کنم و از دوستی شما قدردانی کنم و برای آینده شما آرزوی همبستگی و انسجام کنم.»

جالب است که آقای مودی از یک شخصیت معروف سینمای هند (شیرخان) در فلم زنجیر که سروده بود "دوستی ایمان من است و دوست زندگی من" نیز یاد کرد. وی با امیدواری این که روزی افغانستان به یک بهشت امن و مرکز تجارت و انرژی و سرمایه‌گذاری در منطقه مبدل گردد و کشورها با هم کامگار گردند، اتصالات به طریق زمینی و دریایی به شمول چابهار در ایران بهبود یابد و پاکستان در این میان نقش پل ارتباطی را داشته باشد نه یک مانع در بین آسیای جنوبی و افغانستان، حتا فراتر از آن و در زمانی که انرژی آسیای میانه باعث استحکام رشد منطقه‌پی شود و یک کابلی والای دیگر همانی که شاعر و فیلسوف نامدار هند، تاگور آفریده بود، بار دیگر دل‌های مردم هندوستان را مستحکم سازد، به آینده می‌نگرد.

نخست وزیر هند همچنان گفت که تروریسم و خشونت نمی‌تواند وسیله‌پی باشد که آینده افغانستان را ترسیم و خواست مردم آن را برآورده کند. به این دلیل،

آتش‌کشی که در افغانستان روشن شده محدود به این کشور باقی نخواهد ماند. مردم افغانستان همان‌طور که شهامت این را دارند که با همسایگان خود در صلح و آشتی زنده‌گی کنند به همان اندازه شهامت دفاع از آزادی خود را نیز دارند.

در جریان این سفر، نخست وزیر هندوستان در کنار سپردن سه فروند طیاره هلیکوپتر جنگی ام آی ۳۵ به نیروهای امنیتی کشور، ۵۰۰ بورسیه تحصیلی را به فرزندان شهدای افغانستان وعده داد. صدراعظم هند با یادآوری از این که بیش از ۱۰,۰۰۰ محصل افغانی تا حال در هند مشغول تحصیلات بوده اند، ابراز خرسندی کرد. موصوف همچنان اظهار داشت، طرح موجود یک هزار بورسیه تحصیلی در هرسال برای محصلان افغانی جهت تحصیل در هند برای پنج سال دیگر یعنی فراتر از سال ۲۰۱۷، با امکان یک سال آموزش حرفه‌پی و تکنیکی نیز تمدید خواهد شد. نخست وزیر یاد آور شد که دوستی، احترام متقابل و حسن همجواری بنیاد محکم از روابط چند بعدی میان هند و افغانستان را تشکیل می‌دهد و از تداوم حمایت قوی هند از یک افغانستان متحد، دموکرات، دارای حاکمیت، امنیت و رفاه اطمینان داد.

در جریان این دیپلماسی فعال، نازندرا مودی نخست وزیر هند در سفر از پیش اعلام نشده حین پرواز از کابل بصوب دهلی نو، پس از یک تماس تیلیفونی با نواز شریف وارد لاهور در پاکستان شد. این سفر مهم، به بهانه روز تولد نواز شریف و آروزی بهروزی به وی و در حقیقت کاهش تنشج میان دو کشور دارای سلاح هسته‌پی، صورت گرفت و در ده سال اخیر اولین سفر یک صدراعظم هند به پاکستان می باشد. هر دو طرف با هم ملاقات گرم و صمیمانه داشتند و رفتار پیش‌بینی نشده و دیپلماسی شخصی مودی در شکستن روابط سرد میان دو کشور و آنهم در شرایطی که در منطقه انکشاف‌های جدید رخ می‌دهد، بسیار ارزنده و قابل ملاحظه است. فراموش نشود که این دو کشور بنابر معضل خیلی پیچیده

کشمیر سه بار با هم جنگیده اند؛ ولی با آنهم چنین معلوم می‌شود که هر دو طرف به توافق رسیده اند که معضله کشمیر را نیز در آجندای مذاکرات سیاسی شان داشته باشند، آنچه را که هند همواره مخالفت می‌کرد. دیپلمات‌های هر دو طرف در آینده نزدیک مذاکرات شان را برای حل مسایل سیاسی - اقتصادی آغاز خواهند کرد.

در زیر این تب داغ دیپلماسی و به سلسله این رفت و آمدها، به روز یکشنبه بیست و هفتم ماه دسمبر لوی درستیز اردوی پاکستان راحل شریف یکجا با رییس سازمان آی اس آی وارد کابل گردید. ظاهراً چنین معلوم می‌شود که حکومت پاکستان می‌خواهد مسأله مذاکرات مستقیم طالبان با حکومت کابل را بر اساس فیصله‌های کمیسیون چهارگانه متشکل از افغانستان، پاکستان، چین و امریکا مطرح و زمینه‌های مساعد را برای تدویر این مذاکرات در پاکستان فراهم سازد. چنین معلوم می‌شود که فشارهای جدی دیپلماتیک به ویژه از جانب امریکا در مذاکراتی که نواز شریف نخست وزیر پاکستان و راحل شریف لوی درستیز آن کشور با مقامات امریکایی در واشنگتن داشتند، سرانجام آنها را وادار ساخته است تا در پالیسی‌های شان در ارتباط به افغانستان تغییراتی را بوجود بیاورند و موانعی که در راه گسترش و هم‌گرایی منطقه‌یی و انکشاف اقتصادی وجود دارد، به تدریج رفع گردد.

از جمله خواست‌های که پاکستان مطرح ساخته است یکی هم این است که فضای خصمانه در برابر پاکستان که در افغانستان بوجود آمده را حکومت کابل از بین ببرد. باید بدانند که این حال و هوا را نمی‌توان با دستور از بین برد و افکار عامه را نمی‌توان به این سادگی تغییر داد. بیش و پیش از همه باید پاکستان از رفتار خرابکارانه و دشمنی با مردم افغانستان دست بردارد و آن ماشین جنگی را که هر روز خون افغانان بی‌گناه را می‌ریزند، نابود سازد. پیش شرط هر نوع مذاکره با

ملی‌شده‌های پاکستان (طالبان) را باید آتش‌بس سراسری در افغانستان تشکیل بدهد. جالب است که در شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌ها دو ساختمانی که نزدیک به هم قرار دارند، به مثابه دو نمادی از دوستی و دشمنی بازتاب یافته‌اند. ساختمان جدید پارلمان کشور به مثابه سمبول دوستی با هند و ساختمان تخریب شده قصر دارالامان به نماد جنگ افروزی در جنگ‌های تنظیمی به هدایت پاکستان.

پرسش اساسی این است که در برابر این دیپلماسی فعال منطقه‌ی، دیپلماسی ما در کدام سطح قرار دارد؟

«حکومت وحدت ملی» و در مجموع رهبران سیاسی افغانستان توانایی، مهارت، شایسته‌گی و صلاحیت استفاده از وضعیت متغییر موجود را بر اساس منافع ملی کشور دارند و یا خیر؟ و اساساً این منافع تا حال درست تعریف شده است؟ این ترکیب موجود زیر نام حکومت وحدت ملی در آن سطحی از قابلیت و اقتدار رسیده است که به مثابه یک تیم واحد از مردم افغانستان نمایندگی کند؟ آیا در افغانستان اجماعی ملی در ارتباط به حل مسایل ملی و بین‌المللی و به خصوص حل تمام مسایل سیاسی با پاکستان، حداقل در سطح نخبه‌گان، بوجود آمده است؟

اگر پاسخ به این پرسش‌ها منفی باشد، در آن صورت با دریغ و درد، یک بار دیگر فرصت‌های تاریخی بدست آمده را به چه سادگی از دست خواهیم داد!

۲۸ دسمبر ۲۰۱۵ برابر با ۷ جدی ۱۳۹۴

فساد سیاسی و گسترده‌گی آن در افغانستان!

فساد در مجموع یک پدیده ناهنجار اجتماعی - سیاسی است که در همه جوامع بشری به اندازه‌های متفاوت وجود داشته و تحت شرایط معین و مساعدی رشد می‌یابد. موجودیت و گسترده‌گی این پدیده ناهنجار نظر به توسعه اجتماعی و اقتصادی و اغلب اثر بخشی ارزش‌های اخلاقی، مذهبی و فرهنگی یک جامعه تا جامعه دیگر فرق می‌کند. آن گاهی که یک جامعه به بحران ارزش‌ها مبتلا می‌گردد و ارزش‌های اخلاقی یکی پی دیگری جای خود را به نفع ناهنجاری‌های اجتماعی از دست می‌دهد، این پدیده روز تا روز دراز دامنتر شده و به یک بیماری مزمن اجتماعی مبدل می‌گردد و حتی می‌تواند در بخشی از فرهنگ جامعه نهادینه شود. جلوگیری از رشد مزمن این پدیده ناهنجار به کار دشوار و زمان دراز و اراده قوی سیاسی با طرح و تطبیق قانون‌ها و تدبیرهای جلوگیری کننده از فساد، پایه‌گذاری اداره سالم و تأمین و توسعه نهادهای دموکراتیک و مردمی، توأم با ارتقای سطح ارزش‌های اخلاقی جامعه بستگی دارد. بیش از همه، ولی نخست باید "سرچشمه" را از آلودگی‌ها پاک کرد تا پس از آن بتوان در این راهی دشوار، سریعتر گام برداشت و به هدفی رسید.

مقوله "فساد اقتصادی" از قرن هفدهم به اینسو در ارتباط به سوء استفاده کارکنان ارگان‌های دولتی برای بدست آوردن منافع شخصی از موسسه‌های خصوصی بکار برده شده است. بنا به تعریف بانک جهانی فساد اقتصادی عبارت از استفاده از امکانات و منابع عمومی در جهت منافع و سود شخصی از سوی کارگزاران موسسه‌ها و نهادهای دولتی می‌باشد. فساد اداری و همچنان فساد مالی مترادف با فساد اقتصادی است. اما مقوله "فساد سیاسی" عمر چندان درازی

ندارد و با ایجاد ارگان‌ها و سازمان‌های سیاسی و نقش اراکین اثرگذار، مانند مقام‌های حکومتی و اعضای پارلمان در جریان تصمیم‌گیری‌ها و سوءاستفاده از آنها مروج شده است. برعلاوه، با پسوندهای دیگر، ترکیب‌های متنوعی با واژه فساد به وجود آمده و آن را به یک معضله و مشکل عمده در سطح جهانی مبدل کرده است. باید در نظر داشت که در این گپرو دار حتا دامن سازمان‌های بین‌المللی نیز آلوده شده است.

بنابر گستردگی معاملات مالی، تجاری و خدماتی میان انبوه بزرگی از نهادهای بین‌المللی و کشورها و کسب منافع هرچه بیشتر و بیشتر ناشی از این داد و ستدها، بخصوص با کشورهای رو به رشد، این ناهنجاری‌ها ابعاد بزرگ‌تر یافته است. موسسه‌های مربوط به ملل متحد و اسامبله عمومی ملل متحد در تلاش اند تا بمنظور جلوگیری از فساد در معاملات و دقیق ساختن معیارها در این زمینه، اعلامیه‌ها و میثاق‌های بین‌المللی به شمول اعلامیه اسامبله عمومی ملل متحد در سال ۱۹۹۶ در باره فساد و ارتشاء در موسسه‌های تجارت بین‌المللی و میثاق بین‌المللی مبارزه علیه فساد در ۳۱ اکتوبر سال ۲۰۰۳ را طرح، تدوین و تصویب کردند.

فساد سیاسی زمانی روی می‌دهد که رهبران سیاسی، قانون را با قربانی کردن منافع اجتماعی حاصله از یک اصل حقوقی، به نفع خود نقض کرده و بمنظور کسب منافع شخصی یا گروهی، از صلاحیت‌ها و مقام‌های اعتماد شده به آنها سوءاستفاده کنند. به تعبیر دیگر، سوءاستفاده از قدرت عمومی به نفع منافع خصوصی، فساد سیاسی نام دارد.

فساد سیاسی بالای همه اثر می‌گذارد. احزاب سیاسی و سیاستمداران (اعضای حکومت، پارلمان و سایر ارگان‌های انتخاباتی) را مردم صرف به این باور و امید

انتخاب می‌کنند که آنها بر اساس منافع عامه عمل کنند. مردم به آنها از طریق انتخاب کردن، امکانات دسترسی به منابع عامه و قدرت تصمیم‌گیری که الزاماً و در مجموع بالای زنده‌گی همه مردم اثر می‌گذارد رای می‌دهند. اعطای این موقعیت استثنایی و دستیابی به قدرت، منابع و امکانات وسیع این زمینه را به رهبران سیاسی مساعد می‌سازد تا از این موقعیت آن‌طوری که می‌خواهند استفاده برند. در صورت سوءاستفاده از موقعیت سیاسی به نفع خود، زیانی که ممکن است از این طریق به جامعه وارد گردد، پی‌کران می‌گردد و به نحوی، تمام عرصه‌های زنده‌گی مردم را در بر می‌گیرد. بنابر آن، تعجب آور نیست که مردم در تمام جهان از سیاستمداران و احزاب سیاسی، پیوسته پیروی دقیق از اصول اخلاقی که در برگیرنده و تأمین‌کننده منافع عامه باشد را مطالبه می‌کنند، و همواره توقع می‌برند تا فساد سیاسی در شخصیت‌ها و احزاب، منحیث نهادهای خدمتگزار جامعه، محدود گردد و زمینه‌های گسترش آن برچیده شود.

در کشورهای که نظام دموکراتیک هنوز نهادینه نشده و ارگان‌های بازدارنده و کنترل‌کننده از فساد آن‌طوری که باید وجود ندارند، رشوت‌ستانی، تقلب، اختلاس و نبود امانت‌داری، یکجا با حامی پروری و به اصطلاح "خویش‌خوری" مصداق‌های مهم فساد سیاسی را تشکیل می‌دهند. حامی پروری نوعی از فساد است که به نصب غیر قابل توجیه دوستان و یا خویشاوندان به مناصب دولتی یا نشان دادن رفتار تبعیض آمیز نسبت به آنها اشاره دارد. وقتی حامی یک پوست دولتی دارد و از کسانی که مشاغل دولتی دارند منافعی دریافت می‌کند، حمایت و فساد برهم منطبق می‌شوند.

فساد سیاسی وقتی پدید می‌آید که در قانون‌گذاری، سیاست‌گذاری، اتخاذ تصمیم‌های اجرایی یا اجرای قوانین و سیاست‌های موجود، امتیاز ویژه‌یی برای گروه‌های خاص در نظر گرفته شود. وقتی این‌گونه امتیازها از طریق فشار و چانه

زنی گروه‌های ذینفع با قانون‌گذاران و حاکمان به دست آید، فساد سیاسی محقق می‌شود. بنابر این، سهمیه‌بندی‌ها، نرخ‌گذاری‌های ترجیحی، معافیت‌ها، مجوزها و حتی بسیاری از ممنوعیت‌ها می‌تواند معطوف به منافع گروه‌های ذینفع باشد. این گونه اقدامات حسب معمول رقابت آزاد واحدهای اقتصادی و نیاز و کار بازار را مختل می‌کند و منفعت عمومی را کاهش می‌دهد. چنین معامله‌گری‌های سودجویانه به نفع یک اقلیت بسیار کوچک نه تنها کارآیی اقتصادی ندارد و زیان مصرف‌کنندگان را در پی می‌آورد، بل این که به بدبینی عمومی، صدمه زدن به مشروعیت دولت، انحطاط اخلاقی و سرانجام رفتار ضد اجتماعی منجر می‌شود.

فساد بالای رشد اقتصادی از چندین مسیر اثر گذاشته و آن را کند می‌سازد. این اثر گذاری‌ها بیشتر عبارت اند از: سطح سرمایه‌گذاری را کاهش می‌دهد؛ به تخصیص منابع ناکارآمد و استعدادهای انجامد؛ منابع مالی بین‌المللی را از پروژه‌های کمک‌رسانی دور می‌سازد؛ درآمدهای مالیاتی حکومت را کاهش می‌دهد؛ کیفیت خدمات زیربنایی و عمومی را تضعیف می‌کند؛ ترکیب هزینه‌های دولتی را برهم می‌زند.

حدود واقعی فساد در یک جامعه بسیار کم قابل شناخت است. اما در هر زمان با ارزش‌های اخلاقی، مذهبی و فرهنگی جامعه و چگونگی بازتاب این ارزش‌ها در قوانین و مقرره‌ها وابستگی دارد.

در سال‌های اخیر برای تأمین هزینه‌های گزاف مبارزات انتخاباتی، نقش پول در آن از اهمیت خاصی برخوردار گردیده است. مصارف متنوع از جمله هزینه‌های تبلیغاتی به شمول استفاده وسیع از رسانه‌های گروهی، تنظیم گردهم‌آپی‌ها و محافل، انجام سفرهای بی‌شمار به منطقه‌ها و محله‌های مختلف، جلب و فریب افکار عامه و حتی خریداری آرا در مجموع به پول فراوان نیاز دارد. شماری از سرمایه‌داران، موسسه‌های بزرگ اقتصادی و تجاری و حتی سندیکاهای جنایتکاران همواره منتظر

اند تا در تأمین چنین مصارف بسیار گزاف سهم بگیرند. در جهان امروز، موسسه‌های بزرگ اقتصادی خارجی و حتا حکومت کشورهای علاقمند، بخاطر نفوذ سیاسی در حاکمیت و مستفید شدن از امکانات و ظرفیت‌های یک کشور دیگر، سازمان‌های سیاسی و اشخاص معینی را زیر حمایت خویش قرار می‌دهند، و یک بخش قابل ملاحظه‌ی مصارف مبارزات انتخاباتی آنها را تمویل می‌کنند. کمک‌کننده‌ها و مساعدت‌کننده‌ها در مجموع توقع دارند از حمایت و امتیازات سیاسی برخوردار گردند. تأثیر همچو معاملات متقابل بر بنیاد فساد، برای دموکراسی‌های نوپا بسیار مخرب و کشنده می‌باشد. دولت‌ها با وسایل متنوع می‌توانند پول در جریان قرار گرفته بخاطر منافع سیاسی را کنترل و نظارت کنند و نگذارند که احزاب و شخصیت‌های سیاسی در جیب کمک‌کننده‌گان شان سقوط کنند. ولی با تأسف منافع رهبران سیاسی که خود در این مرداب غرق اند، نمی‌گذارد تا در این مسیر قانون‌ها و اقدام‌های مؤثر طرح و عملی گردد.

بیشترین پولی که در فساد سیاسی سرمایه‌گذاری می‌شود از جانب موسسه‌های بزرگ اقتصادی تمویل می‌گردد. این سرمایه‌گذاری‌ها بمنظور عقد قراردادهای تدوین قوانین مساعد و کسب امتیازات اضافی صورت گرفته و یکی از سکتورهای عمده در این عرصه را تجارت سلاح تشکیل می‌دهد. متعاقب آن عرصه انرژی - نفت و گاز است که بمثابه منبع تغذیه فساد سیاسی شناخته می‌شود. رهبران سیاسی و کارگزاران دولتی کشورهای فقیری که از منابع سرشار نفت و گاز برخوردارند در این معامله‌ها، پول گزافی را به جیب می‌زنند که نه تنها در بهبود سطح زنده‌گی اکثریت بزرگ مردم مؤثر واقع نمی‌شود، بل این که در این عرصه اثر بسیار منفی نیز بجا می‌گذارد.

ترکیبی از مصونیت از تعقیب عدلی و قدرت نامحدود رهبران سیاسی، برعلاوه موجودیت نظام‌های مستبد مبتنی بر فساد، مانع آشکار شدن قضایای بسیار بدنام

کننده می‌گردد.

یکی از خشن‌ترین ظواهر فساد سیاسی عبارت از رشوه مستقیمی است که سیاستمداران به رای دهندگان می‌دهند. پول بادآورده و سیاهی که در این راه مصرف می‌گردد، بیشتر از طریق منابع جنایی، اختلاس، تجارت مواد مخدر و قاچاق، و همچنان به اصطلاح "اعانه‌ها" به دست می‌آید. این نوع اثرگذاری و ارتشاء اشکال گوناگون دارد: از توزیع مواد غذایی و لباس، تأمین خدمات عامه تا تادیه مستقیم پول. ارزیابی‌های موسسات بین‌المللی می‌رساند که بیشتر مردم فقیر در معرض چنین داد و ستدها قرار می‌گیرند. پس از کسب قدرت از طرف رهبران سیاسی، مقام‌های سودآور به مساعدت کنندگان وعده داده شده و یا به متقاضیان جدید، به قیمت‌های گزاف عرضه می‌گردد. رهبران سیاسی با کسب قدرت در حقیقت منابع دولتی را در مجموع ملکیت شخصی و گروهی خود تلقی کرده و به هر نحوی که می‌خواهند از آن استفاده می‌برند. به این ترتیب، شمار بزرگی از رهبران سیاسی (احزاب و شخصیت‌ها) در کشورهای مختلف جهان، در ظاهر بر اساس اصول دموکراسی عمل می‌کنند؛ ولی در حقیقت با ترویج فساد سیاسی، چهره بسیار زشتی از دموکراسی را به نمایش می‌گذارند.

فساد در مجموع، بخصوص فساد سیاسی به یک چالش بزرگ بین‌المللی مبدل گردیده است. این ناهنجاری، ثبات و امنیت کشورها را تهدید می‌کند؛ نهادها و ارزش‌های دموکراسی، ارزش‌های اخلاقی و عدالت را تخریب می‌کند؛ رشد و توسعه اجتماعی - اقتصادی، و نقش قانون را در جامعه به مخاطره می‌اندازد.

با در نظر داشت مطالب گفته شده در بالا و ویژه‌گی‌های فساد سیاسی به این نتیجه می‌رسیم که در افغانستان بیش از همه، این فساد سیاسی است که روز تا روز دامن می‌گستراند و از طریق سیاست‌گران فاسد، وابسته و مزدور داخلی و خارجی به

شمول نهادهای بین‌المللی و کشورهای به اصطلاح کمک‌کننده، ریشه می‌دواند و به مثابه سرطان کشنده، هست و بود مردم را تهدید و ثبات و امنیت در کشور را برهم می‌زند. همین فساد سیاسی گسترده است که اجازه می‌دهد با بی‌بندوباری کامل چور و غارت ادامه یابد و کوچکترین گامی در مبارزه با آن برداشته نشود. همین فساد سیاسی است که فساد را در مجموع در افغانستان نهادینه ساخته است و نمونه‌های بسیار بارز آن را در دو دور انتخابات ریاست جمهوری زمان حامد کرزی، در انتخابات اخیر ریاست جمهوری و همچنان در انتخابات شورای ملی، همه شاهد بودیم. رسوایی کابل بانک و تخصیص دو صد ملیون دالر در انتخابات ریاست جمهوری کرزی از جمله نمونه‌های بسیار زشت و ناهنجار فساد سیاسی است که توانایی ارگان‌های حراست از قانون را برای بررسی این مسأله و به پنجه‌ی قانون سپردن متهمان ناممکن ساخته است. پرداخت منظم مقادیر هنگفت پول از جانب موسسه‌های استخباراتی به ارگان‌های عالی دولتی و حتا به شخص اول مملکت و دفتر شورای امنیت ملی آن و از آن طریق به رهبران تنظیم‌ها و متنفذین قومی را همه دیدند و شنیدند؛ ولی هیچگاه این رسوایی مورد بررسی قرار نگرفت و در عوض از آن با خوشی استقبال گردید. نمونه بسیار زشت دیگر، پرداخت معاش ماهانه برای شماری از اراکین دولتی از جانب سفارت‌های خارجی است که تازه‌ترین آن در صحبت به ارتباط به فساد در شورای عالی صلح از جانب یکی از اعضای این شورا بیان گردید. استخدام سوگلی‌های وابسته به ارگان‌های امنیتی خارجی و خویشاوندان متنفذین داخلی در پوست‌های دولتی با معاش‌های بسیار بلند و غیرقانونی که چند نمونه آن در شبکه‌های اجتماعی به نشر رسیده، نیز شامل همین فساد سیاسی می‌گردد. همین گسترده‌گی فساد سیاسی است که با وجود ادارات و کمیسیون‌های موازی و غیرضروری به اصطلاح مبارزه با فساد، کوچکترین عمل مثبت و موثری در راه مبارزه واقعی با فساد به مشاهده نمی‌رسد و همه صرف برای عوام فریبی و پوشاندن فساد در سطح بلند عمل می‌کنند. شورای عالی مبارزه با فساد که در این اواخر به ریاست رییس جمهور منظور شده است، نمی‌تواند بیشتر

از آن چه ارگان‌های دیگر موظف در این راستا کردند، عمل نماید. همین فساد سیاسی است که افغانستان را در جمله فاسدترین کشورهای جهان در فهرست سازمان شفافیت بین‌المللی جا داده و انحطاط اخلاقی را در جامعه دامن می‌زند.

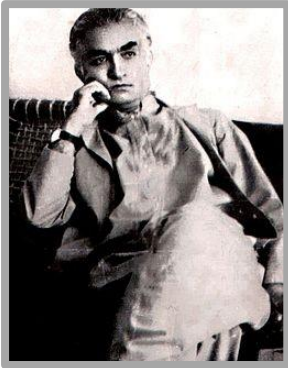
باید منتظر بود و دید که فساد گسترده سیاسی این چهره‌های سیاه و بدنام، این سیاستگران فاسد و فروخته شده که با خون مردم معامله می‌کنند، چه وقت و چگونه افشا و در رسانه‌های داخلی و بین‌المللی بازتاب می‌یابد. به هر حال مردم این چهره‌ها را به خوبی می‌شناسند و از گذشته و امروز شان آگاهی دارند. آنانی که با کمال بی‌شرمی اشرافیت جدید را به نمایش می‌گذارند و زنده‌گی پرزرق و برق شان را به رخ مردم مظلوم، فلاکت زده و فقیر افغانستان می‌کشند و با داشتن صدها میلیون دالر سرمایه، قصرهای افسانوی و وسایط موتوری چند صد هزار دالری، قانع نمی‌شوند، دیر یا زود باید در برابر مردم پاسخگو باشند و جواب این همه خیانت‌ها را پس بدهند.

صرف بسیج نیروهای ترقی‌خواه و وطن دوست که به افغانستان واحد، مستقل، آزاد و شگوفان باور دارند، ایجاد یک دولت دموکراتیک و ملی و حاکمیت قانون می‌توان زمینه مبارزه با این هیولای کشنده را فراهم ساخت و دامن فساد سیاسی در افغانستان را برچید و سیاستگران فاسد را به عدالت کشاند.

۱۷ اپریل ۲۰۱۶ برابر با ۲۹ حمل ۱۳۹۵

یادی از استاد میر اکبر خیبر!

سی و هشت سال از شهادت مظلومانه استاد میر اکبر خیبر می‌گذرد و زخم ناسور این ترور خاینانه همچنان روان هم‌زمان، دوستان و خانواده وی را می‌آزارد. این شخصیت وارسته پس از سال‌ها محرومیت، کار و مبارزه در یک برهه خیلی حساس تاریخ افغانستان به دست ناپاک دشمنان مردم به خون غلتید و تبعات



ناشی از این ترور، وضعیت اجتماعی و سیاسی افغانستان را کاملن دگرگون ساخت و صفحه‌ی جدیدی را در تاریخ افغانستان گشود. صفحه‌ی که فراز کمتر و نشیب فراوان داشت و در این دوران و مبارزه دشوار، آرمان‌های خلق ستم‌دیده افغانستان برآورده نگردید و رنج‌های بیکران آنها همچنان ادامه یافت. پس از این ترور، مردم قربانی‌های زیادی را متحمل شدند و هزاران سپاهی حزب دموکراتیک خلق به خاطر تحقق این

آرمان‌ها، جان‌های شریفین شان را از دست دادند و هنوز هم پس از این همه سال‌ها قربانی می‌دهند و ارتجاع ستمگر، غارتگر و متحجر همچنان بر سرنوشت مردم حکم می‌راند.

با استفاده از این فرصت، چشم‌دید خود را از این صحنه بسیار تکان دهنده با دوستان عزیز شریک می‌سازم.

از تصادف روزگار در آن شب نامیمون، من و خانمم پس از بازگشت از خانه خسرَم

به سواری موتر به طرف منزل در مکروریان کهنه روان بودیم که دفعتن متوجه گردیدیم که جسدی در کنار سرک پهلوی مطبعه دولتی افتیده و شماری از افسران و سربازان در کنار آن ایستاده اند. من سخت تکان خوردم و سرعت موتر را بسیار آهسته کردم تا ببینم که چه رخ داده است. آنان با خشم به من اشاره کردند که بدون توقف و هر چه زودتر از آنجا بگذرم. چنین کردم؛ ولی از پیش چارراهی مکروریان برگشتم و سرک به طرف صحت عامه را ادامه دادم تا بتوانم باردیگر از چارراهی صحت عامه داخل این دوسرکه شده و از آنجا به سرک اصلی که این حادثه رخ داده بود، برگردم. این بار شمار آنانی که در سرک حضور داشتند و بخشی از آنها به دور جسد حلقه زده بودند بسیار بیشتر شده بود. من شماری از اراکین بلند رتبه ارگان‌های امنیتی دولت را دیدم که با هم مباحثه داشتند. به هر حال من اجازه نیافتم که موتر را متوقف سازم و بار دیگر با خشونت دستور دادند که هر چه زودتر آنجا را ترک بگویم.

از دیدن این صحنه سخت متاثر و متالم شده بودم و درک کردم که این پیکر در خون خفته از کدام شخص عادی نیست و حتمن تروری صورت گرفته و یکی از شخصیت‌های برجسته این وطن کشته شده است.

مقامات حکومت و ارگان‌های امنیتی برای این که این ترور را بی‌اهمیت جلوه دهند، چنین وانمود می‌کردند که گویا از حادثه قتل آگاهی نداشتند و نمی‌دانستند که در آن شب، خیبر ترور شده است و آن قتل را بمثابه یک قتل عادی وانمود می‌کردند. به همین منوال جسد را آنجا گذاشتند و رفتند، تا پس از آن توسط پلیس محل و از طریق یک عضوی از خانواده مقتول و یا دوستانش شناسایی شود و بر اساس آن عمل کنند و چنین هم کردند. در حالی که من خود این اراکین بزرگ دولتی را به شمول وزیر داخله وقت قدیر خان، با همان موتر فولکسواگون مخصوصش در آن صحنه‌ی فراموش ناشدنی دیدم که بالای پیکر به خون تپیده و به خاک خفته

استاد حاضر بودند و سخت سراسیمه و ناآرام. البته این بدان معنی نیست که گویا آنها در این ترور نقش داشته اند. فردا صبح آگاهی یافتم که آن جسد در خون خفته از استاد ما میر اکبر خیبر بود و من در آن شب نا میمون دوبار از کنار جسد به خون آلوده وی گذشته بودم.

چند روز پیش از این حادثه ی بسیار جانسوز، من با استاد شهید میر اکبر خیبر در منزل شان وعده ملاقات داشتم و این شخصیت فرهیخته و ارجمند با همان صمیمیت و مهربانی همیشه گی، نگارنده را پذیرفتند و با کمال دقت و توجه به حرف های ناچیز من گوش دادند.

روان شان شاد، راه شان همیشه گلگون و رهروان شان سر افراشته باد.

در ارتباط به قتل روان شاد میر اکبر خیبر مطالب زیادی در رسانه ها بازتاب یافته است. بنابر تقاضای دوستان چند برگی از کتاب «کمونیسم دو حزبی افغانستان - خلق و پرچم» نوشته آنتونی آرنولد، ناشر انستیتوت هورر دانشگاه ستانفورد کالیفورنیای امریکا را از متن انگلیسی برگردان که به نشر رسانیده شد.*

آنتونی آرنولد بحیث کارمند مجرب سازمان استخبارات مرکزی ایالات متحده امریکا (سیا) در کشورهای متفاوت مانند افغانستان، جرمنی، سویدن، برما، جاپان و انگلستان ایفای وظیفه کرده و در اصل کارشناس مسایل شوروی می باشد. موصوف در جریان حوادث قیام ثور، کارمند مسؤول آن اداره در کابل بود و در این اثر خود در ارتباط به زمینه های ایجاد و رشد حزب دموکراتیک خلق افغانستان، کار و فعالیت آن و همچنان شخصیت های برجسته آن حزب، معلومات مفصل ارائه داشته است.

آنتونی آرنولد در این کتاب در ارتباط به قتل رفیق شهید ما، میر اکبر خیبر چنین مینویسد:

«معهدا این مسأله مشکوک است که گویا شوروی (حداقل حزب کمونیست شوروی) در حوادث کودتای ثور و قتل میر اکبر خیبر بصورت مستقیم دست داشته باشد. خیبر، اگر چه در فهرست اساسگذاران حزب دموکراتیک خلق افغانستان نام برده نشده، ولی از سابقه دارترین و برجسته ترین نظریه پردازان و ایدیولوگ‌های پرچی‌ها بود. در شب هفدهم اپریل سال ۱۹۷۸ دو نفر به خانه خیبر آمدند و از وی خواستند که از خانه خارج شده و به جاده برآیند؛ و سپس آنها، وی را به قتل رسانیدند.

جنازه خیبر در کابل با يك تظاهر بزرگ ضد امریکایی، به این دلیل اینکه گویا موصوف توسط سی آی ای به قتل رسانیده شده، توسط ده تا پانزده هزار نفر اعضاء و هواخواهان حزب دموکراتیک خلق افغانستان تشیع گردید.» پاراگراف چهارم صفحه ۵۷

» کی خیبر را به قتل رسانید؟

بر اساس شواهد موجود چنین معلوم می‌شود که: امین، شاید شخصاً پلان قتل خیبر را طراحی نموده باشد. بر اساس شهادت یکی از منابعی که با جناح خلق در ارتباط بود، امین دو جوان خلقی را بمنظور اجرای این امر موظف کرده بود. این دو عبارت بودند از دو برادر، محمد صدیق عالمیار و محمد عارف عالمیار. رژیم داوود یکی از این دو نفر را بحیث قاتل تثبیت کرد؛ ولی اشتهاً وی را عضو سازمان اخوان المسلمین نامید.

بعد هر دو برادر در زمان قدرت امین از امتیازات زیاد و مقام بلندی برخوردار گردیدند. صدیق بحیث وزیر پلان و عارف بحیث رئیس ترانسپورت زمینی ایفای وظیفه کردند.»

«این ادعا به این دلیل که خیبر بعداً، پس از کودتا، به سرعت به (شخص فراموش شده) مبدل گردید، قوت می‌گیرد. وی تا زمان به قدرت رسیدن پرچم در سال ۱۹۸۰ همچنان در تاریکی و ابهام باقی ماند. در تمام اسناد ارائه شده از جانب خلقی‌ها به خاطر خلع قدرت داوود، صرف یک توضیح مختصر در ارتباط به قتل خیبر آمده است. حتا در این سند، مسأله قتل خیبر که ارتباط مستقیم با حوادث ثور داشت بطور واضح بیان نگردیده است. علاوه بر آن، در این سندها و سایر سندهای مربوط به آن دوره، نه مظاهرات مربوط به تشیع جنازه خیبر، بل گرفتاری رهبران حزب، منحیث یک عمل بی‌جهت داوود، و بر طبق دلخواه ترسیم شده است.

اگر امین در واقعیت مسؤول قتل خیبر باشد، مشکل نیست که به انگیزه‌های درونی آن پی برد.

در مرحله نخست: خیبر بحیث عضو کمیته مرکزی حزب متحد شده، می‌توانست یک مقام بسیار با اهمیت را در دولت حزبی پس از کودتا بدست آورد؛ و احتمالاً امین را پس‌زند. با اوتوریته وی بحیث یک سیاستمدار سابقه دار، خیبر می‌توانست تهدیدی سیاسی بطور عام علیه خلقی‌ها و بصورت مشخص علیه امین وانمود گردد. آشتی ناپذیری وی با خلق، بخصوص پس از انتشار سندهای مربوط به تاریخچه حزب از جانب خلقی‌ها، قابل درک است. امین برای آسوده شدن از تهدیدی از جانب خطرناکترین حریف، دلایل کافی در دست داشت.

ثانیاً، قتل خیبر و انگیزهٔ موفقانه قیام حزب دموکراتیک خلق افغانستان، به درستی این واقعه ضمنی را بمیان می‌آورد که پیش از آن تره‌کی بحیث علامت و یا ماشه کودتا مشخص ساخته بود: گرفتاری شخص وی .

در این فرصت که یک حریف اساسی در میان پرچمی‌ها کنار زده شده و پرچم آمادگی بسیار کمی برای بهره برداری از موقعیت بوجود آمده را داشت، خلق آماده بود تا اعضای مستقل نظامی خویش را که پیش از آن هم آماده گی داشتند، فعال سازد. امین بحیث مبتکر عمل، البته، تفوق بزرگی نسبت به حریفان حیرت زدهٔ خود داشت. امین نمی‌توانست تغییر سریع رویدادهای پیش آمده را در زمان تنظیم پلان از بین بردن خیبر، در نظر داشته باشد؛ لیکن وی در استفاده از وضعیت بوجود آمده تعلل نداشت.

امین تفوق دیگری هم داشت. یکی از افسران بلند رتبه استخبارات نظامی داوود، جگرن پاچا سرباز، خلقی و شاید اجنت شوروی بود و در موقعیتی قرار داشت که نه تنها امین را از عمل و نیت دولت آگاه سازد، بلکه شاید هم در ارتباط به تأخیر انداختن گرفتاری وی نیز تأثیر گذاشته باشد. این تأخیر از اهمیت جدی برخوردار بود؛ زیرا اجازه داد که امین دستور خود را برای رفقای نظامی بنویسد و از سیدمحمد گلاب زوی بحیث انتقال دهنده استفاده کند ... گلاب زوی دستور را به شکل فوتوکاپی به آدرس‌های معین سپرد. چنین سؤظن وجود دارد که اسناد در سفارت شوروی فوتوکاپی گردیده بود، زیرا در آن زمان در کابل، سفارت شوروی یکی از محدود محلاتی بود که می‌توانست در زمان بسیار کوتاه چنین اسناد را کاپی نماید...

بعد از خلع قدرت داوود، بسیاری از ناظرین، این عقیده را که گویا اتحاد شوروی در این امر دخالت داشت، رد می‌کنند... ولی، برخی دیگر، تمام ملامتی‌ها را بدوش شوروی می‌گذارند؛ و چنین ادعا می‌کنند که این امین نبود، بلکه گلاب زوی بود که

بر طبق دستور سفارت شوروی عمل کرد و کودتا را براه انداخت.»

*صفحات ۵۸ و ۵۹ کتاب (کمونیزم دو حزبی افغانستان - خلق و پرچم)

۱۷ اپریل ۲۰۱۶ برابر با ۲۸ حمل ۱۳۹۵

بازی‌های سیاسی با پروژه‌های بزرگ ملی متوقف گردد!

در همین چند روز اخیر و پس از گویا تصویب کابینه، مسأله انتقال برق توتاپ پنج صد کیلو وات ترکمنستان از طریق شاهراه سالنگ سروصدای زیادی را برپا کرده که واکنش منفی این فیصله در حلقه‌های معین سیاسی و اجتماعی و بویژه در شبکه‌های اجتماعی بازتاب گسترده داشته است. تا جایی که یک التیماتوم و ضرب‌الاجل هفتاد و دو ساعت نیز تعیین گردیده و آمادگی‌ها برای تظاهرات و راه‌پیمایی‌های گسترده در داخل و خارج از افغانستان نیز به مشاهده می‌رسد.

باید یادآوری نمود که در حقیقت سه پروژه انتقال برق از شمال کشور و جمهوری‌های آسیای میانه در نظر گرفته شده و تا اکنون صرف یک پروژه آن که برق رسانی به کابل است، تطبیق شده و دو پروژه دیگر که مطالعه و بررسی‌های تخنیکی و اقتصادی آنها تکمیل گردیده و باید هر چه زودتر آغاز می‌گردید، همچنان بلا تکلیف مانده است. این دو پروژه بزرگ ملی و منطقه‌ای که انرژی برق کشورهای آسیای میانه را از طریق افغانستان به جنوب آسیا انتقال می‌دهد، عبارت اند از: پروژه انتقال برق کاسا هزار با ظرفیت پنج صد کیلو ولت برق مرده و دیگری توتاپ با ظرفیت پنج صد کیلو ولت برق قابل استفاده. پروژه کاسا هزار را شرکت کانادایی سی آن سی مطالعه و بررسی کرده و بانک جهانی آن را تمویل می‌کند. پروژه توتاپ را شرکت فیشنر آلمانی مطالعه و بررسی کرده و بانک انکشاف آسیایی آن را تمویل می‌نماید. بر اساس این مطالعات برای انتقال سه لین برق فشار قوی ۲۵۰ متر فضا لازم است که این ظرفیت در مسیر سالنگ وجود ندارد. شرکت فیشنر برای این که بتواند مسیر دیگری برای انتقال لین برق توتاپ انتخاب کند بررسی و مطالعه خویش را از مسیر بامیان انجام داده که بر اساس بررسی‌های این شرکت بهترین مسیر

برای انتقال لین برق از شمال از مسیر بامیان- میدان وردک به کابل و سپس ولایات جنوبی، غربی و جنوب غربی تشخیص داده شده است.

با وجود دوری فاصله و بر مبنای آن مصارف بیشتر، دلایل فراوانی برای انتخاب این مسیر ذکر گردیده است؛ به شمول تنگ بودن مسیر انتقال در سالنگ، پستی و بلندی مسیر و ضرورت نصب دکل‌های بسیار قوی، احتمال قطع برق کابل برای مدت طولانی در جریان کار ساختمان این مسیر از طریق سالنگ، و از همه مهمتر زمینه استخراج و بهره برداری دو معدن بزرگ آهن حاجی گک و مس عینک، و معادن ذغال سنگ دره صوف و بامیان (اشپشته) را فراهم نموده و برق تولیدی آنها را به شبکه سرتاسری برق افغانستان فراهم می‌کند.

جای شک نیست که اهمیت بزرگ این دو پروژه ملی و منطقه‌ای را همه درک می‌کنند و می‌دانند که این دو پروژه موقعیت افغانستان را تغییر داده، در داد و گرفت‌های منطقه‌ای، اهمیت این کشور را بالا می‌برد، باعث اشتغال و درآمد زایی می‌شود، و نیازمندی‌های افغانستان را به انرژی برق تأمین می‌کند.

پرسش اساسی این است که چرا از چندین سال به این طرف، حتا در آوانی که طالبان خلق گردید - همواره در برابر طرح و ساختمان پروژه‌های بزرگ ملی موانع ایجاد می‌گردد و به بهانه‌های گوناگون در این زمینه‌ها سنگ اندازی می‌شود و نقش و دست کشورهای که منافع شان با تطبیق این پروژه متضرر می‌گردد تا چه اندازه است؟

آنانی که امروز ادعا می‌کنند که این پروژه "خط قرمز ماست" در این مدت سه سال که از تصویب آن در کابینه حامد کرزی می‌گذرد، کجا تشریف داشتند؟ این پروژه پس از مخالفت‌های نه چندان جدی و دایر نمودن جلسات نمایشی که حتا نماینده معاون دوم رییس اجراییه در آن نیز شرکت نه نموده بود، طی مراحل گردید و در

این میان شخصیت‌های سوخته و هواخواهان شان حالا به اصطلاح در دقیقه نود، بیدار شده اند و می خواهند یکبار دیگر موج سواری کنند و آنچه را که از دست داده اند، دوباره به دست بیاورند؟!

صحبت‌های برخی از آنان را در این یکی دو روز با ژست‌ها و اداهای انقلابی دیدیم و شنیدیم. آنان می خواهند آسمان را به زمین بکوبند و در تمام جهان غوغا برپا کنند! در حالی که مردم نقش و سهم آنان را در ایجاد همین حکومت موجود و کشاندن ده‌ها هزار انسان این وطن به پای صندوق‌های رای و خیانت به آرای مردم و بلند نمودن شخصیت‌های که امروز همه به ماهیت و ظرفیت اصلی آنها آشنا شده اند، بخوبی درک کرده و می‌دانند.

از همه جالتر این که چرا همچو پروژه‌های بسیار با اهمیت، بدون آگاهی مردم و به بحث گذاشتن آن در رسانه‌های جمعی و سرانجام اجماع اکثریت به حالت اضطراری خارج از آجندا جلسه کابینه مطرح می‌گردد و حتا وزرای کابینه که نمایندگی از یک بخش معین می نمایند با خاموشی این طرح را تایید می‌کنند؟

در اصل می‌بایست ماسترپلان بیست ساله برق افغانستان که توسط شرکت فیشر آلمانی طراحی و تدوین شده بود به صورت کل که پروژه توتاپ نیز جز آن است، در کمیسیون‌های اختصاصی بررسی و در کابینه افغانستان (اگر چنین کابینه‌ی وجود می‌داشت) مورد بررسی دقیق قرار می‌گرفت و تصویب می‌گردید تا وزارت‌ها و ادارات مربوط بر طبق آن کارهای بعدی شان را تنظیم می‌کردند؛ ولی چنین نشد و از این "حکومت وحدت ملی" با این ظرفیت و توانایی نباید هم چنین انتظاری داشت.

پس این وظیفه روشنگران و وطن دوستان واقعی است که دست معامله گران و سیاست بازان را از یخن و دامن مردم کوتاه سازند و آنانی را که با استفاده از عبا و قبا و تحمیق مردم برگرده‌های آنان سوار اند، یکجا با چاکران دریشی پوش آنها،

بازی‌های سیاسی با پروژه‌های بزرگ ملی متوقف گردد!

دور اندازند و به این وسیله بازی‌های سیاسی با پروژه‌های ملی را متوقف سازند و آگاهانه و به موقع مبتنی بر منافع ملی عمل کنند!

۴ می ۲۰۱۶ برابر با ۱۵ ثور ۱۳۹۵

"جنبش روشنایی" حماسه آفرید!

کابل به روز دوشنبه بیست و هفتم ثور ۱۳۹۵ مطابق شانزدهم می ۲۰۱۶ یکبار دیگر شاهد حماسه دیگر بود که آن را برحق "جنبش روشنایی" نامیده اند. نماد روشنایی تنها به انتقال انرژی برق وارداتی از این و یا آن مسیر خلاصه نمی‌شود، بل این که پیام آور "روشنایی" به معنی دقیق کلمه نیز هست. این "روشنایی" را که گام‌های نخستین آن گذاشته می‌شود، باید گرامی داشت.

راه پیمایی ده‌ها هزار شهروند کابلی را که خیلی دقیق و خوب تنظیم شده بود باید به گردانندگان آن تبریک و شادباش گفت. اشتراک گسترده مردم از لایه‌های گوناگون و اندیشه‌های متفاوت، جنسیت، مرد و زن، کودک و جوان و حتا زنان کهنسالی که با افتخار در پیشاپیش این راه پیمایی با کمر خمیده و شعار برافراشته، با وقار و متانت گام می‌گذاشتند را هیچگاه نمی‌توان نادیده گرفت و از دیدن آن اشک شوق نریخت. دوستی نوشته بود که: «مادرم! با قد خمیده ات آمده ای تا قامت تاریخ مرا راست کنی...» در این راه پیمایی و گردهم‌آبی آنچه بود همه از وحدت بود، از عدالت، مساوات، رشد متوازن، انکشاف سراسری و بیش از همه افغانستان به مثابه یک کشور واحد و مشترک برای همه و پرچم بلند و برافراشته آن که در هر گوشه، در میان و پیشاپیش جمعیت بزرگ در حرکت و اهتزاز بود. شماری هم این نماد فرخنده را به دور گردن‌های شان پیچانیده بودند. نه از تصاویر رهبران سنتی و بیرق‌های تنظیمی خبری بود و نه هم از آن شعارهای که موجب نفاق و تفرقه می‌گردیدند. همه و همه نشانگر بلوغ و بیداری سیاسی بود. در چنین گردهم‌آبی بزرگ، کاستی‌های نیز وجود داشت که می‌بایست گردانندگان و نخبگان، آن را با دقت بیابند و در رفع آن در همچو گردهمایی‌ها در آینده تلاش کنند. این

موج عظیم انسانی و مردمی به یک حماسه مبدل گردید که تاریخ آن را در سینه خود با حرمت نگه‌داری می‌کند. در همین چند سال اخیر ما دو بار همچو حماسه‌ها را شاهد بودیم. بار نخست در سهم‌گیری بسیار گسترده مردم در انتخابات ریاست جمهوری و بار دوم در "جنبش تبسم" که با دریغ هر دو به بار و ثمر دلخواه و شیرین نه نشستند. از درون حماسه نخست آنچه بوجود آمد، موجب سرافکندگی شده است و از حماسه دومی جز یک آزمون بزرگ دست آوردی دیگری در میان نیست. باید دید که این حماسه سومی چگونه به ثمر خواهد نشست؟ دستان معامله‌گر و استفاده‌جو که در این خوان عظیم جز منافع شخصی و گروهی شان چیز دیگری را نمی‌شناسند، چگونه کوتاه خواهد شد؟ ... و ده‌ها پرسش دیگر. ولی من به نخبگان جوان، اندیشمند و وطن‌دوست کشورم که به آینده با نگاه عدالت خواهی و به آگاهی، فراست و تدبیر می‌نگرند، باور دارم.

۱۷ می ۲۰۱۷ برابر با ۲۸ ثور ۱۳۹۵

روز جهانی کودک و زندگانی فلاکت‌بار کودکان افغان!

در کشور ما افغانستان، همه ساله از اول جون مطابق یازدهم جوزا به عنوان روز جهانی کودک بزرگداشت به عمل می‌آید. این روز را کودکان جهان به شیوه‌های گوناگون و با در نظر داشت سطح رشد و انکشاف آن جوامع برگزار می‌کنند؛ ولی در هر صورت این کودکان است که می‌بایست در این روز مورد توجه بیشتر قرار گیرند و دشواری‌های زندگانی آنها به نحوی به بررسی گرفته شوند.

کشورها و سازمان‌های بین‌المللی مختلف، در تقویم شان روزهای متفاوتی را به عنوان روز کودک اعلام کرده اند و آن را جشن می‌گیرند. سازمان ملل متحد، بیستم نوامبر را روز جهانی کودک اعلام کرده است. مجمع عمومی سازمان ملل در چنین روزی در سال ۱۹۵۹ اعلامیه حقوق کودک و در سال ۱۹۸۹ نیز کنوانسیون حقوق کودک را تصویب کرد. روز اول جون هم در سال ۱۹۴۹ در نشست اتحادیه بین‌المللی دموکراتیک زنان در پاریس به عنوان روز کودک اعلام شد و در بسیاری از کشورها و از جمله افغانستان این روز به عنوان روز کودک تعیین گردیده و از آن تجلیل به عمل می‌آورند.

پیمان‌نامه حقوق کودک، یک کنوانسیون بین‌المللی است که حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کودکان را بیان می‌کند. دولت‌هایی که این معاهده را امضا کرده اند، موظف به اجرای آن هستند و شکایت‌ها راجع به آن به کمیته حقوق کودک ملل متحد تسلیم داده می‌شوند. این کنوانسیون در ۳۰ نومبر ۱۹۸۹ مورد پذیرش مجمع عمومی سازمان ملل متحد قرار گرفت و از تاریخ سوم سپتمبر ۱۹۹۰ لازم الاجرا شده است. تا کنون ۱۹۳ کشور این سند را امضا کرده

اند و در ۱۴۰ کشور در عمل اجرا می‌گردد و به این ترتیب، مقبولترین سند حقوق بشر در تاریخ به شمار می‌رود.

کودک بر اساس ماده یک پیمان نامه حقوق کودک به هر انسان کمتر از ۱۸ سال گفته می‌شود؛ مگر آن که قانون قابل بکاربرد در مورد کودک، سن قانونی کمتری را تعیین کرده باشد. این کنوانسیون شامل ۵۴ ماده و دو پروتوکول اختیاری بوده که اصول چهارگانه زیرین، آن را سمت و سو می‌دهد:

- هیچ کودکی نباید از تبعیض رنج ببرد.
- زمانی که در رابطه با کودکان تصمیم‌گیری می‌شود، باید منافع عالی‌ه آنان در راس قرار گیرد.
- کودکان حق حیات داشته و باید رشد کنند.
- کودکان حق دارند آزادانه عقاید و نظرهای خویش را ابراز کنند و این نظرها در تمامی اموری که به آنها مربوط می‌شود، باید مورد توجه قرار گیرد.

در یازدهم دسامبر سال ۱۹۴۶ بعد از جنگ جهانی دوم، مجمع عمومی سازمان ملل به منظور حمایت از کودکان، سازمانی را به نام یونیسف UNICEF ایجاد کرد که نخست «انجمن بین‌المللی ویژه کودکان سازمان ملل» نام گرفت. در سال ۱۹۵۳، یونیسف به یک بخش دائمی در سازمان ملل متحد مبدل گردید و بصورت اختصاصی در زمینه کودکان و مادران به فعالیت خویش آغاز کرد. این سازمان یا صندوق اضطراری ملل متحد برای کودکان، کمک‌ها و مساعدت‌های دراز مدت بشری و انکشافی را برای اطفال و مادران شان در کشورهای رو به انکشاف فراهم می‌سازد.

سازمان بین‌المللی کار ILO، از سال ۲۰۰۲ بر گستره جهانی کار کودک و اقدام‌ها و تلاش‌های مورد نیاز برای محو آن تمرکز کرده است. بر همین اساس در همان سال، روز دوازدهم جون به عنوان روز جهانی مقابله با کار کودک اعلام شد که مستلزم همکاری دولت‌ها، کارفرمایان و سازمان‌های کار، جامعه مدنی و ملیون‌ها انسان از سراسر جهان است تا بتوان به این وسیله اقدام موثری را برای کمک و یاری‌رسانی به کارگران کودک فراهم گرداند.

در نظام بین‌المللی "کار کودک" را چنین تعریف کرده‌اند: کار کودک به معنی کاری است که کودکان، زیر حداقل سن قانونی معین، برای انجام آن، کار کنند و یا به دلیل ماهیت یا شرایط خاص، آن کار برای کودکان غیر قابل پذیرش و ممنوع باشد.

امروز در سراسر جهان، ۲۱۵ میلیون کودک کار یا کارگران کودک، شناسایی شده است که بسیاری از آنها به کار تمام وقت اشتغال دارند. این کودکان مدرسه نمی‌روند و وقت کمی برای بازی دارند و یا هیچگاه چنین وقتی ندارند. این کودکان از تغذیه و مراقبت مقتضی برخوردار نیستند و در کل از امکان و فرصت کودک بودن محروم هستند. بیش از نیمی از این کودکان، در معرض فعالیت‌های غیرقانونی مانند قاچاق مواد مخدر و فحشاء و نیز مشارکت در مخاصمت‌های مسلحانه قرار دارند.

در جهان، شمار زیادی از کودکان در مشاغل خانگی بدون مزد یا با مزد در خانه فرد ثالث یا کارفرما مشغول هستند. این کودکان نسبت به استثمار بسیار آسیب پذیر هستند. کار آنها اغلب از نگاه جامعه مخفی است. احتمال دارد همچو کودکان منزوی شوند و آنها در موارد بسیاری از خانه و خانواده خود جدا به سر می‌برند. موارد اذیت و آزار کودکان در کار خانگی واقعیت تلخی است که متأسفانه رواج فراوان دارد.

برخی از مهم‌ترین اقدامات سازمان بین‌المللی کار در زمینه مقابله با کار کودک عبارتند از:

- تلاش برای تصویب جهانی کنوانسیون‌های این سازمان در زمینه کار کودک.
 - تضمین تمرکز جدید بر راهبردها و برنامه‌های ملی برای ارتقای رویکردی جامع در زمینه اصول و حقوق بنیادی کار.
 - توسعه زمینه‌های مبارزه با عوامل ریشه‌پی کار کودک.
 - تثبیت حداقل سن پذیرش برای استخدام و تعیین سن آموزش اجباری.
 - توسعه امنیت و سلامت محیط کار برای همه کارگران، از لحاظ اقدامات حفاظتی ویژه برای کودکان در سنین میان حداقل سن استخدام و سن ۱۸ سال و ارائه فهرست جامعی از کارهای خطرناک برای کودکان.
 - ارتقا و توسعه عملکرد نهادها و مکانیزم‌های نظارتی (مانند دادگاه‌ها، ادارات پلیس و غیره) بر اعمال مؤثر حقوق بنیادی در محیط کار از جمله حمایت علیه کار کودک.
 - توسعه مستمر مشارکت راهبردی و فعال در سطوح بین‌المللی، ملی و محلی و ارتقای جنبش جهانی علیه کار کودک.
 - توسعه و انتقال روش‌های مطلوب که واجد نتایج پایدار بوده‌اند.
- حالا باید به برخی از آمارهای کلیدی که از جانب یونیسف در تازه‌ترین نشریه آن موسسه بین‌المللی به نشر رسیده است، مکت نماییم:
- همه روزه شانزده هزار کودک از اثر قضایای قابل پیشگیری و معالجه می‌میرند.

- تولد دست کم ۲۳۰ میلیون کودک کمتر از پنج سال هیچگاه ثبت نمی‌گردد و آنها از حق نام و ملیت تثبیت شده محروم می‌گردند.
- ۲,۴ بلیون نفر از دسترسی به سنینتیشن محروم اند و از آن جمله ۹۴۶ میلیون نفر مجبور اند در فضای آزاد رفع حاجت کنند.
- بصورت تخمین ۳۵ میلیون نفر به اچ ای وی HIV سردچار اند و بیش از دو میلیون آن بین ده تا نوزده سال عمر دارند و پنجاه و شش درصد آنان دختران اند.
- در سطح جهانی روبهمرفته یک بر سوم زنان به عمر بیست تا بیست و چهار سال در طفولیت ازدواج کرده و دارای طفل شده اند.
- در هر ده دقیقه در هر گوشه ی جهان یک کودک به اثر خشونت می‌میرد.
- نزدیک به نصف مرگ اطفال زیر سن پنج سال ناشی از سوء تغذیه است.
- این رقم نشان دهنده مرگ سه میلیون کودک در سال را می‌رساند.

یونیسف اعلام داشته، که تنها با اختصاص پنج دلار برای هر کودک می‌توان جان نود درصد از کودکانی را که سالانه می‌میرند نجات داد و برای بهبودی چشمگیر زندگانی کودکان جهان سوم کافی است که همان مبلغ در یک سال خرج شود و این مبلغ تنها معادل بودجه شش هفته بی تسلیحاتی جهان است.

وضعیت در کشور فلاکت زده ما که از امراض مزمنی به شمول استبداد ریشه دار و تاریخی حاکم، جهل، خرافات و فقر جان سوز رنج می‌برد و کم و بیش چهل سال جنگ خانمانسوز تحمیلی را که تمام نهادهای اجتماعی، مدنی و فرهنگی آن را دگرگون ساخته، بطور کامل بگونه دیگر است و در پایانتین سطح شاخص‌های ارایه شده موسسات بین‌المللی قرار می‌گیرد. در طی این سال‌ها، خانواده‌ها با اطفال شان در زیر آتش جنگ سوخته و یا ناگزیر شده اند مناطق زنده‌گی خود را به اجبار ترک بگویند؛ آواره و سرگردان شوند؛ تمام تأمینات اولیه زنده‌گی خود را از دست

بدهند و عزیزان شان را در زیر آتش جنگ تنظیم‌های جهادی در ظاهر متخاصم، ولی مزدور اربابان منطقه‌پی و جهانی، به خون خفته ببینند. ده‌ها و صدها هزار کودک آواره و بی‌جا شده‌ی هم وطن بدون کوچکترین حمایت و پشتیبانی مادی و معنوی، در طوفان مدهش ناملایمت‌های زنده‌گی در داخل و خارج کشور می‌لوند. کودکانی که در حقیقت هیچگاه "دوران کودکی" نداشته‌اند و به مجرد سر بلند نمودن، نان‌آور خانه شده‌اند. این کودکان با تمام مشقت و خواری و به شکل ظالمانه در کوره‌های خشت‌پزی، کارگاه‌های قالین بافی، نجاری، ریخته‌گری، موتر شویی، جمع‌آوری فاضله‌ها و حمالی، کار در مزارع کوکنار و جمع‌آوری شیره‌تریاک، به مانند یک برده قرون وسطایی کار می‌کنند و سرانجام از روی ناچاری با گدایی روز می‌گذرانند، و در زیر این ستم، شمار زیادی از آنان معتاد به مواد مخدر نیز شده‌اند.

بر اساس گزارش رادیو دویچه ویلی، محمد بلال صدیقی یکی از مسؤولان بخش حقوق کودک در کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، وضعیت کودکان در افغانستان را «درد آور» می‌خواند و می‌گوید که هم اکنون پنج میلیون کودک در افغانستان به حق اساسی بشری خود که عبارت از حق آموزش است، دسترسی ندارند. صدیقی می‌گوید: «تعلیم و تربیه یکی از حقوق اساسی برای رشد شخصیت یک کودک است که با تأسف این کودکان به دلیل ناامنی، فقر، بی‌توجهی والدین و ضعف حاکمیت قانون از این حق مسلم محروم‌اند.» این مسؤول کمیسیون حقوق بشر می‌گوید که بر اساس تحقیقی که از سوی این نهاد انجام شده، در حدود شصت درصد کودکان افغان مصروف کار هستند. او می‌گوید چوپانی، دهقانی و دست‌فروشی کارهای اندک که این کودکان انجام می‌دهند و هشت درصد کودکان افغان برای ادای قروض والدین شان به کار مشغول‌اند.

با آنچه گفته شد، این روز را برای این کودکان عزیز هموطنم که زنده‌گی فلاکت‌باری را می‌گذرانند چگونه باید شادباش گفت؟ و آیا آنان چنین روزی را هرگز می‌شناسند؟

با مروری کوتاه بر کنوانسیون یا پیمان‌نامه حقوق کودک و برنامه‌های نهادهای بین‌المللی در ارتباط به کودکان و با در نظر داشت وضعیت فلاکت‌بار آنان در کشورهای جنگ زده همچون افغانستان، باید متذکر شد که: کودکان سرمایه آینده جامعه بشری را می‌سازند و آنان برای رشد و بالندگی خود، نیازها و در مفهوم دقیق‌تر حقوق دارند که باید به درستی به آن پرداخت. برای رسیدن به این حقوق و بالندگی شخصیت کودک بیش از همه نقش خانواده و سپس جامعه برجسته می‌گردد و البته بدون کمک‌ها و مساعدت‌های بی‌دریغ جامعه جهانی و سازمان‌های بین‌المللی نمی‌توان از نه شگفتن این گل‌های آرزو که بی‌رحمانه پرپر می‌شوند، جلوگیری کرد. باید جهان کودکان را با همه تنوع و شادی‌هایش درک کرد و برای ورود به این جهان آماده‌گی داشت. در حالی که هزینه‌های غیر قابل‌تصور صرف تولید انواع سلاح‌های هسته‌پی و غیر هسته‌پی می‌شود، کودکان بسیاری از گرسنگی، نبود ابزارها و داشته‌های بهداشتی، سوء تغذیه و ده‌ها عامل قابل‌کنترل و رفع شدنی می‌میرند. باید تکرار نمود که: با اختصاص تنها پنج دالر برای هر کودک می‌توان جان نود در صد از کودکانی را که سالانه می‌میرند نجات داد و برای بهبودی چشمگیر زنده‌گی کودکان جهان سوم کافی است که همان مبلغ در یک سال خرج شود و این مبلغ تنها معادل بودجه شش هفته پی تسلیحات جهان است.

به امید آن روزی که تمام کودکان جهان به درستی از حق زنده‌گی، سلامتی، مسکن، آموزش و پرورش و فضای مصون و سالم برخوردار گردند. صرف با طرح کنوانسیون‌ها، برنامه‌ها و تدویر جلسه‌ها و برپایی روزهای معین نمی‌توان صدها

مليون کودک اين کره خاکی را که سخت از "محرورمیت" به معنی واقعی این کلمه رنج می برند، نجات داد.

۲۱ می ۲۰۱۶ برابر با ۱ ثور ۱۳۹۵

در این جستار از منابع یونیسیف و سازمان بین‌المللی کار استفاده شده است.

بلند پروازی‌های سلطان‌مآبانه اردوغان رنگ می‌بازد!

از چندین دهه پیش به اینسو، گروه‌های سلفی دنبال بازگرداندن خلافت اسلامی بر اساس دیدگاه‌های خود بوده‌اند و برای رسیدن به این مأمول مبارزه می‌کرده‌اند. این آرزومندی سلفی‌ها، در آوانی که انقلاب‌های رنگین و بهار عربی، شرق میانه را درنوردید و گلیم دولت‌های مرکزی با ثبات و سکولار را برچید، زمینه‌های ایجاد خلافت اسلامی با همکاری و مساعدت کشورهای مقتدر جهان که به این منطقه زرخیز چشم طمع دوخته بودند را بیشتر مساعد گردانید. قدرت‌های بزرگ استثمارگر جهان با تصور این که گویا تحولات در شرق میانه بر بنیاد استراتژی «شرق میانه بزرگ» و در نهایت پارچه شدن و از هم گسیختگی آنها، به نفع جهان سرمایه خواهد بود و به این امید که دست نیرومند آن قدرت‌ها و موسسه‌های بزرگ چند ملیتی غارتگر که بوی نفت آنها را مست ساخته بود، هر چه بیشتر بر تقدیر این کشورها بلندتر خواهد گردید، به سلفی‌ها این هیولای وحشی زمان، یاری رسانیدند تا در این فرصت تاریخی از آنها بهره‌برند. این همکاری و مددسانی مشترک قدرت‌های بزرگ با سلفی‌ها، زمینه ایجاد داعش و سپس دولت اسلامی را فراهم گردانید و در نتیجه کشورهای مانند عراق، سوریه، لیبیا، یمن، بحرین و افغانستان را به خاک و خون کشانیده‌اند. در این جنگ‌های به ظاهر داخلی و نابرابر هر روز ده‌ها هزار شهروند این کشورها کشته می‌شوند و یا از روی ناگزیری میلیون‌ها نفر با منتهای ذلت و بیچارگی آواره و در بدر می‌گردند.

در چنین فضای غمبار منطقه‌ای، ترکیه از ثبات نسبی و همچنان اقتصاد پویا برخوردار بود و این کشور در زمره بیست کشور بزرگ اقتصادی نقش قابل توجه درجهان بازی می‌کرد. به رژیم سکولار ترکیه با هویت اسلامی و دموکراسی لیبرال به

یک نمونه قابل پذیرش برای کشورهای آماده به تحول در جهان اسلام نگرینسته می‌شد. ولی رجب طیب اردوغان رییس جمهور ترکیه زیر تأثیر اندیشه‌های اخوانی و خلافت اسلامی به توهم احیای امپراتوری عثمانی دچار گردیده و در صدد برآمد تا به شکل مستبدانه قدرت دولتی را متمرکز سازد و آن را بطور کامل در اختیار خود قرار دهد. در عرصه داخلی، طرح اصلاح قانون اساسی را پیش کشید؛ مخالفان سیاسی بویژه هواداران فتح الله گولان واعظ و رهبر مذهبی و متحد دیروز خود را از صحنه سیاسی پاکسازی کرد؛ در برابر سایر مخالفان سیاسی همچون حزب جمهوریخواه خلق از کارت دین استفاده برد؛ افسران نظامی بلند رتبه را به اتهام سازماندهی کودتا محکمه و به زندان انداخت؛ روزنامه نگاران آزاد را تهدید و حتا به زندان افکند؛ سانسور و اختناق را بر رسانه‌ها تحمیل کرد؛ از مذهب به گونه ابزاری و عوامفریبانه استفاده کرد؛ آتش‌بس با رزمندگان کرد را فسخ کرد و جنگ با «پی ک ک» را از سر گرفت. رژیم ترکیه همچنان در عرصه خارجی در جنگ با سوریه سهم بیشتر گرفته و آن را شدت بخشید؛ به نیروهای ویرانگر و متحجر داعش یاری رسانید؛ روابط در گذشته دوستانه با اسراییل را برهم زد؛ هواپیمای جنگی روسی را در جریان جنگ با داعش که این عملیات از حمایت بین‌المللی برخوردار بود، نابخردانه سقوط داد؛ و روابط بسیار پر ثمر استراتژیک با روسیه را به بحران کشانید.

این روش‌های ماجراجویانه و بلندپروازانه رهبری ترکیه، ناگزیر این کشور را در آستانه یک بحران بزرگ قرار داده و بیش از همه به اعتبار بین‌المللی و اقتصاد رو به رشد آن صدمه رسانیده است.

زیر تأثیر سیاست‌های همکاری و مدد رسانی با گروه‌های تکفیری و جهادی، این گروه‌ها در ترکیه ریشه دوانیده اند و حالا با حامیان خویش یعنی دولت مرکزی در عمل جنگ را آغاز کرده اند. انفجارهای پی‌پی در انقره و استانبول و کشتار مردمان

بی‌گناه آغاز این مرحله جدید است. با توجه به این که حدود سه میلیون سوری به عنوان پناهنده در ترکیه حضور دارند و شمار زیادی از وابستگان به گروه‌های تروریستی در میان آنان نیز هستند و همچنان شمار زیادی از تروریست‌های کشورهای دیگر که از طریق ترکیه خود را به عراق و سوریه می‌رسانیدند، امروزه بر اثر شکست‌های پیاپی این گروه‌های تروریستی به ترکیه بازگشته‌اند، و توانایی‌های مهاجرت آنان به اروپا نیز سراسر محدود گردیده است. این همه در مجموع پتانسیل بسیار نیرومندی را می‌سازد که ترکیه را با یک خطر بزرگ امنیتی مواجه ساخته است و ممکن تمام منطقه را ویران سازد. حالا با چنین وضعیت و موجودیت گروه‌های تکفیری و جهادی، نارضایتی‌های کردها و علوی‌ها را نیز باید در نظر داشت. امروز ترکیه با شرایط مشابه سوریه و عراق قبل از جنگ داخلی در این دو کشور، مواجه گردیده است.

بر اساس گزارش نشریه فارین پالیسی دولت ترکیه برای استحکام قدرت خود و برای کنترل رسانه‌ها و به ویژه شبکه‌های اجتماعی، «ارتش رسانه‌های اجتماعی» خود را با استخدام بیش از شش هزار کارشناس رسانه‌های اجتماعی راه اندازی کرده است. امروز کارشناسان رسانه‌های اجتماعی حزب عدالت و توسعه بیش از دو برابر شده و با وجود ده‌ها هزار نفر ارتشی، اردوغان ربات‌های تویتری را نیز به راه انداخته است. در گزارش مذکور آمده است که افزون بر ارباب رسانه‌ها، مذهب برای اردوغان یکی از عوامل استحکام قدرت به شمار می‌رود. در حالی که مقامات حزب عدالت و توسعه تاکید می‌کنند که ارزش‌های خود را به جامعه تحمیل نمی‌کنند؛ اما سیستم آموزش و پرورش ترکیه هر روز مذهبی‌تر می‌شود... در سال ۲۰۰۲ نزدیک به هفتاد هزار مدرسه مذهبی «امام خطیب» در ترکیه مشغول به فعالیت بود. امروز فارغان این مدرسه‌ها بالغ بر یک میلیون نفر اند که نیمی از آنها را زنان تشکیل می‌دهند. همچنین آنان در اولویت استخدام دولتی قرار دارند و طبیعی است که مسجدها به پایگاه دستگاه تبلیغاتی دولت مبدل شده‌اند. اردوغان

و حزب عدالت و توسعه با استفاده از این دو ترفند به خودکامگان قرن بیست و یک مبدل گردیده اند. (کیهان لندن - ۲۴ اگست ۲۰۱۵)

ایجاد چنین دستگاه عظیم و بکاربرد آن به منظور کنترل افکار عامه مردم و استفاده سوء از آن، زمینه‌های رشد بنیادگرایی و فعالیت‌های جهادی تکفیری را روز تا روز در ترکیه بیشتر مساعد گردانیده است.

اگر جنگ داخلی در ترکیه آغاز گردد، ارتش ترکیه به تنهایی نمی‌تواند کشور را از این جنگ خانمانسوز داخلی نجات دهد و ناگزیر به جلب همکاری بین‌المللی و منطقه‌ی نیاز دارد. در چنین وضعیت داخلی پیچیده و تشدید بحران با کشورهای مقتدر و مؤثر منطقه‌ی به ویژه همکاری استراتژیک با روسیه که تحریم‌های اقتصادی این کشور، اقتصاد ترکیه را سخت صدمه رسانیده و نارضایتی‌های کشاورزان و صنعتگرانی صادر کننده اموال شان به روسیه را به بار آورده، می‌بایست هر چه زودتر، رهبری ترکیه در اصلاح سیاست‌های نادرست و متاثر کننده خارجی و داخلی خویش اقدام کند.

چنین هم شد و سر انجام وضعیت داخلی و بین‌المللی اردوغان را مجبور ساخت تا با بلند پروازی‌های سلطان‌مآبانه وداع بگوید و از رویاهای امپراتوری عثمانی بگذرد و با معذرت خواستن از روسیه بخاطر سقوط هواپیمای جنگی آن کشور و جبران خساره آن حادثه ناگوار و نابخردانه، مناسبات با روسیه را عادی سازد و برعلاوه در جهت ترمیم مناسبت‌ها با اسرائیل، ایران و حتی سوریه نیز بپردازد.

رهبری ترکیه پا به پای تغییر در سیاست خارجی و روابط بین‌المللی ناگزیر است تا برای نجات ترکیه از جنگ خانمانسوز داخلی و فروپاشی احتمالی، وضعیت متشنج و دکتاتورمآبانه داخلی را نیز بهبود ببخشد و فضای محدود شده رسانه‌ی و به ویژه

بلند پروازی‌های سلطان‌مآبانه اردوغان رنگ می‌بازد!

شبکه‌های اجتماعی را هر چه بیشتر باز نماید تا بار دیگر محیط سالم برای رشد دموکراتیک جامعه فراهم گردد.

۳ جولای ۲۰۱۶ برابر با ۱۳ سرطان ۱۳۹

نبود فرهنگ مسؤولیت پذیری!

جنگ‌های خانمان‌سوز تحمیلی و نیابتی چند دهه اخیر نه تنها هستی مادی کشور را برباد داده که ارزش‌های معنوی و فرهنگی آن را نیز سخت صدمه رسانیده و حتا به نابودی کشانیده است. ملت‌های گرفتار در جنگ‌های طولای و فرسایشی توانسته اند برپادی‌های مادی را با سعی و تلاش خستگی ناپذیر و همبستگی ملی در زمان نه چندان طولانی جبران کنند؛ ولی آسیب‌های فرهنگی و نهادینه شدن ارزش‌های ضد فرهنگ را نمی‌توان حتا در یکی دو نسل جبران کرد. با دریغ به آن ارزش‌های که می‌بالیدیم و آنان را شامل فرهنگ اجتماعی خویش به شمار می‌آوردیم دیگر کمتر مواجه می‌گردیم و آن ارزش‌ها جایش را به ضد ارزش‌ها خالی کرده است. از آن شمار بودند ارزش‌هایی همچون آزادی خواهی، مسؤولیت پذیری، صداقت، وفاداری، رواداری، محبت، گذشت، ترحم، پاکي و هم مانند آنها که از خانواده آغاز می‌گردید و به مدرسه و مکتب می‌رسید و در جامعه شکل می‌گرفت. احساس مسؤولیت نسبت به خود، خانواده و جامعه را والدین در فرزندان شان می‌پروریدند و چگونگی رشد آن را در فرزندان نظارت می‌کردند. کار خوب و یا کار زشت تعریف مشخص داشت و در ذهن فرزندان می‌نشست و بر بنیاد آن راجع به خوبی و یا بدی فرزندان داوری می‌گردید.

جنگ که مادر همه بیماری‌ها است و آنهم جنگی که برادر یخن برادر را می‌درد و یکدیگر را بخون می‌کشاند و بر فرزندان شان و ناموس همدیگر رحم نمی‌کند، مال و منال یکدیگر را تاراج می‌کند و با رضایت کامل و وجدان (!) راحت آن را جهاد می‌نامد و از تکه و پاره کردن هم میهن خویش گویا ثواب می‌برد و با رضایت و افتخار در خدمت منافع آزمندانه دشمنان وطن به صفت مزدور جاهل و فریب خورده

عمل می‌کند، چه می‌توان گفت؟ همین جنگ و تداوم آن به عناوین گوناگون است که ارزش‌های فرهنگی را به ضد ارزش‌ها مبدل می‌کند.

با این همه پی‌آمدها، از فرهنگ مسوولیت پذیری در کشور نیز خبری نیست. نه وجدان شخصی وجود دارد که خود را مقصر داند و محکوم کند و نه هم نهاد ملی و دولتی که به چگونگی امور و کارکردهای اداره‌های دولتی و اشخاص صادقانه نظارت نماید؛ و نه هم سیستم آموزشی که مسوولیت پذیری را ترویج دهد. با این همه برپادی‌های جان‌سوز، گو این که در افغانستان هیچ کس مقصر نیست و گنه‌کاری نیز وجود ندارد. همه با دستان پاک و وجدان راحت، بدون کوچکترین تشویش و احساس گناه، روز و روزگار می‌گذرانند. شاید این وضعیت ناشی از یک اعتقاد مسخ شده دینی باشد و چنین تصویری بوجود آید که هر آن بدبختی که بر این مردم نازل می‌گردد، صرف به رضای خداوند است و تقدیر چنین حکم می‌کند و باید هم چنین باشد! اگر ده‌ها و صدها نفر به خاک و خون کشانیده می‌شوند، کسی را مقصر نمی‌دانند و آن را رضای خداوند می‌انگارند و به سادگی می‌گویند که به رضای حق پیوست. آنانی که از این بازار مکاره و دریای خون به جاه و جلال رسیده‌اند نیز خوشحال‌اند از این که آنان را خدا داده است! و مردم ساده لوح که در تنور جهالت می‌سوزند همچنان به این باور اند.

اگر از ده‌ها ترفند، نیرنگ، فریبکاری‌ها، دروغ‌گویی‌ها و دغلبازی‌ها و خیانت‌های اراکین دولتی که با کردار و گفتار و فسادشان عوام فریبی می‌کنند و در نتیجه رسوا هم می‌شوند و مورد تحقیر و توهین قرار می‌گیرند و در نهایت خم به ابرو نمی‌آورند و کوچکترین واکنشی نشان نمی‌دهند، بگذریم صرف حوادث و رویدادهای خونبار کشور را از نظر بگذرانیم که در آن سربازان و افسران وطن، جوانانی که امید فردای این کشور اند، زنان، اطفال و کهنسالان به طرز وحشیانه به خاک و خون کشانیده می‌شوند، متوجه می‌شویم که نه کدام شخص حکمی و حقیقی و نه هم هیچ نهادی

مسؤولیت این ناهنجاری‌ها و فاجعه‌ها را به عهده نمی‌گیرد. در همین فاجعه بسیار خونبار اخیر در دوم اسد سال روان در کابل که بیش از هشتاد نفر کشته و بیش از دوصد نفر زخمی شدند، باز هم متوجه می‌شویم که صرف با محکوم نمودن فاجعه و ابراز تسلیت و غم شریکی با خانواده‌های شهدا اکتفا شده است. حالا که جریان رویداد پیش از دوم اسد و پس از آن با وجود پخش ضد اطلاعات، شایعه پراگنی‌ها و منحرف ساختن ذهنیت‌ها، سخت آشفته شده است، با آنهم تا جایی نگاه‌های متفاوت به بررسی گرفته شده و در رسانه‌ها بازتاب یافته است. مجموع این نگاه‌ها بخوبی بیانگر آن است که در هر دو طرف، دولت و رهبران جنبش روشنایی، بی‌مسؤولیتی، بی‌کفایتی، نبود مدیریت سالم و بسا کاستی‌های جدی دیگر وجود داشته است. آنها می‌توانستند با تدبیر، تامل، تحمل و انعطاف پذیری و با به پیش بردن مانورهای سنجیده شده و دقیق سیاسی بر بنیاد واقعیت‌های موجود، جلوی به بحران کشانیده شدن جنبش و این قتل عام مردم را بگیرند. ای کاش رهبران و فعالان جوان جنبش روشنایی که بهترین آزمون را در نخستین تظاهرات شان به روز بیست و هفتم ثور ۱۳۹۵ (شانزدهم می ۲۰۱۶) در کابل به یادگار ماندند، دست ماجراجویان و معامله‌گران را کوتاه می‌ساختند و از ماجراجویی دست می‌کشیدند و با استفاده از این فرصت تاریخی، جنبش را به یک جنبش واقعی ملی مبدل می‌کردند.

در شرایطی که دستگاه‌های بزرگ استخباراتی منطقه‌یی و فرا منطقه‌یی با همکاری عمال داخلی در دولت و خارج از دولت، دست بکار اند تا امنیت نسبی را بطور کامل از بین ببرند و بحران را بیشتر از این در کشور گسترش دهند و فرزندان این وطن را به خاک و خون کشانند، و امکانات و توانایی‌های آن را نیز دارند که حتا در مصئون ترین محل‌ها دهشت افگنی کنند، بنابراین نباید احتیاط از دست می‌رفت و زنده‌گی صدها جوان آرزومند به مخاطره انداخته می‌شد. در تحت همین شرایط است که رهبران سنتی و دولتی به عوض یک عراده موتر زره در چندین عراده موتر

زره جای نمی‌گیرند و قافله‌پی طولانی از وسایط مختلف با افراد مسلح آنان را همواره در جاده‌ها محافظت و همراهی می‌کنند و بیشتر جاده‌ها را به روی مردم عادی می‌بندند. در عوض جوانان وطن، فرزندان مردم عادی و بیشتر نادار کشور را گروه‌گروه به مظاهرات دوامدار دعوت کردن و آنان را گوشت دهن توپ داعش، این دشمن به کمین نشسته ساختن، غیر قابل بخشایش است. شگفت این که هیچ کدام از این اراکین و اشخاص نسبت به قتل عامی که صورت گرفته احساس مسؤولیت نمی‌کنند و از مردم و خانواده‌های شهدا معذرت نمی‌خواهند و در مقابل مانند همیشه به بهای خون شهیدان و هر دم شهیدان، به معامله می‌نشینند و امتیازات تازه به دست می‌آورند! با دریغ و درد این همه خون‌های ریخته شده به زودی به فراموشی سپرده می‌شود. این مادران داغدار، پدران سوگوار، فرزندان یتیم و زنان بیوه اند که باید بار عظیم این فاجعه بزرگ را برای همیشه به دوش بکشند.

اما مسؤولیت پذیری چیست؟

مسؤولیت پذیری در معنای عام به معنای قابلیت پذیرش، پاسخگویی و به عهده گرفتن کاری است که از فرد خواسته شده است. مسؤول بودن به معنای پاسخگو بودن در مقابل انجام کار و احساس مسؤولیت می‌باشد. وی به صفت شخص پاسخگو و جوابگو، اگر کار مورد نظر را درست به انجام نرساند مورد بازپرس قرار می‌گیرد.

اگر مسؤولان جامعه‌پی نسبت به اموری که به آنان محول شده است، مسؤولیت پذیر نباشند، به علت اثرات سوپی که این مسأله برجای می‌گذارد، یک ضد ارزش به ارزش تبدیل می‌شود و از طرفی دیگر مشکل فرهنگی ایجاد می‌کند به نحوی که افراد به جای تلاش در جهت رفع دشواری‌ها و بررسی علل ناکامی‌ها، آن را توجیه کرده و به دنبال مقصر دیگری می‌گردند تا خود را پاک و لایق نشان دهند. بدین

ترتیب زمینه یادگیری رفتارهای نادرست در جامعه بوجود می‌آید که این خود عامل عقب ماندگی و درماندگی آن کشور در حوزه های مختلف می‌گردد.

پژوهش‌گران امور انسانی، ویژگی‌های افراد مسؤولیت پذیر را چنین مشخص ساخته اند:

- داشتن اعتماد به نفس
- فعال بودن و پویایی
- قبول شکست‌ها در صورت ناکامی به جای مقصر دانستن دیگران یا توجیه شکست‌ها
- تلاش جهت جبران ناکامی‌ها
- انعطاف پذیر بودن در صورت لزوم
- پاسخ‌گو بودن نسبت به امور محوله
- هدفمند کردن فعالیت‌ها
- برنامه ریزی جهت دسترسی به اهداف از قبل تعیین شده

آیا این ویژه گی‌ها را می‌توان در وجود مسؤولان نهادهای ملی و دولتی در تمام رده‌های عمودی و افقی دریافت؟

آیا کسی به یاد دارد که یکی از مسؤولین امور دولتی بنابر نبود توانایی و یا ناکامی در اجرای امری و با به دوش گرفتن این مسؤولیت از وظیفه کناره گیری کرده باشد؟

می‌خواهم با استفاده از به میان کشیدن این موضوعی با اهمیت در زنده گی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، دو رویدادی را که شاهد آن بودم با دوستان شریک سازم.

حزب سوسیال دموکرات‌های دنمارک جشن بزرگی را به مناسبت آماده‌گی برای انتخابات بر پا نموده بود. مسؤول جوانان این حزب که یک جوان بسیار مستعد و با آینده درخشان بود، زیر تأثیر ناشی از مستی و جوانی، پس از ختم محفل، شب را با یک دختر جوان پانزده ساله سپری می‌کند. فردای آن خودش این موضوع را به مسؤولین بلندتر حزبی گزارش می‌دهد و از وظیفه کناره‌گیری می‌کند. چون در دنمارک سن قانونی برای روابط جنسی پانزده سال است بر بنیاد آن مسؤولان امور به آن جوان یاد دهانی کردند که وی کدام جرمی را مرتکب نشده و نباید استعفا دهد؛ ولی جوان موصوف اصرار داشت که وی از انجام این کار شرمنده است و خود را شایسته مقام حزبی نمی‌داند و تقاضای مسؤولین حزبی را نه پذیرفت.

باری رهبر حزب چپ لیبرال دنمارک که شخصیت بسیار محترم، آگاه و شناخته شده در این جامعه است در انتخابات کشوری نتوانست بر آنچه خود برنامه ریزی کرده بود، دست یابد و اکثر کرسی‌های پارلمانی را به دست آورد. هر چند وی می‌توانست با ایجاد بلاک آبی به نخست‌وزیری برسد؛ ولی با شهامت و صراحت مسؤولیت شکست را پذیرفت و از رهبری حزب استعفا کرد. رهبر جدید با استفاده از همین بلاک آبی نخست‌وزیر شد. چنین نمونه‌ها در کشورهای متمدن بارها دیده شده و بیش از همه در فرهنگ جاپان نهادینه شده و مسؤولین درجه اول آن کشور همواره در برابر هر کمبود و هر عیبی که مردم را متضرر سازد با کمال فروتنی کمر خم می‌کنند و بار بار معذرت می‌خواهند.

این است عالی‌ترین نمونه فرهنگ مسؤولیت پذیری!

اول آگست ۲۰۱۶ برابر با ۱۱ اسد ۱۳۹

قدرت‌نمایی‌های طالبان و همیاری‌های دولتمردان!

حالا که نقش و نفوذ طالبان این لشکر استخبارات پاکستان در بخش بزرگی از افغانستان روز تا روز برجسته‌تر می‌گردد، این پرسش به میان می‌آید که چگونه این نیروی سخت متحجر و ضد انسانیت و دور از مدنیت که هر روز دست به کشتار فجیعانه مردم بی‌گناه می‌زند و دار و ندار شان را نابود می‌کند و دارایی‌های عامه را از بین می‌برد، و هیچ پیوندی با مردم شریف افغانستان نیز ندارد، این همه توانایی‌ها و ابزارها را از کجا بدست می‌آورند؟ آنها چگونه می‌توانند در تمام جغرافیای افغانستان با تمام پیچیدگی‌های آن حضور داشته باشند و آنهم حضور چنین فعال با این همه مانورهای بسیار اثرگذار و غافل‌کننده که در نهایت مقام‌های بزرگ امنیتی ایالات متحده امریکا را نیز به این اعتراف می‌کشاند که گویا جنگ در افغانستان به بن بست رسیده و از این راه نمی‌توان به صلح رسید؟ به عباره دیگر طالبان شکست ناپذیر اند و باید با آنها توافق کرد و نقش آنها را نیز همانند با دیگر همقطاران دیروز شان، رهبران جهادی و یا بیشتر از آن در زنده‌گی مردم فلاکت زده کشور تضمین نمود. این اعتراف سخت تکان دهنده است.

ناتو با این همه ساز و برگ و توانایی‌های دور از تصور ما و حاکمیت مطلق هوایی در کشورمان که به اصطلاح کوچکترین جنبنده هم از زیر ذره بین شان فرار نمی‌تواند کرد، و آن را می‌تواند پیهم و با دقت مورد تعقیب قرار داد و اگر خواسته باشند حتی خط سیر رهبر سابقه طالبان را از پاکستان به ایران و از ایران به پاکستان در یک مسافرت بسیار مخفی نیز تعقیب کرد و آن را بموقع از بین برد، چگونه نمی‌تواند این همه لشکر کشی پر زرق و برق طالبان و آماده‌گی‌ها برای حمله بالای شهرهای قندز و یا لشکرگاه را نبیند و از آن بی‌خبر باشد؟ ویدیوهای که از این لشکر

کشی در رسانه‌های اجتماعی به نشر رسیده نشان می‌دهد که آنها با شور و شوق تمام، بدون هراس از کدام حمله هوایی از جانب نیروهای بین‌المللی بالای شان، نیروهای بزرگ و مجهز خود را برای همچو تعرض‌های بزرگ منسجم می‌سازند و با مورال بسیار بلند و بدون کدام درگیری عمده شمار زیادی از پوسته‌ها را متصرف می‌شوند و فشار سنگینی را بالای شهر بوجود می‌آورند. پس از درگیری با نیروهای دولتی و تخریب تاسیسات دولتی و عامه، کشتار بی‌رحمانه مردم و ایجاد فضای پُر از جنایت بشری و آواره‌گی بخش بزرگ از اهالی شهر، یکباره ناپدید می‌گردند و گوپی آب می‌شوند و به زمین فرو می‌روند. نه از جمع شدن شان با آن همه ساز و برگ نظامی جلوگیری می‌شود و نه از رفتن شان با به دست داشتن امکانات و وسایل بیشتر ممانعت به عمل می‌آید. این وضعیت خیلی رقت‌بار و گیج‌کننده است. در چنین وضعیت، این مردم بی‌گناه و ستم‌دیده کشور اند که در این معرکه هست و بود شان را از دست می‌دهند و بدون کدام توانایی‌ها آواره دهات و شهرهای دیگر می‌گردند و صدای مظلومانه شان نیز به گوش هیچ زمامداری نمی‌رسد.

صرف نظر از آن که دولت پاکستان از این لشکر مزدور برای مقاصد بزرگ استراتژیک خود استفاده می‌برد، نیروهای بین‌المللی در راس ناتو همانند با پاکستان، یک بازی غیر اخلاقی دوگانه را به پیش می‌برند، و با یک دست با این لشکر می‌جنگند و با دست دیگر آنها را برای مقاصد بزرگ‌تر یاری می‌رسانند؛ زمامداران فاسد و مزدور افغانستان نیز بدترین نقش را در این جنگ تحمیلی و نیابتی که در آن خون هزاران فرزند این کشور ریخته می‌شود و خانواده‌ها برباد می‌شوند، ملکیت‌های آنها نابود می‌گردد، بازی کرده اند...

سلسله سالار همه‌پی این برپادی‌ها به شمول رهبران تنظیم‌ها و فرماندهان جهادی که در این بازی شریک اند، شخصی در ظاهر دانش آموخته و سوکولار بنام حامد کرزی رییس جمهور سابق است که همواره در خدمت این لشکر مزدور قرار داشته

و برای حفظ و نیرومندی آنها از هر وسیله ممکن استفاده برده است. این همکاری در آغاز سلطه طالبان در افغانستان که جناب شان می‌خواستند به صفت نماینده دایمی این رجاله در سازمان ملل متحد ایفای وظیفه کند، تا هم اکنون ادامه دارد. آزاد سازی گروه بزرگی از زندانیان طالب از گوانتانامو و زندان بگرام که زیر نظر امریکایی‌ها بود، به شمول آنهاپی که خیلی خطرناک تشخیص داده شده بودند، حضور رهبران آنان در کابل و تأمین زنده‌گی مجلل از بودجه دولتی برای آنها و از همه مهمتر آن زمانی که عملیات نظامی پاکستان در وزیرستان آغاز گردید و بخش بزرگی از طالبان و القاعده با خانواده‌های شان به افغانستان پناه آوردند، با تخصیص دو صد میلیون دالر از بودجه شورای امنیت ملی برای اسکان آنها در مناطق مرزی، آزاد سازی زندانیان طالب از محابس ولایات به بهانه‌های مختلف که اکثر آنها دوباره به این لشکر خصم پیوسته اند، را می‌توان در این سلسله برجسته ساخت. برعلاوه آنچه گفته شد در زمان زعامت وی، دروازه‌های افغانستان به روی استخبارات پاکستان باز گردید و جنگ از مناطق جنوب به سراسر افغانستان گسترش یافت. کرزی به صفت یک مهره ضعیف در دست استخبارات پاکستان قرار داشت و این ارگان با استفاده از بلند پروازی‌های وی و ویژه‌گی‌های قبیله‌پی وی، به نام طالبان چه بازی‌های مسخره‌پی، به شمول تماس‌های مستقیم و غیرمستقیم از جانب آنان، جازدن دکانداری از کویته به صفت یکی از رهبران طالبان و یا مبادله دروغین و آشتی جویانه از نام رهبران آنها و منحرف ساختن وی از مسیر تعیین شده، وی را فریب داده اند. در همین دوران زعامت وی، افغانستان به مزرعه تریاک مبدل گردید و به صفت بزرگ‌ترین تولید کننده تریاک و قاچاق آن به کشورهای بیرونی تا اروپا و امریکا شناخته شد. زیر همین زعامت، افغانستان به فاسدترین کشور جهان مبدل گردید و شیوه بسیار کهن خان سالاری و فرهنگ پوسیده این تفکر قبیله‌پی احیا و تعمیم بخشیده شد که با دریغ تا اکنون این میراث ننگین همچنان ادامه دارد..

باری در یک خبر بی بی سی آمده بود که: پولیس ولایت لوگر در جنوب کابل از انهدام یک مرکز بزرگ عملیاتی و آموزشی گروه طالبان خبر داده که به گفته آنها حامد کرزی، رئیس جمهوری پیشین این کشور، مانع انجام عملیات علیه این مرکز شده بود. جنرال داوود احمدی، فرمانده پولیس لوگر در مصاحبه‌ی تلفنی به بی بی سی گفت که در این مرکز مربیان "پاکستانی و چچنی" به حدود ۲۰۰ عضو گروه طالبان عملیات انتحاری، تاکتیک جنگ چریکی و شیوه‌های تبلیغاتی را آموزش می‌دادند. او گفت که این مرکز علاوه بر آموزش، در انتقال و سازماندهی عملیات انفجاری گروه طالبان در شهر کابل و پل علم، مرکز ولایت لوگر هم فعالیت داشته است. جنرال احمدی گفت که حامد کرزی، رئیس جمهوری پیشین افغانستان، در زمان ریاست جمهوری خود اجرای هیچ نوع عملیاتی را در منطقه زرغون شهر اجازه نمی‌داد و به پولیس لوگر و ارتش به صورت کتبی دستور داده بود که علیه این مرکز عملیات نکنند. آقای احمدی گفت که به تازگی عملیات مشترک نیروهای پولیس، ارتش و امنیت ملی به دستور شورای امنیت ملی در منطقه زرغون شهر به اجرا گذاشته شده که در نتیجه آن ۲۷ عضو گروه طالبان کشته و ۳۳ نفر دیگر زخمی شدند. در این عملیات سلاح‌های سنگین و سبک، انبارهای مهمات، از جمله ۱۷۰ کیلوگرام مواد منفجره و سه وسیله نقلیه مملو از مواد منفجره از این مرکز بدست آمده است.

از همه چرب‌تر همین صحبت‌های اخیر جناب کرزی با رادیو تلویزیون بی بی سی است که در آن وی با صراحت می‌گویند که طالبان هم افغان اند و ما هم افغانیم. اگر ما حق داریم جایی را اشغال کنیم آنها نیز به صفت افغان حق دارند یک سرزمین را اشغال کنند و آن را به دست داشته باشند...!!! در مورد تدویر لویه جرگه عنعنوی و نگرانی حاکمان کنونی کشور و امکان استفاده کرزی در آن فرصت و به قدرت رسیدن دوباره وی با این که چنین تمایل را رد می‌کند؛ ولی از سیما و لبخند پرتزویر وی این اشتیاق را می‌توان به ساده گی دید.

حالا اگر این همه مؤلفه‌ها را با هم یکجا کنیم و به آن نقش ستون پنجم در ارگ و ارگان‌های امنیتی و ارگان‌های محلی، با صدها بازیگر فروخته شده دیگر و از جمله بازی‌های دوگانه امریکا بر طبق استراتژی منطقه‌ی و بین‌المللی آن و در نظر داشتن منابع غنی آسیای میانه از جانب آنها، یکجا با بازی‌های مغلق اوپراتیفی، سیاسی و استخباراتی سایر بازی‌کنان را در نظر بگیریم، انگاه شناخت وضعیت بسیار رقتبار کنونی و پیچیدگی‌های امروزی را بهتر می‌توان درک کرد.

۹ اکتوبر ۲۰۱۶ برابر با ۱۸ میزان ۱۳۹۵

ملياردها دالر اعتبار برای حکومتی بی کفایت و بی اعتبار!

در نشست بروکسل که به تاریخ چهارم و پنجم ماه اکتوبر سال ۲۰۱۶م زیر نام مشارکت برای رفاه و صلح برای افغانستان دایر گردید، کشورهای شرکت کننده در آن، اعتبار ۱۵ ملیارد دالری در جریان چهار سال آینده برای بازسازی افغانستان را متعهد شدند. این نشست در ادامه کنفرانس توکیو (۲۰۱۲م) برگزار گردید که در آن تمویل کننده‌گان خارجی افغانستان تعهد نمودند که سالانه چهار ملیارد دالر تا سال ۲۰۱۶ برای توسعه افغانستان کمک کنند. این نشست همچنان دو سال پس از کنفرانس لندن در باره افغانستان برگزار گردید که در آن رییس جمهور افغانستان متعهد شده بود تا یک افغانستان مستقل‌تر و متکی به خود بسازد. همان کنفرانسی که نشر صحبت خصوصی نخست وزیر آن کشور با ملکه انگلستان در یک محفل در ارتباط به فساد در افغانستان، بسیار خپرساز شد.

مقامات اروپایی در آستانه این کنفرانس گفتند: «اگر چه افغانستان سال‌هاست که در سرخط عمده خبرها نبوده؛ اما حمایت مالی برای ایجاد یک تغییر استراتژیک نو به سمت ثبات و صلح احتمالی در این کشور حیاتی و ضروری است. دیگر هیچ کس نمی‌تواند بی‌ثباتی دوباره افغانستان را تحمل کند.» در این کنفرانس، افغانستان دیدگاه‌ها و دست‌آوردهایی خود به خصوص در مورد اصلاحات و مبارزه با فساد اداری را پیشکش نمود و جامعه جهانی هم که از پانزده سال در افغانستان حضور دارد، در مورد تمویل دراز مدت حکومت افغانستان تاکید کردند و تمرکز اصلی شان روی نکات زیر متوجه شده بود: دولت سازی، توسعه، آینده بهتر برای مردم افغانستان، توقف فرار مغزها، کاریابی، توانمند سازی زنان، مبارزه با فساد و ترغیب همکاری‌های منطقه‌پی به خصوص میان افغانستان و پاکستان. در میان

کشورهای کمک‌کننده، پاکستان این دوست دیرینه (!) مردم افغانستان نیز متعهد شده که در جریان چهار سال آینده مبلغ ۵۰۰ میلیون دالر کمک مالی همراه با دریافت اختیار گذاشتن سه هزار بورسیه تحصیلی کمک کند! شاید کمک پاکستان به طالبان این لشکر استخبارات پاکستان شامل همین تعهد باشد، زیرا تا اکنون کدام پروژه مهم اقتصادی از جانب آن کشور در افغانستان ساخته نشده است.

نشست بروکسل در شرایطی برگزار گردید که افغانستان همچنان در چنبره فساد سیاسی در رهبری نهادهای قدرت و اداره دولتی، ساختارهای فسادپرور نظام و فسادهای کلان و سیستماتیک دولتمردان دست و پا می‌زند. فسادهای که در تمام این پانزده سال بدنه نظام را بطور کامل فرسوده ساخته، جامعه را آلوده و بحران را مزمن کرده است. ماهیت و سرچشمه این همه فسادها در قاعده بازی سیاست و قدرت در افغانستان نهفته است و همه بزرگان و عالی‌جنابان به نحوی به این مرض مزمن که تار و پود جامعه را از هم می‌درد، ارزش‌ها را نابود می‌کند و فرهنگ فساد پرور را نهادینه می‌سازد و در نهایت روح وطن دوستی و خدمت به وطن را از مردم می‌گیرد، آلوده اند. صرف نظر از همه فریادهای که در عرصه موجودیت فساد سیاسی دولتی و فساد اقتصادی روز تا روز بلند و بلندتر می‌شود، و در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی نیز بازتاب دارد و مردم آن را با گوشت و پوست خود احساس می‌کنند، اینجا برای ارزیابی کار بزرگ‌ترین کمک‌کننده خارجی یعنی ایالات متحده آمریکا، نگاهی می‌اندازیم به برخی از گزارش‌های بازرس ویژه آمریکا برای بازسازی افغانستان یا سیگار که به گونه سیستماتیک و ریع‌وار چگونگی استفاده از کمک‌های آمریکا به افغانستان را بررسی و نشر می‌کند.

در این گزارش‌ها آمده است: فساد گسترده اداری در افغانستان نه تنها باعث شده که دولت این کشور نتواند تمام درآمدهای سالانه خود را جمع‌آوری کند، بل این که پیشرفت اقتصادی و تلاش‌ها برای حسابدهی را نیز با موانع روبرو می‌سازد...

اگر ما همین حالا از فرصت باقی مانده برای اقدام جدی در رابطه به فساد اداری، استفاده نکنیم، تمام آن چیزهای را که در این طولانی‌ترین جنگ خود به دست آورده ایم، در خطر ناکامی قرار خواهیم داد. بر علاوه در گزارش‌ها چنین آمده است که: ده‌ها ملیون دالر در افغانستان صرف قاچاق مواد می‌شود که این مبلغ به صورت بالقوه می‌تواند درآمد‌های دولت این کشور را دو برابر سازد... این دولت در فاصله بین دسمبر ۲۰۱۲ تا دسمبر ۲۰۱۳ نتوانسته است ۲، ۴ ملیارد دالر از درآمد خود را جمع آوری کند که این رقم چیزی نزدیک به ۱۲ درصد از کل درآمد‌های این کشور را تشکیل می‌دهد و انتظار می‌رود این رقم در سال جاری به حدود ۲۰ درصد یعنی ۲، ۵ ملیارد دالر برسد. گزارش افزوده است که با این حساب دولت افغانستان قادر به تأمین تنها یک سوم از بودجه سالانه ۷، ۵ ملیارد دالری خود خواهد بود و مابقی آن به کمک‌های بین‌المللی وابسته خواهد ماند. در گزارش تازه سیگار آمده است که امریکا در افغانستان به دلیل فعالیت گروه‌های هراس افکن شکست نخورده، بل به دلیل وجود فساد گسترده شکست خورده است. فساد چالش بزرگ در برابر امنیت، ثبات سیاسی و توسعه در افغانستان است که با گذشت سال‌ها هنوز هم گریبان افغانستان را رها نکرده است. فساد گسترده در افغانستان تلاش‌ها را برای بازسازی در این کشور تضعیف کرده و امریکا نیز خود تا حدودی در رشد فساد نقش داشته است. نظارت ضعیف امریکا از روند تدارکات و توزیع قرار داده‌ها، به فساد پیشه‌گان اجازه رفتار فساد آلود را می‌داده است و این موضوع سبب شده است که بدون نظارت کافی از کمک‌های امریکا، ملیون‌ها دالر برای بازسازی افغانستان هدر برود... وجود فساد سبب نارضایتی شهروندان کشور شده و در عوض امکانات مالی را در اختیار گروه‌های هراس افکن قرار داده است... فساد بر تمام عرصه‌های زنده‌گی افغان‌ها تأثیر گذاشته است. در گزارش دیگر چنین آمده است که سالانه ملیون‌ها دالر امریکایی در حالی به وزارت‌های افغانستان داده می‌شود که آنها قابلیت و توانایی مدیریت این کمک‌ها را ندارند. در این بررسی افزوده شده است که اداره کمک‌های بین‌المللی ایالات متحده امریکا (USAID) یافته‌های

خود را از کانگرس که مسؤول تنظیم بودجه است، پنهان نگهداشته است. بازرس ویژه ایالات متحده امریکا این بار از ناتوانی وزارت خانه‌های افغانستان پرده بر می‌دارد و می‌گوید که وزارت خانه‌های افغانستان توانایی حساب دهی کمک‌های اداره توسعه‌ی ایالات متحده را ندارند... حکومت افغانستان نمی‌تواند کمک‌های مالی را درست تنظیم و از آن صورت حساب مناسب ارایه کند، با وجود آنهم اداره توسعه امریکا با در نظر داشت اصول خود قرار داد کمک‌های مستقیم را با افغانستان عقد می‌کند. بازرس ویژه امریکا برای بازسازی افغانستان، پنتاگون را از بابت گزارش‌ها در باره وجود ده‌ها هزار نیروی "ناموجود" در میان ارتش و پولیس افغانستان که به رغم عدم وجود فزینی آنها حقوق دریافت می‌کنند، مورد انتقاد قرار داده و بازخواست نموده است. امریکا از آغاز سال ۲۰۰۲ تا کنون بیشتر از ۶۸ میلیارد دالر برای تقویت و تجهیز نیروهای امنیتی افغانستان هزینه کرده است. بر اساس آخرین آمار، نیروهای امنیتی افغانستان نزدیک به ۳۲۰ هزار نفر است. جان ساپکو بازرس کل ویژه امریکا برای بازسازی افغانستان در نامه‌ی به وزارت دفاع امریکا هشدار داده که میزانی از پول تعهد شده از سوی حامیان بین‌المللی به افغانستان به سبب پرداخت پول به سری منصب‌های ناموجود در میان نیروهای امنیتی افغانستان به هدر رفته است. ساپکو نوشته است: تفاوت میان سطح نیروی تعیین و منصوب شده در میان نیروهای امنیتی افغانستان و تعداد واقعی پرسنی که در عمل مشغول به خدمت هستند پرسش برانگیز است و باید پرسید آیا وزارت دفاع امریکا تدابیر کافی برای جلوگیری از خرچ شدن پول مالیات دهنده‌گان امریکایی برای پرداخت حقوق "سربازان نا موجود" را اتخاذ کرده است یا خیر؟ ساپکو در نامه خود با اشاره به گزارش‌های رسانه‌ی نوشته است: مقام‌ها در ولایت هلمند افغانستان گفته اند که حدود نیمی از نیروهای که روی کاغذ هستند، وجود فزینی ندارند و حقوق آنها به دست مقام‌های فاسد می‌رسد. در گزارش‌ها از کلاهبرداری ده‌ها میلیون دلاری شرکت‌های خارجی از امریکا در افغانستان پرده برداشته شده و همچنین آمده که سالانه ده‌ها میلیون دلار در نهادهای امنیتی

افغانستان صرف خرید تجهیزات غیراستاندارد شده است. دفتر آقای ساپکو گزارش کرده بود که ۱۶ هواپیمای حمل و نقل کمک شده به ارتش افغانستان به ارزش ۴۸۶ میلیون دلار، اوراق شده و به مبلغ ۳۲ هزار دلار فروخته شده است. جان ساپکو در این گزارشها می گوید: "هزینه ها در افغانستان، هم از نظر جانی و هم از نظر مالی، نهایت هنگفت است." او می افزاید: "اگر ما از فرصت استفاده نکنیم و در مورد فساد از همین حالا جدی نباشیم، همه دست آوردهای شکننده را که در این جنگ طولانی به دست آورده ایم با خطر ناکامی مواجه می سازیم." در کنار سربازان خیالی می بایست به نهادها و پرسونل خیالی در وزارت معارف و وزارت صحت عامه و همچنان پروژههای خیالی در اکثر وزارتخانهها توجه داشت که رقم بسیار درشتی را تشکیل می دهند و گزارشها در مورد آنها نیز وجود دارد. برعلاوه، آن پروژه هایی که ساخته شده اند، بنابر نبود نظارت بر عقد قراردادهای و چگونگی پیشرفت کار ساختمانها، به هیچ وجه معیاری و استندرد نبوده، پس از مدت زمان بسیار کوتاه از آغاز کار، این ساختمانها رو به خرابی نهاده و از استفاده مفید و مؤثر بازمانده اند. این بود فشرده پی از چگونگی فساد و ناکارایی حکومت افغانستان و همچنان بی توجهی نهادهای امریکایی به شمول وزارت دفاع آن کشور در این زمینه که در گزارشهای بازرسی ویژه امریکا برای بازسازی افغانستان (سیگار) بازتاب دارد.

حالا برای شناخت بهتر از چگونگی تواناییها و ظرفیتهای وزارتها و ادارات افغانستان، نظری می اندازیم به صورت تطبیق بودجه انکشافی آنها تا وضعیت کنونی را بهتر درک نموده باشیم: در یک گزارشی از کلید گروپ آمده است که در ارزیابیهای شش ماه اول سال، روشن گردید که وزارتخانهها تنها ۱۰ درصد از مجموع بودجه انکشافی را مصرف کرده اند و در هشت ماه این مصارف به سی درصد رسیده است. هر چند سخنگوی وزارت مالیه از تلاشهای جدید به منظور تطبیق بهتر پروژههای انکشافی و افزایش سطح مصارف بودجه خبر می دهد، اما

مقام‌های وزارت اقتصاد که مسؤولیت نظارت و ارزیابی پروژه‌های انکشافی را به عهده دارند، از موجودیت دشواری‌ها بر سر راه مصارف بودجه انکشافی و تطبیق پروژه‌های انکشافی سخن می‌گویند. وزارت اقتصاد به این باور است که عوامل مختلفی که در سال گذشته سبب عدم مصرف بودجه انکشافی و تطبیق آن به شکل قناعت بخش از سوی حکومت گردید بود، در سال جاری به حالت خود باقی مانده است. به باور این وزارت نبود امنیت، پایین بودن ظرفیت تطبیقی شرکت‌های ساختمانی و ماموران دولتی، سیستم مغلق تدارکات بانک جهانی، نبود هم‌آهنگی میان ادارات دولتی و همچنین عدم هم‌آهنگی در میان کمک دهنده‌ها و دولت از عمده‌ترین مواردی است که در تطبیق پروژه‌های انکشافی و مصرف بودجه آن تأثیر دارد. مطابق به ارقام ارائه شده از سوی وزارت مالیه، سطح مصرف بودجه انکشافی وزارت امور خارجه در بیشتر از هشت ماه اول سال صفر بوده است. شرکت برشنا یک درصد از بودجه انکشافی اش را به مصرف رسانیده است. ریاست آبرسانی و کانالیزاسیون سه درصد، وزارت اطلاعات و فرهنگ پنج درصد، وزارت دفاع ملی شش درصد، اداره ملی حفاظت از محیط زیست هفت درصد، وزارت تجارت نه درصد، وزارت معادن دوازده درصد، وزارت اقتصاد پانزده درصد، وزارت تحصیلات عالی بیست و یک درصد و وزارت فواید عامه بیست و دو درصد از مجموع بودجه انکشافی شان را به مصرف رسانیده اند. این وضعیت سخت‌تکانه‌دهنده است. صرف به وزارت اطلاعات و فرهنگ با مصرف پنج درصد بودجه انکشافی توجه نمایید که بارها مسأله اعمار موزیم بزرگ و کتابخانه عامه مجهز با وسایل و امکانات کنونی در شهر کابل مطرح گردیده؛ ولی نه تنها از این طرح‌های بزرگ اثری نیست؛ بل این که به عمده‌ترین نیازمندی‌های آرشیف ملی این ذخیره گاه بسیار ارزشمند اسناد بسیار با اهمیت تاریخی به شمول بازسازی و تعویض وسایل تخریبی آن توجه نشده و این آثار در شرایط بسیار نامساعد نگه‌داری می‌شوند.

این ارقام بیانگر آن است که اکثر ارگان‌های اداره دولتی نمادین است و قابلیت و توانایی‌ها در مورد چگونگی استفاده از بودجه انکشافی که یک بخش کوچک از مساعدت‌های بین‌المللی را می‌سازد، در چه سطح نازلی قرار دارد. عرصه انکشاف اقتصاد ملی و توسعه کشور به طور کامل مورد توجه مسئولین این ارگان‌ها قرار ندارد. این وضعیت می‌رساند که حکومت در مجموع در برابر نیازمندی‌های مردم بی‌تفاوت بوده و در برابر مطالبات جامعه جهانی، کشورها و موسسات کمک‌کننده و تعهداتی که در تمام کنفرانس‌های بین‌المللی در ارتباط به افغانستان سپرده بود، عمل نکرده و بیخی ناکام مانده است. این حکومت به اصطلاح وحدت ملی و حکومت قبلی، فرصت بسیار نادر و تاریخی را که وضعیت پیش آمده در افغانستان بوجود آورده بود با ترویج فساد و غارت، نزاع دایمی بر سر قدرت میان گروه‌ها و حلقات و کشمکش برای توزیع منابع قدرت و کسب امتیاز هدر داده اند. نبود تعهد نسبت به مردم، ضعف رهبری و مدیریت، باجدهی به جنگسالاران و تداوم اختلاف‌های سیاسی درون حکومتی و جنگ و جدال بر سر کسب قدرت و ثروت بیشتر و نبود توانایی و ظرفیت لازم برای استفاده از این فرصت‌های بدست آمده تاریخی، نگذاشت که افغانستان در طی این مدت پانزده سال از رشد و توسعه مطلوب برخوردار گردد و در نتیجه حداقل، فقر جان‌سوز موجود که بخش بزرگی از مردم به آن گریبان‌گیر اند، ریشه کن شود و بار دیگر ارزش‌های والای فرهنگی و انسانی کشور زنده گردد.

این همه بی‌توجهی نسبت به خواسته‌های بسیار مبرم مردم، سرنوشت و آینده آن در وجود یک حکومت سخت بی‌کفایت و بی‌اعتبار موجب آن گردیده است که شرایط امنیتی کشور هر چه بیشتر وخیمتر گردد، فساد گسترده تر شود و وضعیت اقتصادی مردم بحرانی تر گردد. با در نظر داشت آنچه گفته شد، این حکومت بی‌کفایت و بی‌اعتبار، از این همه اعتبارات چندین ملیارد دالری جامعه جهانی چگونه می‌توان به نفع رشد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور و بهبود زندگی

مردم سخت نیازمند و فقیر آن بهره برد؟ در حالی که فساد سیاسی و اقتصادی در مجموع با همه گسترده گی آن در تمام سطوح دولتی بی داد می کند و از حکومت و حکومتداری خوب نیز اثری به نظر نمی رسد. آنچه زمامداران فاسد و بی کفایت کنونی در ارتباط به مبارزه با فساد و حکومت داری خوب می گویند جز عوام فریبی چیز دیگری نیست. به یقین مردم افغانستان از این لک بخشی های جامعه جهانی بی بهره می مانند و منشی از عناصر فاسد مافیایی به ثروت های افسانه ای شان می افزایند.

۱۷ اکتوبر ۲۰۱۶ برابر با ۲۶ میزان ۱۳۹۵

خوشباوری‌های ما و این همه شایعه پراگنی‌ها!

سال‌ها پیش از این، در آن آوانی که جامعه افغانی بسته بود و رسانه‌ها همه سرکاری، یگانه چشمه اطلاع‌رسانی‌ها، همین شایعه‌ها بودند که بنام «آوازه‌ سرچوک» شهرت داشتند. همین آوازه‌ها، هم اطلاع‌رسانی بودند، هم نوعی مبارزه با رژیم مستبد و همچنان ذهنیت‌سازی‌ها و بررسی ذهنیت‌های جامعه، دولت‌ها برای منحرف ساختن و بررسی ذهنیت‌ها در این بازار پر جمع جوش، سهم می‌گرفتند و آوازه پخش می‌کردند، خود نیز به این آوازه‌ها گوش می‌دادند و گاهی شکار این آوازه‌ها نیز می‌شدند.

شنیدم که یکی از پادشاهان و به احتمال زیاد امیر عبدالرحمن خان، پیش از این که به یکی از ولایت‌ها سفری کند، از حواریون خویش می‌پرسید، ببینید که در بازار چه آوازه است؟ و من به کجا سفر خواهم کرد؟ پس از آگاه شدن از آوازه بازار، به همان ولایت سفر می‌کرد! باری در آغازین سال‌های دهه چهل که آمد آمد دموکراسی زمزمه می‌شد، در شهر آوازه پیچید که گویا عروسی، خسروش را چیز بدی خورانده و به وی بی‌حرمتی نموده و از اثر همین بی‌حرمتی، به خر تغییر شکل داده است. در همان روزان، در پل باغ عمومی، شاهد انبوهی از مردم بودم که سخت منتظر بودند تا "عروس خر شده" را ببینند. چنین آوازه پخش شده بود که گویا همان "عروس خر شده" را، همین حالا از شفاخانه علی آباد به کدام جایی می‌برند. مردم با اشتیاق کامل لحظه شماری می‌کردند و منتظر بودند که شاهد چنین صحنه هیجان‌انگیزی باشند! آنها برای چندین ساعت همچنان منتظر ماندند؛ ولی این "عروس خر شده" را نتوانستن دید. شاید، هدف از پخش این آوازه در همان برهه، بررسی سطح ذهنیت و خوشباوری‌های مردم بوده باشد. شایعه‌های فریبنده و

دروغین، به شیوه‌ها و مقاصد گوناگون، پخش می‌شدند و ذهنیت‌های عامه را که سخت خوش باور، ساده‌پسند و اغراق‌پذیر بود، راضی نگه می‌داشتند.

دیروز چنین بود و آوازه‌ها، هر چند زود می‌پچید و شهر و یا یک محله را در می‌نوردید و از دهن به گوش و یا از گوش به دهن راه می‌یافت؛ بیشترین انفرادی بود و ساحه نفوذ آن نه چندان گسترده؛ ولی حالا با استفاده از این همه فن‌آوری‌های بسیار پیش‌رفته به شمول شبکه‌های اجتماعی که دسترسی به آنها بسیار ساده است و تأثیر آن همگانی، و با سرعت برق می‌توان آوازه‌ها را در سرتاسر گیتی پخش کرد، این آوازه‌ها همه‌گیر شده‌اند و اهمیت جهانی یافته‌اند.

در ویکی‌پدیا آمده است که شایعه عبارت است، از یک گزاره ویژه و گمانی که ملاک‌های اطمینان بخش رسیدگی در آن، وجود نداشته باشد و بر طبق معمول به صورت شفاهی از فردی به فرد دیگر انتقال می‌یابد. در علم ارتباطات، شایعه را گفتمان‌های غیر رسمی و نامعتبر و در نتیجه نهایی، اطلاعات واریسی ناشده می‌دانند که در چند مرحله، در چارچوب نظام ارتباطی پرورانده شده است. هنگامی که افراد به شدت مشتاق کسب خبر دربارہ چیزی هستند، اما نمی‌توانند اطلاعات موثقی بدست آورند، مستعد پذیرش شایعه‌ها می‌شوند. رواج شایعه‌ها، نشان‌دهنده زودبآوری مردم و ظرفیت آنها برای تن دادن به تلقین و همچنین همراهی با جمع است. هیچکس از شایعه در امان نیست و شایعه، همیشه خبر دروغ نیست.

انسان‌ها، همیشه و همه‌جا، به شایعه و شایعه پراگنی علاقه داشته‌اند. اما هیچوقت به اندازه‌ی امروز، به ابزارهای شایعه پراگنی مجهز نبوده‌اند؛ تا بتوانند توانایی‌های غیرقابل تصور خود را در نشر دروغ و اکاذیب و مطلب‌های غیرمعتبر، به کار بگیرند. این روزها خبرها سرشار از بازتاب‌ها و واکنش‌های کاربران شبکه‌های

اجتماعی است. مجموعه‌ی که هویت، دقت نظر، دانش، تخصص، انگیزه‌ها، ویژگی‌های دموگرافیک مؤثر و بسیاری از پارامترهای آن، شفاف و مشخص نیست.

در جهان ما، اطلاعات مناسب و نا مناسب و به عبارت دیگر خبر واقعی با خبر غیرواقعی هم‌زمان و یا پیهم نشر می‌شوند و توانایی انسان‌ها برای تفکیک کسب اطلاعات مناسب و حذف اطلاعات نامناسب، بسیار اندک است. چنانچه گفته می‌شود: "شبکه‌های اجتماعی، در هر جامعه‌ی، یک مغز بزرگ را ساخته‌اند. مغزی که هر یک از ما، یک سلول از سلول‌های عصبی آن هستیم. نورون‌های مغز، دو وظیفه کلیدی دارند: یکی این که بخشی از پیام‌های دریافتی را به نورون‌های دیگر انتقال دهند. دیگر این که: بخشی از پیام‌های دریافتی را حذف و فیلتر کنند... مغز اجتماعی ما، زمانی در صحت و سلامت خواهد بود که تک تک سلول‌های آن (که ما هستیم) از هر دو هنر، نشر اطلاعات مناسب و حذف اطلاعات نامناسب، بهره مند باشد."

انسان‌ها در برابر هر خبر، به دو دسته تقسیم می‌شوند: بدون جهت‌گیری و دارای جهت‌گیری. جهت‌گیری هم به دو نوع است: مثبت و یا منفی. آنچه به مذاق ما برابر و خوش آیند است، آن را زودتر و بدون تفکر پذیرفته و در ترویج و اشاعه آن می‌کوشیم، بدون این که در مورد درستی و یا نادرستی آن بیاندیشیم.

در فضای بیکران شبکه‌های اجتماعی، بینش و نگرش ما به آسانی می‌تواند تحت تأثیر اشتباه‌های عامدانه یا سهوی دیگران قرار بگیرد. شما با عضویت در یک شبکه اجتماعی می‌توانید به دنیای بیکرانی از روابط میان فردی و گروهی، پیوند بخورید که در دل آن حجم عظیمی از اطلاعات، هر لحظه نشر و باز نشر می‌شود؛ اما چه کسی می‌تواند، به شما تضمین بدهد که این اطلاعات درست، موثق و قابل اعتماد هستند؟ صرف درایت و هوشیاری خود ما کمک می‌کند که اطلاعات را طبقه بندی

کنیم و آنچه را که موثق و قابل اعتماد نیست، از ذهن و کار روزانه مان در شبکه‌های اجتماعی بزدااییم.

با در نظر داشت آنچه گفته شد، سری می‌زنیم به شایعه‌های که در همین اواخر در شبکه‌ها به ویژه فیسبوک دست به دست گشته و بارها باز نشر شده است؛ حتا تحلیلگران سیاسی و نخبگان فرهنگی نیز شکار آن شده اند.

بر اساس گزارش رسانه‌های بین‌المللی مجله «فارین پالیسی» گزارش داده است که دادگاه بین‌المللی کیفری «لاسه» پس از انتخابات ریاست جمهوری امریکا تحقیقات جامعی در مورد جنایات جنگی این کشور (امریکا) در افغانستان را آغاز می‌کند که مقام‌های واشنگتن را به لاهه کشاند. این مجله در گزارش خود نگاشته است که «فاتو بنسودا» دادستان کل لاهه، در هفته آینده قرار است تحقیقات جامعی در باره جنایات جنگی و جنایات انسانی احتمالی نیروهای امریکایی در افغانستان را آغاز کند. دادگاه لاهه بارها در خصوص سوءاستفاده و آزار زندانیان افغان توسط نیروهای امریکایی بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ میلادی موضع‌گیری کرده که به درستی توسط واشنگتن رسیدگی نشده است. به احتمال فراوان، بنسودا در خصوص حملات هوایی امریکا به ساختمان پزشکان بدون مرز در شهر کندز، تحقیقات بیشتری خواهد کرد. مجله امریکایی نوشته که هنوز مشخص نیست که دادستان لاهه پس از انجام تحقیقات، مجرمین احتمالی امریکایی را به دادگاه خواهد کشاند یا خیر.

نشر این خبر ذهن شایعه سازان بسیاری را فعال ساخت و پس از پرخاش جنرال دوستم با حکومت وحدت ملی، شبکه‌های مربوط به حواریون آنها، با اشتیاق فراوان و شور و شوق نا تمام، شایعه بخش کردند که گویا شورای امنیت ملی افغانستان دوسیه جنایات جنگی جنرال دوستم را به لاهه فرستاده است! این کافی

نمود و جالبتر از آن این که تقاضاهای جنرال دوستم برای رفع بن بست در طی ده ماده به شمول این که وی نمی‌خواهد به سرنوشت امیر حبیب‌الله کلکانی دچار گردد نیز به نشر رسید و در بند چهارم آن چنین آمده است: "پرونده ای که برای بنده در دادگاه لاهه توسط رییس‌جمهور و شورای امنیت ملی افغانستان باز شده باید بسته شود."؟! چنین دروغ‌پردازی‌ها به منظور فریب اذهان عامه نه تنها بازار شایعه‌سازان را گرم ساخت که "تحلیگران سیاسی" مان نیز سخت مصروف آن شدند.

به مانند همین نمونه، صدها شایعه دروغ و بهتان همه روزه دست به دست می‌گردند و در صفحه‌های فیسبوکی باز نشر می‌شوند. افراد زیادی آنها را می‌پسندند و بخش دیگری این شایعه‌ها را تایید نموده و با تبصره‌های خویش به آن شاخ برگ می‌بخشند.

این وضعیت بیانگر آن است که مردم ساده دل و ماجراجویانه ما، به شنیدن اخبار باورنکردنی، سخت مشتاق اند و این مرض ساری، از دیر باز در روان مردم افغانستان جا باز کرده و در این بازار پُر از ازدحام، حتا نخبگان جامعه نیز فریب می‌خورند. در فرجام به این نتیجه می‌رسیم که در میان افغانان، راه برای عوام فریبی و سیاست‌های عوام‌گرایانه، همچنان باز است و از این فضا و زمینه‌ها، بیشتر از همه سیاست‌بازان عوام فریب، بهره می‌برند.

چگونه می‌توان شکار این بازی‌های محیلانه و عوام‌فریبانه نشد؟

7 نومبر ۲۰۱۷ برابر با ۱۷ عقرب ۱۳۹۵

فیدل کاسترو، اسطوره‌ی از امریکای لاتین!

۱۹۲۶ - ۲۰۱۶

در دامن تاریخ پر فراز و نشیت مبارزه‌های جانبازانه در برابر استبداد، استعمار، استثمار، ستم و بی‌عدالتی، مردان بزرگی سر بلند کرده اند و تمام دوران زنده گی شان را قهرمانانه و شجاعانه در این راه انسانی و شرافتمندانه وقف نموده اند و با دریغ،



بسیاری‌ها پیش از آن که شاهد به پیروزی رسیدن آرمان‌های شان در این راه بسیار دشوار باشند، جهان ما را ترک گفته اند. آنان جهان مان را ترک گفته اند و خاموش شده اند؛ ولی برای نسل‌های پس از خود به مشعل درخشانی مبدل شده اند که روشنگر این راه تاریک و پر از خطر می‌تواند بود.

در میان این مردان بزرگ تاریخ، فیدل کاسترو، رهبر انقلاب کوبا، یک استثنا است. وی و یارانش از جمله چه گوارا، مصمم گردیدند که برای آزادی کوبا و سرنگونی رژیم مستبد و فاسد باتیستا مبارزه کنند؛ حکومتی که نامش مترادف با فساد، انحطاط و نابرابری شدید نژادی، اجتماعی و اقتصادی در آن کشور بود و به بهشت ثروتمندان عیاش و به نهادی از فحشا، قمار و قاچاق مواد مخدر تبدیل شده بود. این حکومت در عمل توسط باندهای تبهکار مافیایی و به همدستی مافیای امریکا، اداره می‌شد. در چنین شرایط سخت دشوار، مردم کوبا در زیر یوغ

ستم این رژیم فاسد و حامیان شان در ایالات متحده، خورد و خمیر می‌شدند و سخت رنج می‌بردند.

در سال ۱۹۵۲ که فیدل کاسترو، راول کاسترو و چه گوارا در یک کشتی کوچک ماهی گیری از سواحل فلوریدا به سوی کوبا مسافرت کردند و پس از پیروزی انقلاب کوبا، مطبوعات امریکایی، آن کشتی کوچک را خطرناکترین و بزرگ‌ترین کشتی جنگی تاریخ نام نهادند. فیدل کاسترو در سال ۱۹۵۳ بخاطر نقشش در یک کودتای نافرجام به زندان افتاد. بعد از آزادی از زندان به مکزیک رفت و سپس همراه با حدود صد نفر از یارانش با قایق به کوبا بازگشت. بیشتر این همراهان به محض رسیدن به ساحل دستگیر و یا کشته شدند. صرف ده نفر از آنها موفق به فرار شدند و به تپه‌ها پناه بردند تا یکی از موفق‌ترین مبارزات چریکی تاریخ را آغاز کنند و در کمتر از دو سال، و پس از شکست و فرار باتیستا، او و یاران پیروزمندش به سوی هاوانا سرازیر شدند و انقلاب کوبا را به پیروزی رسانیدند. با ورود آنان به هاوانا مردم به جاده‌ها ریختند، ناقوس همه کلیساها به صدا در آمده بودند و از آن لحظه استثنایی و آزادی کامل، همه شادمان بودند.

فیدل کاسترو در حدود پنجاه سال در قدرت بود. (از اول ژانویه ۱۹۵۹ تا فوریه سال ۲۰۰۸ که قدرت را به برادرش راول کاسترو واگذار کرد). مردم کوبا در دوران این رهبری به دست آورده‌های بزرگی نایل گردیدند که از آن جمله می‌توان به خدمات درمانی رایگان و آنهم در سطح بسیار بلند و با کیفیت عالی که از اثر آن سطح مرگ و میر نوزادان این کشور با اکثر کشورهای پیشرفته جهان قابل مقایسه است، محو بی‌سوادی، آموزش و پرورش رایگان و همه‌گانی آنهم در سطح عالی که موسسات پژوهشی آن کشور در موارد مهم در سطح جهانی از نام بلند برخوردار اند، نام برد. در دوران این زمامداری در کوبا صنایع و تجارت ملی سازی شد و اصلاحات سوسیالیستی در سراسر جامعه به اجرا در آمد. کاسترو برای دو دوره به صفت

دیبرکل جنبش کشورهای غیر متعهد نیز ایفای وظیفه کرد. در جریان این دوران بسیار طولانی و پس از آنهمه رویدادهای بسیار ناگوار در مناسبت‌های بین‌المللی، سرانجام سقوط اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیسی و با وجود آنکه این کشور با دشواری‌های بزرگ اقتصادی روبرو بود، اما وی به گونه‌ی به زعامت انقلابی مردم کوبا ادامه داد که نظم و اداره عامه و دولتی برهم نخورد و از هم نپاشید.

با وجود تغییرات شگرف در کشورهای که سمتگیری سوسیالیستی داشتند و در سیاست‌های شان با شکست مواجه گردیدند، این کاسترو بود که به نماد یک شخصیت انقلابی و استوار همچنان زنده و در قدرت باقی ماند و مبارزه علیه مجتمع نظامی - صنعتی سرمایه جهانی را به شدت ادامه داد. با وجود این که دولت امریکا و اداره‌های استخباراتی آن به صدها حیل و برنامه‌های بسیار پیچیده و با در اجرا گذاشتن ۶۳۸ بار ترور نافرجام کوشیدند که کاسترو و دیگر رهبران نزدیک به وی را از بین ببرند؛ ولی بیداری نهادهای امنیتی کوبا و مردم آن کشور، و همچنان یک پارچگی و وحدت سازمانی حزب، مانع آن شد که این برنامه‌های شوم، آن هم از سوی کشوری که در ترور شخصیت‌ها ید طولی و تجربه وافری دارد، در عمل تطبیق گردد.

تغییر در سیاست‌های اتحاد شوروی در دوران گریباچوف و یلسین که برای بسیاری از کشورهای وابسته به آن دولت فاجعه‌بار بود و آنها را از گردونه زنده‌گی خارج ساخت، به شمول حاکمیت جمهوری افغانستان - کشور کوبا را هم سخت زیانمن گردانید. این کشور با بیش از پنجاه سال تحریم کامل و ظالمانه اقتصادی امریکا، یگانه منبع عواید خود که صادرات شکر به شوروی بود را نیز از دست داد. مسکو خرید شکر از کوبا را قطع کرد و با این کار، در عمل اقتصاد کوبا را به بحران کشنده کشانید. با قطع کمک‌های حیاتی شوروی، مردم به کمبودی‌های جدی مواد اولیه دارو، مواجه گردیدند؛ ولی با درک دقیق دلایل و شرایط آن، این همه فشارها را

با خونسردی و برده باری زیاد تحمل کردند و همچنان زنده ماندند. این مردم قهرمان هیچگاه به این فشارها تسلیم نشدند. کوبای قهرمان و رهبری خردمند آن، زیر تأثیر این همه فشارها، دسیسه‌ها و توطئه‌های بسیار بزرگ، همچنان به مثابه خار چشم جهان‌خواران به زنده‌گی پرافتخار خویش ادامه داده اند.

کاسترو در اوایل تأکید داشت که ایدیولوژی وی پیش از هر چیز کوبایی است. او آن موقع می‌گفت: "ما به دنبال کمونیزم یا مارکسیزم نیستیم. بجای آن دموکراسی و عدالت اجتماعی می‌خواهیم، آن هم در چارچوب اقتصاد با برنامه." بعدها اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی فیدل کاسترو به عنوان کاسترویزم شناخته شد. در دانشنامه آزاد چنین آمده است: "کاسترویزم آمیزه‌های از سنت‌های انقلابی امریکای لاتین و ایدیولوژی کمونیزم است. جنبش انقلابی کوبا که از ۱۹۵۳ آغاز شد، در شروع مبارزه، ایدیولوژی یا نظریه روشنی نداشت و هدف آن تنها سرنگونی رژیم فاسد باتیستا بود. آمیزش جنبش چریکی با کمونیزم از ۱۹۶۱ پدید آمد و آن هنگامی بود که کاسترو به مارکسیزم - لنینیزم روی آورد و آن را ایدیولوژی رسمی کوبا کرد. اهمیت این ایدیولوژی بیشتر، از نظر در پیش گرفتن یک روش انقلابی خاص است. بنابر این روش، پیش‌آهنگان انقلابی، به جای آن که در انتظار پیدایش شرایط «عینی» مارکسیستی و شرایط «ذهنی» لنینیستی برای یک انقلاب کامل عیار بنشینند، باید این شرایط را با آغاز جنبش چریکی از مناطق روستایی و کوهستانی که خارج از چتر امنیتی رژیم حاکم است به وجود آورند. به عبارت دیگر، کاسترویزم نیز مانند لنینیزم و مایویزم، روش یک انقلاب پیروزمند در یک کشور را به عنوان مدل برای کشورهای دیگر عرضه می‌کند. با این مدل، هم کاسترو و هم چه گوارا، اندیشه‌های مارکسیستی و لنینیستی در باره مراحل انقلاب را که تحول طبقاتی تعیین کننده آن است، کنار می‌گذارد."

این بزرگ مرد انقلابی، تنها به کشورهای امریکای لاتین محدود نماند و اندیشه‌ها و شخصیت کریزمتیک و اثر گذار وی تمام جهان را درنوردید و بخش بزرگی از زحمتکشان جهان را بیدار ساخت و آنان را در مبارزه بخاطر آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی یاری رسانید. وی با این استواری انقلابی و مبارزه طولانی به یک نماد پُرافتخار و فراموش ناشدنی مبدل گردیده است. حالا که فرمانده و رهبر انقلابی کوبا با این عمر پُر بار و دراز در بیست و پنجم نومبر ۲۰۱۶ خاموش گردید و جهان مادی را ترک گفت، ایده‌ها، آموزه‌ها و چگونگی مقاومت بی نظیر وی برای آزادی و عدالت و در برابر بی داد و ستم و استثمار همچنان الهام بخش زحمتکشان جهان باقی می‌ماند.

مردم کوبا و امریکای لاتین، و تمام بشریت ترقی خواه و زحمتکشان جهان، یاد این مبارز نستوه را همواره گرامی می‌دارند.

۲۷ نومبر ۲۰۱۶ برابر با ۷ جدی ۱۳۹۵

هند، افغانستان و پاکستان، تشدید تنش!

تنش در میان این سه کشور همسایه روز تا روز شدیدتر می‌شود و ابعاد جدید می‌یابد. مداخله و تجاوز صریح پاکستان با استفاده از تروریست‌ها و بنیادگرایان اسلامی به مثابه سلاح استراتژیک که در مراکز رسمی در خاک پاکستان آموزش می‌بینند، تمویل می‌شوند و با تجهیزات کافی نظامی اکمال می‌گردند، امنیت منطقه را به خطر جدی مواجه گردانیده است. در طول همین سال‌های جنگ برخورد قدرت‌های بزرگ با پاکستان از روی ندانم کاری‌ها و مسامحه و ندیدن واقعیت‌های منطقه‌پی خیلی سطحی بوده و موجب قدرت‌نمایی‌های بیشتر این کشور گردیده است.

یگانه کشوری که به درستی می‌داند با پاکستان چگونه برخورد نماید و برنامه‌های تخریبی آن کشور را چگونه خنثا سازد و آن کشور را زیر فشار دایم قرار دهد، صرف جمهوری هند است. هند با شناخت دقیق از جامعه و ساختار دولت کنونی پاکستان، سیاست‌های نظامی گرایانه و بازی‌های دوگانه استخباراتی و اوپراتیفی آن کشور و زمامداران فاسد آن، همواره با مهارت کافی در برابر این بازی‌های محیلانه برخورد مناسب، دقیق و بموقع کرده است.

برای اثبات این امر صرف رویدادهای اخیر میان دو کشور را به بررسی می‌گیریم و از جنگ‌های به وقوع پیوسته میان آن دو کشور که به شکست مفتضحانه پاکستان انجامیده، می‌گذریم:

حکومت هند و شخص نخست وزیر آن کشور ناریندا مودی با صمیمیت و دیپلماسی فعال و تماس‌های شخصی تلاش کرد تا تنش‌ها میان دو کشور که به

ضرر مردمان آنها می‌انجامد، کاهش یابد و روابط دوستانه میان دو کشور برقرار گردد. دولت نظامی‌گر پاکستان، این مطالبه زمان و دوستی با هند را نادیده گرفت و با تحریک افراط‌گرایان و تندروان اسلامی وابسته به آی اس آی حملات تروریستی به خاک هند را سازماندهی و تطبیق کرد.

در همین اواخر، از اثر حمله به یک پایگاه نظامی ارتش هند در منطقه کشمیر که منجر به کشته شدن ۱۸ نظامی هندی و زخمی شدن ۳۵ تن دیگر گردید، بار دیگر تشنج میان این دو کشور دارای سلاح اتمی بیشتر گردید. هند از یک سو با حملات هدفمند به داخل خاک پاکستان و از بین بردن پایگاه‌های تروریستان و از جانب دیگر در مورد منزوی ساختن پاکستان به مثابه یک کشور صادر کننده ترور و دهشت در سطح جهان، اقدامات موثری را به راه انداخته و برخورد مناسب نظامی و هم‌زمان دیپلماسی فعال را به پیش می‌برد. همین دیپلماسی فعال موجب گردید که کنفرانس کشورهای جنوب آسیا که قرار بود در اسلام آباد دایر شود، با تحریم چهار کشور لغو گردید.

افزون بر آن هند دیپلماسی استفاده از آب‌های آن کشور توسط پاکستان را نیز به پیش کشیده است. نازندرا مودی نخست وزیر هند می‌گوید: "آب و خون نمی‌تواند هم‌زمان جاری باشند." منظور وی از خون حملاتی است که هند گاه و بی‌گاه از جانب تروریست‌های گماشته شده پاکستان مواجه می‌گردد و خون مردمان بی‌گناه را می‌ریزد؛ و اشاره مودی به آب چگونگی استفاده از آب‌های جاری هند توسط پاکستان است که این اقدام فصل جدیدی از منازعه میان دو کشور را به راه انداخته و تا کنون سابقه نداشته است. این فصل مربوط می‌شود به توافقی بین این دو کشور در مسیر رودخانه های یلوم، چناب و سند در مناطق تحت قلمروی هند که پس از ورود به پاکستان یکی شده و رودخانه بزرگ سند این کشور را تشکیل می‌دهند. رودخانه‌بی که شاه‌رگ حیاتی پاکستان است. با احداث بندهای جدید

بالای این دریاها، پاکستان به قحطی آب دچار می‌گردد. همان‌طور که دریای کابل به رود سند می‌ریزد و پاکستان از طریق آب‌های افغانستان نیز سیراب می‌شود؛ و اگر در افغانستان هم یک دولت ملی و خدمتگزار مردم وجود می‌داشت، بسیار موثرانه می‌توانست با استفاده از پالیسی فعال آب، جلوی خودسری‌ها، مداخله‌ها و حمله‌های تخریبکارانه پاکستان را بگیرد.

این دیپلماسی و اقدام جدید هند، سخت دولت نظامی‌گر پاکستان را نگران ساخته است و حکومت آن کشور به سرعت به هر در و دروازه مراجعه کرده و از دیپریکل سازمان ملل متحد خواسته تا در رفع تشنج میان دو کشور یاری رساند. نخست وزیر پاکستان با ارسال بسته‌های از میوه شیرین ام یا انبه پاکستانی به همتای هندی خود خواسته تا فضای متشنج بوجود آمده را رفع و کام تلخ مودی را شیرین سازد. از همه مهمتر با یک اقدام بی‌سابقه یک گروه بیست نفری از دختران جوان پاکستانی را به مثابه پیام آوران صلح نیز به هند فرستاده است!!

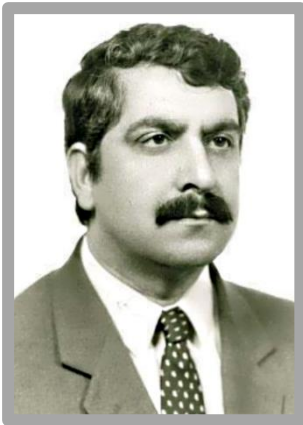
دیپلماسی فعال و قدرت‌نمایی بزرگ نظامی و اقتصادی هند اثر مثبت گذاشت. حالا که لشکر ملیشه پاکستان به نام طالبان بخش بزرگی از کشور ما را تحت فشار قرار داده و با غم و اندوه شهرهای کندز و لشکرگاه در حالت سقوط قرار دارند، بسیار حتمی و عاجل نیست که میان پالیسی‌ها و اقدامات هند و افغانستان همکاری بیشتر به میان آید و بصورت مشترک از سلاح آب بر علیه آن کشور استفاده مؤثر و هم‌آهنگ صورت گیرد؟ صرف در همین صورت است که پاکستان دست از دهشت افگنی و ماجراجویی خواهد کشید، و در غیر آن هر نوع سیاست غیر فعال، بسیف و بدون پشتوانه قوی ملی و بین‌المللی و به ویژه تضرع آمیز در حقیقت تسلیم شدن به دشمن است.

۱۰ اکتوبر ۲۰۱۷ برابر با ۱۹ میزان ۱۳۹۵

چند برگی از یاد مانده‌ها با محمود بریالی!

به مناسبت دهمین سال پرواز بی برگشت وی

ما از دوران جوانی با هم آشنا بودیم، از سال‌های آموزش در لیسه عالی حبیبیه در اواخر دهه سی و آغاز دهه چهل خورشیدی. این مکتب مشهور شهر کابل در آن سال‌ها حال و هوای دیگری پیدا کرده بود و با گذشته‌هایش بسیار متفاوت شده بود. هرچند دو، سه سالی نسبت به ما پیشتر بود؛ ولی نقش وی در فعالیت‌های فرهنگی و در تغییر سیمای فکری مکتب با شمار دیگری از جوانان هم سن و سال برجسته بود.



در همین سال‌ها، دو شخصیت برازنده، یکی محمدطاهر بدخشی و دومی نظام‌الدین تهذیب به صفت آموزگارانی با اندیشه‌های نو، مشغول آموزش در آن لیسه گردیدند. در نخستین روزی که طاهر بدخشی با چهره سفید رنگ و خوش منظر، کمی خجالتی، کرتی برک بدخشی و لباس‌های

دوخته شده از تولیدات وطنی و اغلب از بدخشان، آغاز به تدریس کرد را هیچگاه نمی‌توان فراموش کرد. چنین تصویری شد که گویا موصوف با چنین سر و وضع غیر معمول به یک موضوع قابل آزار و اذیت شاگردان شوخ و بی‌باک مکتب قرار خواهند گرفت؛ ولی چنین نشد. وی پس از زمان بسیار کوتاه، چنان شایستگی در شیوه تدریس، محتوای درس‌ها و شخصیت بلندی از خود به نمایش گذاشت که

همه شاگردان را مجذوب خود ساخت. این معلم اخلاق و اقتصاد با درس‌های از فلسفه و با چنان دیدگاه‌های کاملاً نو و نامانوس از جمله گذار از منطق ارسطویی به منطق دیالکتیک، در محیط مدرسه، به یک شخصیت محبوب و به دوست و رفیق صمیمی شاگردانش مبدل گردید. تهنذیب نیز با سر و سیمای شسته و روفته، لباس منظم، درپیشی بسته‌ی سرمه‌پی رنگ و پیراهن سفید و نکتایی سیاه، به صفت معلم تفسیر قران، ما جوانان را شوکه کرد. بر طبق معمول مدرسان و معلمان این رشته را ملاها و مولوی‌ها بدوش داشتند و برای ما شاگردان آن دوره‌ها که با چنان قیافه‌های مسجدی آشنایی داشتیم، سیمای غیرمنتظره ولی خیلی جالب و جذاب وی نیز همه را شگفت زده ساخت. حال و هوای لیسه عالی حبیبیه در آن زمان آباستن تغییرات جدی بود. نقش مدیر مکتب نعمت الله معروف (پژواک) و سمت و سو دادن آن به سوی یک موسسه تعلیمی زنده و فعال، از هر لحاظ برجسته بود.

در لیسه عالی حبیبیه، کنفرانس‌های بزرگ و با محتوای ترقی‌خواهانه دایر می‌گردید و اراکین وزارت معارف و سایر موسسه‌های تعلیمی دعوت می‌شدند. این کنفرانس‌ها را شماری از شاگردان لایق و پرشور صنوف دوازدهم به پیش می‌بردند؛ و همین کنفرانس‌ها بود که استعداد و توانایی چشمگیر برخی از آنها را به نمایش می‌گذاشت.

از میان آنان محمود بریالی بیشتر مورد توجه قرار گرفته بود. محمود بریالی این کنفرانس‌ها را با چنان حال و هوای پرشور و پر جاذبه‌ی دایر می‌کرد که برای اکثر جوانان و شاگردان آن سال‌ها به منبع الهام و تفکر تبدیل شده بود. من آن چهره جوان، جدی، آگاه و پر شور را با عینک‌های ذره بینی و کلاه کاسکیت که در کنفرانس‌ها همه را به هیجان می‌آورد و مورد تحسین قرار می‌گرفت، هیچگاه فراموش نمی‌کنم.

چند سالی گذشت و بار دیگر وی را در آن آوانی که نخستین شماره جریده پرچم نشر گردیده بود، در چهارراهی ملک اصغر (چهارراهی صدارت) مقابل دواخانه زُنا دیدم که یک بسته بزرگ اخبار را در زیر بغل داشت و با شور و شوق فراوان و صدای بسیار رسا و بلند، رهروان و علاقمندان را به خریدن آن جریده جلب می‌کرد. من از وی چند شماره خریدم و برای مدتی در کنار دواخانه زُنا که مالک آن دکتور غلام رسول رسولی مامایم بود، ایستادم و ناظر تلاش خسته‌گی ناپذیر وی برای فروش جریده پرچم شدم. او گویی بی‌خود شده بود و سر از پا نمی‌شناخت و با چه احساس و جذبه‌پی عمیق برای فروش هر چه بیشتر این جریده سعی و تلاش می‌کرد. در آن زمانه‌ها، فروش اخبار و جراید در روی جاده‌ها توسط شاگردان مکتب، و آنهم جوانان کابلی از فامیل‌های شناخته شده، نه تنها نادر که اصلاً معمول نبود.

سرنوشت یکبار دیگر ما را در آغاز دهه هفتاد میلادی در وزارت پلان مقابل هم قرار داد. در این زمان هر دو کارمند وزارت پلان بودیم و مدتی باهم بسیار صمیمانه معاشرت داشتیم؛ تا زمانی که وی برای ادامه تحصیلات عالی عازم اتحاد جماهیر شوروی شد. بسیار اصرار داشت که اگر من هم با استفاده از آن بورس‌ها با وی به شوروی بروم؛ ولی بنا بر اینکه نمی‌توانستم همسرم را تنها بگذارم از رفتن معذرت خواستم.

پس از تحولات و تغییراتی که در کشور و جامعه ناشی از کودتای بیست و ششم سرطان، قیام ثور و تحول ششم جدی به وجود آمد، بنابر دوری مشاغل و عرصه کار، با هم به ندرت می‌دیدیم. آنگاه که وی از جانب حزب مسؤولیت کمسیون عالی سوادآموزی را نیز به عهده گرفت و من معین اداره مرکزی احصاییه بوم و بنابر ضرورت و وظیفه در کمسیون نیز شامل، وظیفه گرفتم تا در مورد چگونگی وضعیت سوادآموزی در افغانستان، گزارشی را تهیه کنم. این گزارش جامع با استفاده از معلومات ذخیره شده از نخستین سرشماری نفوس افغانستان،

احصاییه های جمع آوری شده از فعالیت‌های سکتور های اجتماعی و فرهنگی و همچنان گزارش‌های اداره سوادآموزی به همکاری کارشناسان مجرب آن اداره، ترتیب گردید و به صفت یک سند پایه و اساسی برای سیاست گذاری‌ها و ارایه معلومات به نهادهای ملی و بین‌المللی، در این عرصه بکار می رفت. این زمینه و فرصت بازهم تماس‌های ما را بیشتر ساخت و آنهم صرف در چوکات وظایفی که می‌بایست به انجام می‌رسید.

پس از سپری نمودن جنجال‌های درون حزبی (پلینوم هژدهم) و روزهای تلخ ناشی از این جنجال‌ها که سرانجام به زندانی شدن وی برای شش ماه، آنهم به حبس انفرادی (کوته قفلی) در زندان پلچرخی، به هدایت شخص رییس جمهور و مشاورانش و آنهم به اتهام این که گویا وی می‌خواست وحدت میان بخش بزرگی از پرچمی‌ها و خلقی‌ها را تأمین کند، انجامید، روابط ما رنگ دیگری گرفت. وی پس از آزادی از زندان و بازگشت دوباره به کار در عرصه‌های سیاسی و دولتی، به صفت معاون اول صدراعظم مقرر گردید. در آن زمان من به عنوان معاون اول اداره امور شورای وزیران اجرای وظیفه می‌کردم. این کار مشترک در شورای وزیران و فضای سیاسی ملتهب آن دوران، ما را با هم بسیار نزدیک ساخت. در همین زمان بنابر فشار بسیار جدی گروه‌های مسلح مجاهدین بالای ترانسپورت موتوری راه کابل - چهاربیکار و تخریب و غارت لاری‌های بی‌شماری که مواد غذایی روزمره شهریان کابل را انتقال می‌دادند، فیصله بعمل آمد تا راه جدیدی از سرک پلچرخی به بگرام احداث گردد. این سرک جدید با پشتکار، تلاش و سازماندهی دقیق و همه روزه بریالی و همکاران وی به سرعت تکمیل گردید. نقش و مدیریت وی در سازماندهی کمسیون ترانسپورتی شورای وزیران و تأمین اکمالات منظم مواد اولیه مورد نیاز مردم از حیرتان به کابل، بسیار برجسته بود. با وجود این همه مساعی، بر اساس بهانه‌های واهی و خودساخته، وی با مشاور امنیتی شورای وزیران و نگارنده این سطور از وظیفه سبکدوش گردیدند. به یاد دارم که بریالی بخاطر سبکدوشی من تا چه حدی

ناراحت شده بود. همکاری مشترک، رفیقانه و صمیمانه میان ما، برای زمان بسیار طولانی تا ترک افغانستان و پس از آن زنده‌گی در غربت و سرانجام تا درگذشت نابهنگام وی، همچنان ادامه یافت. با این نزدیکی صمیمانه و رفیقانه، شناخت من از وی عمیق‌تر و گسترده‌تر گردید. در این دوران شاهد بسا رویدادهای بزرگ تاریخی بودم که باید روزی و روزگاری گفته شود.

با اندوه و درد فراوان که بیماری کشنده سرطان به وی مجال زنده‌گی و کار بیشتر را نداد. خیلی زود و بصورت غیر منتظره خانواده، دوستان و رفقاییش را ترک گفت؛ آنهم در فرصت و زمان بسیار دشواری که نیروهای آزادی خواه و ترقی پسند افغانستان و در مجموع جنبش چپ دموکراتیک و ملی به موجودیت چنان شخصیتی اثرگذار، سخت نیازمند بودند.

زنده یاد محمود بریالی در جریان سال‌های طولانی کار و فعالیت خسته‌گی ناپذیرش در جنبش ترقی‌خواهانه کشور و در جهت تحقق آرمان‌های والا و انسانی مردم و زحمتکشان افغانستان، آنچه از خود بجا گذاشته، همواره در ذهن و روان بخش بزرگی از رهروان این راه، با احترام باقی می‌ماند و بحیث یک تکانه نیرومند در تأمین این آرمان‌ها، جنبش و نهضت ترقی‌خواهانه را یاری می‌رساند.

این شخصیت آگاه، مدبر، متواضع، دلسوز، مهربان و رفیق، در سختی‌ها و دشواری‌های مبارزه اجتماعی و سیاسی، با شهامت و متانت ایستاد و با افتخار زنده‌گی کرد. وی چنان شخصیت فرهیخته‌بی بود که همواره در جهت کسب آگاهی‌های بیشتر سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ادبی، سعی و تلاش بی دریغ می‌کرد و صمیمانه این آگاهی‌ها را به اختیار دیگران می‌گذاشت. وی با دلسوزی فراوان در جمع‌آوری مجموعه‌بی بزرگی از کتاب‌های عرصه‌های مختلف حیات فرهنگی،

چند برگی از یاد مانده‌ها با محمود بریالی! به مناسبت دهمین سال پرواز پی برگشت وی

اجتماعی و سیاسی کشور و به زبان‌های مختلف کوشید که با تأسف این گنجینهٔ عظیم در جنگ‌های تنظیمی، با سایر میراث‌های فرهنگی و تاریخی کشور برباد رفت.

حالا دیگر این شخصیت ارجمند و آگاه، در عمل با ما نیست؛ ولی یاد وی و آرمان‌های وی، همواره با ما خواهد بود.

یادش را گرامی می‌داریم و راهش را روشن و پُر رهرو و پایدار.

۴ دسمبر ۲۰۱۶ برابر با ۱۴ قوس ۱۳۹۵

آخرین روز و شب زنده گی امین!

به مناسبت ششم جدی

در ارتباط به رویدادهای مهمی که در آن روز و شب (۲۷ دسمبر سال ۱۹۷۹م مطابق ششم جدی سال ۱۳۵۸خ) در کشور رخ داد، با وجود نشر نوشته‌ها و گفتگوهای اختصاصی در رسانه‌های بین‌المللی و داخلی با شخصیت‌های مهمی که ناظر صحنه بودند و می‌بایست همه گفتنی‌ها را می‌گفتند تا واقعیت‌ها بر ملا می‌گردید؛ ولی با دریغ، چنین نشد و آنها مُهر سکوت بر لب زدند و خاموشی اختیار کردند و از اثر آن واقعیت‌ها



همچنان در پرده ابهام باقی ماندند و بر بنیاد آن حدس و گمان‌ها و معلومات نادرست بیشتر اشاعه یافتند.

بیش از همه منظور همان جلسه نهایی بیوروی سیاسی در قصر تپه

تاج بیگ است که در آن جلسه چه حرف‌های زده شد و برداشت رهبری در همان روز از وضعیت عمومی در کشور و آمدن قشون نظامی شوروی چگونه بود؟ و بیانیه که قرار بود امین از طریق رادیو افغانستان ارایه نماید حاوی کدام مطالب بود؟ خوشبختانه با نشر کتاب ارزشمند "چگونه ما به بیماری وایروس آ (هجوم به افغانستان) مبتلا می‌گردیدیم" بسیاری از گره‌ها باز گردیده است. اثر مذکور نوشته مفصل تحقیقی - سیاسی و تاریخی شامل حوادثی است که اغلب در طی

سال‌های ۱۹۷۷ الی اخیر ۱۹۷۹ در افغانستان به وقوع پیوسته و از طرف دو نویسندگان روس تبار در بهار سال ۲۰۱۱ در مسکو به چاپ رسیده است. نویسندگان کتاب ولادیمیر سنیگیروف و والری ساموونین با حوادثی که در کتاب بازتاب یافته ارتباط مستقیم و یا غیرمستقیم داشته اند و از منابع معتبر نهادهای استخباراتی و دیپلماتیک شوروی بهره کافی برده اند.

برای آشنایی بهتر خواننده‌گان عزیز در ارتباط به آن برهه بسیار تعیین کننده تاریخی، جستارهای از صفحه‌های ۲۹۰ و ۲۹۴ آن کتاب ارزشمند را می‌نگارم تا بخشی از واقعیت‌ها، آنگونه که رخ داده است، به میان آید و بهتر درک گردد.

به تاریخ ۲۰ دسمبر بالاخره کوچ کشتی رییس حزب و دولت به اقامتگاه جدید در قصر مجدداً ترمیم شده "تاج‌بیگ" صورت می‌گیرد. یکی از اولین مهمانانی که در قصر نو به دیدن امین آمد، مستشار سفارت شوروی واسیلی سافرونچوک بود. سافرونچوک که مدت ماموریتش در افغانستان به پایان رسیده بود از امین خواهش کرد تا او را بپذیرد... رفیق امین کارهای روزمره را کنار گذاشته و با رضایت‌مندی به سافرونچوک اقامتگاه جدید خود را نشان داد: تالارهای باشکوه برای ملاقات‌های رسمی، دفاتر، و اتاق‌های نشیمن که در آن موبل قیمتی جابجا گردیده بود. امین به سافرونچوک حتی اتاق حمام را که در آن از سنگ اونیکس سبز رنگ به طور وافر کار گرفته شده بود نشان داد. امین پس از ختم "سیرعلمی" در اقامتگاه خطاب به سافرونچوک گفت: "اگر رفیق بریژنیف بیاید و ما از او در همچو یک تعمیری پذیرایی نماییم، کم نخواهیم آمد؟" مستشار با اطمینان گفت: "التبه که نی، این تعمیر مطابق بلندترین معیارهای بین‌المللی اعمار گردیده است." امین از فرط رضایت برق زد. او بشاش به نظر می‌رسید و پُر از بلان‌های خوشبینانه بود... امین با فخر، تو گویی تاکید می‌کرد که او نیز مانند پادشاه اسبق افغانستان یک چهره بزرگ تاریخی است به سافرونچوک یاد آور می‌شد: "رفیق واسیلی، شما

می دانید که قصر "تاج بیگ" مطابق آرزوی پادشاه مترقی ما امان الله خان طرح و اعمار گردیده است؟"

همان روز امین در جلسه شورای وزیران از افزایش قابل ملاحظه کمک های اتحاد شوروی خبر داد. امین با صدای بلند خطاب به یاران خود گفت: "رفقای شوروی بالاخره به خواهشات ما مبنی بر اعزام قطعات و واحد های نظامی برای دفاع از دست آوردهای انقلاب ثور گوش دادند." حاضرین از شنیدن خبر مذکور کف زدند. لوی درستیز یعقوب فریاد زد: "خدا را شکر! باید تابستان قوای اتحاد شوروی داخل می شدند، ورنه من از دست این شورشیان کاملاً سر سفید می شدم." وزیر مالیه عبدالکریم میثاق به نوبه خود پیشگویی نموده گفت: "احتمالاً امریکایی ها به ما کمک کردند؟ تهدید آنکه قوای آنها در قلمروی ایران پیاده شود کاملاً در قوت خود باقی مانده است." امین توضیح داد: "رهبری شوروی اعزام قوا را به افغانستان، ادای "دین انترناسیونالیستی" می نامد."

پنجشنبه ۲۷ دسمبر حفیظ الله امین یاران نزدیک خود را از قبیل اعضای بیوروی سیاسی و وزرا برای صرف غذای چاشت به اقامتگاهش دعوت کرد. برخی از مدعوین با خانم های خویش آمده بودند و برای آنها در میزهای جداگانه غذا چیدند. بهانه فورمالیته این ضیافت برگشتن عضو بیوروی سیاسی دستگیر پنجشیری از سفر به مسکو اعلام شده بود. اما امین یک دلیل مهم دیگر نیز برای دعوت مهمان داشت. او با بی طاقی می خواست هر چه زودتر اقامتگاه جدید خود را به همه نشان بدهد و از دفاتر رسمی و اتاق های نشیمن آن تعریف کند. قبل از صرف غذای چاشت، امین مهمانان را به صفا و وسیعی که در برابر دفتر کار او قرار داشت دعوت نمود و بدین ترتیب منظره منطقه را به آنها نمایش داد. در تپه ای که قصر را محاط نموده بود، کردهای گل و درختان کاج شانده شده و در عمارت بلند منزل که در همجوار ساخته شده بود رستوران عصری برای محافل سرور و

خوشی‌های آینده اعمار گردیده بود. در سریاز خانه که هنوز تعمیر آن به پایه اکمال نرسیده بود نظامیان گارد و دیگر واحدهای خاص اتحاد شوروی محافظت می‌کردند.

امین توضیح داد: "دیوارهای حصارگونه مانند ارگ در اینجا نیستند. اما امنیت قصر توسط چند حلقه محافظین تأمین می‌شود. مگس هم داخل شده نمی‌تواند." اعضای بیوروی سیاسی با تحسین و تحیر به این شکوه و زیبایی می‌نگریستند. اینکه در آن لحظه آنها در مورد خود منشی عمومی حزب چی فکر می‌کردند، صرف به خدا معلوم است. اندکی بعدتر همه عقب میزها جا گرفتند. صاحب خانه با خوشنودی تمام شخصاً مراقب همه چیز بود. وقتی که دستگیر پنجشیری به دلیل توصیه اکید دکتران مبنی بر مراعات رژیم غذایی از صرف سوپ گوشت خودداری نمود، امین با او دوستانه شوخی نموده گفت: "شاید تو در مسکو به غذاهای کرملین عادت کرده باشی." همه با صدای بلند خندیدند. پنجشیری نیز تبسم ملایمی کرده و به معنی شوخی پی برد. پنجشیری با دستمال کاغذی لب‌هایش را پاک نموده و یکبار دیگر چیزهایی را که قبلاً به امین گفته بود به همه تکرار کرد: "رهبری شوروی از روایت مرگ تره کی و جابجایی حاکمیت در کشور که به آنها ارائه نمودم راضی بوده و سفر اینجانب به مسکو روابط میان دو کشور را هر چه بیشتر استحکام بخشید." پنجشیری هکذا علاوه نمود که اتحادشوروی کمک‌های وسیع نظامی را به افغانستان اعطا خواهد کرد. صاحب خانه با نگاه پیروزمندانه همه حاضرین را نگریسته گفت: "فرقه‌های شوروی همین اکنون در راه رسیدن به اینجا قرار دارند. من به شما همیشه می‌گفتم که همسایه کبیر هیچگاه ما را در بدبختی نمی‌گذارد. همه چیزها بسیار عالی پیش می‌روند. من در تماس دایمی با رفیق گرومیکو قرار دارم و ما یکجا روی آن کار می‌کنیم که چگونه به شکل بهتر موضوع کمک‌های نظامی اتحاد شوروی را به افغانستان برای جهانیان بیان داریم."

پنجشیرری به یاد آورد: "بلی، رفیق امین، رهبری کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی خواهش کرد تا به شما سلام برادرانه و کمونیستی آنها را برسانم. آنها همچنان سهم شما را در داعیه انقلاب نهایت بلند ارزیابی می کنند."

امین به نوبه خود یاد آور شد: "من حتماً این موضوع را در خطابه رادیویی خود به مردم افغانستان که امروز شام پخش خواهد شد خاطر نشان می سازم. راستی کارمندان تلویزیون اینجا هستند؟"

جانداد توضیح داد: "آنها منتظر هستند تا شما بیکار شوید، پایین در منزل اول هستند. با آنها رییس عمومی سیاسی اقبال قرار دارد."

امین قرار بود در خطابه خود عنوانی مردم علل حضور عساکر اتحاد شوروی را در قلمروی افغانستان بیان دارد، ضمناً او باید با صراحت اعلام می داشت که عساکر مذکور بر اساس خواهش رهبری افغانستان بخاطر دفاع از تمامیت ارضی، حاکمیت ملی کشور در برابر تهاجم خارجی آمده اند.

پس از صرف پلو همه به تالار دیگری که در آنجا چای را آماده نموده بودند، رفتند. برخی از مهمانان با اشاره به کارهای عاجل در شهر قصر را ترک گفتند. در همین اثنا اتفاقی غیر قابل توضیحی رخ داد. تقریباً همه هم زمان احساس بدی کردند. همه را احساس بی سابقه و وحشتناک اینکه می خواهند بخوابند فرا گرفته بود.

وزیر مالیه میثاق با تشویش از امین پرسید: "شاید غذا خوب نبوده باشد؟ و چیزی در آن مخلوط کرده باشند؟"

امین جواب داد: "تشویش نکن، آشپز و داکتران رژیم غذایی اتباع شوروی هستند. آنها هر خوراکی قبل از آنکه آنرا روی میز بگذارند کنترل بعمل می آروند."

در داخل قصر در این وقت حوادث غیر عادی جریان داشت. مهمانان امین یکی پی دیگر در کوچ‌ها یا هم مستقیماً بالای قالین می غلطیدند و فوراً بی‌هوش می‌گردیدند. بعضی‌ها را خنده عصبی دوامدار فرا گرفته بود. محافظین داخل قصر که از ترس به وحشت افتیده بودند به تلفون‌ها حمله بردند تا از سفارت شوروی و شفاخانه قوای مرکز داکتران را بخواهند. بیماری عصبی همه را از کار انداخته بود. صرف پنجشیری به حال خود باقی مانده بود و با تعجب به یاران خود می‌نگریست. امین استثنا نبود. محافظین در حالی که جسم نرم شده امین را محکم گرفته بودند به وی کمک کردند تا به چپرکت برسد. به مجرد رسیدن به چپرکت صاحب‌خانه بلافاصله به خواب عمیق رفت... حفیظ الله امین پس از چند ساعت بی‌هوشی، چشمانش را باز نموده با تعجب از داکتران پرسید:

"چرا این همه در خانه من اتفاق افتید؟ اینکار را کی کرد؟"

کسی به او جواب نمی‌داد. اما خاموشی دیر دوام نکرد. درست ساعت ۷:۳۰ شام وقتی که تاریکی زمستان در عقب کلکین‌ها غلیظ تر گردید، چند انفجار مهیب دیوارهای قصر را به لرزه درآوردند.

ساعتی بعد در عقب همان باری که امین با افتخار آنرا به مهمانانش نشان می‌داد، وی با اصابت پارچه‌های بم دستی به هلاکت رسید. پس از شناسایی جسد و مطابقت آن با عکس‌های که با خود آورده بودند، یکی از افغان‌ها از تفنگچه بالای صورت کسی که لحظات پیش رییس دولت افغانستان و "قوماندان" انقلاب ثور بود فیر کرد.

هنگامی که جنگ هنوز در اوج خود بود و از داخل قصر به سفارت شوروی معلومات ضد و نقیض می‌رسید، کریوچکوف به وسیله مخابره مخفی با بوگدانوف تماس گرفت. او با وضاحت تمام به بوگدانوف خاطرنشان ساخت که امین زنده را

کار ندارند. رییس کشف خارجی کی. جی. بی شوروی با رمز تاکید کرده بود: "خط اول" را باید ختم کرد."

حوالی ساعت ۳۰: ۸ شام به وقت محلی هم‌زمان از چند چینل به مسکو خبر دادند: "نفر اساسی ختم گردید."

چنین بود سرنوشت شخصی که بالای همه اصول اساسی و پذیرفته شده زنده گی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پا گذاشت و با زیرکی و نیرنگ غیر قابل باور و دسیسه‌های ماهرانه و شیطانی، حریف‌هایش را از میدان بدر برد، حامیانش را به بازی گرفت و به بلندترین مقام‌های حزبی و دولتی رسید؛ هزاران فرزند با شرف و خدمتگزار وطن اعم از حزبی و غیر حزبی را بی‌رحمانه به شهادت رسانید و به همین سلسله حتا بالای "استادش" که با افتخار دستش را می بوسید نیز رحم نکرد. کاش می‌دانستیم که وی در آخرین ساعت‌ها و لحظه‌ها و در اوج پیروزی و رضایت کامل که کاخ آرمان‌هایش فروریخت، و سر انجام در پایان این بازی مخوف به چی می‌اندیشید؟! شاید هم فرصت چنین اندیشه‌بی را نیافت!؟

۲۴ دسمبر ۲۰۱۶ برابر با ۴ جلدی ۱۳۹۵

فراز و فرود جریان دموکراتیک و ترقی خواه خلق!

بیش از نیم قرن از ایجاد حزب دموکراتیک خلق افغانستان می گذرد. اول جنوری سال ۱۹۶۴ در تاریخ سیاسی افغانستان به مثابه یک نقطه عطف نشانی گردیده است. شماری کم از شخصیت های پیشتان، آگاه و دلسوز به مردم و کشور به منظور پایه گذاری این حزب دورهم جمع شده بودند تا مبارزه‌ی منسجم سیاسی



را در مقابل ستم اشرافیت ستگمر در یک جامعه فیودالی و ماقبل فیودالی عقب مانده که در آن فقر، بی سواد، بی عدالتی، ظلم و ستم بی داد می کرد، آغاز کنند.

آنان در این راهی دشوار گام های استواری برداشتند و حزب به سرعت به یک سازمان و گردان نیرومند سیاسی مبدل گردید که از سراسر کشور و از اقوام گوناگون آن نماینده گی می کرد. این حزب، در اولین حرکت جدی خود، توانست چند نفر از اعضای حزب را به عنوان نماینده در دوره دوازدهم شورای ملی، وارد پارلمان افغانستان کند. در آن انتخابات، بیرک کارمل، آناهیتا راتبزاد، نوراحمد نور و فیضان الحق فیضان توانستند به شورا راه پیدا کنند.

این حزب با استفاده از فضای کم و بیش باز بوجود آمده در دوران آغاز آزمون دموکراسی در افغانستان، نخستین ارگان نشراتی خود را در تاریخ ۲۲ حمل سال ۱۳۴۵ خورشیدی، شانزده ماه پس از تشکیل حزب به نام «خلق» ناشر افکار دموکراتیک به نشر رساند. در نخستین و دومین شماره آن، مرام دموکراتیک خلق با سرنامه‌ی «بخاطر رنج‌های بیکران خلق» به نشر رسید. طرح و تدوین نظریه انقلاب ملی و دموکراتیک در انطباق با شرایط و ویژه‌گی‌های افغانستان و نیازمندی‌های مردم آن با در نظرداشت عوامل داخلی و خارجی در این برنامه‌ی مدون و علمی تنظیم و بطور گسترده بازتاب یافت. طرح تشکیل دولت ملی و دموکراتیک بر پایه تحقق دموکراسی ملی و جبهه متحد فراگیر متشکل از نمایندگان سیاسی اقشار اجتماعی و روشنفکران کشور از کارگران تا سرمایه داران ملی برای شرکت در یک پارلمان ملی و در دولت، از اندیشه‌های بپرک کارمل بود که به صفت مسؤول در کمیته تدوین و ترتیب کننده مرامنامه جمعیت موظف شده بود.

درست یکسال پس از انشعاب تحمیلی در حزب، نخستین شماره «پرچم» به تاریخ ۱۴ مارچ ۱۹۶۸ با سرلوحه "ناشر اندیشه‌های دموکراتیک خلق" به نشرات آغاز کرد. در این جریده اهداف، وظایف، و سیاست‌های حزب بعد از انشعاب با دیدگاه‌های بازتر و روشنتر بیان می‌گردید و با کناره‌گیری از روش‌های چپروانه بار دیگر مسأله و مرحله جنبش ملی و دموکراتیک با در نظرداشت شرایط عینی و ذهنی جامعه و خصوصیت‌های فرهنگی مسلط در آن را مطرح می‌گردانید. در بیش از صد شماره این جریده نوشته‌ها، تحلیل‌ها، بررسی‌ها و دیدگاه‌های گردانندگان جریده و کادرهای برجسته حزب راجع به دشواری‌های زنده‌گی جامعه افغانی و راه‌های بیرون رفت از آن بگونه دقیق و عمیق به بررسی گرفته می‌شد. نخستین و دومین شماره جریده خلق و شماره‌های پیهم جریده پرچم با چه شور و شعفی توسط جوانان محصل و شاگردان مکاتب داوطلبانه در شهر کابل پخش می‌گردید.

با آغاز کار ارگان‌های نشراتی این حزب یعنی خلق و پرچم، ادبیات سیاسی نوین، ژورنالیزم مترقی و تحقیقی و فرهنگ نو به میدان آمد که بر روند کار نشراتی و حزبی تمام سازمان‌های سیاسی موافق و مخالف، هم‌زمان و پس از خود، اثر عمیق بجا گذاشت.

نقش این حزب در جریان این همه سال‌ها در ایجاد رستاخیز فکری و معنوی و تشکل‌های سیاسی و اجتماعی و در تکانه و تکامل جنبش دموکراسی و عدالت اجتماعی در جامعه افغانستان بزرگ و انکار ناپذیر است. با دریغ، در جریان این همه سال‌ها - پیش از حاکمیت و در حاکمیت دولتی، با پیوندها و گسست‌ها، دوستی‌ها و دشمنی‌ها، خیانت‌ها و توطئه‌ها، این حزب پیش‌آهنگ و ترقی‌خواه، فراز و فرودهای زیادی را پیمود و به آنچه در سرلوحه وظایف خود گذاشته بود نرسید. عدول و انحراف از برنامه نخستین و آنهم زیر تأثیر و فشار جدی عوامل داخلی در درون حزب و عوامل تحمیل شده خارجی و آنهم مبتنی بر منافع استراتژیک قدرت‌های بزرگ و نادیده گرفتن شرایط عینی و ذهنی اجتماعی افغانستان، تازاندن جنبش با چپروی‌های بچه‌گانه، سطحی و ماجراجویانه و خودخواهی‌های لجام‌گسیخته، فشارهای بسیار بی‌رحمانه بالای زنده‌گی مردم، این گردان سرافراز را از نفس انداخت و زمینه را برای مداخله‌های بیشتر خارجی فراهم گردانید. رهبران حزبی پس از قیام ثور به این مسأله چسپیده بودند که جامعه افغانی از لحاظ عنعنوی و ساختاری برای ایجاد یک جامعه پیشرفته سوسیالیستی بطور طبیعی آماده‌گی کامل دارد و آنها می‌توانند کشور را در جریان دو تا سه سال آینده به این مرحله‌پی از تکامل رشد بشری ارتقا دهند و حتا در محافل رسمی و حین مذاکرات با رهبران شوروی با بسیار خوشبینی طفلانه ادعا می‌کردند که زودتر از اتحاد شوروی به ایجاد جامعه کمونیستی در افغانستان خواهند رسید!! روند بی‌رحم زنده‌گی در زمان بسیار کوتاه این حماقت سیاسی را به آزمایش گرفت که از اثر آن رهبران و جامعه‌ی دست‌نخورده و عنعنوی افغانستان را به بربادی و بحران

کشانید. طرح تشکیل دولت ملی و دموکراتیک بر پایه تحقق دموکراسی ملی و جبهه متحد فراگیر متشکل از نمایندگان سیاسی اقشار اجتماعی و روشنفکران کشور از کارگران تا سرمایه داران ملی برای شرکت در یک پارلمان ملی و در دولت قانون مدار، بطور کامل به فراموشی سپرده شد.

به هر حال، اندیشه‌ها و آرمان‌های که در نخستین برنامه حزب دموکراتیک خلق بازتاب یافته بود، برای مدت‌های طولانی بیانگر خواسته‌های واقعی مردم افغانستان، همچنان باقی خواهد ماند و هیچگاه فراموش نخواهد گردید. این آرمان‌ها، در امتداد زندگی مردم افغانستان و پیکارشان برای عدالت خواهی، همواره زنده خواهد ماند. تخم ترقی خواهی، آزادی و عدالت طلبی که در این اندیشه‌ها نهفته است و در بستر این جامعه و سرزمین بطور گسترده پراکنده و بذر گردیده، با قوت زنده خواهد ماند و دیر یا زود جوانه‌های آن از هر گوشه‌ی از این کشور، سر خواهد زد و بار دیگر به درخت تنومندی مبدل خواهد گردید.

فرخنده باد جنبش و آرمان‌های ترقی خواهانه و دموکراتیک مردم افغانستان.

۲ جنوری ۲۰۱۷ برابر با ۱۳ جدی ۱۳۹۵

بحران در تطبیق قانون اساسی افغانستان!

دست کم بیش از نود سال از نخستین قانون اساسی زیر عنوان نظام نامه اساسی دولت علیه افغانستان (لویه جرگه‌های جلال آباد ۱۳۰۱ و پغمان ۱۳۰۳) می‌گذرد و از آن تاریخ تا حال این کشور پس از هر رویداد تاریخی مالک یک قانون اساسی تازه گردیده، که در مجموع نه قانون اساسی با نام‌های کمی متفاوت را در بر می‌گیرد. نظام‌های امانی، نادری، ظاهر شاهی، داوودی، هر کدام قانون اساسی خود را داشتند. پس از رویداد هفتم ثور دردوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق نیز سه قانون اساسی، نخستین آن اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان (۱۳۵۹)، قانون اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان (۱۳۶۶) و تعدیل آن زیر عنوان قانون اساسی افغانستان در سال (۱۳۶۹) بر بنیاد برنامه‌های حزب دموکراتیک خلق و حزب وطن پی‌ریزی شده بود. در زمان حاکمیت مجاهدان و طالبان با به تعلیق گذاشتن قانون اساسی و زیر نام شریعت اسلامی هر آنچه می‌خواستند می‌کردند و مردم در مجموع از هر نوع مصونیت قانونی محروم بودند.

پس از سقوط رژیم طالبان، قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان در سال ۱۳۸۲ در لویه جرگه‌پی که به همین منظور دعوت شده بود به تصویب رسید.

شاید کمتر کشوری را بشناسیم که در جریان کمتر از یک قرن این همه قانون اساسی داشته بوده باشد. جالبتر از همه این که بیشترین قوانین اساسی را به اصطلاح لویه جرگه‌های سنتی به دعوت دولت‌های حاکم به نام مردم افغانستان گویا بررسی کرده و به تصویب رسانیده اند!

شگفت‌انگیزتر از آن این که برخی به اصطلاح مورخان در میان این لویه جرگه‌ها تفاوت گذاشته، یکی را مشروع و دیگری را نامشروع می‌دانند! حتی حضور جنگ آوران سرحدی از جنوب و برخی اراکین همراه در تالار سلام خانه کابل را که در آن نادر خان با نیرنگ به قدرت رسانیده شد را لویه جرگه مشروع و لویه جرگه‌های دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق را که از بخش بزرگی از مردم و لایه‌های گوناگون جامعه نماینده‌گی می‌کردند، نامشروع می‌دانند!

در مورد لویه جرگه‌ها و ماهیت آن در این نوشتار حرفی وجود ندارد؛ زیرا بسیاری‌ها می‌دانند که این جرگه‌ها از نخستین تا آخرین آن، چگونه و با چه شیوه و مرکب از کدام اشخاص بوده و همواره طرح‌های ارائه شده، صرف بر طبق اراده حکومت‌ها ترتیب و به تصویب رسانیده شده است. البته باید در نظر داشت که اجتماع سران و بزرگان یک جامعه فیودالی و نیمه فیودالی بر طبق نیازمندی‌های آن جامعه و زمان، و تصمیم‌گیری بالای مسایل اساسی همان مرحله‌ی از رشد جامعه، یک حرکت مثبت تلقی می‌گردد؛ ولی نمی‌توان آن را در یک جامعه کم و بیش انکشاف یافته و در جهان امروز مورد تطبیق قرار داد.

حرف بالای همین قانون اساسی موجود است که پس از یورش نیروهای نظامی امریکا و ناتو در حمایت جامعه جهانی و سقوط رژیم متحجر، سخت افراطی و خودکامه طالبان تدوین و به تصویب لویه جرگه عنعنوی مردم افغانستان رسیده است. از آن تاریخ بیش از سیزده سال می‌گذرد و هنوز هم این قانون هم از لحاظ ماهوی، شناخت و درک و همچنان از نگاه تطبیق آن در عمل با دشواری‌ها و چالش‌های بزرگی مواجه می‌باشد. همه مردم، هنوز نمی‌دانند که قانون اساسی چه است و مکلفیت‌ها و وظایف شان در برابر دولت و از دولت در برابر مردم کدام‌ها اند.

برای درک بهتر و بیشتر موضوع، نخست باید بدانیم که قانون اساسی چه است؟

در دانشنامه آزاد چنین آمده است: «قانون اساسی عالی‌ترین سند حقوقی یک کشور و راهنمایی برای تنظیم قوانین دیگر است. قانون اساسی تعریف‌کننده اصول سیاسی، ساختار، سلسله مراتب، جایگاه، و حدود قدرت سیاسی دولت یک کشور، و تعیین و تضمین‌کننده حقوق شهروندان کشور است.»

هیچ قانونی نباید با قانون اساسی مغایرت داشته باشد. به عبارت دیگر، قانون اساسی قانون تعیین‌کننده نظام حاکم است؛ قانونی که مشخص می‌کند قدرت در کجا متمرکز است؛ روابط این قدرت حاکم با آزادی‌ها و حقوق افراد ملت چگونه است و این قوای حاکمه اعم از قوه مجریه، قوه مقننه و قوه قضائیه چه اقتدار و مسؤولیت‌هایی در برابر ملت دارند. علاوه بر این، قانون اساسی اصول حاکم بر سیاست‌های اقتصادی، برنامه‌های فرهنگی و روابط خارجی کشور را مورد توجه قرار می‌دهد.

قدیمی‌ترین قانون اساسی ملی که هنوز اجرا می‌شود در سال ۱۶۰۰ م نوشته شده و متعلق به جمهوری سان مارینو در جنوب اروپا است. به گواه متون تاریخی، ارسطو، فیلسوف شهیر یونانی، نخستین کسی است که بین قانون اساسی و قوانین عادی تفاوت قائل شده است. وی قانون اساسی را تبیین‌کننده «جایگاه دستگاه‌های دولتی» می‌داند. آثار مشهور ارسطو مانند «قانون اساسی آتن» و «اخلاق» به بررسی قانون‌های اساسی آن دوره به ویژه قانون اساسی دولت - شهرهای آتن، اسپارت و کراتاژ می‌پردازد. ارسطو در این آثار، خوبی‌ها و بدی‌های هریک از قانون‌ها را مشخص می‌سازد و نتیجه‌گیری می‌کند که بهترین قانون اساسی در حقیقت ترکیبی است از قوانین سلطنت طلبانه، اشراف‌گرایانه و مردم‌گرایانه.

در عصر روشنگری اروپا و در طول چهل سال از سال ۱۷۵۰ تا ۱۸۰۰ چندین قانون اساسی مدرن و تأثیرگذار ظهور پیدا کردند. قانون‌های اساسی جمهوری گرس و کشور سوئد، نخستین نمونه‌های قانون اساسی مدرن پس از دوران روشنگری هستند. حالا قوانین اساسی اکثر کشورهای مدرن جهان بر بنیاد معیارهای پذیرفته شده بین‌المللی و با در نظر گرفتن حقوق و آزادی‌های اساسی انسان مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و بر طبق میثاق‌ها، اعلامیه‌ها و منشور سازمان ملل متحد پی‌ریزی شده است.

قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان به زودی پس از تصویب آن در لویه جرگه مورخ چهاردهم جدی سال ۱۳۸۲ هجری شمسی مورد پرسش قرار گرفت و ادعا گردید که گویا متن توشیح شده با متن تصویب شده در شماری از موردها متفاوت بوده است. تناقض در متون اساسی از جمله ماده سوم: «در افغانستان هیچ قانون نمی‌تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد» با ماده هفتم: "دولت، منشور ملل متحد، معاهدات بین‌الدول، میثاق‌های بین‌المللی که افغانستان به آن ملحق شده است و اعلامیه جهانی حقوق بشر را رعایت می‌کند»، وجود دارد. در ماده هفتم «دولت به ایجاد یک جامعه مرفه و مترقی بر اساس عدالت اجتماعی، حفظ کرامت انسانی، حمایت حقوق بشر، تحقق دموکراسی، تأمین وحدت ملی، برابری بین همه اقوام و قبایل و انکشاف متوازن در همه مناطق کشور مکلف می‌باشد.» آیا این مکلفیت قانونی از جانب سردمداران پس از تصویب این قانون بگونه حداقل درک گردیده و در واقعیت به آن باور دارند؟ اگر درک گردیده و به آن باورمند اند، پس در این راستا کدام اقدام موثری تا کنون انجام داده اند؟

باید اذعان نمود که گام‌های کوچکی در تطبیق قانون اساسی گذاشته شده و برخی از مکلفیت‌ها به شمول تدویر انتخابات ریاست جمهوری و شورای ملی و ایجاد

نهادهای اداره دولتی و محلی و باز شدن فضای اطلاع رسانی یا رسانش از شبکه‌های تصویری، صوتی و اخباری را می‌توان برجسته ساخت. این که چه تقلب‌ها و تخلف‌ها و عوام‌فریبی‌ها و در کل زیر پا گذاشتن اصول اساسی این قانون اساسی، در ایجاد این نهادها و زمینه‌ها بکار برده شده خود بحث جداگانه است.

نخستین رییس جمهور پس از این قانون (حامد کرزی) خود بارها احکام صریح قانون اساسی را نادیده گرفته و بر طبق میل خود مانند یک خان و ارباب عمل کرده است. اولین مورد از نقض قانون اساسی که پیامدهای منفی بسیار هم داشت، برگزار نشدن به موقع انتخابات در سال ۱۳۸۸ بود. دادگاه عالی مدت ماموریت رییس جمهور را تمدید کرد. برگزار نشدن انتخابات شهرداری‌ها و شوراهای ولسوالی نیز موارد دیگری از نقض قانون اساسی است که از همان موقع تا همین اکنون این بخش خیلی مهم که پایه اساسی ایجاد تدویر لویه جرگه‌های قانونی را می‌سازد، همچنان دست نخورده باقی مانده است. باری از جانب نهادهای نظاره‌کننده، هفده مورد نقض قانون اساسی در زمان حاکمیت کرزی ثبت گردیده است.

با وجود تعیین کمیسیون انتخابات و شکایات انتخاباتی و آنهم پس از سپری نمودن زمان طولانی، باج دادن و چانه‌زنی‌های بی‌مورد، کار بالای اصلاحات بنیادین در زمینه آمادگی و چگونگی تدویر انتخابات آنچنان که باید صورت نگرفته و اقدامات در این زمینه نمایشی و غیر قناعت بخش است. بر همین اساس با هدر دادن زمان بسیار طولانی، هنوز هم تاریخ انتخابات مجلس نمایندگان مشخص نگردیده و این بطور کامل در تناقض با احکام قانون اساسی کشور می‌باشد. تمدید کار ولسی جرگه و بخشی از اعضای سنا را شماری از اعضای شرافتمند این نهادها در مغایرت با قانون اساسی دانسته و از حاضر شدن در مجلس خودداری کرده‌اند.

خانه آزادی افغانستان که یک نهاد غیر دولتی است، در گزارش تحقیقی خود اعلام کرده که در چند سال گذشته، بیش از ۹۲ مورد قانون اساسی افغانستان از سوی سه قوه مجریه، قانون گذاری و قضایی این کشور نقض شده است. بر اساس یافته‌های این نهاد بیشترین موارد نقض قانون اساسی توسط قوه مجریه و به خصوص از سوی روسای جمهور افغانستان صورت گرفته است. این نهاد مهمترین موارد را چنین برشمرده است: رعایت نشدن زمان برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و مجلس نمایندگان در زمان تعیین شده، اجتناب از توشیح قوانین و ارسال آن به دادگاه عالی، گروگان گرفته شدن قوانین توسط رییس جمهور، همچون قانون ثبت احوال نفوس که بر اساس آن تا هنوز هم مسأله توزیع شناسنامه‌های الکترونیک و آنهم با مصرف بیش از صد میلیون دالر، در عمل تطبیق نگردیده است.

کارشناسان امور به این باور اند که حکومت در عرصه تطبیق قانون اساسی ناکام بوده و نتوانسته است قانون اساسی را به درستی اجرا کند. حکومت نه تنها در برابر قانون گریزان نه ایستاده و قانون گریزان را محاکمه نکرده که با تسامح و تساهل در برابر آنان عمل کرده است. بر اساس عرف سیاسی در گام اول این حاکمان دولت هست که می‌بایست به قانون عمل کنند و در مرحله بعد با قانون شکنان برخورد کنند. حکومت باید چهره‌هایی را که از هر لحاظ مثبت هستند را به عنوان مجریان قانون در پست‌های کلان بگمارد تا در آینده شاهد نقض قانون اساسی نباشیم.

مطابق به احکام قانون اساسی، سه مرجع برای تطبیق (مراقبت و نظارت) قانون اساسی تعیین شده است. ماده ۶۴ قانون اساسی تحت عنوان صلاحیت‌ها و وظایف رییس جمهور "مراقبت از اجرای قانون اساسی" را از صلاحیت‌ها و وظایف رییس جمهور دانسته است. ماده ۱۲۱ مرجع دیگری را برای تطبیق قانون اساسی

بیان می‌کند. در این ماده آمده است که “بررسی مطابقت قوانین، فرامین تقنینی، معاهدات بین الدول و میثاق‌های بین‌المللی با قانون اساسی و تفسیر آنها بر اساس تقاضای حکومت یا محاکم، مطابق به احکام قانون از صلاحیت ستره محکمه می‌باشد.” مرجع سوم که قانون اساسی در ماده ۱۵۷ برای نظارت از تطبیق قانون ذکر کرده، کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی می‌باشد.

برخی از اعضای کمیسیون نظارت بر تطبیق قانون اساسی افغانستان می‌گویند که در افغانستان قانون شکنی به یک فرهنگ مبدل شده و نقش دولت در قانون‌شکنی‌ها هم افزایش یافته و باید ابتدا اصلاحات گسترده بنیادی در دولت آورده شود. معاون این کمیسیون، رجال برجسته دولتی را بزرگ‌ترین ناقضان قانون اساسی در افغانستان می‌خواند. بر اساس گزارش اخیر، کمیسیون نظارت بر تطبیق قانون اساسی و آنهم به بهانه بزرگداشت از هفته قانون اساسی، یادداشتی را روی میز رییس جمهور گذاشت که در آن یادداشت حکومت وحدت ملی در همین دوران کوتاه موجودیتش زنده مورد نقض قانون اساسی را مرتکب شده است. در همین راستا، مسأله سلب صلاحیت شماری از اعضای کابینه توسط ولسی جرگه و آنهم به دلیل به مصرف نرسانیدن بیشتر از هفتاد در صد بودجه انکشافی آنها و نه پذیرفتن رییس جمهور و فرستادن این تصمیم به دادگاه عالی یکی از مهمترین موارد نقض قانون اساسی است که تا حال سرنوشت این وزرا همچنان مبهم باقی مانده و بطور غیرقانونی بکارشان ادامه می‌دهند. فراموش نباید کرد که شخص رییس جمهور حین ملاقات با هیئت اداری و شماری از وکلا از آنها خواسته بود تا وزرای را که بودجه انکشافی شان را به گونه درست مصرف نکرده اند، استیضاح نمایند.

برخی از حقوق دانان کشور نیز می‌گویند که نقض قانون اساسی بدترین فرهنگی است که در جامعه باب شده است. این کارشناسان تأکید می‌کنند مهم‌ترین دلیل

افزایش قانون شکنی در کشور عدم مجازات قانون شکنان می‌باشد. بر اساس قانون اساسی تمام شهروندان دارای حقوق مساوی می‌باشند در حالی که در تطبیق نه تنها این امر مشاهده نشده که زورمندان و برخی حلقه‌های خاص قانون را دور زده و منافع شخصی را بر مفاد قانونی ترجیح داده‌اند.

کارشناسان به این باور اند که: از مجموع عوامل نقض قانون در افغانستان دو چیز بسیار مهم بوده است؛ یکی نبود فرهنگ قانون و قانون پذیری که متأسفانه رییس جمهور خود فرهنگ کافی برای حفظ حاکمیت قانون نداشته و قانون در نظر او بی‌ارزش جلوه نموده؛ لذا به صورت مکرر آنها را نقض می‌نماید. عامل یا مانع دیگر فرار از تطبیق قانون این بوده که اجرای قانون منافع سیاسی و اقتصادی بسیاری از افراد را با خطر روبرو می‌سازد که در این مورد نیز رییس جمهور، پیشگام قربانی کردن قانون بر اساس منافع شخصی، عصبیت‌های قومی و... بوده است.

آگاهان امور سیاسی انگیزه‌های عدم حاکمیت قانون در افغانستان را نارسایی ساختار دولت، ناکارآمدی قوه‌های سه گانه، تمایلات گروهی، سلیقه‌های شخصی، تمامیت خواهی، تحجر، زراندوزی، فساد اداری، نقش حلقه‌ها و محافل خاص جهانی در گزینش زمامداران، رهایی طالبان از محاکمه قانونی، عدم حمایت دولت از قانون و همانند به آن می‌دانند. آنان می‌افزایند که با عفو ناقضان حقوق بشر، در ابتدای کار، عدالت انتقالی در جامعه تطبیق نشد و به همین دلیل قانون حکم یک کاغذ باطله را به خود گرفت.

برخی از آگاهان به این باور اند که ایجاد حکومت وحدت ملی هم بنیاد قانونی ندارد و دلیل عمده دشواری‌های کنونی این است که به قانون اساسی احترام نشده و تهداب حکومت جدید خلاف قانون اساسی گذاشته شده است. اما مقام‌های

حکومتی و حامیان خارجی شان ایجاد حکومت وحدت ملی را یک ضرورت و برای جلوگیری از تشدید بحران و حتا رفتن به سوی یک جنگ داخلی عنوان می‌کنند.

برخی در حکومت وحدت ملی به این باور اند که گویا این حکومت بر اساس موافقت سیاسی میان دو تیم بوجود آمده و نه بر اساس قانون اساسی و باید به این سند سیاسی اعتبار داده شود، نه به احکام قانون اساسی. جالب این جاست، همین اراکینی که چنین ادعا دارند شاهد بودند که خود حین مراسم تحلیف و در آغاز کارشان و بر اساس متن قانون اساسی ماده شصت و سوم حسب ذیل سوگند یاد نمودند: «به نام خداوند بزرگ (ج) سوگند یاد می‌کنم که دین مقدس اسلام را اطاعت و از آن حمایت کنم. قانون اساسی و سایر قوانین را رعایت و از تطبیق آن مواظبت نمایم. از استقلال حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان حراست و حقوق و منافع مردم افغانستان را حفاظت کنم و با استعانت از بارگاه پروردگار متعال و پشتیبانی ملت، مساعی خود را در راه سعادت و ترقی مردم افغانستان به کار برم.» آنانی که دست بر قران گذاشته سوگند یاد کردند که قانون اساسی و سایر قوانین را رعایت و از تطبیق آن مواظبت می‌نمایند، پس چگونه ادعا می‌توان کرد که در ایجاد حکومت وحدت ملی آن سند سیاسی معتبر است که بر اساس اراده دو تیم آماده گردید نه قانون اساسی؟ اگر چنین می‌بود پس ضرورت به تدویر مراسم تحلیف برای هر کدام و سوگند به رعایت از تطبیق قانون اساسی و مواظبت از آن، به چه معنی بوده است؟

با وجود این که کمبود معرفت و نبود فرهنگ قانون مداری در افغانستان بیداد می‌کند و قانون‌گریزی به یک سنت تاریخی مبدل شده است و اکثر نظام‌های سیاسی که در تاریخ افغانستان حاکم بوده اند نظام‌های سیاسی استبدادی مبتنی بر فرهنگ قبیله‌پی بوده که بالای طرح و تطبیق قوانین اثر می‌گذاشته اند؛ ولی با آنهم با صراحت می‌توان نوشت که مسؤول درجه یک وضعیت بحرانی موجود و

بحران در تطبیق قانون اساسی بدوش دوریسیس جمهور اخیر و ریسیس اجراییه کنونی می باشد که آنان به هیچ وجه از این مسؤولیت بزرگ تاریخی، نمی توان شانه خالی کنند.

با آنچه نگاشته شد به این باور می رسیم که ریسیس جمهور و ریسیس اجراییه با شکستادن پیهم و سیستماتیک قانون اساسی، این وثیقه ملی که در آن مکلفیتها و صلاحیت های دولت، و همچنان حقوق و وظایف شهروندان تسجیل و رعایت گردیده را به یک کاغذ پاره پی بی ارزش و پی ماهیت حقوقی مبدل کرده اند. بنابر آن، آنها فاقد صلاحیت و مشروعیت قانونی برای احراز این مقام های بزرگ دولتی شناخته می شوند. می بایست مردم، نهادهای حقوقی، عدلی و قضایی، سازمان های سیاسی و اجتماعی مسأله کنار زدن و سلب صلاحیت آنان از این مقام ها را بر بنیاد احکام قانون اساسی، معیار های بین المللی و رفتارهای مشابه با آن در دیگر کشورها (رویدادهای اخیر در کوریای جنوبی)، مورد بررسی قرار بدهند و در این راستا تدابیر و اقدام های مؤثر به عمل آورند.

آنانی که به این سهولت و ساده گی، قانون اساسی کشور را زیر پا می گذارند و سوگند بر قران را نادیده می گیرند، دیگر معیارهای حقوقی، قانونی و همچنان منافع کشور و مردم برای شان چه ارزشی خواهد داشت؟

۲۳ جنوری ۲۰۱۷ برابر با ۴ حوت ۱۳۹۵

افغانستان باز هم در سر خط اخبار رسانه‌های بین‌المللی!

در افغانستان، این کشور ماتم زده، بار دیگر یک ریکارد تازه در سطح جهانی به ثبت رسیده و این کشور یکبار دیگر در سر خط اخبار رسانه‌های بین‌المللی جهان قرار گرفته است. حالا حرف از بزرگ‌ترین تولیدکننده مواد مخدر، فاسدترین کشور و بی‌کفایت‌ترین دولت جهان و طولانی‌ترین جنگ بی‌دورنمای روشن نیست؛ این بار حرف، استفاده از بزرگ‌ترین بمب غیر اتمی در جهان و آنهم در افغانستان است!

وزارت دفاع امریکا اعلام نموده است که در عملیاتی علیه مواضع گروه موسوم به دولت اسلامی (داعش) در افغانستان به روز پنج‌شنبه ۱۳ اپریل در ساعت هفت و سی دقیقه عصر به وقت محلی، بزرگ‌ترین بمب غیر اتمی خود معروف به "مادر همه بمب‌ها" را به کار برده است.

سخنگوی وزارت دفاع افغانستان نیز گفته است که در نتیجه این حمله ۳۶ نیروی موسوم به دولت اسلامی یا داعش کشته شده‌اند. این حمله در روستای "مومند دره" در ساحه اسد خیل ولسوالی اچین ولایت ننگرهار صورت گرفته است. بنا بر گفته سخنگوی وزارت دفاع افغانستان در این حمله یک مرکز مهم داعش، سه محل پنهان شدن آنها و اندازه زیاد سلاح و مهمات از بین رفته است و گویا در این حمله به غیرنظامیان هیچ آسیبی نرسیده است.

این نخستین آزمایش کشنده‌ترین سلاح غیر اتمی با ۹ متر طول و حدود ۱۰ تن وزن، که برای تخریب منطقه وسیعی از اهداف دشمن بکار می‌رود و اثر روانی وحشتناکی بر نیروهای دشمن می‌گذارد، پرسش‌های زیادی را مطرح ساخته است.

نخست این که این آزمایش یکی دو روز پس از آن صورت می‌گیرد که پنتاگون مساعدت پنج صد و پنجاه میلیون دلاری به اردوی پاکستان را ابلاغ نموده است.

تهدید اساسی و اصلی در افغانستان، طالبان یا لشکر مزدور پاکستان است که حالا در تمام ساحه جغرافیای افغانستان پراکنده شده اند و این کشور را در یک خطر جدی مرگ و زنده‌گی قرار داده اند. چرا یک گروه کوچک داعش با این بزرگی و شدت مورد ضربه قرار می‌گیرد و گروه اصلی یعنی طالبان به میز مذاکره دعوت می‌شود و رهبران شان از لست سیاه با احترام حذف می‌گردند و زمینه مسافرت شان به کشورهای گوناگون جهان به مثابه یک دولتی در سایه فراهم می‌گردد؟ دست پاکستان آزاد گذاشته می‌شود تا در تمویل، تجهیز و سوق و اداره طالبان، این سرمایه استراتژیک آن کشور در خاک خودش عمل کند و کوچکترین مزاحمتی از جانب امریکا و ناتو نیز صورت نگیرد؟

بنابر آن به احتمال زیاد می‌توان گفت که این بار نیز بخاطر خوشنودی پاکستان، آن مناطقی مورد هدف قرار گرفته اند که مربوط به طالبان پاکستانی خواهند بود که گاه ناگاه مزاحمت‌های را در داخل پاکستان به وجود می‌آورند. ختم جنگ و برقراری صلح در افغانستان را نه با پرتاب نمودن چنین بمب‌های مهیب، بل با تحت فشار قرار دادن جدی نظامیان پاکستان و کوتاه ساختن دست این دشمنان مکار و گماشتگان شان از گوی مردم افغانستان می‌توان تأمین کرد و بس.

با دریغ در این راستا با تساهل، گذشت و خودفریبی عمل می‌گردد و در نتیجه، این مردم افغانستان است که هر روز بخاطر سیاست‌های مزورانه آنها قربانی می‌دهند و سرزمین شان به آزمایشگاه سلاح‌های بسیار کشنده مبدل می‌گردد.

راه ابریشم جدید، یک کمر بند و یک جاده!

کنفرانس باشکوهی دو روزه (۱۴ و ۱۵ ماه می) راه جدید ابریشم در پکن با موفقیت به پایان رسید. در این کنفرانس سران بسیاری از کشورهای شرکت کننده اشتراک داشتند. نمایندگان ۶۸ کشور شرکت کننده سند همکاری با چین را در این زمینه امضا کردند و موافقت خود را با تجارت آزاد و مخالفت با سیاست‌های حمایت گرایانه را اعلام داشتند. آنها تاکید کردند که خواستار تأمین "اقتصاد باز و تجارت آزاد و فشرده" هستند. در این بیانیه همچنین آمده است که طرح "راه ابریشم جدید" از جهانی سازی باز که همه اعضا از آن سود برند، حمایت می‌کند. هدف این کنفرانس تأمین روابط بهتر اقتصادی میان کشورهای آسیا، افریقا و اروپا می‌باشد. به این منظور سرمایه گذاری‌های بزرگی در امر زیرساخت‌های اقتصادی در مسیر تاریخی جاده ابریشم به عنوان مهمترین راه اتصال تجاری آسیا، افریقا و اروپا، در عصر باستان و مراحل آغازین قرون وسطی به مصرف خواهد رسید.

طرح "جاده ابریشم جدید" چین که در چند سال اخیر موضوع بحث کارشناسان حوزه‌های اقتصاد سیاسی و ژئوپلتیک بین‌المللی در رسانه‌ها بوده است، اساساً شامل دو شاخه اصلی آبی و خاکی می‌شود. این جاده از شهر کهن «شی آن» چین آغاز می‌شود و با پشت‌سر گذاشتن راه‌های اصلی و فرعی بسیار و چندگانه از کشورهای پیش رو عبور می‌کند و در نهایت، سه قاره آسیا، اروپا و افریقا را با هم پیوند می‌دهد. عرصه رقابت چین و امریکا در اقتصاد بین‌المللی، افزایش نفوذ چین در اقتصاد آسیا و رشد چشمگیر فعالیت‌های اقتصادی و تجاری چین در افریقا در مقایسه با سایر قدرت‌ها به خصوص ایالات متحده، نشان می‌دهد که چین با احیای جاده ابریشم و ترسیم یک کمر بند اقتصادی، دسترسی به بازارهای جهانی را

تسهیل و گسترش یک کریدور حمل و نقل بین‌المللی و قابل اتکا با هزینه‌های مقرون به صرفه را در راستای منافع ملی خود تدوین کرده است.

جاده ابریشم مورد نظر چین که شرق آسیا را به آسیای مرکزی، آسیای مرکزی را به غرب آسیا و غرب آسیا متصل می‌کند، هم‌گرایی فرامنطقه‌ای با اروپا را نیز رقم می‌زند. از آنجا که طرح‌های دیگری نیز از سوی برخی از کشورها مانند ایالات متحده آمریکا مطرح شده بود و نگرانی‌های که برخی از کشورها به شمول هند نسبت به جاه طلبی‌های چین در منطقه دارند، همچنین نیاز به هزینه‌های گزاف، به نظر می‌رسد این برنامه عظیم با دشواری‌های در آینده روبرو گردد؛ ولی باید در نظر گرفت که این تنها چین است که با بیش از سه هزار میلیارد دلار ذخیره ارزی خود توانایی سرمایه‌گذاری‌های هنگفت در بیرون از مرزهای خود را دارد و آماده است تا چنین پروژه‌های بزرگ استراتژیک را تمویل کند.

طرح جاده ابریشم جدید چین با دو گونه خشکی و دریایی بر آن است تا شرق آسیا را به آسیای مرکزی، آسیای مرکزی را به غرب آسیا و غرب آسیا را به مدیترانه و شرق اروپا متصل سازد؛ همچنین جاده ابریشم دریایی، بر آن است تا دریای جنوبی چین را به دریای مدیترانه متصل کند. دولت چین ابتکار خود با عنوان «جاده ابریشم دریایی قرن ۲۱» را در اکتوبر ۲۰۱۳ مطرح کرد. در سپتامبر همان سال چین طرح کمربند اقتصادی جاده ابریشم را که با هدف ایجاد زیرساخت‌های لازم برای همکاری منطقه‌ای که از شین چیانگ (بخش شمال غربی چین) تا دریای بالتیک را در بر می‌گیرد، آغاز کرده بود.

دولت چین از اصطلاح «یک کمربند و یک جاده» برای دو طرح استفاده می‌کند. طرح جاده ابریشم چین که بدون ملاحظات ایدیولوژیک و بر مبنای واقعیت‌های ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک، سازماندهی شده است، احیای جاده ابریشم قدیم و

توسعه آن را مدنظر دارد. طرح با هدف اعمال سیاست‌های دوستانه در قبال کشورهای همسایه و ارائه بازده مفاد متقابل برای همه کشورهای منطقه و همچنین جهان معرفی شده است.

پروژه‌های جاده ابریشم جدید ابزاری در طرح ایجاد همکاری منطقه‌پی، ایجاد انعطاف سیاسی، بهبود رشد اقتصادی، پیشنهاد تنوع سازی تجارت و سرمایه گذاری در حمل و نقل، بخش‌های معدن و انرژی هستند. همه اینها یک فرصت تاریخی بی‌سابقه را برای جمهوری‌های آسیای مرکزی ارائه می‌دهند تا به بازیگران مهمی در اقتصاد جهانی تبدیل شوند. به تبع آن، پروژه‌های دو جانبه و چند جانبه بسیاری در مقیاس‌های بزرگ و کوچک وجود دارند که هدفشان بازسازی و احیای تجارت و سیستم مبادله مشابه جاده ابریشم قدیم است.

در این کنفرانس رئیس جمهور چین وعده داده است که ۱۲۴ میلیارد دالر برای طرح عظیم جاده ابریشم جدید اختصاص خواهد داد. وی در سخنرانی مراسم افتتاحیه نشست بین‌المللی "یک کمربند یک جاده" تاکید کرد: "از هر کشوری که بخواهد به این طرح ملحق شود، استقبال خواهد شد. این طرح مسیری برای صلح و امنیت در جهان خواهد بود."

این برنامه بزرگ شامل ۶۵ کشور می‌شود که ۶۰ درصد جمعیت جهان و حدود یک سوم از تولید ناخالص داخلی دنیا را تشکیل می‌دهد. بانک توسعه چین برای انجام ۹۰۰ پروژه در قالب این طرح مبلغ ۸۹۰ میلیارد دالر اختصاص داده است.

سرزمین باستانی که اکنون به نام افغانستان یاد می‌شود، به مثابه یک حوزه بسیار با اهمیت تاریخی در مسیر راه ابریشم قدیم قرار داشت و در داد و گرفت‌های مادی و معنوی دنیای باستان از شرق به غرب و از شمال به جنوب، نقش برانزده داشت. چنین معلوم می‌شود که از اثر بی‌کفایتی‌های دولت بیکاره موجود و مصروف ساختن

این کشور به جنگ‌های نیابتی منطقه‌پی و خارج از منطقه و در نتیجه تشدید بحران امنیتی، افغانستان در مسیر جاده ابریشم جدید قرار ندارد و این امتیاز بزرگ تاریخی را کشورهای همسایه به دست آورده اند. اکنون این جاده جدید از مرزهای کشور عبور می‌کند و با گذر از پاکستان به بحر وصل می‌شود و مسیر دوم آن با عبور از کشورهای شمال افغانستان سرانجام به اروپا و آفریقا می‌رسد.

آیا می‌توان چنین فرصت سوزی‌های بسیار بزرگ تاریخی را جبران کرد؟

۱۶ می ۲۰۱۷ برابر با ۲۶ ثور ۱۳۹۶

تداوم و گسترش جنگ و بحران در افغانستان!

کشور ما افغانستان، بنابر عوامل گوناگون اجتماعی، سیاسی، تاریخی و موقعیت بسیار حساس جیواستراتژیک، همواره در بستری از بحران‌ها به سر برده و دامنه‌ی این بحران‌ها زیر تأثیر مولفه‌های جداگانه، گاهی گسترش یافته و زمانی هم، تا حدی کاهش؛ ولی هیچگاهی این کشور بطور کامل، فارغ از بحران نبوده است. شرایط موجود و مسلط بر اوضاع افغانستان از بعد داخلی و خارجی و از لحاظ گسترده‌گی ابعاد بحران، تداوم و گسترش آنها در مقایسه با دوران‌های گذشته، بی‌مانند است. این کشور را بحران به معنی واقعی کلمه، صرف در یک عرصه مشخص تهدید نمی‌کند؛ بل این که مجموعه‌ی از بحران‌ها و بیشترین بحران سیاسی و امنیتی، دامنگیر مردم فلاکت زده و کشور جنگ زده ما شده که عوامل گوناگونی بر شدت و دامنه آن افزوده است.

باید این بحران‌ها را مشخص ساخت و ریشه‌های آنها را دریافت و چگونگی برخورد و مقابله با آنها را آموخت.

پیش از این می‌بایست نظری به گذشته نزدیک تاریخی افغانستان داشته باشیم. در یک مرحله‌ی از تاریخ که افغانستان بنابر موافقت قدرت‌های استعماری زمان (بریتانیا و روسیه) به صفت منطقه حایل پذیرفته شده بود و در حقیقت به حال خود گذاشته شد، از شدت بحران‌های داخلی تا اندازه‌ی کم گردید و دست امرای مستبد و خودکامه برای ایجاد نظم با مشت آهنین باز گذاشته شد. برای سال‌های طولانی بنابر کم شدن مداخلات مستقیم خارجی و در تقابل قرار نگرفتن قدرت‌های بزرگ، و همچنان سر سپرده‌گی امرا با پذیرش شرایط و نیازمندی‌های یک منطقه

حایل و مدنظر داشتن خواسته‌های این دو قدرت استعماری زمان به توافقات باهمی، فضا به گونه‌ی شکل گرفت که امرا با خاطر آرام بدون کدام دغدغه بسیار تهدید کننده به کار و بار خویش (غارت مردم) می‌رسیدند و دامنه سلطنت مستبده خود را در این قلمرو، همچنان گسترش می‌دادند. این وضعیت از آغاز امارت عبدالرحمن خان تا به قتل رسیدن حبیب الله خان ادامه یافت و پس از اعلام استقلال و فرمانروایی شاه امان الله برای مدت زمانی کوتاه برهم خورد که موجب اغتشاش گردید؛ ولی با به قدرت رساندن نادر شاه و تداوم سلطنت ظاهر شاه زیر عنوان گویا سیاست بی‌طرفی فعال، به گونه‌ی این نظم کلاسیک دوباره برقرار گردید. به عبارت دیگر هر زمانی که قدرت‌های استعمارگر خارجی بنابر توافقی‌های باهمی، مداخله در امور افغانستان را کاهش می‌بخشیدند، وضعیت داخلی ناشی از نبود همین مداخله‌ها و شرایط پذیرفته شده در موافقتنامه‌های بیرونی، به آرامش می‌گرایید و هر باری که این قدرت‌ها اصل پذیرفته شده در ارتباط به حایل بودن افغانستان را نادیده گرفته و مزاحم کار یکدیگر می‌شدند، بحران، جنگ و اغتشاش در افغانستان سر بلند می‌کرد و همان آرامش گورستان را نیز بطور کامل برهم می‌زد.

گو اینکه آرامش نسبی در افغانستان در گرو توازن روابط زمامداران این کشور با قدرت‌های بزرگ و همچنان توافقی قدرت‌های بزرگ در کاهش مداخله در امور افغانستان نهفته بوده است.

با برهم خوردن این توازن و مناسبات و تغییر در جیواستراتژیک منطقه و استراتژی‌های قدرت‌های بزرگ در برابر هم و بصورت اخص پس از سقوط نظام سلطنت و به ویژه قیام ثور و برهم خوردن توازن در روابط سیاسی، زمینه‌ها برای مداخله و بازگرداندن بحران، جنگ‌ها و اغتشاش‌ها بار دیگر فراهم گردیده و این کشور را در جریان این همه سال‌های طولانی، دستخوش چنین وضعیت سخت

ناگوار قرار داده و گاه گاهی آتش جنگ و اغتشاش دامن آن را سوختانده و مردم آن را به خاک و خون کشانیده است.

با آنچه نگاشته شد، به این نتیجه می‌رسیم که عامل اصلی جنگ و بحران را مقابله و تقابل قدرتهای منطقه‌پی و ماورای منطقه، برای نفوذ در افغانستان، بخاطر رسیدن به اهداف استراتژیک شان می‌سازد. آنها (قدرتهای منطقه‌پی و فرا منطقه‌پی)، هیچگاهی اهداف دورنمایی و استراتژیک شان را نادیده نگرفته و از هر وسیله و امکان لازم، پیوسته برای رسیدن به آن اهداف تعیین شده، لحظه‌پی هم اغفال نگردیده، و سرسختانه و پیگیر از کوچکترین امکان و زمینه هم بهره برده‌اند. پس نباید فراموش کرد که برای کوتاه ساختن دست آنها از افغانستان و یا محدود ساختن توانایی‌های آنها در برهم زدن امور و نظم در این کشور، باید از تمام وسیله‌ها و امکان‌های داخلی و بین‌المللی به بهترین وجه بهره برد.

از لحاظ بعد خارجی، در طی همین چند دهه اخیر، عامل اصلی بحران و تداوم جنگ و اغتشاش در افغانستان، اداره ایالات متحده امریکا شناخته شده که سیاستمداران و نخبه‌گان آن کشور آن را با صراحت بیان داشته‌اند. این اداره، در تمام این همه سال‌ها و به ویژه در همین چهل سال اخیر، آتش بیار معرکه در افغانستان بوده است. اداره‌های اطلاعاتی و استخباراتی همین کشور در تبابی با اداره‌های مماثل کشورهای همکار، نخست بخاطر انتقام از شکست ویتنام و باتلاق ساختن افغانستان برای اتحاد شوروی ملیاردها دالر هزینه کردند و در نتیجه فرانکیشتایی را بوجود آوردند و آنها را با شستشوی مغزی و زیر نام جهاد با "اوهامی" مجهز ساختند که با بسیار ساده‌گی و افتخار و کسب ثواب، وطن خویش را برباد و مردم خویش را قتل عام می‌کردند. پس از رفع تمام بهانه‌های واهی و تغییر در وضعیت داخلی کشور به نفع همین قدرت بزرگ، باز هم با حضور بسیار گسترده در افغانستان، در این شانزده سال اخیر، آتش جنگ و بحران را همچنان

شعله ور نگهداشته و زمینه برای بازسازی خرابی‌های پس از جنگ و برقراری صلح و آرامش و تأمین رفاه برای مردم سخت نیازمند و ستم‌دیده ما را برهم زده اند. آن هیولای خون آشام را گردانندگان اصلی و سازماندهندگان واقعی آن با تغییر نام ولی با همان هویت جنایتکارانه، همچنان می‌پروراند و می‌آریند تا بیشتر از گذشته، به خون ریزی و برپادی کشور مان عمل کنند، تا به این وسیله زمینه‌های لازم برای تحقق اهداف نهایی استراتژیک شان در منطقه فراهم گردد. چنین معلوم می‌شود که این قدرت‌های استعمارگر برای رسیدن به اهداف نهایی استراتژیک شان در منطقه به زمان بیشتر و برپادی بیشتری نیاز دارند.

اداره ایالات متحده امریکا با سیاست‌های چندگانه (نمی‌گوییم دوگانه) هم به میخ می‌زند و هم به نعل، و هم به جاهای دیگر؛ هم پاکستان این همسایه شرور را با کمک‌های بی‌دریغ مالی و تسلیحاتی به صفت منبع بی‌ثباتی منطقه مجهز می‌سازد و زمینه‌های رشد هر چه بیشتر تروریسم در آن کشور را با استفاده از مناطق کوهستانی و قبیله‌پی و بسیار عقب مانده ماورای سرحد و مردم خرافاتی و دور از علم و دانش سایر مناطق، فراهم می‌گرداند، و هم از جانب دیگر بنام مبارزه با تروریسم و دهشت افگنی در افغانستان، لشکرکشی می‌کند، تا تنور منطقه همچنان داغ بماند و در این لشکرکشی به اضافه، ناتو و چهل کشور جهان را بسیج می‌سازد؛ تا وانمود نماید که جنگ در برابر تروریسم و دهشت افگنی یک هدف استراتژیک جهانی است. با این همه تلاش‌های مذبح‌خانه و دروغین، دهشت افگنان به هر نام و عنوانی نه تنها سرکوب نگردیدند که جنگ و خونریزی و اغتشاش همچنان در افغانستان قربانی می‌گیرد و روز تا روز ابعاد تازه و گسترده تری کسب می‌کند!

شگفت‌انگیزتر از همه این که: آنانی که در جریان همین بیش از یک‌دهه به گونه مستقیم در جنگ و نبرد در افغانستان شامل بوده‌اند و به پاس همین سهمگیری، به مدارج بزرگ‌تری نایل گردیده‌اند، حالا ادعا می‌کنند که این جنگ به بن بست

رسیده و اگر آنان زود نجنبند، به زودی همه‌پی دست‌آوردها و سرمایه‌گذاری‌های شان در افغانستان از بین می‌رود!

جنرال جیمز ماتیس وزیر دفاع کنونی امریکا و از سابقه داران جنگ در افغانستان که اختیارات لازم برای تعیین شمار سربازان امریکایی در افغانستان را از رییس جمهور آن کشور دریافت کرده، در کنگره آن کشور بر شکست امریکا در جنگ افغانستان اذعان و تاکید کرد که نیروهای امریکایی در جنگ افغانستان پیروز نیستند. وی با اذعان به شکست نیروهای امریکایی در افغانستان در واقع اظهارات جنرال نیکلسون (فرمانده نیروهای امریکا در افغانستان) مبنی بر موجودیت بن بست امنیتی در افغانستان را تایید کرده و این وضعیت را غیر قابل قبول دانسته است. وی همچنان گفته است که دولت ترامپ، اشتباه‌های گذشته را در افغانستان تکرار نخواهد کرد و می‌خواهد با طرح استراتژی جدید جنگ، وضعیت در افغانستان را تغییر بدهد. وی می‌خواهد صرف با افزایش چند هزار سرباز دیگر در جنگ، این جنگ بسیار طولانی را از بن بست موجود برهاند!؟ به اضافه، یک جنرال بسیار شناخته شده و فرمانده قبلی نیروهای امریکایی در افغانستان و ناتو، جنرال دیود پترویس نیز در یک مصاحبه تلویزیونی با تایید افزایش سربازان امریکایی اظهار داشته است که مسأله افغانستان با سپری شدن چند سال حل نمی‌گردد و ضرور است تا نیروهای امریکایی برای مدت بسیار طولانی در این کشور باقی بمانند. فراموش ننماییم که باری در گفتار برخی از جنرالان و سیاستمداران این کشور مدت اقامت نیروهای امریکایی در افغانستان بیش از پنجاه سال گفته شده است.

حالا که از یکطرف مناسبات امریکا با روسیه علی‌الرغم تلاش‌های روسیه برای بهبود مناسبت‌ها، رو به سردی و تشنج نهاده و همچنان مخاصمت با ایران ابعاد جدیدی یافته و حتا مسأله تعویض نظام در آن کشور مطرح گردیده است، آیا

می‌توان شاهد یک استراتژی کارا و آنهم بمنظور شکست بن بست کنونی در افغانستان و دورنمایی روشن برای این کشور بود و یا خیر؟

تداوم و افزایش تشنج در منطقه صرف یک قربانی دارد و آنهم مردم و کشوری به نام افغانستان است. افزایش این تشنج منطقه‌یی، کشورهای شامل در قضایای افغانستان را بیشتر در دخیل شدن در منازعه و میدان جنگ در این کشور ترغیب خواهد کرد و هر کدام از هیزم آماده برای سوخت از داخل همین کشور، که بدبختانه فراوان است، بهره‌ها خواهند برد و جنگ نیابتی شان را در این سر زمین با استفاده از همین منابع هر چه بیشتر داغ نگه خواهند داشت.

در حالی که آگاهان می‌دانند که مسأله افغانستان را نمی‌توان از راه جنگ و افزایش نیروهای جنگی حل کرد و یگانه راه درست رسیدن به صلح و آرامش در این کشور اجماع منطقه‌یی بر اساس ضمانت‌های بین‌المللی است که در آن کشورهای منطقه و افغانستان منافع مشروع شان را در کنار منافع دیگران بیابند و آن را صادقانه در عمل پیاده کنند.

حالا که اداره موجود امریکا در صدد طرح و تطبیق استراتژی جدید جنگ در افغانستان است و برای گویا در خطر افتیدن دست‌آوردهای شان در این کشور نگران و بیمناک اند؛ آیا بهتر نیست پیش از همه به یک دست آورد بسیار ننگین شان توجه کنند و دست این دولت به اصطلاح وحدت ملی دست نشانده را که روزگار مردم را روز تا روز سیاه تر می‌سازد و در فساد بسیار گسترده و ناکارایی شهره آفاق شده اند و حتا برای حفظ قدرت پوشالی خود به ماجراجویی‌های ننگین دست می‌زنند و با بی‌پروایی و قساوت بی‌مانند، خون جوانان عدالتخواه هموطن شان را به زمین می‌ریزند، از گریبان مردم کوتاه سازند؟!

این میراث شوم که نظام مافیایی و خانسالاری را پی ریخته، خود عامل اصلی تداوم بحران و جنگ در افغانستان است. در استراتژی جدید دولت امریکا که قرار است تا نیمه ماه جولای نهایی شود، و اگر در واقعیت حل منازعه در افغانستان مدنظر باشد، می بایست، برخورد قاطع با فسادگران و غارتگران داخلی و کاملاً بی کفایت در امور مربوط، زیر نام حاکمیت موجود نیز مدنظر گرفته شود.

دولتی که رهبری آن با گذشت این همه سال‌ها و قربانی‌های بی‌شمار، مسایل اصلی کشور را به درستی درک نمی‌کند و از آن جمله با وجود سفرهای پیهم، ده‌ها بار نشست‌های خصوصی، دو جانبه و چند جانبه و حتا امضای موافقتنامه‌های محرم، هنوز هم نمی‌داند که پاکستان از وی چه می‌خواهد و آن را در اجلاس «پروسه کابل» با صراحت بیان می‌دارد. در حالی که یک فرد عادی این کشور که در جریان چندین دهه جنگ اعلام نشده از طرف پاکستان بزرگ شده، خواست واقعی این همسایه شیرین را به درستی درک می‌کند. باید با یک بلندگوی بسیار قوی و نزدیک به گوش جناب عالی فریاد زده شود که پاکستان تمام سرزمین افغانستان را می‌خواهد؛ چنانچه در حاکمیت تنظیم‌های جهادی و ملیشای نظامی شان به نام طالبان به آن دست یافته بودند. و یا این که، با این همه افتضاح و شکست و ریخت که سرتاپای این اداره فاسد را در بر گرفته، رهبری این دولت فاسد از «اجماع ملی» سخن می‌گوید و سخت در «توهم» به سر می‌برد و تصور می‌کند که گویا پا جای پای شاه امان‌الله می‌گذارد و تاریخ نگاران، پنجاه یا صد سال بعد در باره افتخارات وی به گونه دیگری قضاوت خواهند کرد و رویدادهای این دوره را با خطوط طلائی خواهند نوشت! در حقیقت با این تصورات واهی، علایمی از جنون مالیخولیایی را به نمایش می‌گذارد که دیگر برای هیچ قدرت و نیرویی قابل اعتماد و تحمل نیست.

آیا تدوین استراتژی جدید دولت امریکا در حل جامع مسایل مربوط به افغانستان و اطراف آن یاری خواهد رساند و یا اینکه هم مانند گذشته‌ها، افغانستان را همچنان به قربانگاه نیازهای استراتژیک خود مبدل خواهد کرد؟

۲۵ جولای ۲۰۱۷ برابر با ۳ اسد ۱۳۹۶

خصوصی سازی جنگ با استفاده از سربازان مزدور!

اداره‌ی ترامپ مسأله طرح جدید استراتژی امریکا در قبال افغانستان را از مدت طولانی به این سو مورد بررسی قرار داده و بنابر گفته مسؤلان امور، گزینه‌های متفاوت از خروج کامل سربازان آن کشور تا خصوصی سازی جنگ در این کشور جنگ زده را روی میز کار شان گذاشته اند. در عمل تیم ترامپ در قصر سفید به دو دستگی دچار گردیده، به این معنی که مشاور ارشد استراتژیک وی استفن بنن با داماد و مشاور ارشد ترامپ جرد کوشنر بیشترین به خصوصی سازی جنگ در افغانستان پا می‌فشارند و مک ماستر مشاور امنیت ملی قصر سفید و جیمز متیس وزیر دفاع آن کشور با این طرح موافقت ندارند. چنین معلوم می‌شود که طرح خصوصی سازی بنابر مصارف بسیار کمتر برای دولت امریکا و کاهش مسؤولیت‌های جنگ، بیشتر مورد توجه و علاقمندی شخص رییس جمهور امریکا قرار گرفته است. بنابر آن در استراتژی جدید امریکا در ارتباطه به جنگ ناتمام و به گونه شکست خورده آن کشور در افغانستان، اگر نه همه‌پی جنگ، بل یک بخش بسیار بزرگ آن به سکتور خصوصی (سربازان مزدور شرکت‌های امنیتی) سپرده خواهد شد.

در این راستا نقش بنیانگذار شرکت خصوصی بلک واتر که حالا تأثیر زیادی در سیاست سازی‌های جنگی امریکا دارد و عملاً در پنتاگون وظیفه مشاورتی گرفته، بسیار برجسته می‌باشد. آقای اریک پرنس به این باور است که می‌توان با ۵۰۰۰ سرباز مزدور، ۸۵۰۰ سرباز موجود امریکایی را که وظیفه رهنمایی و آموزش ۳۵۰۰۰۰ نفر از نیروهای ملی امنیتی افغانستان را بعهده دارند، تعویض کرد. با این حساب مصارف جنگ در افغانستان را که برای ایالات متحده امریکا سالانه بیش

از ۴۲ بلیون دالر تمام می‌شود به ۱۰ بلیون دالر کاهش داد. برعلاوه ساختار اجرایی را به گونه‌ی تغییر داد که تمام نیروهای سیاسی، رزمی و امنیتی و حمایه وی زیر اداره یک نفر نماینده خاص امریکا بر طبق نمونه «وایسرای» دوران استعماری بریتانیا در هند، در آورده شود. سفیر سابق امریکا در افغانستان رونالد نیومن این طرح را احمقانه خوانده و شماری از سیاستگران افغانستان نیز با این طرح مخالفت ورزیده اند. اما دولت افغانستان تا اکنون بنابر اینکه این طرح تا هنوز بصورت رسمی مطرح نشده، از ابراز نظر در باره آن خودداری می‌کند. شاید می‌دانند که در تعیین استراتژی امریکا در قبال افغانستان، این به اصطلاح دولتمردان کابل چندان نقشی نخواهند داشت و صرف به یک مجری ساده مبدل خواهند گردید.

برای شناخت بهتر از ماهیت سربازان مزدور و موسسه‌های بزرگی که این سربازان را استخدام می‌کنند، بهتر است این مسأله را کمی بیشتر مورد بررسی قرار دهیم.

سرباز مزدور یا Mercenary به نیروی نظامی یا شبه نظامی گفته می‌شود که بدون انگیزه‌های ملی - میهنی و فقط در برابر دریافت دستمزد بصورت پیمانکار جنگی عمل می‌کند. این شغل در زمره قدیمی ترین مشاغل تاریخ بشر به شمار می‌رود. در طول تاریخ جنگ‌ها، حتا گاهی مزدوران در مقابل کشور مطبوع خویش نیز خدمات جنگی ارائه کرده اند. امروزه بیشترین ارتش‌های جهان از سربازان حرفه‌پی که در واقع به استخدام ارتش در می‌آیند و انگیزه‌های ملی و میهنی دارند، استفاده می‌کنند.

در اواخر قرن بیستم و تا اکنون بنابر تشدید بحران‌های داخلی تحمیل شده و تداوم جنگ در شماری از کشورهای که ثبات شان برهم خورده، به صدها شرکت خصوصی امنیتی بوجود آمده اند که سربازان مزدور فراملی را از جمله آنانی که در جنگ پرورده شده اند و با کشتار و خونریزی عادت کرده اند و از این عمل لذت می‌برند، در برابر یک مقدار پول معین از سرتاسر جهان استخدام کرده و از آنها در

تداوم جنگ‌ها و سرکوب‌های مخالفان استفاده می‌برند. نقش این سربازان مزدور در بازی جنگ‌های کنونی روز تا روز بسیار بزرگ و با اهمیت تر شده است.

پدیده ارتش مزدور که حالا زیاد رسانه‌پی شده، یک مقوله ایست که فقط با بروز اختلاف‌های درون قدرت‌های استعماری به گونه مثال در عراق و افغانستان برجسته گردید، وگر نه این ارتش‌های مزدور سال‌هاست که فعالیت می‌کنند و از طریق دولت‌ها و سازمان‌ها با اسم و رسم مشخص مورد استفاده قرار می‌گیرند. یوگسلاوی یکی از مثال‌های عمده عملکرد شرکت‌های مزدور در جریان جنگ‌های داخلی آن کشور بود. پاپوا نیوگینی، سیرالیون، جنوب منطقه عربی، کویت و کشورهای امریکای مرکزی نمونه‌های از دخالت مزدوران فراملی در این مناطق هستند. این ارتش‌های مزدور برای اجاره کنندگان یک نفع بزرگ دارند و آن این که کشته شده گان این ارتش‌ها که امروز تنها در مثال عراق به ۲۰ هزار نفر می‌رسد و در افغانستان شمار این کشته شده‌ها هنوز معلوم نیست، در آمار مربوطه به کشته شده‌های سربازان آن کشور، ذکر نمی‌شوند و جنگ به گونه پنهانی جریان می‌یابد که وسعت آن روشن نیست. از سوی دیگر دولت‌ها از این بابت خیالشان راحت است که هیچ واکنشی از طرف مردم کشوری که این مزدوران را برای مقاصد خویش اجاره می‌کنند، بروز نمی‌کند. این شرکت‌ها اجناس و خدمات گوناگونی را عرضه می‌کنند، از جمله: خلبان برای هواپیماهای جنگی، سربازان کار کشته با اسلحه سنگین، مدرنترین جنگ افزارها همراه با تانک، هلیکوپتر و هواپیماهای جنگی، کمک به شورشیان و ضد شورش، جاسوسی و ضد جاسوسی، کمک‌های تدارکاتی و سیستم‌های ارتباطی و هم مانند به آن. بر همین منوال شمار زیادی از دولت‌ها برای حل درگیری‌های جنگی که کشور شان را بی‌ثبات ساخته با این شرکت‌های مزدور و فراملی برای حفظ ثبات یک منطقه و یا کمک‌های تدارکاتی قرار داد منعقد می‌کنند. همچنان دولت‌ها برای این که در کشور دیگری عملی را به انجام برسانند از کمک‌های این شرکت‌های مزدور بر طبق قرار داد بهره مند

می‌شوند و آنان را پیمانکار می‌نامند. بنابر قولی، خصوصی سازی جنگ پا به پای جهانی شدن به پیش می‌رود و گسترش می‌یابد.

یک گزارشگر سازمان ملل متحد بنام انریک برنا بالستروس در مورد نقض حقوق بشر توسط مزدوران جنگی در هنگام بکارگیری آنها در یک کشور و جلوگیری از انجام وظایف محوله به ارتش قانونی از دولت مزبور که انجام می‌گیرد، می‌نگارد: این شرکت‌های مزدور فراملی تبلیغ سرویس خود را با استدلال کارآیی جنگی، کم خرج بودن، تجربه‌ی بالای جنگ‌آوران شان و با استفاده از یک بخشی از سازمان ملل گویا برای برپا داشتن و یا نگه‌داری صلح عرضه می‌دارند. وی می‌افزاید که این شرکت‌ها عرصه‌ها و محیط‌های را مورد دخالت قرار می‌دهند که قبل از همه حوزه‌ی فعالیت دولت‌هاست و بایستی تحت قیمومیت آنها قرار داشته باشد. قوانین بازار سرمایه داری، چون عرضه و تقاضا و یا تولید ارزان با مسأله حساسی چون حق تعیین سرنوشت یک ملت، امنیت ملی و یا حقوق بشر در یک کشور در تضاد قرار می‌گیرد. وی می‌پرسد که چه کسی ضمانت می‌دهد که شرکت‌های سازماندهی شده بر پایه سود از شرایط به دست آمده استفاده نکرده و جنگ را به درازا نکشند، یا درگیری‌ها را در سطحی نگه دارند که از آن بیشتر پول در آورند؟

در ایالات متحده امریکا شمار زیادی از این چنین شرکت‌ها وجود دارد که خدمات نظامی ارائه می‌دهند. در قبال هزار دالر برای هر نفر، پرسونل خود را در مناطق جنگی دشوار گذار گسیل می‌دارند که یکی از آنها برون و کیلاگ Brown & Kellogg که شعبه‌ی از شرکت Halliburton است که ریچارد چینی معاون سابق ریاست جمهوری ایالات متحده، ریاست آن را بعهده داشت. شرکت‌های دیگری به شمول داین کارپ Dyn Corp و یا MPRI که در تبلیغات شان اشاره به این مسأله دارد که در راهروهای این شرکت "در هر متر مربع بیشتر از پنتاگون جنرال‌ها

در تردد اند" در واقع مبالغه آمیز نیست. خیلی از افسران معروف بازنشسته ارتش ایالات متحده امریکا از این شانس برای پولدار شدن استفاده می کنند.

ارتش های خصوصی بیش از همه، دولت ایالات متحده امریکا را کمک می کنند تا بدون ایجاد اشکال در کنگره، اعمال نظامی خویش را به انجام رسانند. بدین سان ارتش ایالات متحده امریکا در کلمبیا ارتش آن شکور را آموزش می داد، بدون اینکه نیروی های ویژه خویش را به گونه مستقیم در جنگ علیه چریک های چپ گرا و ارتش مافیای مواد مخدر، شرکت داده باشند؛ کمک های مالی خود را در اختیار رژیم کلمبیا قرار می دادند تا برای اجاره سربازان مزدور به مصرف رسانند.

در میانه سال های نود دولت کلینتون با روش مشابهی سعی نمود تا به کمک دولت کرواسی برای جنگ با صرب ها از جنگ مستقیم دوری جوید و MPRI ماموریت یافت تا رژیم میلوسویچ را به شکست بزرگی مواجه سازد.

شرکت های خصوصی قبل از هر چیز در ارائه خدمات شخصی فعال هستند. افراد نگهبان داین کارپ Dyn Corp بر اساس قرار دادی با دولت امریکا محافظت رییس جمهور سابق افغانستان آقای حامد کرزی را به عهده گرفتند. محافظت فرماندار امریکایی عراق پاول برایمر Paul Bremer بدوش شرک بلک واتر Black Water گذاشته شده بود.

همین شرکت داین کارپ در بوسنی در کنار فعالیت های نظامی، درآمد کوچک جنبی دیگری را نیز کشف کرد، و آن تدویر محفل های اختصاصی فحشا و فروش زنان و دختران بی جا شده در جنگ و حتا فروش دختران تا ۱۲ ساله را نیز سازماندهی می کرد که برای شرکت کنندگان، تعقیب قضایی بهمراه نیابرد و مسؤلان ملل متحد در محل نیز آن را نادیده می گرفتند. صرف دو نفر از کارمندان این شرکت که این

رسوایی را به رسانه‌های خبری گزارش داده بودند، از طرف مسئولین اخراج گردیدند.

شرکت‌های خصوصی امنیتی به هیچ کس و ارگانی جوابگو نیستند و صرف به سهامداران شان گزارش می‌دهند. این شرکت‌ها پابند هیچ نوع قانون و مقرره‌های ملی و بین‌المللی نیز نیستند. وقتی برای عدم رعایت دسپلین نظامی در ارتش منظم امکان احضار به دادگاه نظامی وجود دارد، در شرکت‌های خصوصی می‌توان به سادگی از آن چشم پوشی کرد.

شرکت بلک واتر که حالا به نام اکادمی Academi شناخته می‌شود، یک شرکت خدماتی امریکایی است که در زمینه مدیریت ریسک، ارائه خدمات لوجیستیکی، سرویس‌های امنیتی و نیروهای مسلح خصوصی فعالیت می‌کند. بر اساس آماري که در نیویارک تایمز انتشار یافته مجموع ارزش قرار دادهای این شرکت با دولت امریکا در طول سال‌های فعالیت در عراق بیش از یک میلیارد دالر بوده است. این شرکت جز ۶۰ شرکت امنیتی خصوصی فعال در جنگ عراق بود. پس از حادثه یازدهم سپتمبر، بلک واتر فعالیت جدی خود را از سال ۲۰۰۱ با ارائه خدمات امنیتی و لوجستیکی در جنگ افغانستان آغاز کرد و سپس با حمله به عراق این شرکت با جایگاه یک پیمانکار امنیتی بزرگ با قراردادهای میلیارد دلاری با وزارت خارجه امریکا و سی آی ای ارتقا کرد. بر اساس سندی که روزنامه نیویارک تایمز منتشر کرده و بر اساس یکی از مکتوب‌های وزارت خارجه امریکا آمده که "کارکنان این شرکت از صدر تا ذیل، خود را فراتر از قانون می‌دانستند" تا جایی که یک مدیر ارشد بلک واتر در یک مورد سربازرس وزارت امور خارجه را در ملاقاتی در بغداد تهدید به قتل کرد و گفته بود که می‌تواند او را "در دم بکشد" و کسی هم نمی‌تواند کاری بکند، "چون در عراق هستند".

در سال ۲۰۰۷ نیروهای شرکت امنیتی بلک واتر ۱۷ فرد غیرنظامی عراقی را به ضرب گلوله در میدان نیسور بغداد کشتند، در حالی که هیچ نوع تهدید از جانب این افراد غیرنظامی متوجه نیروهای این شرکت نشده بود. جرمی ریجوی یکی از متهمان این فاجعه در محکمه اظهار داشت که "او و چهار مامور دیگر بلک واتر به روی مردم آتش گشودند، عراقی‌ها برای نجات جان خود هر کدام به سوی می‌گریختند و هیچ یک از آنها به سوی کاروانی که ماموران بلک واتر از آن محافظت می‌کردند نیامده بودند." این تیر اندازی به شهروندان غیرنظامی عراق، به نقطه عطفی در تاریخ اشغال عراق به دست امریکا بنابر بیداری مردم و نقش گروه‌های متخاصم که موجب بروز خشونت‌های بسیاری در آن کشور گردید و عاملی شد برای این که عراق موافقت نکند که امریکا یک سال بیشتر از آنچه مقرر شده بود در عراق بماند، مبدل گردید. پس از این حادثه پارلمان عراق مصونیت از تعقیب قانونی شرکت‌های خصوصی خدمات امنیتی را لغو کرد. تبعیض و پی‌توجهی به مسایل کارکنان خارجی که اغلب از یمن و پاکستان بوده‌اند، نوشیدن پی‌ملاحظه مواد نشه آور و مهمانی‌های مکرر با ملاقات کنندگان زن و تدویر محافل عیاشی در اقامتگاه‌ها نیز در کارنامه‌های این شرکت ثبت شده است.

یک گزارش منتشر شده در نیویارک تایمز فاش کرده است که کارمندان شرکت خصوصی امریکایی موسوم به بلک واتر در شماری از حساس‌ترین عملیات‌های سازمان اطلاعات مرکزی امریکا یا سیا در افغانستان و عراق شرکت داشته‌اند. در این گزارش آمده است که ارتباط میان سازمان اطلاعات مرکزی امریکا و بلک واتر همواره نزدیک بوده و این همکاری در سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۶ به اندازه تنگاتنگ شده بود که حتی مرزهای اداری میان دو سازمان کمابیش از بین رفته بود. همین اکنون شمار این مزدوران جنگی زیر نام پیمانکاران ارتش و نیروهای امنیتی امریکا بیشتر از شمار اصلی سربازان رسمی آن کشور در افغانستان است.

آن جنایاتی که در عراق گذشت و بازتاب منطقه‌بی و جهانی داشت و از اثر آن امریکا ناگزیر به ترک آن کشور گردید، در جریان این همه سال‌ها، به مراتب مدهشتر و فاجعه‌بارتر از آن در افغانستان بی در و بی‌پیکر انجام یافته است. فجایع زندان بگرام مدهش‌تر از زندان ابو غریب بود. قتل عام مردم بی‌گناه به عناوین گوناگون در سرتاسر کشور هیچگاهی بازتاب بین‌المللی نیافت و مورد بازپرس و پی‌گرد قانونی قرار نگرفت؛ زیرا از یکطرف این نیروهای مزدور از مصونیت قانونی در برابر جنایات شان برخوردار اند و از جانب دیگر حیات و زندگانی شهروندان افغانستان با تداوم چندین دهه جنگ و خونریزی در این کشور، بطور کامل بی ارزش شده است.

حالا که در استراتژی جدید دولت ترامپ در قبال افغانستان دست این جنایتکاران جنگی و مشتاق برای خونریزی و آدم‌کشی در افغانستان بیشتر باز می‌گردد، و در حقیقت جز تداوم این خونریزی و کشتار جمعی در سر زمین افغانستان حاصل دیگری ندارد؛ باید در برابر آن با جدیت ایستاد و مقاومت کرد و دست این جانیان قرن را از دامان مردم و کشور عزیز مان کوتاه ساخت.

۱۷ اگست ۲۰۱۷ برابر با ۲۶ اسد ۱۳۹۷

قدرت نمایی‌های نظامیان پاکستان و فرصت سوزی‌های زمامداران افغانستان!

افغانستان در جریان یکی دو هفته اخیر یکی از خونین‌ترین و پُر تلفات‌ترین روزهای خویش را با آماج قرار گرفتن پادگان‌ها و قرارگاه‌های نظامی و امنیتی آن با شیوه‌ها و تکتیک‌های بسیار پیچیده و مؤثر دشمن، سپری کرده است. در جریان این روزها، جنرالان و نهادهای امنیتی پاکستان در مقابله و تلافی با فشارهای دیپلماتیک امریکا و به ویژه پس از معرفی یک بخشی از استراتژی امریکا برای جنوب آسیا که گویا در آن به کشور هند بمثابه مهمترین شریک استراتژیک آن کشور و رقیب دیرینه پاکستان اهمیت استثنایی قایل شده اند، عملیات و فعالیت‌های نظامی شان را در افغانستان به گونه‌ی سابقه‌پی افزایش داده اند و می‌خواهند به این وسیله نشان بدهند که دست نظامیان و عمال پاکستان در تمام جغرافیا و عرصه‌های زنده‌گی مردم در افغانستان چنان نیرومند و دراز است که می‌توانند در یک زمان بسیار کوتاه بزرگ‌ترین تلفات را به نهادهای دفاعی و امنیتی افغانستان وارد کنند.

نظامیان پاکستان توسط لشکر مزدور خود، یعنی طالبان صرف در یک هفته بیش از ۵۰۰ نفر از مردم ملکی و نظامی افغانستان را کشته و یا زخمی کرده اند و با این عمل دهشتناک یکی از خونبارترین برهه‌های تاریخی در نبرد افغانستان و قتل عام مردم را رقم زدند. این نمایش قدرت علیه امریکا و دولت پوشالی افغانستان به گونه‌ی رقم خورد تا محاسبات و ارزیابی‌ها بعدی برای جاه و مقام ملیشه‌های پاکستانی (طالبان و دیگر گروه‌های تروریستی وابسته به آن) را در هر نوع معامله سیاسی و داد و گرفت‌های پشت پرده، برجسته تر و مستحکم تر سازند. به این معنی که بدون قبول نقش تعیین کننده پاکستان در حل مسایل افغانستان و گرفتن

سهم بسیار برجسته برای آن کشور زیر نام «طالبان» در معامله‌های بسیار پیچیده سیاسی و دیپلماتیک منطقه‌پی و جهانی نمی‌توان بجایی رسید و هر کوشش و تلاشی در این زمینه، بی‌نتیجه خواهد ماند. این قدرتمایی‌های نظامیان پاکستان در افغانستان نشاندهنده آن است که پاکستان می‌تواند در هر شهر و ولایت افغانستان حتا در هر قرارگاه نظامی و امنیتی و با وجود استقرار نیروهای امریکایی و ناتو و حمایت هوایی آنها، عملیات کوبنده و هلاکت‌باری را به راه اندازد و به عبارت دیگر ابتکار در میدان‌های جنگ و محاربه را بطور کامل در دست گیرند.

نظر کوتاهی به چگونگی عملیات و تلفات قوای امنیتی افغانستان در همین برهه کوتاه، ژرفا و پهنای این قدرت نمایی‌ها را برجسته می‌سازد:

در حمله بر قوماندانی پولیس ولایت پکتیا از چهار موتر پُر از مواد منفجره کار گرفته شد که دو موتر آن از نزد نیروهای امنیتی گرفته شده بود. در این حمله، نخست یک موتر باربری در برابر قرارگاه قوماندانی پولیس پکتیا منفجر گردید و سپس یک رنجر و یک خودرو زره‌دار نوع هاموی وارد قرارگاه می‌شوند و موتر رنجر در نزدیکی ساختمان قوماندانی زون ۳۰۳ سپین غر منفجر می‌گردد. پس از آن یک موتر دیگر در نزدیکی محل انفجار نخست، منفجر می‌شود. سپس زره‌دار هاموی به سوی ساختمان قوماندانی پولیس می‌رود و در آنجا منفجر می‌شود. جایی که قوماندان پولیس گردیز جنرال توریالی عبدیانی یک شخصیت وطن دوست و وابسته به ترقی خواهان افغانستان نیز به شهادت می‌رسد.

در حمله بر پایگاه اردوی ملی در کمپ چشموی ولسوالی میوند در ولایت قندهار از جمله شصت سرباز موجود در کمپ، تنها دو سرباز جان سالم به در می‌برند. در این حمله نیز نخست دو حمله‌کننده انتحاری زره‌دارهای هاموی مملو از مواد منفجره را در محل منفجر کرده و سپس سربازان آن پایگاه را قتل عام می‌کنند.

باید از حمله بر ولسوالی اندر ولایت غزنی با ۲۸ نظامی کشته و ۱۸ نظامی زخمی، حمله بر محصلان وزارت دفاع در پیشروی دروازه اکادمی نظامی با ۲۵ نظامی کشته و ۴ نظامی زخمی، نیز نام برد. اضافه بر آن به گونه بی‌سابقه برای بار دوم حمله بر مسجد امام زمان در دشت برچی کابل با ۶۰ غیرنظامی کشته و ۵۵ غیرنظامی زخمی، حمله بر یک مسجد در ولسوالی دو لینه ولایت غور با ۲۰ غیرنظامی کشته و ۱۰ غیرنظامی زخمی و صدها غیرنظامی زخمی در حمله‌های جداگانه در پایگاه‌های نظامی و امنیتی نیز باید یادآوری کرد که در مجموع همه یک رقم بسیار درشتی را تشکیل می‌دهد و از اثر این قتل‌های عام نظامی‌ها و غیر نظامی‌ها، صدها خانواده بی‌هردم شهید به سوگ نشسته اند و با از دست دادن نان آور خانواده‌ها، شیرازه این خانواده‌ها از هم می‌گسلد و پاره می‌گردد و در نتیجه به یک فاجعه بزرگ ملی مبدل می‌گردد.

با توجه به این که کشته شدن حتی یک انسان در ذات خود جبران ناپذیر است؛ ولی در میان این همه، تلفات بی‌سابقه نیروهای امنیتی بسیار نگران کننده و فاجعه‌بار می‌باشد. ۲۲۵ کشته و ۳۰۰ زخمی تنها در پنج روز سیاه حاکمیت یک دولت غیر مشروع، بی‌کاره و فاسد، بسیار تکان دهنده و فاجعه‌بار است. تنها در ماه سپتمبر امسال، بیش از چهار صد و هشتاد سرباز ارتش و نزدیک به سه صد پولیس جان باخته اند. یعنی به گونه میانگین روزانه بیست تن از قوای امنیتی کشور کشته شده اند. در این فرصت اگر به گذشته نزدیک بنگریم بایست به یاد آوریم که حمله خونین قول اردوی شاهین در بلخ، کشتار بی‌رحمانه در شفاخانه چهار صد بستر، کشتار اهالی بی‌گناه میرزا اولنگ، یورش خونین در خاکریز قندهار، چهاراهی زنبق کابل، هلمند، کندز، فاریاب، ننگرهار، بدخشان و ولایات دیگر که همه یکی پی دیگری اتفاق افتاده است. اگر موتر باربری پر از مواد منفجره و با دو بمب پنجصد کیلویی از روی بی احتیاطی تصادف نمی‌کرد و این محموله کشف

نمی‌شد، باید شاهد صدها و هزاران کشته و زخمی دیگر نیز در مرکز شهر کابل می‌بودیم.

در چنین حال و هوا حکمرانان این دولت نا مشروع، بیکاره و فاسد چه می‌کنند؟ کشتار عام مردم را با لحن شدید تقبیح می‌کنند! و آن را به معنی شکست مخالفین می‌دانند؟! جنازه‌های شهدای بلند پایه را یکجا با مسئولین اول نهادهای امنیتی و سرشار از مستی قدرت بدوش می‌کشند. از بی‌برنامه‌گی و بی‌کفایتی کامل رهبران نهادهای امنیتی و نبود مدیریت مؤثر در این نهادها، حرفی به میان نمی‌آورند. برای عالی جنابان! بخاطر اشتراک در سوگ مردم و غم شریکی با آنها، قالین سرخ فرش می‌گردد و گارد احترام می‌ایستند و ادای احترام می‌کنند! اینها، بدون کوچکترین شرم و حیا و ترس از بازپرس مردم، سرشار از غرور و سر بلند (!) این تشریفات بسیار مسخره و مضحک را به رخ مردم می‌کشند و به نمایش می‌گذارند که گویا مقام و منزلت آسمانی آنها همچنان پابرجاست؟! در حالی که در هیچ کشور دنیا این رسم مزخرف اصلن وجود ندارد و همواره می‌بینیم که روسای دولتی و حکومتی در کشور خود با کمال ساده‌گی و صرف برای انجام کار و اجرای وظیفه، چنین مسافرت‌های کاری را انجام می‌دهند که در آن هیچ نوع تشریفاتی وجود ندارد و اگر فاجعه بی‌رخ داده باشد با غم و اندوه و سر افتیده در مقابل مردم خود قرار می‌گیرند.

این کشور را چه شده که به چنین مصیبتی استخوان سوز دچار گردیده و هست و بود آن را تهدید می‌کند؟

حالا اعلام استراتژی آمریکا در باره جنوب آسیا و افزایش سفرهای دیپلماتیک و نظامی نهادهای امور خارجه و امنیتی آن کشور به منطقه و مساعی برای سهیم ساختن بیشتر دولت هند در مبارزه با دهشت افگنی و نقش موثرتر آن کشور در وضعیت موجود افغانستان، پاکستان را در تنگنا و هراس قرار داده است. طرح

علنی موجودیت پایگاه‌ها و پناهگاه‌های امن برای هراس افغانان در خاک پاکستان و تعهد برای از بین بردن کامل این پایگاه‌ها و گروه‌های تروریستی و هوشدار از خطرهای بعدی که متوجه خود پاکستان می‌گردد، از جمله مسایلی است که بگونه رسمی از جانب مقام‌های بلند پایه امریکایی مطرح می‌گردد. هر چند با تأسف، سیاست امریکا در این زمینه‌ها همواره دوگانه و چند پهلو بوده و این سیاست در برقراری صلح و ثبات در افغانستان پرسش برانگیز است؛ ولی با آنهم، آیا با موجودیت این به اصطلاح دولت متحد ملی و در حقیقت غیرمتحد و غیرملی و این همه شکست و ریخت‌های شرم آور، و آبروریزی‌هایی پیهم که همه روزه شاهد آنیم، و در نبود کامل یک اداره سالم دولتی و دیپلماسی بسیار فعال از این فرصت تاریخی استفاده کافی صورت خواهد گرفت؟

چنین معلوم می‌شود که برای این دولت مهمترین مسأله آزاد سازی رهبران و فرماندهان طالبان از زندان‌های پاکستان می‌باشد، نه خاموش ساختن ماشین جنگی ملیشه‌های پاکستان (طالبان). در آخرین ملاقات مشاور امنیت ملی افغانستان با همتای پاکستانی اش باز هم همین مسأله مطرح گردیده است. در گذشته نیز برای آزاد سازی زندانی‌های طالبان در زندان بگرام و دیگر زندان‌ها تلاش‌های خستگی ناپذیر صورت گرفته بود و ملا برادر به مهمترین سوژه مذاکرات مقام‌ها و رهبران دو کشور مبدل شده بود. آیا با آزاد سازی این همه زندانی‌ها و حتا مهره‌های بسیار درشت آنها که همین اکنون در کابل زنده‌گی می‌کنند و حتا بزرگان آنها که از زندان گوانتانامو آزاد شدند و با شان و شوکت یکجا با خانواده‌های شان در قطر زنده‌گی می‌کنند، کدام تغییری در وضعیت جنگ در افغانستان بوجود آمده است؟ آیا با آمدن رهبری حزب اسلامی افغانستان و دار و دسته اش با آنهمه تشریفات، قبول هزینه‌های سرسام آور و وعده‌های عوام فریبانه، چه تغییر مثبتی در وضعیت جنگ و بهبود اوضاع عمومی کشور به عمل آمده است؟

همه روزه شاهدیم و فشرده آن در بالا نگاشته شد که جنگ روزتا روز ابعاد جدیدتر و گسترده تر می‌یابد و نظامی‌های پاکستان در جنگ افغانستان صرف برای رسیدن به اهداف استراتژیک آن کشور و همانا «عمق استراتژی» فکر می‌کنند و تا دست‌یابی کامل به آن، این جنگ خانمانسوز و افغانکش را همچنان ادامه می‌دهند. دولت ناکام افغانستان در عمل صرف به مثابه پایواز و خدمتگزار سیاست‌های پاکستان عمل می‌کند و روز تا روز به تشدید و گسترش بحران‌های همه جانبه در کشور دامن می‌زند. هر باری که پاکستان پس از رسوایی‌های ننگین، زیر فشار شدید افکار عامه جهانی، کشورها و م‌جامع بین‌المللی قرار گرفته، حکومت افغانستان به عوض استفاده از آن فرصت‌ها، دست همکاری پیش کرده و آن کشور (پاکستان) را از مهلکه‌های بزرگ نجات داده است. به یاد آوریم رسوایی موجودیت و قتل اسامه بن لادن در خاک پاکستان را و آنهم پس از سال‌ها انکار با قاطعیت مقام‌های آن کشور از موجودیت وی در پاکستان و آنهم در کنار یک پایگاه بزرگ نظامی آن کشور. به همین راه و روش، و با اعلام استراتژی جدید امریکا برای جنوب آسیا، آمدن لوی درستیز پاکستان به کابل و دعوت از رییس جمهوری و قبولی این دعوت، در حقیقت نخستین گام در شکستادن وضعیت پیچیده سیاسی - نظامی که پاکستان به آن مواجه گردیده است، تلقی می‌گردد.

مگر این همه نشست‌های دو جانبه، سه جانبه، چهار جانبه و چندین جانبه و بارها مسافرت رهبران به پاکستان و قول و قرارهای گوناگون، در عمل چه دست آوردی داشته است؟

در نبود رهبری ملی و با اقتدار و در سیطره خودفروختگان و معامله‌گران، زیر تأثیر تمایل‌های قومی و قبیله‌یی و ارتباطات مشکوک و مزدور صفتانه با آنسوی مرز، با دریغ این فرصت‌های تاریخی از بین می‌روند و جنگ و برادرکشی در افغانستان بر

قدرت نمایی‌های نظامیان پاکستان و فرصت سوزی‌های زمامداران افغانستان!

اساس و بخاطر منافع آزمندانه و سیاست‌های استیلاگرانه پاکستان همچنان ادامه می‌یابد.

۳۰ اکتوبر ۲۰۱۷ برابر با ۱ عقرب ۱۳۹۸

خودشیفتگی!

دوستان ما آزموده‌اند که شمار کوچکی از میان آنها به شیوه‌های گوناگون و به نحوی در شبکه‌های اجتماعی ظاهر می‌شوند و از خود شخصیت خودشیفته‌پی را به نمایش می‌گذارند، که برای دیگران بسیار آزار دهنده است. این خود بزرگ بینی و یا خود شیفتگی به گونه‌های متفاوت ظاهر می‌گردد؛ از گذاشتن تصاویر بی‌شمار شخص جناب خود شان در حالت‌ها و موقعیت‌های گوناگون، به رخ کشیدن کارکردهای شان به شکل افراطی و حتا تحمیل القاب خود ساخته دولتی، علمی و اکادمیک که گاهی این القاب از یک سطرهم می‌گذرد. تحمل کردن چنین رفتارها کار آسانی نیست؛ می‌شود برای مدتی برده بار بود و حتا خندید؛ ولی برای زمان دوامدار و پیهم، موجب ناراحتی‌های فراوان می‌گردد.

برای شناخت اختلال شخصیت خودشیفتگی، سری به سایت روانیار کام زدم و در آنجا چنین خواندم:

خودشیفتگی عبارتی است که برای توصیف کسانی که بیشتر به خودشان توجه می‌کنند تا دیگران به کار می‌رود. تشخیص بین کسانی که دارای شخصیت خودشیفته هستند و آنهایی که دچار اختلال شخصیت خودشیفتگی می‌باشند، اهمیت دارد. کسانی که شخصیت خودشیفته دارند اغلب اوقات خودپسند، متکبر، مطمئن و خودمحور به نظر می‌آیند، اما همانند کسانی که به اختلال شخصیت خودشیفتگی دچارند، دارای تصورات مبالغه آمیز و بلند پروازانه نسبت به توانایی‌های خود نیستند.

اختلال شخصیت خودشیفتگی Narcissistic Personality Disorder یک نوع اختلال فراگیر است که مشخصه آن خود محوری، کمبود احساس همدلی با دیگران، و حس مبالغه آمیز خود را مهم پنداری است. همانند دیگر اختلالات شخصیت، این اختلال نیز باعث به وجود آمدن یک الگوی پایدار رفتاری می گردد که بر روی بسیاری از جنبه های مختلف زندگی مانند روابط اجتماعی، خانوادگی و کاری تأثیر منفی می گذارد.

افرادی که به اختلال شخصیت خود شیفتگی دچارند، بیشتر دارای شرایط زیر هستند:

- حس مبالغه آمیزی نسبت به توانایی ها و دست آوردهای خود؛
- نیاز مداوم به توجه، تأیید و تحسین دیگران؛
- تخیلات ماندگار درباره کسب موفقیت و قدرت؛
- بهره کشی و به خدمت گرفتن دیگران برای کسب موفقیت شخصی؛
- خود را مستحق برخورد ویژه دانستن؛
- کمبود احساس همدلی نسبت به دیگران؛
- حساسیت زیاد نسبت به انتقاد شدن و در نظر گرفتن انتقاد به عنوان حمله شخصی؛

در مقابل همچو اشخاص چه باید کرد؟ می گویند بهتر است بی تفاوت باقی ماند و آنها از این بی تفاوتی رنج می برند. شاید دوستان در این مورد آگاهی بیشتر داشته باشند و نمونه های متفاوتی از چنین شخصیت ها را بشناسند و چگونگی برخورد با آنها را بدانند که امید، آزموده های شان در میان گذارند.

اول فبروری ۱۸ ۲۰ برابر با ۱۲ حوت ۱۳۹۶

حکومت "وحدت ملی" و این همه رسوایی‌ها!

همه می‌دانیم که حکومت به اصطلاح وحدت ملی پس از رسوایی‌های بسیار مشهود ناشی از تقلب، نیرنگ و فریب در انتخابات ریاست جمهوری افغانستان و با پا درمیانی و وساطت جان کبری وزیر خارجه آن وقت امریکا شکل گرفت. این نهاد از نخستین روزهای شکل‌گیری آن به عنوان این که گویا جلوی یک انقصاب بزرگ ملی و رویارویی مسلحانه نیروهای درگیر و متخاصم که امکان هلاکت و کشتار گسترده مردم در آن متصور بود و هر کدام دعوی پیروزی داشتند، به نحوی در ظاهر پذیرفته شد؛ ولی در عمل تا حالا که بیش از سه سال از عمر این نهاد سست بنیاد می‌گذرد، آن دو دسته‌گی‌ها نه تنها ادامه یافته که به چندین دسته متخاصم دیگر نیز پارچه پارچه شده است. تصور عام این بود که ایجاد حکومت وحدت ملی به مثابه یک حکومت ائتلافی و بر بنیاد یک موافقت‌نامه سیاسی در صورتی که هر دو تیم رقیب در عمل به یک تیم واحد کاری مبدل گردد، می‌تواند از بخش بسیار بزرگ آرای مردم نماینده‌گی کرده و با پشتوانه این آرای مشترک و بزرگ یک حکومت مقتدر ملی پا به میدان گذارد. با دریغ، این خوشبینی‌ها به زودی جایش را به ناامیدی‌ها و سرخوردگی‌ها داد و این روال بی‌اعتمادی، یخین‌گیری و زد و خورد درونی و آنهم در زیر سایه سهمگین جنگ و در شرایطی که دشمن از تمام توانایی‌ها و امکانات خود برای نابودی کشوری به نام افغانستان دست و پاچه برزده و از هر نیرنگ و فریبی بهره می‌برد، همچنان ادامه دارد. این رفتاری فاقد خرد سیاسی و دید ملی حکمرانان این نهاد بی‌کاره، فاسد و غیرمؤثر که از بی‌توجهی کامل آنها به مسایل اساسی و چالش‌های عام مردم و کشور جنگ زده بی‌مانشی می‌گردد، موجب شده است که اعتبار و اقتدار حاکمیت موجود بطور کامل بر هم بخورد و فضای بی‌اعتمادی در ارگان‌های دولتی و میان دولت و مردم روز تا روز فراختر و

گسترده تر شود، و در نتیجه فساد سیاسی، مالی و اداری در تمام عرصه‌های اقتصاد ملی بیداد کند و به یک فرهنگ جان‌سوز و نابه‌نجار ملی مبدل گردد.

پس می‌توان گفت که نخستین رسوایی کاخ نشینان ارگ و سپیدار پس از شمارش آرای مردم افغانستان که زن و مرد در زیر شرایط بسیار ناگوار و سهمگین سیاسی - نظامی و اقلیمی به امید یک آینده بهتر و با دلیری تمام به مراکز رای رفتند و حتا در این راه کشته دادند و شماری انگشتان دست شان را از دست دادند، همانا خیانت به آرای پاک مردم و تقلب بسیار سیستماتیک، سازمان داده شده و گسترده در روند انتخابات و پس از آن و همچنان ادامه بازی‌های مضحک گروهی و سیاسی در دادوگرفت‌ها از خوان بیکران دولت خدا داد و منابع بیرونی آن بوده است. بوی گند این نخستین رسوایی کاخ نشینان تا امروز در فضای سیاسی - اجتماعی افغانستان چنان پیچیده و آن را مسموم ساخته است که بخش بزرگی از مردم افغانستان هر ادعای دروغین این زمامداران بی‌کاره و فاسد را که گاهی با خشم و فریاد، و زمانی هم با زاری و گردن پتی مطرح می‌گردد، نادیده بگیرند و به ریش آنان بخندند. همان هست که آنها همواره بهترین سوژه‌ها را برای طنزنویسان و کارتون‌سازهای ماهر ما به دست می‌دهند و همیشه یک طنز تلخ تاریخی را به نمایش می‌گذارند.

از ده‌ها رسوایی دیگر که در جریان بیش از سه سال اخیر رخ داد است به شمول مسافرت وزیر خارجه امریکا به کابل و پذیرفتن این کاخ نشینان در میدان هوایی بگرام و از همه بدتر تقلب در نشر اخبار مربوط به آن که همه شاهد آن بوده‌ایم می‌گذریم و صرف به سه رسوایی بزرگ امنیتی که در همین دو سه هفته اخیر دامن آنها را گرفته و موجب قربانی‌های بی‌شمار شده، بسنده نموده و بر آن تاکید می‌نماییم.

این رسوایی‌ها ناشی از حمله‌های بی‌رحمانه و پلان شده دشمن و با استفاده از ضعف مدیریت و خلاءهای بزرگ امنیتی در شهر کابل بوجود آمده است که بر خاسته از نبود کامل اراده و برنامه سیاسی - امنیتی در سطح کشور و شهرهای مهم و به ویژه در شهر کابل می‌باشد. زمانی که ادعا می‌شود که بیش از هفتاد درصد سرزمین افغانستان زیر تسلط و یا نفوذ دشمنان کشور قرار دارد و شخص رئیس حکومت کابل در یک مصاحبه با یک روزنامه نگار خارجی اعتراف می‌کند که شهر در محاصره قرار دارد و اگر کمک‌های مالی امریکا نباشد این حاکمیت بیش از چند ماه ادامه نخواهد یافت، این خود بیانگر آن است که بحران حاکمیت و اقتدار ملی در کشور در کدام سطح و عمقی قرار دارد. صرف نظر از یاهو سرایی‌های سخت فریبنده و عوام فریبانه که از جانب وی همواره بیان می‌گردد و چنین وانمود می‌شود که گویا افغانستان در بهترین وضعیت در منطقه قرار دارد و به شاهراه تبادل داد و ستدها میان شرق و غرب، و شمال و جنوب مبدل گردیده و در مقابل دشمنان آن به ویژه پاکستان روز تا روز منزوی و متروک گردیده است!

صرف در یک ماه گذشته ملیشه‌های پاکستان زیر رهبری مستقیم ای اس آپی و به نام طالبان و داعش حمله‌های بسیار خونینی را در شهرهای افغانستان انجام داده‌اند. وزارت داخله اعلام نموده است که در نتیجه حمله‌های اخیر در کابل و ننگرهار که مسؤولیت آن را گروه طالبان به عهده گرفته ۲۳۷ نفر از شهروندان این کشور کشته و بیش از ۳۰۰ نفر دیگر زخمی شده‌اند. در حالی که همه به داده‌ها و آمار ارائه شده از جانب مقام‌های امنیتی به شک و تردید می‌نگرند و شمار کشته شده‌ها و زخمی‌ها را بسیار بیشتر از آنچه گفته می‌شود، می‌دانند.

حمله بالای هتل انترکانتیننتال به عنوان یکی از مهمترین هتل‌های شهر کابل که در آن شهروندان و مقام‌های داخلی و خارجی اقامت داشتند و هم‌زمان چند محفل رسمی نیز برپا شده بود را باید با دقت بیشتر به بررسی گرفت. یکی از کارشناسان

مغرب امنیتی به این باور است که حمله‌کنندگان توسط دو موتورزره انتقال یافتند و از یک ساعت قبل اسکنرها خراب شده بود و کار نمی‌کرد. همچنان پس از آمدن موتورهای زره برای بیشتر از یک دقیقه برق‌ها خاموش می‌شوند و در همین زمان انتحاری‌ها داخل هتل شده و دو نفر شان به منزل چهار می‌رسند و در سالون غذا خوری غذا صرف می‌کنند و پس از لحظاتی در مخابره شان صدا می‌شود که آماده باشید، عملیات آغاز می‌گردد و صدای رگبارها از دروازه ورودی شنیده می‌شود. در حین جستجو در هتل مقدار زیاد مهمات و اسلحه از آنجا بدست آمده که پیش از آن جابجا شده بود و تروریست‌ها راه‌های فرعی را در منزل‌های مختلف بلد بودند، به این معنی که قبلاً در آنجا پروا یا تمرین کرده بودند. یکی از اعضای گروه تحقیق در هتل می‌گوید که از دفتر رییس هتل مقادیر بمب دستی، مهمات و چند میل ماشیندار کلاشینکوف نیز یافت شده است. سخت شگفت‌انگیز است که صرف سه هفته پیش از این فاجعه، مسؤولیت امنیت هتل از پولیس به شرکت خصوصی امنیتی کابل - بلخ بدون هم‌آهنگی و آگاهی اداره‌های امنیتی بطور فوق‌العاده با پرداخت سالانه ۸۰۰ هزار دالر واگذار گردیده بود. بنابر گفته‌های وزیر داخله و قوماندان گارنیزون کابل، آنها از جریان این معامله آگاهی نداشتند. در نزدیک به پانزده ساعت درگیری در این هتل، کارمندان این شرکت خصوصی امنیتی در دفاع از هتل هیچ سهمی نگرفته و جریان رویدادها را از دور یکجا با اهالی شهر تماشا می‌کردند! یک گزارش تلویزیون طلوع نشان می‌دهد که یک بخش از دیوار احاطه هتل نزدیک حوض آّببازی برای رفت و آمد آسان مردم از مدت‌ها قبل به اندازه بزرگ سوراخ شده بود که هر کس به آسانی می‌توانست از آن رفت و آمد کند. این نشان‌دهنده آن است که بازرسی امنیتی از وضعیت هتل بر طبق موازین و اصول اداره و منجمنت خطر بگونه سیستماتیک صورت نمی‌گرفته و با این مسأله با بی‌تفاوتی کامل برخورد شده است.

بر اساس برخی گزارش‌ها، سخنگوی وزارت خارجه امریکا از کشته شدن چهار امریکایی و زخمی شدن دو تن دیگر خبر داده بود؛ اما چند روز پیش یک مقام وزارت خارجه امریکا به تایمز گفته که هفت شهروند امریکایی در حمله به هتل اینتر کانتیننتال در کابل کشته شده اند. حتا برخی از رسانه‌های امریکایی از کشته شدن سخنگوی ستاد انتخاباتی ترامپ، «گن سلیگ» که برای تهیه گزارشی موفقیت‌ها و دست‌آوردهای مبارزه با تروریسم به کابل سفر کرده بود، در این حمله نیز خبر می‌دهند. از سوی دیگر «اشپیگل» رسانه مشهور آلمانی نیز نوشته است که سفیر امریکا در کابل لحظاتی پیش از حمله به هتل، آنجا را ترک کرده بود. با وجود این که گفته می‌شود شمار کشته شده‌ها ۲۴ نفر بوده اند؛ ولی شمار واقعی کشته شده‌ها، زخمی‌ها و ناپدید شده‌ها در حمله بالای هتل انترکانتیننتال تا هنوز مخفی نگهداشته شده است. بر اساس گزارش‌ها، بیشترین خساره از جانب نیروهای امنیتی به هتل وارد شده است. انفجار در بالای بام هتل توسط نیروهای امنیتی برای شکستن سقف و حمله به تروریست‌ها انجام شده و برای از بین بردن تروریست‌ها بیشتر از ۸۰۰ نفر مسلح بکار گرفته شده که با استفاده از بمب‌های دستی و دیگر وسایل آتش‌زا، دهلیزها و اطاق‌های هتل را بطور کامل تخریب کرده اند.

مقام‌های دولتی و امنیتی مذبحخانه کوشیدند تا گند ناشی از این رسوایی را با حرافی‌های عوام فریبانه و تحلیل‌های بی‌پایه بیپوشانند و بر آن خاک بپاشند. این رسوای با این همه گسترده‌گی از چشم هیچ شهروند با هوش کشور مخفی نمانده است.

حدود یک هفته پس از این حادثه شرم آور، به روز شنبه هفتم دلو حمله دیگری در نزدیکی چهارراهی صدارت، شفاخانه جمهوریت و تعمیر سابقه وزارت داخله با استفاده از دو امبولانس که یکی آن بمب گذاری شده بود، موجب کشتار حداقل

۱۰۳ شهروند و زخمی شدن ۲۳۵ نفر و تخریب یک ساحه بزرگ ساختمانی گردید. شمار زیادی از نیروهای پولیس شامل این کشته شده‌ها اند و شمار دیگر ناپدید شده است. وزیر داخله افغانستان می‌گوید که امبولانس دومی که بمب گذاری شده بود، پس از دقایقی توقف در پارکینگ شفاخانه جمهوریت، زمانی که تلاش داشت وارد ساختمان گارنیزون وزارت داخله شود، پیش از ورود از سوی پولیس توقف داده شده و سپس منفجر گردیده است.

به تعقیب این حمله‌های بسیار وحشتناک، صبح روز نهم دلو، پنج مهاجم انتحاری به فرقه ۱۱۱ کابل در نزدیکی دانشگاه نظامی حمله کردند و در این رویداد، دو مهاجم بر اثر عملیات انتحاری و دو مهاجم دیگر توسط نیروهای امنیتی کشور کشته شدند. یکی از مهاجمان نیز دستگیر گردید. تصاویر رسانه‌ها نشان می‌دهد که این مهاجمان با سهولت و با استفاده از زینای چوبی از دیوارنه چندان بلند احاطه، وارد این پادگان گردیده اند. در این حمله یازده نفر از نیروهای امنیتی کشته و شانزده نفر زخمی شده‌اند.

این سه رویداد فاجعه‌بار و بسیار نزدیک با هم، به گونه بسیار فشرده که جان مطلب در آن نهفته است بیان گردید تا ضعف مدیریت و برخورد سطحی رهبری دولتی و مقام‌های امنیتی در این زمینه برجسته گردد. قرار گزارش‌های رسانه‌ها، پس از این رویدادها صدراعظم پاکستان می‌خواسته با رییس جمهور افغانستان تیلیفونی صحبت و اظهار همدردی کند که از جانب رییس جمهور بدون در نظر داشت عرف دیپلماتیک و بدون استفاده از این فرصت که می‌بایست خشم و نفرت بی‌پایان مردم افغانستان از حامیان و پناه‌دهندگان این تروریست‌ها، بیان می‌گردید، پذیرفته نشد. در مقابل این غفلت دیپلماتیک و شاید هم بخاطر جبران آن، یک هیات بلند پایه امنیتی به اشتراک وزیر داخله و رییس امنیت ملی به پاکستان رهسپار گردید تا شواهد کافی در مورد این که تروریست‌ها از خاک آن کشور رهبری

و حمایت می‌شدند، به مقام‌های دولتی آن کشور تسلیم نماید. هیات پس از مذاکره و نشست با مقام‌های دولتی پاکستان با چهره‌های خندان، بشاش و سر حال به کابل برگشت و در یک مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشت که مقام‌های پاکستان شواهد و اسناد را گرفته و پذیرفته اند که به زودی مورد بررسی قرار می‌دهند و پس از یکی دو روز هیاتی از پاکستان به افغانستان می‌آید و از نتایج کار شان به طرف افغانستان اطمینان می‌دهد. این شادمانی‌های طفلانه دیری نپایید که سفارت پاکستان در کابل طی اعلامیه‌ی بیان داشت که پاکستان هیچ تعهدی در قبال پاسخگوی به افغانستان ندارد و هیاتی که به رهبری معین وزارت خارجه پاکستان به کابل آمد نیز یک هییت دیپلماتیک بود که شاید صلاحیت بررسی مسایل امنیتی را نیز نداشته بوده باشد. هنوز چند روزی از این سفر نگذشت که پاکستان با پرتاب ۱۸۰ راکت بالای خاک افغانستان و همچنان انکار از موجودیت شبکه حقانی و پناهگاه‌های امن طالبان در خاک آن کشور به تمام حسن نیت کاذب و خود فریبی‌های مقام‌های افغانی خط بطلان کشید.

این همه رسوایی‌های پیهم را می‌بایست در نبود اراده سیاسی در مبارزه با تروریسم و ایجاد وفاق ملی، ضعف مدیریت سیاسی و اقتدار رهبری سیاسی در کشور جستجو کرد و منتظر بود که با ادامه این رهبری سیاسی و سیاست‌های سلطه طلبانه قومی، مردم شاهد رسوایی‌های بیشتر باشند و هر از گاهی فرزندان شان را بخاطر هیچ در خاک و خون کشته ببینند. مردم بخوبی می‌دانند که رهبری سیاسی زیر فشار و تقاضای حکومت پاکستان کادرهای مطرح و ورزیده نهادهای امنی را برکنار کرده و به جای آنها افراد نفوذی یا اشخاصی با توانایی‌های بسیار کم را مقرر نموده است. این رهبری زیر نام و بهانه اصلاحات در ارگان‌های امنیتی و نظامی با کادرهای بسیار ورزیده و ملی این ارگان‌ها، برخورد سلیقه‌پی، گزینشی، گروهی، سمتی و قومی کرده و موجب فاصله میان مردم و دولت گردیده و در نتیجه نابودی اعتماد اجتماعی را بار آورده است.

به باور نگارنده ضعف اساسی در رهبری سیاسی افغانستان نهفته است. وی عاجز از فهم وضعیت بغرنج و پیچیده امنیتی و جیوپولتیک منطقه است و با بازی‌های نابخردانه این وضعیت را پیچیده تر ساخته است. این رهبری در توهم قدرت آن‌چنان فرورفته که گاهی تصور می‌کند که عقل کل است و پا جای پای شاه امان الله می‌گذارد و گویا وظایف ناتمام وی را تکمیل می‌نماید و گاهی هم با صراحت بیان می‌دارد که دست‌آوردهای وی را نسل امروز درک نمی‌کند و نسل‌های بعد به درستی آنها را بررسی و درک خواهند کرد و مقام شامخ (!) وی را در تاریخ افغانستان همانند با شاه امان الله برجسته خواهند نمود!

چنین تصورات واهی صرف طراوش مغزهای بیمار و خودشیفته و محصول تفکرات مالیخولیایی است و دیگر هیچ.

۱۲ فبروری ۲۰۱۸ برابر با ۲۳ حوت ۱۳۹۶

مردم در فقر جانسوز و این گویا رهبران در عیش و نوش!

فقر و فلاکت‌های ناشی از آن، سخت‌گیربانگیر مردم ستم‌دیده افغانستان گردیده است و نه تنها در کاهش این هیولای ویرانگر که شیرازه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کشور را از هم می‌گسلد، گام کوچکی برداشته نشده، بل اینکه دامنه این هیولای وحشتناک، روز تا روز گسترده‌تر می‌گردد.

تصاویری که از مردم به فقر نشسته افغانستان در شهرها، روستاها، جاده‌ها، سرک‌ها، پارک‌ها و انبوه بزرگی از گداه‌ها، شامل زن، مرد، پیر و جوان و همچنان کودکان نیمه برهنه و سخت‌تکیده، به نمایش گذاشته می‌شود، به اصطلاح دل‌سنگ را آب می‌کند، چه رسد به آدمی زاد؛ ولی دل‌سنگ‌گونه‌ی سردمداران و حاکمان خود شیفته و بی‌رحم این کشور را هرگز نه!

این فقر مطلق و جانسوز را بطور کامل در سراپای این کشور و بخش بسیار بزرگی از جمعیت آن می‌توان آشکارا دید و از چنین وضعیت سخت‌متاثر و منزجر‌گردید. کافی است تا تصویری از یک گوشه‌ی همین پایتخت کشور، شهر کابل را ببینیم و این فقر جانسوز و فراگیر را در آن با صراحت ملاحظه کنیم. دیدن انبوهی از کودکان، زنان و کهنسالان گرسنه که از سر و روی شان فقر می‌بارد، قلب هیچ‌کسی را در دستگاه حاکمه موجود که از یک قشر مافیایی متشکل از غارتگران، دزدان و جنایتکاران بسیار مرفه بوجود آمده و هر از گاهی، جاه و جلال شان را به رخ این مردم فلاکت‌زده می‌کشند، تکان نمی‌دهد و اشکی را به رخسار آنها نمی‌آورد! آنها در فکر تأمین هر چه بیشتر و بهتر تمام نعمت‌های زنده‌گی و کسب امتیاز هر چه

بیشتر، صرف برای خود، فرزندان، خانواده و یاران شان در داخل و خارج از کشور اند و کدام مصروفیت ملی و وطنی ندارند.

یک نگاه بسیار کوتاه به سیمای بسیار تکیده و گرسنه مردم به گونه عام در شهرها کافی است تا عمق این فقر مطلق را در سرپای جامعه درک کرد و شناخت و نیاز به مراجعه به تحلیل‌های پژوهش‌گران نهادهای داخلی و خارجی نیست. واقعیت عینی جامعه با صراحت و شدت، بیانگر چنین وضعیت سخت غیرعادلانه و ظالمانه است. صرف‌نظر از این‌که، نهادهای بین‌المللی و جهانی در گزارش‌های شان در ارتباط به شدت فقر و بی‌عدالتی در افغانستان - این وضعیت وخیم و فاجعه‌بار، نگاشته اند و توجه مقام‌های غیرمسئول دولتی و نهادهای بین‌المللی را در این زمینه جلب کرده اند، اما جایی را نه گرفته است و نه می‌گیرد.

در همین اواخر یک گزارش تکان دهنده از وضعیت اجتماعی - اقتصادی افغانستان توسط بانک جهانی و سازمان برنامه غذایی جهان به نشر رسیده است و در آن نگاشته شده که شمار افرادی که در افغانستان امنیت غذایی ندارند به سیزده میلیون نفر رسیده است. این رقم در حدود بیش از چهل درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهد. از میان این سیزده میلیون تن، هشت میلیون آن با گرسنگی و فقر مطلق روبرو اند که نمی‌دانند غذای بعدی آنها چگونه تأمین خواهد شد.

مدیر اجرائی برنامه غذایی جهان در این باره می‌گوید: «ما اکنون از میان ۳۰ میلیون جمعیت افغانستان با هشت میلیون شهروند این کشور که نیاز به کمک‌های عاجل غذایی دارند روبرو هستیم و ما برای سال جاری تنها برای کمک به دومیلیون و هفت صدوپنجاه هزار تن برنامه ریزی کرده ایم که تنها سی درصد از هزینه های این برنامه‌ها، اکنون در اختیار ما است.» سه سال پیش این رقم حدود ۹ میلیون نفر بود و حالا به ۱۳ میلیون نفر رسیده است. این ۱۳ میلیون نفر ۴۰ درصد جمعیت

افغانستان را می‌سازد که به زبان ساده از هر ده نفر چهار نفر و در مقیاس کل کشور کمی کمتر از نصف جمعیت آن با فقر و نبود مصونیت غذایی دست در گریبان اند. توجه باید کرد که در جریان این سه سال با وجود سرازیر شدن سیل بزرگی از به اصطلاح کمک‌ها و مساعدت‌های جهانی و کشوری به افغانستان، میزان جمعیت گرسنه و مردمی که در زیر خط فقر زنده‌گی می‌کنند از نه میلیون نفر به سیزده میلیون نفر رسیده است!!

مدیران ارشد برنامه غذایی جهان در ارتباط به عوامل افزایش میزان فقر در طول سه سال گذشته اظهار می‌دارند که بی‌ثباتی، جنگ، خشکسالی، تغییر اقلیم، وضعیت شکننده افغانستان و برگشت مهاجران از کشورهای دیگر، علت این افزایش بوده است. آنها هشدار داده‌اند که اگر به این موضوع رسیده گی عاجل نشود، نبود امنیت غذایی می‌تواند موجب ایجاد چالش‌های جدی‌تر و مهاجرت‌های بیشتر در افغانستان گردد.

آمارهایی که از سوی مقام‌های صحنه افغانستان ارائه شده، نشان می‌دهد که نزدیک به ۷۰ درصد جمعیت این کشور فاقد امنیت غذایی هستند. بر اساس این آمار بیشتر از ۵۰ درصد کودکان زیر پنج سال در افغانستان از اختلال در رشد رنج می‌برند و بیشتر از ۳۰ درصد آنها نیز کمبود وزن دارند که این هر دو ناشی از عدم تغذیه سالم و مناسب است.

بنابر تعریف بانک جهانی، امنیت غذایی به معنای "دسترسی همگان، در همه وقت به غذای کافی و متنوع برای داشتن یک زنده‌گی سالم" است.

این نهادهای بین‌المللی به علل اصلی چنین وضعیت رقت‌بار توجه نمی‌کنند و ریشه‌های اصلی را جستجو نمی‌نمایند. در حالی که یک فرد عادی این وطن به خوبی می‌داند که در جریان این سال‌ها هیچ کار بنیادی برای رشد و توسعه کشاورزی و

مصونیت غذایی در کشور انجام نیافته است و اگر در این بخش کاری می‌شد، هم اکنون بخش بزرگی از مردم گرسنه نمی‌خوابیدند و به فقر مطلق دوچار نمی‌شدند.

قابل یاددهانی است که امنیت غذایی یکی از اهداف مهم سند توسعه هزاره سوم سازمان ملل متحد را نیز تشکیل می‌دهد.

اهداف توسعه هزاره (Millennium Development Goals) در حقیقت هشت هدف مشترک اند که در سال ۲۰۰۰ در سازمان ملل متحد بر سر آنها توافق شده است. این اهداف می‌بایست تا سال ۲۰۱۵ تأمین می‌گردیدند. اعلامیه هزاره در ماه سپتامبر سال ۲۰۰۰، توسط ۱۸۹ کشور پذیرفته شد و سران ۱۴۷ کشور جهان آن را امضا کرده اند.

این هشت آرمان عبارت اند از:

- آرمان اول: از بین بردن فقر شدید و گرسنگی
- آرمان دوم: دست یافتن به آموزش ابتدایی همگانی
- آرمان سوم: گسترش و ترویج برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان
- آرمان چهارم: کم کردن مرگ کودکان
- آرمان پنجم: بهبود سلامت مادران
- آرمان ششم: مبارزه با ایدز، مالاریا، توبرکلوز و دیگر بیماری‌ها
- آرمان هفتم: تضمین پایداری محیط زیست
- آرمان هشتم: گسترش مشارکت جهانی برای توسعه

افغانستان در سال ۲۰۰۴ این سند را امضا کرده و متعهد شده که تا سال ۲۰۲۰ به اهداف ۸ گانه آن دست می‌یابد. پنج سال اضافی برای افغانستان از آنجا در نظر گرفته شده که این کشور با نابسامانی‌های زیادی در عرصه‌های اقتصاد و

بهداشت و تجارت روبرو بوده است. در ضمن شاخص نهمی نیز برای افغانستان منظور گردیده که عبارت از امنیت پایدار می‌باشد.

با این حال، افغانستان در ده سال گذشته، نه تنها هیچ پیشرفتی در تأمین اهداف هزاره سوم و به ویژه مهمترین آن که تأمین امنیت غذایی برای مردم می‌باشد، نداشته؛ بل اینکه وضعیت روز تا روز بدتر نیز شده است. این بدتر شدن وضعیت را به سهولت در زنده‌گی روزمره مردم می‌توان دید که همچنان در گزارش‌های نهادهای بین‌المللی که در بالا بیان گردیده، تا حدی بازتاب یافته است. بدین معنی که افزایش سطح نبود امنیت غذایی و فقر مطلق از نه میلیون نفر به سیزده میلیون نفر که چهل درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد، بالا رفته است. باید در نظر داشت که این آمار از جانب استادان دانشگاه‌ها و حتا ارگان‌های دولتی نیز خوش‌بینانه تلقی می‌گردد و وضعیت واقعی مردم را بسیار بدتر از آن می‌دانند.

هر چند نهادهای بین‌المللی بی‌ثباتی، جنگ، خشکسالی ناشی از تغییر اقلیم، وضعیت شکننده افغانستان و برگشت مهاجران از کشورهای دیگر، بالا بودن میزان بیکاری و رشد کند اقتصادی را از عوامل مهم و اثرگذار بالای این وضعیت می‌دانند؛ ولی بنابر حسن نیت به سردمداران کابل و سرسپردگی به اربابان شان، به عامل اصلی که همانا نبود یک حاکمیت ملی، دولت مقتدر، مشروع و کارآمد است اشاره نمی‌کنند. عامل اصلی وضعیت کنونی و شدت یافتن و گسترده شدن فقر مطلق را باید در نبود دولت ملی، کارا، خدمتگزار و وطن دوست، و همچنان نبود برنامه مدون و علمی در تمام عرصه‌ها و فقدان استراتژی دقیق، همه جانبه و برنامه ریزی شده برای رشد اقتصاد ملی و بیرون رفت از فقر مزمن و وضعیت سخت ناهنجار موجود دانست.

کمتر از یک و نیم سال تا رسیدن به سال ۲۰۲۰ باقی مانده که این مدت را نیز حکمرانان دولتی صرف مبارزه‌های به اصطلاح انتخاباتی برای حفظ قدرت و غارتگری بیشتر خواهند کرد و در حقیقت کوچکترین برنامه‌پی در تأمین آرمان‌های هزاره سوم که دولت متعهد به آن است، مطرح نه‌ساخته‌اند و در این راستا هیچ گام عملی برداشته نه‌شده است.

همان است که این اربابان و حکمرانان موجود و دار و دسته مافیایی‌شان، همانند ملیونرهای اروپایی و امریکایی با شان و شوکت و عیش و نوش زنده‌گی می‌کنند و فرزندان شان در بهترین شرایط در خارج از کشور به سر می‌برند و در نتیجه این بی‌کفایتی و نبود مسؤولیت‌پذیری، بیش از نصف جمعیت کشور در فقر مطلق و جان‌سوز و محتاج یک لقمه نان بسر می‌برند و حداقل غذای بسیار ناچیز یک روز شان را نیز به درستی بدست آورده نمی‌توانند!؟

چنین وضعیت خیلی‌ها ناهنجار موجود و شگاف عظیم طبقاتی در کشور را چگونه می‌توان در هم شکست؟!؟

۱۱ جون ۲۰۱۸ برابر با ۲۱ جوزا ۱۳۹۷

رفتار فاشیستی نظامیان آسترالیا در افغانستان!

به نقل از «جمهور» گروه دیدبان حقوق بشر گفته است که نیروهای ویژه استرالیا در ولایت ارزگان، برای کشتن غیرنظامیان بی‌گناه و بزرگان قومی که برای خرید به دکان‌ها می‌رفتند، با همدیگر مسابقه می‌داده اند.

پتریشیا گروسمن؛ پژوهشگر گروه دیده‌بان حقوق بشر در مورد افغانستان با انتشار مقاله‌ی نوشته است که بسیاری از نیروهای ویژه استرالیا حین حضور در افغانستان (ولایت ارزگان) طوری عمل کرده‌اند که گویا آنان از پیگرد عدلی مصون هستند. در این مقاله آمده است که سربازان تازه وارد استرالیا برای نشان دادن توانمندی شان در "یک مسابقه‌ی ظالمانه که کوشش می‌کردند از همدیگر سبقت جویند، افراد ملکی را به قتل می‌رسانیدند". بر بنیاد این ادعا، افراد کشته شده، دشمن نه؛ بل اینکه بزرگان مستمند قومی بوده اند که بی‌سلاح برای خرید مواد غذایی و آرد به دکان‌ها مراجعه می‌کردند.

نکته قابل تأمل این است که اخیراً نشان نازی‌های نژادپرست آلمان به رهبری آدولف هیتلر نیز در تجهیزات مربوط به نیروهای استرالیایی در افغانستان، مشاهده شده که بحث‌های وسیعی را در خصوص رویکرد و نگاه این نیروها به مأموریت نظامی جاری شان در افغانستان به راه انداخته است.

این رویدادها در شرایطی رخ می‌دهند که نیروهای خارجی به رهبری امریکا و ناتو در افغانستان از مصونیت مطلق و همه‌جانبه قضایی برخوردار اند و حتی اگر مرتکب فاجعه‌بارترین و ضد انسانی‌ترین جنایات ها علیه مردم بی‌گناه غیرنظامی کشور ما

شوند، دولت و دستگاه قضایی حق پیگرد کیفری و مجازات عادلانه آنها بر پایه حقوق و قوانین داخلی کشور را ندارد.

همچنان بر پایه گزارش رسانه‌های استرالیایی و نقل قول از برخی مقام‌های نظامی آن کشور که نام آنها را ذکر نکرده‌اند، گزارش داده شده که این اقدام بدون دخالت فرماندهان نظامی رخ داده و به افرادی که مسؤول این اقدام بوده‌اند هشدار داده شده است.

بر اساس تصاویر منتشره شده شماری از سربازان استرالیایی درحالی بر روی یکی از خودروهای نظامی در افغانستان نشسته‌اند، که پرچم گروه نازی‌های آلمان بر روی آن نصب شده است.

یکی از رسانه‌های استرالیا به نقل از برخی منابع ناشناس از فرماندهان ارتش استرالیا پیشتر در ماه جاری گزارش داده‌اند: که اطلاعات طبقه بندی شده‌ی که به تازگی بخشی از آن آشکار شده نشان می‌دهد که نیروهای ویژه نظامی استرالیا در افغانستان متهم به ارتکاب جنایات جنگی شده‌اند.

طبق این گزارش گروه‌های ویژه ارتش این کشور که در افغانستان حضور دارند، مرتکب اقدامات ضد بشری، غیرقانونی و غیرمجاز و اعمال خشونت‌های غیرانسانی علیه مردم افغانستان گردیده‌اند.

این گزارش هولناک یکبار دیگر پرده از جنایت‌های تکان دهنده مدعیان حقوق بشر، پیام آوران آزادی و مبلغان صلح و مدارا و طلایه داران فرهنگ و تمدن مبتنی بر انسانیت بر می‌دارد و نشان می‌دهد که نگاه نیروهای خارجی به مردم افغانستان، با نگاه ارتش‌های فاشیست و نژادپرست وابسته به دیکتاتوری‌های خونریز و سفاکی

که در گذشته بر پایه آپارتاید، برتری نژادی و نگاه تفوق طلبانه قومی و تباری بنا شده بودند، هیچ تفاوتی ندارد.

بدیهی است که این مهم، هیچ فرقی با اشغال و سلطه غیر مشروع به سبک قدرت‌های استعماری پیشین ندارد و در این میان، صرف نظر از اینکه چه نام و عنوانی به مأموریت نظامی ناتو و امریکا و استرالیا در افغانستان داده می‌شود، نیروهایی که نشان رژیم هیتلر را حمل می‌کنند و برای کشتن افراد غیرنظامی و مردم بی‌گناه و بی‌سلاح، مسابقه برگزار می‌کنند و متهمانی را که هنوز در هیچ دادگاهی مجرم شناخته نشده اند را با دستانی بسته از صخره به زیر می‌اندازند و سپس با شلیک مستقیم آنها را می‌کشند، دقیقا از سنخ و جنس همان نظامیانی هستند که در خدمت دیکتاتورهای غیرمسئول و خون‌آشامی قرار داشته اند که ما پیشتر نام شان را فقط در کتاب های تاریخ و افسانه های کهن شنیده بودیم.

حکومت به اصطلاح وحدت ملی، پارلمان، کمسیون حقوق بشر افغانستان و نهادهای سمبولیک مدنی در قبال چنین وضعیت ضد انسانی و حقوق بشری ساکت مانده اند و جرئت ابراز نظر را ندارند. در چنین شرایطی می‌توان از آزادی، استقلال و حاکمیت و اقتدار ملی در کشوری به نام افغانستان حرفی به میان آورد!؟

۲۲ جون ۲۰۱۸ برابر با ۱ سرطان ۱۳۹۷

بازنگری بر پیمان امنیتی میان کابل و واشنگتن!

در این روزها مسأله بازنگری بر پیمان امنیتی میان کابل و واشنگتن به یک بحث غیر منتظره ولی بسیار جدی مبدل گردیده است. پیش از همه، مجلس سنا این مسأله را مطرح نموده بود و برخی از سناتوران خواهان بازنگری این پیمان تا سرحد لغو آن شده بودند. پس از آن مجلس نمایندگان بنابر تشدید بحران امنیتی با اکثریت آرای حاضر در جلسه، تایید کرد که باید بند های پیمان امنیتی میان کابل و واشنگتن مورد بازنگری قرار گیرد. از مجموع اعضای حاضر در مجلس در ظاهر صرف چهار نفر با این طرح مخالفت داشتند. هرچند بعدها شماری از نمایندگان اظهار داشتند که نصاب مجلس تکمیل نبود و نباید این مسأله به رای گذاشته می‌شد.

جالب این است که به سلسله تصمیم شماری از نماینده‌گان در این ارتباط، جلسه‌پی از شخصیت‌های جهادی و سیاسی اثر گذار در وضعیت کنونی از طیف های گوناگون و متناقض در منزل حضرت صبغت الله مجددی گردهم می‌آیند و در این گردهم‌آیی مسأله بازنگری بر پیمان امنیتی نیز مطرح می‌گردد. شاید هدف اصلی این گردهمایی را بررسی اوضاع عمومی کشور و راه‌های برون رفت از بحران کنونی آن تشکیل می‌داده است که این همه به اصطلاح رهبران را با همه اختلاف نظرها و مواضع متفاوت و متناقض شان دور هم جمع نموده باشد؛ ولی با استفاده از این فرصت، ممکن مسأله بازنگری بر پیمان امنیتی با امریکا را جناب کرزی مطرح نموده باشند و شماری از اشتراک کننده گان به شمول آقای مجددی نیز این

پیشنهاد را استقبال و مورد تایید قرار داده باشند. تا حال چگونگی جریان این جلسه، بحث‌ها و فیصله‌های مربوط به آن توسط اشخاصی که در این گردهم‌آبی حضور داشتند به گونه دقیق و مستقل در رسانه‌ها بازتاب نیافته است.

با آنهم، فشرده‌ی آنچه در رسانه‌ها بازتاب یافته، چنین است:

ولسی جرگه با اکثریت رای‌ها، تایید کرد که باید بند های پیمان امنیتی میان کابل و واشنگتن تجدید نظر شود. حامد کرزی رئیس جمهوری پیشین نیز خواهان تجدید نظر جدی موافقت نامه امنیتی کابل - واشنگتن شد. اما ارگ این کار را به سود هراس افگنی خوانده است.

روز دوشنبه همین هفته بود که برخی از قانون‌گذاران با جمع آوری امضا به دلیل آن چه پیمان امنیتی کابل با واشنگتن موثریتی در وضعیت امنیتی کشور نداشته است، خواستار تجدیدنظر در آن شده اند. این خواست امروز چهارشنبه در نشست مجلس به رای گذاشته شده و با اکثریت آرا از سوی قانون‌گذاران مهر تایید گرفت.

معاون نخست مجلس در این نشست تاکید کرد که پیمان استراتژیک امریکا با افغانستان، هیچ موثریتی در جنگ کشور نداشته و به کمیسیون های امنیتی و دفاعی مجلس دستور داد تا کارشان را برای بررسی این پیمان آغاز کنند. واکنش ریاست جمهوری تا اندازه‌ی نشان می‌دهد که این تصمیم مجلس ارگ را نگران کرده است. معاون سخنگوی ریاست جمهوری پیمان امنیتی کابل با واشنگتن را برای تقویت نظامیان کشور مهم خوانده، پیامد تجدیدنظر مجلس را به سود هراس افگنان عنوان کرد.

از سوی هم حامد کرزی رئیس جمهور پیشین نیز امروز چهارشنبه در گردهمایی حزب های سیاسی و جهادی به شدت از چشم پوشی امریکا از تعهدهایش انتقاد کرد. حامد کرزی که همواره با امضای موافقت نامه امنیتی با امریکا مخالف بوده، اکنون تاکید کرده است که امریکایی ها به تعهدات شان در این موافقت نامه عمل نکرده اند. اما گفتنی است که حامد کرزی در زمان حکومتش پیمان استراتژیک یا راهبردی را با اوباما رئیس جمهور پیشین امریکا امضا کرده بود.

کابل برای نخستین بار در سال ۲۰۱۴ میلادی پیمان امنیتی با واشنگتن را امضا کرد. این پیمان هرچند در روزهای نخست باورمندی را برای تغییر جنگ در کشور رونما کرده بود، اما پس از آن نه تنها که جنگ در کشور پایان نیافت، بل با گذشت هر سال وضعیت بد امنیتی در کشور، گسترش یافته است.

این خواسته ها به شمول فیصله جلسه نماینده گان، مجلس سنا و چهره های سیاسی جهادی برای بازنگری پیمان امنیتی با امریکا با واکنش های گوناگونی روبرو شده است.

از این میان، فرمانده پولیس کندهار می گوید که پیمان امنیتی کابل با واشنگتن از سوی پنج هزار عضو لویه جرگه تأیید شده است و برخی از کسانی که برای سفارت های کشورهای همسایه به شمول روسیه کار می کنند، خواهان بازنگری و یا لغو این پیمان شده اند. در عین حال وی با نشر اعلامیه ای گفته که فیصله ولسی جرگه درباره سند امنیتی و دفاعی مطابق خواست مردم نبوده، بلکه این تصمیم بر اساس منافع شخصی و حزبی صورت گرفته است.

در همین حال، برخی اعضای مجلس نماینده‌گان، در برخی از ماده های پیمان امنیتی کابل - واشنگتن در باره کمک نیروهای امریکایی در تأمین امنیت افغانستان کوتاهی‌هایی را می‌بینند و می‌گویند که در این پیمان امنیتی باید برخی تعدیل‌ها به میان آید تا ایالات متحد امریکا را مجبور بسازد که در تأمین امنیت کشور بیشتر سهم بگیرد.

محمی الدین مهدی، عضو مجلس نماینده‌گان می‌گوید: «ماده‌ی را پیشنهاد می‌کنیم که ایالات متحده امریکا وضعیت موجود را تجاوز خارجی بر خاک افغانستان تعریف کند.»

از سوپی هم، رییس جمهورغنی در سخنانش هنگام دیدار با خانواده‌های جان باخته‌گان رویدادهای هراس افکنانه، هرچند نامی از پیمان امنیتی با امریکا نمی‌برد اما می‌گوید که راهبرد جنوب آسیای واشنگتن چیزی است که چهل سال مردم افغانستان انتظار آن را داشتند. وی نیز علاوه می‌نماید که تلاش‌هایی در منطقه ادامه دارد تا رابطه این کشور با جهان از بین برود. "بعضی‌ها در منطقه می‌خواهند که ارتباطات بین‌المللی ما را از بین ببرند، آن چیزی را که با عقل و قربانی بدست آورده‌اید با احساسات چرا آن را از دست دهیم."

با این حال، جان بس، سفیر امریکا در کابل نیز می‌گوید که حضور نیروهای امریکایی در افغانستان برای رسیده‌گی به چالش‌های بزرگ در این کشور یک نیاز است: «افغانستان با برخی از چالش‌های بزرگ روبه‌رو است از همین رو ایالات متحد امریکا و هم پیمانانش، شانه به شانه در کنار نیروهای امنیتی افغانستان ایستاده است تا به این چالش‌ها رسیده‌گی شود. ما فکر می‌کنیم که این مهم است که کمک‌ها را به مردم افغانستان ادامه دهیم تا اقتصاد رشد نماید و کارهای تازه ایجاد شود و نیز کیفیت زنده‌گی تمامی مردم افغانستان بهتر شود.»

پیمان امنیتی کابل - واشنگتن در ماه میزان ۱۳۹۳ هجری خورشیدی به منظور بهبود روند صلح، تأمین امنیت، بهبود نهادهای دولتی و پشتیبانی از پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی و نیز تشویق همکاری‌های اقتصادی امضا شد.

در ماده دوم پیمان زیر عنوان مقاصد و ابعاد چنین آمده است:

۱. طرفین برای تقویت امنیت و ثبات در افغانستان، مبارزه با تروریسم، سهم‌گیری در صلح و ثبات منطقه‌پی و بین‌المللی و ارتقای توانمندی افغانستان برای دفع تهدیدات داخلی و خارجی علیه حاکمیت، امنیت، تمامیت ارضی، وحدت ملی و نظام مبتنی بر قانون اساسی این کشور، به تقویت همکاری‌های نزدیک با یکدیگر ادامه می‌دهند. نیروهای ایالات متحده هیچگونه عملیات جنگی و نظامی را در افغانستان اجرا نمی‌کنند، مگر اینکه طرفین طوری دیگری توافق کنند.

۲. ایالات متحده در همکاری و هم‌آهنگی نزدیک و بر اساس توافق افغانستان، با هدف کمک به توسعه ظرفیت‌های نیروهای دفاعی و امنیتی ملی افغان و تأمین امنیت تمام مردم افغانستان، طبق توافق مشترک، به انجام فعالیت‌های حمایتی زیر می‌پردازد:

مشورت، آموزش، تجهیز، حمایت و تقویت پایدار نیروهای دفاعی و امنیتی ملی افغان به انضمام بخش‌های مهندسی منطقه‌پی، خنثی‌سازی بمب‌های کنار جاده و سایر مواد منفجره؛ ایجاد و ارتقای سیستم تدارکاتی و حمل‌ونقلی نیروهای دفاعی و امنیتی افغان؛ گسترش ظرفیت‌های تشریک اطلاعات (اطلاعات امنیتی)؛ تقویت توانائی نیروهای هوائی افغانستان؛ راه‌اندازی تمرینات مشترک نظامی و سایر فعالیت‌های مورد توافق دو طرف. طرفین روی جزئیات گسترش نیروهای دفاعی و امنیتی ملی افغان بر مبنای برنامه موسوم به "برنامه‌ی ریکارد افغانستان" مصوب

نشست شیکاگو سال ۲۰۱۲ میلادی و در مطابقت با "مجمع مشورتی امنیت" به کارشان ادامه می‌دهند.

همچنان در ماده ششم پیمان امنیتی میان کابل و واشنگتن نیز چنین آمده است:

ماده ششم تجاوز خارجی

۱. برخلاف منشور سازمان ملل متحد، افغانستان همواره دستخوش تجاوزات کشورهای بیگانه و استفاده نیرو توسط دولت‌های خارجی و گروه‌های مسلحی شده است که در بیرون از مرزهای این کشور دارای پایگاه بوده و یا مورد حمایت این دولت‌ها قرار داشته‌اند. مطابق این قرارداد، طرفین با هرگونه استفاده از نیروی مسلح یا تهدید علیه تمامیت ارضی، استقلال سیاسی افغانستان، به انضمام حمایت از گروه‌های مسلح از جمله تأمین پناهگاه و یا تسلیحات از سوی یک کشور خارجی و یا گروه‌های مسلح دیگر، قویاً مقابله می‌کنند. طرفین توافق می‌کنند تا در زمینه تحکیم قابلیت‌های دفاعی افغانستان در برابر تهدیدات علیه حاکمیت ملی، تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی این کشور، با هم همکاری کنند.

۲. ایالات متحده هرگونه تجاوز خارجی یا تهدید به تجاوز علیه حاکمیت، استقلال و تمامیت ارضی افغانستان را موجب نگرانی شدید خود پنداشته و باور دارد که چنین تجاوزی می‌تواند منافع مشترک طرفین را در رابطه با ثبات افغانستان، صلح و ثبات منطقه و جهان تهدید کند.

۳. در صورت وقوع چنین تجاوزی و یا تهدید به چنین تجاوزی علیه افغانستان، طرفین به منظور اتخاذ اقدامات بالقوه سیاسی، دیپلماتیک، نظامی و اقتصادی برای تشخیص پاسخ مناسب، باهم به گونه منظم مشورت می‌کنند. این مشورت‌ها

با هدف ایجاد فهرستی از اقدامات لازم سیاسی، دیپلماتیک، نظامی و اقتصادی صورت می‌گیرد.

۴. در صورت وقوع چنین تجاوز خارجی و یا تهدید به تجاوز خارجی علیه افغانستان، طرفین با توافق با یکدیگر و به گونه فوری روی اتخاذ و انجام واکنش مناسب علاوه بر اقدامات سیاسی، دیپلماتیک، نظامی و اقتصادی که فهرست آن در بند سوم ذکر شده و مطابق به دستورالعمل‌های مندرج قوانین اساسی هر دو طرف، به مشورت می‌پردازند.

۵. طرفین دستورالعمل‌های جامع را به منظور تحقق مؤثر چنین مشورت‌های منظم و فوری، ترتیب می‌دهند:

الف: مطابق به این دستورالعمل‌های جامع، وزرای خارجه و دفاع افغانستان و ایالات متحده و سفرای هر دو کشور در کابل و واشنگتن دی‌سی به عنوان مجراهای اصلی وظیفه دارند تا در صورت وقوع تجاوز خارجی و یا تهدید به چنین تجاوزی، به مشورت‌های فوری باهم پردازند؛

ب: در صورتی که اهمیت و فوریت موضوع ایجاب کند، این دستورالعمل‌های جامع نمی‌تواند توانایی طرفین برای مشورت با یکدیگر را از سایر طرق و مکانیزم‌ها محدود و متأثر سازد.

۶. طرفین توافق دارند که گروه کاری همکاری‌های امنیتی و دفاعی افغانستان - ایالات متحده، وظیفه دارد تا زمینه تطبیق مؤثر این ماده، به انضمام ترتیب دستورالعمل‌های جامع یاد شده و بازنگری فهرست اقدامات مندرج بند (۳) این ماده را افزایش دهند.

با ملاحظه ماده دوم و ششم موافقتنامه امنیتی میان کابل و واشنگتن و توجه به آنچه که در افغانستان می‌گذرد و در عمل با یک جنگ اعلام نشده با پاکستان مواجه است و در جریان این همه سال‌های جنگ که ده‌ها هزار فرزند این وطن به خاک و خون کشیده شده و دارایی‌های عامه و مردم برباد رفته‌اند و هر روز دامنه جنگ گسترده‌تر می‌گردد و با وضاحت به این که در این میان نقش بسیار برجسته پاکستان در برنامه ریزی، تداوم، تمویل، تجهیز و تأمین عقبه لوژیستیکی ملیشه هایش که بنام طالبان شهرت دارند به همه و به خصوص به نهادهای امنیتی، اطلاعاتی و دیپلماتیک امریکا روشن است، چرا ایالات متحده امریکا خلاف موافقتنامه امنیتی آن‌طوری که باید برخورد قاطع و استراتژیک با پاکستان نداشته و سیاستش در این زمینه همواره خلاف منافع ملی افغانستان و چند پهلو بوده است؟ ایالات متحده این جنگ فرسایشی بسیار طولانی را که در سرزمین افغان‌ها و به قیمت هستی مادی و معنوی مردم این کشور به پیش می‌برد، دست کم می‌گیرد و به منافع استراتژیک منطقه‌پی و از دست ندادن شریک استراتژیک خود یعنی پاکستان بیشتر می‌اندیشد. مردم و کشور افغانستان قربانی سیاست‌های توسعه طلبانه ایالات متحده امریکا گردیده‌اند. همین سیاست‌ها موجب برهم زدن اجماع منطقه‌پی و بین‌المللی در ارتباط به مسایل مربوط به افغانستان گردیده و به عوض همکاری و حفظ اجماع منطقه‌پی، به تشنج هر چه بیشتر در منطقه دامن زده است. بدتر شدن وضعیت امنیتی در سراسر افغانستان و ناکام ماندن تمام برنامه‌های امریکا در این کشور و حیف و میل صدها ملیارد دالر کمک‌های آن کشور که نمونه‌های بسیار زشت و تکانه‌دهنده آن در گزارش‌های رسمی "سیگار" بازتاب یافته، نشان دهنده آن است که امریکا در تطبیق موافقتنامه امنیتی کمترین موفقیت نداشته است.

کشورهای منطقه و قدرت‌های منطقه‌پی حق دارند که نسبت به ادامه این سیاست‌ها با شک و تردید بنگرند و از تمام امکانات و ریزرف‌های خویش در

افغانستان علیه امریکا بهره برند. مردم افغانستان نیز حق دارند از امریکا بخواهند که به هستی مادی و معنوی مردم، رفاه اجتماعی، صلح و آرامش، ترقی و پیشرفت اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی کشور احترام بگذارد و برنامه‌های اش را در این راستا متمرکز سازد، نه با زد و بندها با حلقه‌های بسیار بدنام، متعصب و قومگرا در ارگ و خارج از آن که تشنج قومی و رویا روی خصمانه میان اقوام با هم برادر و برابر کشور را روز تا روز دامن می‌زنند و برای پایان بخشیدن به جنگ در کشور کدام برنامه قاطع و روش نیز ندارند، و در مجموع غرق در بی‌کفایتی و فساد استخوان سوز به مثابه مافیای دولتی عمل می‌کنند.

پرسش اساسی این است که این بازنگری به چه منظوری مطرح گردیده و هدف اصلی از آن چه می‌باشد؟ در پشت این بازی چه اهداف دیگری نهفته است؟ با این بازنگری، وابستگی افغانستان به امریکا بیشتر می‌شود و یا کمتر؟ جالبتر از همه این که شخصیت‌های جهادی و سیاسی که آشکارا به دستگاه‌ها و نهادهای امنیتی کشورهای غربی و امریکا وابسته اند، چگونه و به چه جراتی مسأله بازنگری به موافقتنامه را با متهم ساختن امریکا به عدم تطبیق مفاد آن در منزل حضرت صبغت الله مجددی مطرح نموده اند؟! شاید این ذوات شناخته شده با دیدن چراغ سبز از جانب امریکا در همچو گرد هم ایی اشتراک نموده باشند؟! و یا هم این بازنگری به نحوی با مذاکرات امریکا با طالبان در پیوند بوده باشد؟

به زودی اهداف پشت پرده این بازی‌های خطرناک روشن خواهد گردید.

۱۷ سپتمبر ۲۰۱۸ برابر با ۲۶ سنبله ۱۳۹۷

ببرک کارمل و خطوط کلی کار کلکتیف حزبی!

به مناسب بیست و دومین سال خاموشی آن بزرگ‌مرد وطن

درست بیست و دو سال از خاموشی آن بزرگ‌مرد خرد و اندیشه، مبارز نستوه و چهره‌ی درخشان تاریخ نهضت ترقی‌خواهانه افغانستان، رفیق ببرک کارمل، رهبر پیشین حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رییس جمهور، جمهوری دموکراتیک افغانستان، می‌گذرد. بسیار دشوار و غم‌انگیز است که در جریان این همه سال‌های که طوفانی بزرگی هست و بود کشور مان را تهدید می‌کند و بحران‌های عمیق اجتماعی، فرهنگی و سیاسی سرتا پای کشور را درنوردیده است، وی را با خود نداریم. مردی را که در هر نوع شرایط بسیار دشوار با درایت عمل می‌کرد و سکان کشتی جنبش ترقی‌خواهانه‌ی افغانستان را با متانت و دلیری در دست داشت و رهبری می‌کرد. نبود جانسوز چنین رهبری و آن هم در جریان این همه سال‌های دشوار، سخت اندوه‌گین است.

آنانی که در فراز و فرود مبارزات بغرنج و پیچیده سیاسی کشور، با وی بودند، همواره وسعت نظر، تحلیل دقیق، دور اندیشی و شهامت وی را با احترام به یاد می‌آورند. تحلیل‌ها و ارزیابی‌های دقیق وی از مسائل و رویدادهای پیچیده سیاسی و اجتماعی، همواره گره‌گشا می‌بود و عمق نظر و بیان ساده و گویای وی، موجب حیرت می‌گردید. روی همین دلیل، همراهان و هم‌زمان وی، راه و روشی را که بمنظور نیل به آرمان‌های انسان زحمتکش افغانستان به پیش می‌کشید، آنچنان در خود به تحلیل می‌بردند که این اندیشه‌ها به عنصر مادی مبدل می‌شد و جزء شخصیت انسانی آنان می‌گردید. بنا بر همین دلیل، برای بسیاری‌ها، کارمل تنها یک

شخصیت و مبارز سیاسی نبود؛ بل این که ، مکتبی بود در خدمت انسان و انسانیت و به ویژه انسان زحمتکش افغانستان.

در جریان سال‌های پس از جدا شدن از قدرت و سقوط حاکمیت دولتی و در آن روزهای بسیار دشوار، برای نگارنده این فرصت میسر گردید که چندین بار این رهبر عزیز را در مسکو و در آن به اصطلاح مهمانخانه دولتی که به نظارت خانه شباهت داشت، ملاقات کنم و در فضای بسیار رفیقانه و صمیمانه دیدگاه‌های وی را در ارتباط به رویدادهای کشور، جریان‌های سیاسی و دشواری‌ها و چگونگی فعالیت‌های حزبی در کشور و خارج از کشور را بشنوم.

در یکی از همین نشست‌ها و دیدارها، خطوط کلی دیدگاه‌های شان را یادداشت کردم و فشرده‌ی آن را در دسترس نخستین هسته حزبی زیر نام کلکتیف حزبی افغان‌های مقیم دنمارک گذاشتم و از همین طریق به بخش دیگری از رفقای که در اروپا اقامت گزیده بودند نیز رسید.

با استفاده از بیست و دومین سال درگذشت این رهبر بزرگ و همچنان هشتاد و نهمین سال میلاد فرخنده وی (۶ جنوری ۱۹۲۹) فشرده‌ی آنچه که پس از سقوط حاکمیت در مسکو یادداشت گردیده، برای آگاهی بیشتر و درج در تاریخ حزب، در اختیار دوستان و علاقمندان عزیز گذاشته می‌شود.

فشرده رهنمودها برای حزبی های ح. د. خ. ا. (حزب وطن)

افغانستان کشور عزیز ما در حال سپری کردن بحران و فاجعه‌ی بزرگی است که ناشی از مجموعه‌ی پی از عوامل داخلی و به ویژه مداخلات صریح کشورها و محافل گوناگون خارجی در امور آن بوده است. در جریان دهه اخیر آزادی، استقلال، تمامیت ارضی، حاکمیت ملی، و وحدت ملی مردم افغانستان به گونه‌ی جدی به مخاطره افتید و رنج‌های بیکران مردم افغانستان هرچه بیشتر گسترش یافته است.

با در نظر داشت وضعیت جدید و با توجه به نقش تاریخی آزادی خواهان و مبارزان ملی و وطن دوست افغانستان در امر مبارزه علیه استعمار، استبداد و ارتجاع، و با الهام از آرمان‌های والای انسانی- آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی- و بمنظور انسجام و تجدید سازماندهی رفقای حزبی- حزب دموکراتیک خلق افغانستان (حزب وطن) و تنظیم بهتر کار میان آنان و در مرحله کنونی، مراتب آتی یادداشت می‌گردد:

۱. ما نمیتوانیم و نباید نسبت به انکشاف وضعیت در کشور عزیز ما افغانستان بی تفاوت باقی بمانیم. برخورد مسوولانه، ملی و تاریخی نسبت به این وضعیت در صدر وظایف عاجل هر افغان وطن پرست قرار دارد. بنابراین برنامه واحد و مشترك هر افغان وطن دوست را در شرایط کنونی نجات افغانستان از فاجعه غم انگیز ناشی از جنگ‌های تحمیلی دراز مدت و حاکمیت استبدادی و متحجر بنیادگرایان مذهبی تشکیل می‌دهد.

ما از طریق دوستی با وطن و نجات آن از استبداد، فقر و عقب ماندگی، بسوی اندیشه های مترقی تأمین کننده عدالت اجتماعی رفتیم؛ بنابراین

همواره، اصل وطن پرستی، عمده ترین انگیزه و عامل کار سیاسی و عقیدتی ما بوده و همچنان باقی خواهد ماند.

آرمان خلل ناپذیر و خطوط اساسی برنامه^۴ کار سیاسی ما را مراتب زیرین تشکیل می‌دهد:

- تأمین و تحکیم آزادی، استقلال، تمامیت ارضی و استقرار حاکمیت ملی،
- تأمین و استقرار صلح پایدار، دموکراسی و عدالت اجتماعی،
- تأمین و استقرار تفاهم ملی و تحکیم دوستی میان اقوام و ملیت‌های ساکن در کشور بخاطر ایجاد و تقویت روند اتحاد و وحدت ملی مردم افغانستان،
- تأمین نظم و ثبات، ایجاد حکومت وحدت ملی و حل مسایل و مشکلات اساسی افغانستان از طریق اشتراك مساویانه تمام افغان‌ها بدون تمایز از نظر نژاد، جنس، زبان و مذهب و همچنان عقاید و نظریات سیاسی شان،
- دفاع از آزادی‌های اساسی و حقوق بشر، مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر و سایر میثاق‌های بین‌المللی،
- تلاش در جهت احیا و رشد متناسب و هم‌آهنگ اقتصاد ملی، علم و تکنولوژی، و باروری فرهنگ ملی،
- جلب تفاهم و همکاری با تمام نیروهای تجدد طلب، ملی و دموکراتیک،
- تأمین و تحکیم روابط دوستانه و همکاری مفید اقتصادی با تمام ملل و دول جهان، بخصوص کشورهای همسایه،
- سهمگیری و همکاری با سازمان ملل متحد و سایر سازمان‌های بین‌المللی و مساعد ساختن زمینه‌های تطبیق میثاق‌های بین‌المللی و سایر تعهدات بین‌المللی، و بلند بردن اعتبار و حیثیت بین‌المللی سخت صدمه دیده^۵ دولت افغانستان در مجامع بین‌المللی.

۲. با در نظر داشت دشواری های خاص، ناشی از وضعیت کنونی افغانستان و نظریه های جداگانه و متفاوت رفقا در داخل و خارج کشور، ضرور است تا اکنون هم آهنگ با کار سیاسی متکی بر اصل ترصد و انتظار، سکوت غم انگیز موجود را ماهرانه و به تدریج درهم شکست. بنابراین متناسب با شرایط هر کشور و امکانات بدست داشته در این زمینه، گام های سنجیده شده، استوار و متین به پیش گذاشته شود.

با استفاده از رسانه های گروهی بین المللی، مطبوعات خارجی و برون مرزی افغانی، در توضیح و دفاع از آرمان های والای حزب ما که در ماده اول این یادداشت درج گردیده، تحلیل و بررسی واقع بینانه^۱ مسایل افغانستان، جلب افکار جهانی در دفاع از حقوق مشروع مردم افغانستان و تأمین آزادی های اساسی و حقوق بشر در این کشور، افشای مداخلات بیشرمانه^۲ دولت های خارجی در امور داخلی کشور و در نتیجه وضعیت خیلی رقتبار بوجود آمده از این مداخله ها در افغانستان، توضیح داده شده و ماهیت رژیم حاکم من حیث یک نیروی ضد ملی، تمدن ستیز، متحجر، متعصب، مستبد و مخالف سنت های پسندیده ملی مردم افغانستان که در این سنت ها آزاد اندیشی، مدارا و تساهل جای ویژه دارد، اقدام صورت گیرد. در صورت بدست داشتن امکانات، مساله نشر یک ارگان مشخص نشراتی با تیراژ بزرگ، نیز بررسی گردد.

خاطر نشان می گردد که ادامه سیاست ترصد و انتظار در آن کشورها و محلاتی که از روی مصلحت ایجاب می کند - به معنی پسیف بودن در سیاست، کار و فعالیت روزانه تلقی نمی گردد. می بایست با دقت، هر یک فعالانه مترصد انکشاف وضعیت در کشور، منطقه و جهان باشیم. تعقیب سیاست ترصد و انتظار و انتقال گام به گام آن به یک سیاست

مشخص و فعال، از دشواری های خاصی برخوردار است، و باید بخاطر جلوگیری از ضایعه ها ، سوءتعبیرها و بدفهمی ها، همواره وضعیت را با دقت زیر نظر داشت و با احتیاط عمل کرد.

در آینده پی نه چندان دور و با تفاهم با حلقه های مختلف رفقا در کشورهای جداگانه و رفقای داخل کشور و همچنان بررسی جریان انکشاف اوضاع و دورنمای آن در کشور، منطقه و جهان، سیاست و موقف حزب در مجموع، و در پرتو این دیدگاهها بیشتر روشن و مشخص می گردد.

۳. از آن جایی که حزب چندین برنامه و پروگرام را سپری کرده- از محافل کوچک سیاسی قبل از تأسیس حزب تا سقوط حاکمیت دولتی جمهوری افغانستان- و از این طریق تجارب کافی کار در شرایط، اوضاع و احوال گوناگون و متفاوت را کسب کرده، بنابراین با در نظر داشت وضعیت کنونی در داخل کشور و خارج از آن و بخصوص جابجا شدن شمار زیاد رفقا در خارج از کشور و محلات متفاوت، بهتر است تا ساختار تشکیلاتی بر اساس اصل عدم مرکزیت استقرار یابد. هسته های اولیه حزبی مانند جزایر جداگانه در کشورها و در محله های مختلف بوجود آید. در ایجاد هسته ها، شرایط محیطی و کشوری در نظر گرفته شود. کار باید آرام، بی سر و صدا و بدون کدام نمایش و تظاهر صورت گیرد. در قدم نخست، جلب اعضای با ایمان و معتقد به آرمان های حزب، در حلقه های حزبی در نظر گرفته شود. فعالیت در هسته ها بر اساس اصل دموکراتیک استوار گردد. در مورد چگونگی کار هسته ها از لحاظ سازمانی و تشکیلاتی، معیارها و نورم های قبول شده سازمان های مترقی سیاسی در نظر گرفته شود.

این اصل را هیچگاه نباید از نظر دور داشت که هدف اساسی ما را ایجاد یک سازمان سرتاسری، متشکل و واحد سیاسی بر بنیاد منافع علیای مردم افغانستان، شرایط و ایجابات کشور و مردم، متکی بر تجارب و اندوخته‌های ملی و بین‌المللی، تشکیل می‌دهد. بر بنیاد این اندوخته‌ها، برنامه سیاسی حزب بصورت مفصل ترتیب و در یک مجمع بزرگ حزبی (کنفرانس و یا کنگره) بررسی و تصویب می‌گردد.

۴. رفقا باید:

- خطوط اساسی برنامه کار سیاسی را ملاک عمل خویش قرار داده، و در جهت تطبیق این آرمان‌ها مبارزه کنند.
- با یکدیگر رفتار صادقانه و صمیمانه داشته باشند. با هم غم شریکی نموده، به یکدیگر معاونت و مساعدت رسانند. از شکررنجی‌ها که اغلب ناشی از دل‌تنگی‌ها و زنده‌گی در غربت و وضعیت کنونی کشور می‌باشد، خودداری نموده، صمیمیت رفیقانه سال‌های قبل از قیام ثور و مبارزات مخفی را احیا، و ارزش‌های پسندیده ملی و تاریخی مردم افغانستان را رعایت و احترام کنند.
- نظریات و پیشن‌ها‌دهای خویش را در مورد اینکه: چگونه باید کار کرد، به کدام مطالب رجحان داد و کدام مطالب باید در برنامه‌های بعدی کار سیاسی در نظر گرفته شود؟ و تعیین اولویت‌ها در پروگرام‌های بعدی را ترتیب و به ارگان‌های مربوط حزبی ارائه نمایند.
- این اصل را باید در نظر بگیرند که ما با هیچ کس خصومت نداریم و هر که دست خود را بسوی ما دراز می‌کند، ما آغوش خویش را بروی وی باز می‌کنیم.

- بمنظور جلب و جذب سایر رفقای خارج هسته^۲ حزبی، مساعی لازم بخرچ داده و سعی بعمل آرند که هیچ يك از اعضای معتقد به آرمان‌های حزب و وطن از کار و فعالیت مشترك باهم، دور نمانند.
- حلقه^۳ دوستان غیرحزبی را توسعه داده و در فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی بطور گسترده سهم بگیرند.
- تلاش نمایند تا از لحاظ سیاسی مورد سوءاستفاده قرار نگیرند. از نیات و اهداف تنظیم‌کننده‌های پشت پرده^۴ محافل و برنامه‌های که در ظاهر بمقاصد گوناگون سیاسی تدویر می‌یابد، بایست پیشاپیش آگاه بود.
- در کار و فعالیت خویش قوانین و مقرره‌های کشور مقیم را به گونه جدی رعایت کنند.

این بود فشرده‌یی از فرموده‌های رفیق بزرگ ما ببرک کارمل پس از سقوط حاکمیت دولتی جمهوری افغانستان در زمانی که بخش بزرگی از سرزمین افغانستان زیر سلطه جبارانه و متحجرانه تفکر جهادی و طالبانی قرار داشت و شمار زیادی از حزبی‌ها در داخل و خارج از کشور پراکنده شده بودند، و توسط نگارنده یادداشت گردیده است.

روان این بزرگ‌مرد تاریخ کشور مان را شاد می‌خواهیم و یاد وی را همواره گرامی می‌داریم.



تصویری فوق به تاریخ چهارم ماه می سال ۱۹۸۹ برابر به پانزدهم ماه ثور سال ۱۳۶۸ در همان به اصطلاح مهانخانه دولتی روسیه که ماهیت نظارتخانه را داشت، گرفته شده است.

دوم دسمبر سال ۲۰۱۸

روز بین‌المللی مبارزه با فساد و نصایح پدرانہ جناب متفکر!

تمام نهادہای داخلی و بین‌المللی در ہمین چند سال اخیر با بررسی‌ها و گزارش‌های تحقیقی شان به این نتیجہ رسیدہ اند کہ افغانستان کماکان یکی از فاسدترین کشورہای جهان است. انواع فساد و بیشترینہ فساد سیاسی در تمام مقام‌ها و نهادہای دولتی بہ شمول دفتر ریاست جمہوری و حتا بہ اصطلاح دفتر بانوی اول نیز نمایان شدہ و موجب آبروریزی مردم شدہ است. گزارش‌های سالانہ سازمان شفافیت بین‌المللی، سیگار یا ادارہ بازرسی عمومی امریکا برای بازسازی افغانستان و همچنان دیدبان شفافیت افغانستان ابعاد گسترده این بیماری خانمان سوز را بارہا در گزارش‌های شان برجستہ ساختہ و رهنمودہای را برای کاهش این بیماری ساری نیز پیشکش نمودہ‌اند.

در گزارش اخیر ادارہ بازرسی عمومی امریکا برای بازسازی افغانستان (سیگار) اعلام گردیدہ کہ افغانستان در مبارزہ با فساد گسترده "بی تفاوت" عمل کردہ است. در این گزارش همچنان آمدہ است کہ بہ علت "فقدان ارادہ سیاسی" بسیاری از موارد مبارزہ با فساد نتیجہ ندادہ است. این نهاد بہ یک گزارش وزارت دادگستری امریکا اشارہ کردہ کہ در آن وضعیت افغانستان "سازگار با دولت اغلب غیر قانونی، ضعیف و ناکار آمد" توصیف شدہ است. سیگار بہ نقل از دیدبان شفافیت بین‌المللی گفتہ است کہ با توجہ بہ روابط قدرت دست کم در تمام نهادہا از جملہ ارتش افغانستان، این کشور بہ یکی از فاسدترین کشورہای جهان مبدل شدہ است.

چنین است وضعیت عمومی در کشور کہ صرف یک بخشی از این فساد گسترده در افغانستان را بہ نمایش می‌گذارد؛ ولی در مراسم تجلیل از روز بین‌المللی مبارزہ

با فساد اداری که (یکشنبه ۱۸ قوس) در ارگ ریاست جمهوری برگزار شد، آقای اشرف غنی که به نام رییس جمهور افغانستان یاد می‌گردد چنین گفته اند: "اراده من و حکومت این است که ریشه‌های فساد خشکانیده شود. این حرکت دوام خواهد داشت، این تنها وظیفه رئیس جمهور و حکومت نیست، در اینجا نقش مردم، رسانه‌ها، جامعه مدنی و علما و همه اقشار مهم است." آقای غنی گفت که برای ایجاد اصلاحات در ساختار حکومت ضرورت است؛ تا باورمندی به این کار وجود داشته باشد، طرح مشخصی با توجه به تحلیل واضح مشکلات تدوین شود، اهداف مشخص باشد، نقشه راه تدوین شود، اراده برای اصلاحات ضروری است، راهکار واضح برای آن وجود داشته باشد و مبتنی بر نتایج باشد تا مردم به آن اعتماد کند. او گفت که هزینه فساد در افغانستان را فرزندان غریب این کشور می‌پردازند. او گفت که یگانه راه پیشرفت برای افغانستان "از بین بردن فساد در کشور است و در غیر آن، باید به عقب برگردیم."

خواننده عزیز بی‌گمان به نکات ظریفانه این فرموده‌های "داهیانہ" توجه نموده اند که یک شخصیت مصلح به مقام‌های دولتی نصابح پدرانہ می‌کند!! ببینید این آقا که بنام رییس جمهور افغانستان یاد می‌شود می‌گوید: "برای ایجاد اصلاحات در ساختار حکومت ضرور است، تا باورمندی به این کار وجود داشت باشد، طرح مشخص با توجه به تحلیل واضح مشکلات تدوین شود، اهداف مشخص باشد، نقشه راه تدوین شود، اراده برای اصلاحات ضروری است، راهکار واضح برای آن وجود داشته باشد و مبتنی بر نتایج باشد تا مردم به آن اعتماد کنند."

آیا کسی در اطراف جناب متفکر و در مقام‌های رهبری نهادهای دولتی و غیر دولتی است که برای شان بفهمانند که وظیفه جناب نصحیت کردن نیست، بل این که بایست به صفت بلندترین مقام اجرایی کشور از برنامه‌ها و نتایج کار خود گزارش بدهد، نه این که با نصابح پدرانہ و به صفت یک شخصیت غیرمسؤول از

مسؤولیت های بسیار بزرگ تاریخی و بدنامی که دامنگیر کشور و مردم شده است،
شانه خالی کند!!

۹ دسمبر ۲۰۱۸ برابر با ۱۸ قوس ۱۳۹۷

صلح هنوز هم سرابی بیش نیست!

درست چهار دهه از جنگ فرسایشی که هستی مادی و معنوی مردم مظلوم افغانستان را به یغما برده، می‌گذرد؛ ولی هنوز هم استقرار صلح و ثبات پایدار به واقعیت زندگی مردم افغانستان مبدل نگردیده است. هر باری که نهال آرزومندی برای برقراری صلح از گوشه‌ی جوانه زده، دستان ناپاک و غرض آلودی برای نابودی آن از هر سو دراز شده و نمی‌گذارند این آرزوی بسیار انسانی و شرافتمندانه مردم افغانستان به ثمر برسد. در جریان این همه سال‌ها، با تکرار پیهم و متواتر آمادگی‌ها، طرح‌ها، نشست‌ها، عقد موافقتنامه‌ها و سرانجام زیرپا گذاشتن و شکستن آنها، مردم بخون نشسته افغانستان از هر اقدامی در این راستا بطور کامل خسته و ناامید شده‌اند. مردم ستم‌دیده افغانستان دیگر از این بازی‌های مضحک و مساعی به ظاهر خیرخواهانه کشورها و موسسه‌های بین‌المللی بیزار شده و آنرا نه واقعیت بل سراب تلقی می‌کنند؛ و در پشت این بازی‌های مضحک چهره واقعی دشمنان خود را بخوبی می‌بینند.

در جریان این همه سال‌ها، یگانه موافقتنامه‌ی که می‌توانسته راه را برای یک صلح دائمی، ثبات، ترقی و شگوفایی کشور بگشاید و دست بیگانگان را در امور داخلی کشور کوتاه سازد، همانا موافقتنامه ژنیو بود که در چهاردهم اپریل سال ۱۹۸۸ میان دولت‌های پاکستان و افغانستان و به ضمانت ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی، زیر نظر مستقیم سرمنشی ملل متحد و با سهمگیری و مساعی طولانی نماینده خاص آن سازمان به امضا رسید و به صفت یک سند بین‌المللی در ملل متحد ثبت گردیده است. این سند معتبر شامل موافقتنامه دو جانبه بین جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان در مورد اصول روابط دو جانبه به ویژه

عدم مداخله، اعلامیه تضمین‌های بین‌المللی، توافقنامه دو جانبه جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان در مورد بازگشت داوطلبانه پناهندگان و توافقنامه مربوط به مناسبت‌های متقابل جهت حل و فصل مسایل مربوط به افغانستان می‌باشد. اما دیدیم که این چهار سند تاریخی و با اعتبار بین‌المللی به چه سرنوشتی مواجه گردید و بنابر بازی‌های بسیار خصمانه همسایه‌های طماع، بی‌تفاوتی قدرت‌های بزرگ و از همه مهمتر رفتار ضد وطنی، غیر ملی و فاقد دور اندیشی رهبران جهادی و کادرهای سیاسی وابسته به آنها، به فراموشی سپرده شد و در نتیجه مردم افغانستان و سرزمین آن در یک روند طولانی به خاک و خون کشانیده شدند و هست و بود خود را از دست دادند. این بازی کثیف و روند به خون کشانیدن مردم و بربادی کشور در جریان این همه سال‌ها همچنان ادامه دارد.

حالا پس از هفده سال جنگ مستقیم و اشغال افغانستان توسط ایالات متحده امریکا و ناتو و هزینه نمودن صدها میلیارد دالر و قربانی‌های بی‌شمار مردم ستم‌دیده به شمول زنان و اطفال و آواره‌گی بخش بزرگی از جمعیت کشور، یک بار دیگر زنگ ختم جنگ و برقراری مصالحه ملی به صدا درآمده است.

این بار رییس جمهور امریکا دونالد ترامپ به این باور رسیده است که گویا دیگر جنگ بس است. و سخنان وی در مورد مذاکره صلح با گروه طالبان بیانگر آن است که دولت امریکا با تمام توانایی و به طور جدی در پی دست یافتن به توافق با این گروه و به منظور پایان دادن به جنگ طولانی و پرتلفات افغانستان است. وی با صراحت اظهار داشت: " ما در حال مذاکره بسیار بسیار قوی در افغانستان هستیم که خیلی از مردم در باره آن نمی‌دانند." وی تاکید کرد که: " ما نمی‌دانیم که این روند موفق خواهد شد یا نه. شاید نشود، کسی نمی‌داند. اگر چیزی اتفاق بیافتد، عالی خواهد بود و من بسیار خوشحال می‌شوم."

در جریان چند ماه اخیر تا کنون، میان نمایندگان طالبان و زلمی خلیلزاد نماینده ویژه امریکا برای صلح افغانستان چند بار در قطر، امارات و شاید هم پاکستان نشست‌های برگزار گردیده است. زلمی خلیلزاد با ابراز خوشبینی و امیدواری "محتاطانه" به دست یافتن به یک توافق صلح اکتفا کرده و جزئیات بیشتر در این مورد ارائه نداده است. اما منابع گروه طالبان در گفتگو با خبرنگاری‌های مختلف در مورد جزئیات این نشست‌ها مطالبی گفته اند که از جمله شامل تعیین جدول زمانی برای خروج نظامیان خارجی از افغانستان، آزادی زندانیان این گروه و خروج رهبران طالبان از فهرست تحریم‌ها بوده است. تاخیر انتخابات ریاست جمهوری هم به نقل از منابع طالبان، موضوع دیگری است که در این نشست‌ها مورد بحث قرار گرفته و روزنامه وال استریت ژورنال هم با اتکا به منابع دولتی امریکا گزارش داده که گروه طالبان خواهان تعویق برگزاری انتخابات هستند.

زلمی خلیلزاد در نشست خبری اخیرش در کابل ابراز امیدواری کرد که برگزاری انتخابات ریاست جمهوری "ضرب‌الاجلی" برای دولت افغانستان و طالبان برای رسیدن به یک توافق صلح باشد.

مذاکرات مستقیم امریکا و طالبان نگرانی‌های زیادی را به وجود آورده که ممکن است امریکا با دور زدن دولت افغانستان در پی سازش با طالبان باشد. صحبت‌های تازه رئیس جمهوری امریکا این گمانه زنی را تقویت می‌کند که دونالد ترامپ برای پایان دادن به طولانی‌ترین جنگ تاریخ امریکا به دنبال اجرای برنامه‌های خویش است. تلاش‌های واشنگتن برای تماس مستقیم با طالبان و گزارش‌هایی در مورد "بی‌علاقگی" ترامپ برای دیدار با رئیس جمهوری افغانستان، گمانه‌زنی‌هایی را به وجود آورده که دولت دونالد ترامپ به هر قیمتی می‌خواهد با گروه طالبان به توافق برسد. حتی اگر هزینه این توافق، تاخیر انتخابات، ایجاد دولت موقت و صدمه رساندن به مشروعیت دولت افغانستان باشد.

تشدید دیپلماسی صلح از سوی دولت ترامپ و اذعان بی‌سابقه بلندترین مقام نظامی امریکا به اینکه گویا طالبان در جبهه جنگ شکست نمی‌خورد، نشان دهنده این است که مواضع نظامیان و دولت ترامپ در مورد افغانستان هم در حال نزدیک شدن است. در اثر شکست‌های پی در پی در میدان جنگ و از دست رفتن اجماع ملی در عرصه‌ی سیاسی، اجماع منطقه‌ی بی و بین‌المللی، حکومت افغانستان بیشتر در موضع انفعالی قرار گرفته و در معادلات کنونی صلح به یک مهره‌ی خنثا تبدیل شده است. بی‌مورد نیست که «رونالد نیومن» سابق سفیر امریکا در افغانستان که به تازه‌گی به کابل سفر کرده است در باره وضعیت این کشور در آستانه انتخابات ریاست جمهوری می‌نویسد: "دولت در حاشیه شهرها ضعیف است و با خروج اعضای کلیدی از کابینه غنی، از جمله کناره‌گیری وزیر دارایی و معاون وزیر خارجه و مشاور امنیت ملی غنی به نظر می‌رسد که حکومت وحدت ملی در حال ذوب شدن است. نیومن در نیشنل اینترست نوشت که مشاور امنیت ملی و معاون وزیر خارجه افغانستان پس از استعفا به اپوزیسیون و همچنین رقیب انتخاباتی غنی تبدیل شده‌اند. وی می‌نویسد: زمانی که در کابل حضور داشته چیزی که رهبران سیاسی از جناح‌های مختلف در افغانستان بر آن اتفاق نظر دارند این بود که اشرف غنی نباید در انتخابات ریاست جمهوری بهار سال آینده پیروز شود." وی افزوده است: "اختلافات قومی بطور جدی در دوران ریاست جمهوری غنی عمیق شده و بسیاری وی را از پشتون‌های ملی‌گرای شرقی می‌دانند که دیگر اقوام را نادیده می‌گیرد."

زلمی خلیلزاد برای پیش برد مذاکره‌های صلح میان حکومت کابل و طالبان تقاضا نموده بود تا دولت یک هیات معتبر و همه‌شمول مذاکره‌کننده را که نماینده همه افغان‌ها باشد، ایجاد کند؛ زیرا طالبان هم هیات مذاکره‌کننده خود را تغییر داده‌اند و به احتمال قوی تغییرات بیشتری هم در راه است. در ظاهر آقای خلیلزاد در تلاش است که با ایجاد این هیات جدید مذاکره‌کننده، هم نمایندگان گروه‌های

مختلف سیاسی و قومی در مذاکرات مشارکت داشته باشند و هم به این نگرانی دولت افغانستان به نحوی پرداخته شود که تاکید دارد مذاکرات باید مستقیم میان دولت افغانستان و طالبان صورت بگیرد.

برخلاف و بر ضد پیشنهاد وزارت خارجه امریکا که توسط خلیلزاد مطرح گردیده، حکومت افغانستان یک تیم مذاکره کننده دوازده نفری از جمله ماموران حکومتی را آنهم زیر ریاست رییس دفتر خود بدون این که معیارهای اصلی در پیشنهاد خلیلزاد که همانا "هیات معتبر و همه شمول مذاکره کننده مشتمل از همه افغانها و به نماینده گی گروه های مختلف سیاسی و قومی" بوده باشد، معرفی کرد که نه تنها به مخالفت جدی طالبان، بل این که اکثر نهادها و شخصیت های سیاسی نیز مواجه گردیده است. پس از این اقدام، تعیین شخصی به صفت رییس دارالانشاه شورای عالی صلح و نماینده خاص شان در مذاکره با کشورهای منطقه در ارتباط به صلح و حالا هم تشکیل بورد مشورتی صلح متشکل از سی و یک عضو و نه کمیته کاری شامل رهبران جهادی و گویا سیاسی که همواره دست شان در خوان دولت دراز بوده را زیر ریاست شخص خود شان منظور نموده اند که این بورد به هیچ وجه جای تیم مذاکره کننده را گرفته نمی تواند. این بورد با این همه طول و عرض و در غیاب نهادهای مدنی، جوانان و کمرنگ بودن اشتراک زنان وظیفه دارد تا برای هیات مذاکره کننده صرف مشوره بدهد. این همه نشان دهنده آن است که آقای غنی با همان بازی های معمول و در ظاهر ساده لوحانه و به گفته عوام بازار تیزی، ساختار سازی های مشابه و موازی و چسبیدن به فورملیزی که هدف از آن بیشترین فریب دادن افکار عامه و جهانیان می باشد، از یک طرف می خواهد یگانه تصمیم گیرنده واقعی این جریان صرف خودش باشد و از جانب دیگر طرح و برنامه صلح امریکا را به بازی گرفته و به هر نحوی که ممکن است آن را سبوتاژ و تخریب کند. این ساختار سازی ها و بوجود آوردن آرگاه ها و بارگاه ها و مصروف ساختن شماری از ناراضیانی که اشتراک در جلسه های ارگ را برای خود امتیاز و

اعتبار تلقی می‌کنند، بر بنیاد همین بازی‌های در ظاهر پر طمطراق و در عمل بی‌خاصیت شکل گرفته و تنها به درد تبلیغات و کمپاین انتخاباتی آقای غنی برای انتخابات سال آینده ریاست جمهوری، می‌خورد و بس.

مشاور وزارت امور خارجه امریکا در رابطه به صلح افغانستان آقای خلیل‌زاد ناگزیر گردید هوشدار دهد، افرادی که در مورد تلاش‌های صلح امریکا در افغانستان بی‌میل اند، نباید به پشتیبانی همیشگی واشنگتن امیدوار باشند. موصوف اضافه نموده است که: "ما نیاز داریم جنگ و خشونت در افغانستان متوقف شود. این یک فرصت کم پیشینه برای هر بازیگر است تا از تلاش‌های صلح که توسط امریکا در جریان است پشتیبانی کنند. هر کسی در دولت افغانستان که نسبت به این تلاش‌ها و مذاکرات صلح بی‌میل باشد، نباید به حضور دوامدار نظامی امریکا در افغانستان حساب کند." چنین معلوم می‌شود که این هوشدار بیش از همه متوجه آقای غنی است که می‌داند در هر پروسه صلح و پیشرفت در این زمینه، سرانجام وی ناگزیر است از مقام پوشالی خود دست بکشد و قربانی صلح گردد. با دریغ، تلاش‌های صلح بخاطر چسپیدن به مقام‌های دولتی و از دست ندادن آن همیشه به مخاطره افتیده و ناکام گردیده است. آقای غنی بدون در نظر گرفتن روند آغاز شده و متمرکز شدن بالای آن، در جستجوی یارگیری‌ها و تلاش‌های برای نامزد شدن در انتخابات ریاست جمهوری است و می‌خواهد زعامت بسیار ناکام و سخت بی‌آبرو شده خویش را در اذهان عامه همچنان تداوم بخشد!

به این باورم که این بازی‌های ساده لوحانه از جانب آقای غنی به جایی نمی‌رسد و در نهایت موجب آن خواهد گردید که امریکا با به دست آوردن یک اجماع نسبی منطقه‌ای و پذیرش واقعیت‌های میدان جنگ و دیپلماسی که سخت به نفع جنرالان پاکستانی است، بطور یک جانبه با طالبان یا این لشکر مزدور پاکستان به توافق برسد و سرنوشت افغانستان را با پاکستان به معامله گذارد. در چنین حالت

تجربه سقوط حاکمیت دولتی در اوایل دهه نود تکرار می‌گردد. مسؤولیت این سقوط بطور کامل بدوش همین سردمداران فاسد و بی‌کفایت موجود است که شرایط عینی و ذهنی کشور را درک نمی‌کنند و به جز منافع شخصی و گروهی خود، به منافع علیای کشور و مردم نمی‌اندیشند. همه می‌دانند که استراتژیست‌ها و نخبگان نظامی و دیپلماسی دور اندیش پاکستان در جریان این همه سال‌ها بارها شایستگی خود را در عمل به نمایش گذاشته و با مهارت قدرت‌های بزرگ جهانی را به بازی گرفته‌اند و روند برقراری صلح در افغانستان را همواره مطابق منافع ملی کشور خود تخریب و سبوتاژ کرده‌اند. این جنرالان و دیپلمات‌ها، جنرالان و دیپلمات‌های آماتور افغانستان را همواره با نوک انگشتان دست خود به بازی گرفته‌اند که از لحاظ ظرفیت و توانایی‌ها هیچگاه با هم قابل مقایسه نمی‌باشند. این یک حقیقت بی‌نهایت تلخی است که همه باید آن را بدانند و ببپذیرند و در صدد جبران آن برآیند. و بیشتر از همه آنانی که در جریان این همه سال‌ها از هر قماش، دانسته و نه دانسته، خدمتگزار وفادار سیاست‌های پاکستان باقی مانده و با هر نوع جریان ترقی‌خواهانه و عدالت‌پسند خصومت ورزیده و به کشور خود جفا نموده‌اند.

باید بدانیم که جنگ افغانستان یک جنگ نیابتی است نه جنگ میان افغان‌ها و افغان‌ها صرف ابزار جنگ‌اند؛ بنابراین صلح نیز نمی‌تواند یک صلح بین افغان‌ها باشد، چه رسد به این که این پروسه زیر رهبری همین حکومت پوشالی موجود به پیش برده شود. برای ختم جنگ در افغانستان ضرور است که قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی که این جنگ را رهبری و مدیریت می‌کنند به توافق برسند و برای برقراری صلح به یک اجماعی که در آن منافع مشروع آنها و مردم افغانستان گنجانیده شده باشد، دست یابند. چنین جنگ‌های نیابتی در دیگر کشورهای نیز به همین گونه به پایان رسیده‌اند. این که می‌گویند جنگ تا زمانی ادامه خواهد داشت که طالبان تصمیم بگیرند که به آن پایان بدهند، یک عوام فریبی محض

است. زیرا همه می‌دانند که رهبری طالبان را نه افغان‌ها که کرنیل‌های پاکستانی و استخبارات نظامی آن کشور به عهده دارند. رهبران طالبان با کوچکترین بی‌گفتی مورد آزار، اذیت و شکنجه قرار گرفته، زندانی شده و به شکل بی‌رحمانه به قتل رسیده‌اند.

«بورد مشورتی صلح» کوچکترین نقش و صلاحیتی در آوردن صلح در کشور نخواهد داشت و بیشتر ماهیت نمایشی و دست‌پاکن دارد و به وسیله‌ی برای کمپاین تبلیغاتی انتخابات سال آینده ریاست جمهوری مبدل خواهد گردید؛ حالا که چنین است، بهتر نیست موقعیت شان را در شرایط فعلی به گونه دقیق درک کرده و حداقل برای یک بار اگر هم شده از خود شهادت نشان داده و با استفاده از همین فرصت در قدم نخست از آقای غنی بخواهند که به این بازی مضحک خاتمه داده و از کاندید شدن دوباره برای مقام ریاست جمهوری صرف نظر نماید، تا از این طریق راه برای یک انتخابات سراسری، سالم و عادلانه تا حد ممکن باز گردد.

حالا که جنرالان و دیپلمات‌های کار کشته پاکستان در میدان جنگ و سیاست پیروز اند و بطور قطع نمی‌خواهند این پیروزی‌ها را فدای گل روی رهبران عوام فریب کابل سازند، این وظیفه نخبگان سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور است تا هم صدا شده و در یک عمل مشترک از وضعیت بوجود آمده به نفع دموکراسی، آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی استفاده برند. اینها باید بازی‌های کوچک سیاسی را کنار گذاشته و یک بازی بزرگ ملی و سراسری را سامان داده، نگذارند یکبار دیگر افغانستان زیر کنترل کامل پاکستان قرار گرفته و تاجر طالبانی در سراسر کشور حکمفرما گردد.

۱۶ دسمبر ۲۰۱۸ برابر با ۲۵ قوس ۱۳۹۷

جلوگیری از بروز یک فاجعه بزرگ دیگر!

با وجود مذاکرات یک تیم بزرگ از ایالات متحده امریکا به رهبری زلمی خلیل زاد و به اشتراک نماینده‌گان قصر سفید، وزارت دفاع، وزارت خارجه، سی آی ای و دیگر کارشناسان حوزه مربوط با نماینده‌گان طالبان در قطر که توسط شماری از جنرالان و دیپلمات‌های کارکنسته پاکستانی نیز همراهی می‌شوند و اکنون این مذاکرات در سطح کارشناسان ادامه دارد و به زودی در سطح نخستین از سر گرفته خواهد شد؛ ولی بنابر نبود اجماع در داخل کشور و به ویژه در حکومت وحدت ملی با نخبگان سیاسی و اجتماعی اثرگذار و نبود یک استراتژی مشخص سیاسی - نظامی نه تنها این پروسه "صلح" به موانع مواجه گردیده که خطر از هم پاشیدن آن و بروز یک فاجعه دیگر نیز روز تا روز برجسته تر می‌گردد.

روند کنونی نشان می‌دهد که ایالات متحده امریکا می‌خواهد از "باتلاق افغانستان" گویا به نحوی آبرومندانه خارج شود و تلاش دارد هر چه زودتر بخش بزرگ سربازان خود را به خانه برگرداند. اگر افغان‌ها به یک "مصالحه جامع و همه قبول" برسند و حکومتی مطابق حال شان را که همچنان دوست امریکا باقی بماند، تشکیل بدهند، خوب و الا تا معامله نهایی با طالبان و در نهایت تکرار تاریخ و به نحوی دیگر تا سرحد قبول فاجعه "امارت اسلامی افغانستان" نیز پیش خواهند رفت.

رهبران سیاسی افغانستان، با دریغ، فرصت‌های بزرگ تاریخی را با یاهه گویی‌ها، خود بزرگ بینی‌ها و چسپیدن به هر قیمت به مقام‌های که تصور می‌کنند میراثی و یا غنیمت جنگی هست و به هیچ شرایطی نباید آن را از دست داد، ضایع می‌سازند و زیر نام "مصالحه ملی" آشتی و صلح با برادران ناراضی، در حقیقت حاضر

نمی‌شوند در این راه کوچکترین قربانی را و آن هم در موقع مناسب، متقبل شوند و از دیدگاه آنها صلح پایدار و عادلانه، نه بر اساس داد و گرفت و مصالح ملی و کشوری بل به این مفهوم افاده می‌گردد که همه مخالفان جنگی و سیاسی و آنهم پس از بیش از چهل سال جنگ برادر کشی، در زیر چتر زعامت خود شان قرار گیرند. تاریخ و زمانه ثابت ساخته است که همچو به اصطلاح رهبران خود کامه و خود شیفته را صرف می‌توان با جراحی و با خشونت از قدرت بر انداخت. و دیدیم آن رهبرانی را که تا آخرین لحظه حیات تصور می‌کردند که گویا همه مردم "عاشق" شان اند و در همین تصور و اوهام ساده لوحانه به گونه فجیع کشته شده اند. آنها درایت و جرأت این را نداشتند که درک کنند که فرصت سوزی دیگر امکان ندارد و موقع آن است که باید با قدرت و مقام وداع گفت. سیاستمداران و دولتمداران عاقل این پند را بایست آویزه گوش خود سازند و بدانند چه وقت به صحنه سیاست و قدرت داخل شوند، و مهمتر از آن، بدانند که در کدام زمان این صحنه را ترک گویند.

تجربه همین، دست کم هژده سال اخیر نشان می‌دهد که بنابر نبود یک استراتژی دقیق سیاسی - نظامی و بحران در مدیریت سیاسی کشور، یک گروه سخت بدنام، شکست خورده، فراری و مضمحل شده دوباره سربلند می‌کند و به نیروی مسلطی مبدل می‌شود که ابتکار عمل در میدان‌های نظامی و سیاسی را بدست گیرد. گویا همین گروه بدنام به بیش از شصت درصد جغرافیای کشور تسلط دارد و با ارتباط تنگاتنگ با کشورهای همسایه و منطقه از حمایت آنها نیز برخوردار گردیده است. جالبتر از همه این که در نهایت ایالات متحده امریکا با آنها به مثابه یک نیروی سیاسی نظامی سرگرم مذاکره و داد و گرفت است. در این مسیر چنان پیش می‌رود که این مذاکرات بیشتر شباهت به مذاکرات با دو دولت را به نمایش می‌گذارد. آنجایی که طالبان یا این لشکر مزدور پاکستان ضمانت می‌کند که از خاک

افغانستان پس از عقد موافقتنامه با آنها، دیگر کشورها و ایالات متحده امریکا مورد تعرض قرار نگیرد!

این وضعیت سخت ناگوار چگونه بوجود آمد و مسؤولیت آن به عهده کی‌ها است؟

به این باورم که بخش بزرگی از آگاهان می‌دانند که مسؤولیت کامل این وضعیت سخت مایوس‌کننده به دوش رهبران سیاسی همین هژده سال اخیر کشور است. این‌ها بودند که این گروه مزدور، فراری و بسیار بدنام که جنایات شان شهره آفاق است را به یک نیروی مسلط سیاسی نظامی مبدل ساخته‌اند. ضرور نیست تا همه اقدام‌های نابخردانه و ضد منافع ملی آنها را در این راستا، یک به یک بشماریم و بی‌گمان ذهن بیدار هر خواننده به آسانی آنها را مرور می‌کند.

حالا همین زعامت ناکام، مردم را به دو راهی این که یا باید از حکومت غنی حمایت صورت گیرد و یا این که از حاکمیت خشن طالبان استقبال به عمل آید، قرار داده‌اند. و در این معرکه بار دیگر با برداشت‌های نادرست از رویدادهای تاریخی و اداهای ملی‌گرایانه و عوام‌فریبانه، مردم را فریب می‌دهند.

به نظر نگارنده اگر زعامت موجود حداقل هوشیاری، علاقمندی و دلچسپی به آینده مردم و کشور داشته باشد، باید با صراحت بیان دارد که از نامزدی انتخابات ریاست جمهوری سال آیند انصراف می‌ورزد و تا تدویر انتخابات و انتخاب رییس جمهور آینده در راه پیشرفت پروسه صلحی عادلانه و پایدار و همچنان پروسه انتخابات سالم و شفاف ریاست جمهوری تمام تلاش‌هایش را متمرکز خواهد کرد. در نخستین اقدام یک هیات با صلاحیت ملی و همه شمول را برای مذاکره با طالبان در تفاهم با نخبگان سیاسی و اجتماعی تعیین کند و از بازی‌های که تا به حال در این زمینه انجام یافته بطور کامل خودداری بعمل آورد. با چنین اقدام هم

نظام ساقط نمی‌گردد و خلاء قدرت بوجود نمی‌آید که موجب تکرار تاریخ و فاجعه جبران ناپذیر گردد و هم برای خود اعتبار بزرگ کمایی خواهد کرد.

دیده شود که این زعامت کدام راه را انتخاب خواهد کرد؟

ضرور است تا در جهت تحقق این امر بزرگ همه نخبگان و جریان های سیاسی اثرگذار به شمول نامزدان ریاست جمهوری هم‌صدا شوند و به نحوی در تحقق آن سهیم گردند.

۳ فبروری ۲۰۱۹ برابر با ۱۴ حوت ۱۳۹۷

بهار، صلح و امیدها!

آمد آمد بهار است و بوی بهار می آید. در این هیاهو صدای نوروز را پس از سده‌ها می‌شنویم که همچنان در گوش زمان می‌پیچد و همه ساله و همواره رسم و آیین دلنشین این سرزمین باستانی را که مردمان آن به پاک فطرتی، نیک اندیشی، نیک گفتاری و نیک رفتاری باور و ایمان داشتند و شهره آفاق بودند، به یاد می‌آورد. بهار، این رستاخیز طبیعت، به جان و جهان روح تازه می‌دمد و آن را می‌شکوفاند و عطر مست کننده و دلپذیر نسیم بهاری و شگوفه‌های رنگارنگ و گل‌های وحشی صحرایی که در دشت و دمن می‌رویند، توگویی دنیا را از نو خلق می‌کند و به این ترتیب، طبیعت، بنی آدم را از تمام نعمت‌های بیکران و زیبایی‌های خویش بهره‌مند و برخوردار می‌سازد.

با آغاز فصل نو که نوروز نماد آن است، طبیعت متحول می‌شود و با شگفتن و سرسبزی دشت و دمن، که حامل شگوفایی، تعادل، مهربانی و همدلی‌ها است، دل و دماغ انسان نیز تازه و بهاری می‌گردد. خجسته آیین نوروز بر پایه بیداری گل‌ها و درختان و سر آغاز هنگامه‌ی آواز بلبلان سرمست و بی‌قرار، و غزل سرایی شاعران عاشق و قلم فرسایی ادیبان مشتاق، همواره همراه بوده است. این چرخش و رسم لایزال طبیعت هیچگاه کهنه نمی‌گردد، تغییر نمی‌کند و همه ساله در یک زمان معین به ثمر می‌نشیند. نفس تازه کردن زمین، صدای گام‌های نرم و نازک بهار، باز شدن برگ‌ها و به شگوفه نشستن درختان و بته‌ها، با رنگ‌ها و الوان حیرت انگیز، همراه با هوای ملایم و نم‌نم باران بهاری، جان و دل هر انسان با احساس را ویرایش و پیرایش می‌دهد.

با شنیدن صدای پای نوروز و آمد آمد بهار، با شگفتن طبیعت و دیدن این همه زیبایی‌ها در دشت و دمن که طبیعت بی‌ریا فرزندانش را، این گل‌ها و برگ‌های نوشگفته و بسیار زیبای بهاری را در برابر دیدگاه‌های انسان می‌گذارد و به این وسیله روحش را نوازش می‌دهد، جا دارد با شگفتن مهربانی‌ها و پاشیدن بذر محبت در چشم‌ها و دل‌ها و شستن چشم‌ها و جور دیگر دیدن، این آمد آمد را گرامی و پاس بداریم.

سال‌هاست که مردم سرزمین ما با این همه باورها و اعتقادات، به نوروز و به بهار و بخاطر بهتر شدن زندگانی‌شان به این رستاخیز طبیعت با امیدواری نگریسته‌اند و همواره آرزو نموده‌اند که سال نو برای‌شان خوشبختی، آرامش و صلح پایدار به ارمغان می‌آورد. با لبخندی بر لب و امید گرم و انسانی در دل به پیشواز بهار رفته‌اند و آن را گرامی داشته‌اند. ولی دریغ، سال‌هاست که تیر این آرزومندی و امید به خاک نشسته است و هر سالی که می‌گذرد، به درد و غم و رنج‌های بیکران مردم ما افزوده می‌شود.

به یاد بیاوریم آن همه تلاش‌های نهادهای بین‌المللی، شخصیت‌های خیرخواه، زمامداران کشورهای دوست را که با برنامه‌ها و طرح‌های منطقی و عملی‌شان کوشیده بودند تا دروازه صلح و آشتی را به روی مردم جنگ‌زده و ستمدیده کشور مان بگشایند. هر باری که چنین تلاش‌ها و مساعی آغاز گردیده و سروصدای آن در بیرون از کشور و یا در وطن پیچیده است، در سیمای مردم رنج‌دیده و جنگ‌زده‌ی ما، بارقه‌ی امید به فردا و آمد آمد صلح و آشتی درخشیده است. بارها و بارها این امیدها و آرزومندی‌ها به یاس و ناامیدی مبدل گردیده و چنین تصویری بوجود آمده است که گویا در این سرزمین، زمینه‌ها و استعداد پرورش فضای صلح و آشتی وجود ندارد، در حالی که این تصور بیخی نادرست است. هر باری که تلاش برای برقراری صلح و آشتی گرم گردیده، به زودی و دیری نه پایده که بار دیگر آتش

خانمانسوز و بی‌رحمانه جنگ و بربادی سرزده، شعله ور شده و همه امیدها را برباد داده است.

در جریان این همه سال‌ها، یگانه موافقتنامه‌پی که می‌توانسته راه را برای یک صلح دائمی، ثبات، ترقی و شگوفایی کشور بگشاید و دست بیگانگان را در امور داخلی کشور کوتاه سازد، همانا موافقتنامه ژنیو بود که در چهاردهم اپریل سال ۱۹۸۸ میان دولت‌های پاکستان و افغانستان و به ضمانت ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی، زیر نظر مستقیم سرمنشی ملل متحد و با سهمگیری و مساعی طولانی نماینده خاص آن سازمان به امضا رسید و به صفت یک سند بین‌المللی در ملل متحد ثبت گردید. این سند معتبر شامل موافقتنامه دو جانبه بین جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان در مورد اصول روابط دو جانبه به ویژه عدم مداخله، اعلامیه تضمین‌های بین‌المللی، توافقنامه دو جانبه جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان در مورد بازگشت داوطلبانه پناهندگان و توافقنامه مربوط به مناسبت‌های متقابل جهت حل و فصل مسایل مربوط به افغانستان می‌باشد. اما دیدیم که این چهار سند تاریخی و با اعتبار بین‌المللی به چه سرنوشتی مواجه گردید و بنابر بازی‌های بسیار خصمانه همسایه‌های طماع، بی‌تفاوتی قدرت‌های بزرگ و از همه مهمتر رفتار ضد وطنی، غیر ملی و فاقد دور اندیشی رهبران تنظیم‌ها و کادرهای سیاسی وابسته به آنها، به فراموشی سپرده شد و در نتیجه مردم افغانستان و سرزمین آن در یک روند طولانی به خاک و خون کشانیده شدند و هست و بود خود را از دست دادند. این بازی کثیف و روند به خون کشانیدن مردم و بربادی کشور در جریان این همه سال‌ها همچنان ادامه داشته است. به یاد بیاوریم که با وجود این موافقتنامه تاریخی و به ویژه موافقتنامه دو جانبه بین جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان در مورد اصول روابط دو جانبه به ویژه عدم مداخله و همچنان توافقنامه مربوط به مناسبت متقابل جهت حل و فصل مسایل مربوط به افغانستان، هرگز حکومت پاکستان

حاضر نگردید تا دولت جمهوری افغانستان را به رسمیت بشناسد و روابط اش را با افغانستان عادی سازد. در موجودیت چنین یک سند تاریخی و بین‌المللی که کمترین توجه به آن نشد، بودند اشخاصی که به مساعی خیرخواهانه بینن سووان چشم دوخته بودند و امید رسیدن به صلح را به دل می‌پروراندند! یک خیال ساده لوحانه و باطل که گام به گام به سقوط حاکمیت دولتی انجامید. خصومت جان‌سوز نظامیان پاکستان تا سقوط کامل دولت جمهوری افغانستان و به قدرت رسیدن مزدوران و عمال آنها، همچنان ادامه یافت. همان نیرنگ، توطئه و بازی‌های کثیفی که هم اکنون طالبان این ملیشه‌های پاکستانی با دولت افغانستان و بر طبق همان نسخه قدیم در پیش گرفته اند و حاضر نیستند به هیچ قیمتی با نماینده‌گان دولت بطور مستقیم به مذاکره بنشینند.

حالا هم مسأله صلح امریکا با طالبان به سرلوحه رسانه‌های داخلی و بین‌المللی مبدل گردیده است. آیا صلح امریکا با طالبان می‌تواند ضامن یک صلح استراتژیک، پایدار و عادلانه گردد؟

به سلسله مذاکره‌های امریکا با طالبان پنجمین دور و طولانی‌ترین دور آن که دو هفته پیش آغاز شده بود به تاریخ دوازدهم ماه مارچ در دوحه پایتخت قطر به پایان رسید. در این آخرین دور هر دو طرف روی یک پیش‌نویس موافقتنامه، به توافق رسیدند. زلمی خلیل زاد، فرستاده ویژه امریکا برای صلح افغانستان و هیات مذاکره کننده این کشور در نشست قطر گفته است که در این مذاکرات «پیشرفت‌های واقعی» بدست آمده است. وی علاوه نموده که «توافق صلح مستلزم چهار موضوع است؛ تضمین از مبارزه بر ضد دهشت افگنی، خروج قوا، گفتگوهای بین‌الافغانی و آتش‌بس فراگیر.» او همچنان گفته است که مذاکرات بین‌الافغانی پس از توافق روی جدول زمان بندی خروج سربازان امریکایی از افغانستان آغاز خواهد شد. خلیل زاد اضافه کرده، هنگامی که پیش‌نویس توافقنامه

در مورد جدول زمان بندی خروج نظامیان امریکایی از افغانستان و اقدامات مؤثر بر ضد تروریسم نهایی می‌شود، گروه طالبان و دیگر افغان‌ها از جمله دولت وارد گفتگو های بین‌الافغانی برای «توافق صلح» و «برقراری آتش بس سراسری» خواهند شد. آقای خلیل‌زاد تاکید کرده، تا زمانی که روی تمام مسایل توافق نشده است، هیچ توافقی صورت نخواهد گرفت. وزارت خارجه امریکا و وزارت خارجه پاکستان هم از پیشرفت مذاکرها ابراز خوشبینی کرده اند. در گزارش‌ها آمده است که ملا برادر نیز از پیشرفت در مذاکرها صلح خوشبین است. وی در پیامی به چهره های سیاسی و جهادی می‌گوید که امید است آنان به بیرون از کشور نروند و در صف مقابل نیستند، زیرا به گفته ملا برادر، این چهره‌های سیاسی و جهادی و هم طالبان تجربه های زیادی از گذشته، گرفته اند. وی اضافه می‌کند که نظام آینده در افغانستان به ضرر هیچ کس نخواهد بود و افغانستان با کشورهای منطقه و جهان، رابطه‌ی را می‌خواهد که کشورهای دیگر با هم دارند. این پیام به گونه‌ی نشاندهند توافق بر تغییر نظام در افغانستان است.

در این گیر و دار، حکومت کابل از چگونگی جریان مذاکرات پشت پرده امریکا با طالبان بی‌اطلاع و سخت نگران است و تلاش می‌کند به هر وسیله ممکن آن را سبوتاژ و تخریب کند. این حکومت که تا حال موفق نشده یک اجماع ملی را در این زمینه بوجود آورد و یک تیم ملی همه شمول و گسترده مذاکره کننده با طالبان را شکل دهد، هنوز هم سنگ مذاکره مستقیم با طالبان را بر سینه می‌زند و تلاش دارد تا در دور بعدی طالبان به گونه مستقیم با حکومت کابل مذاکره کند. از توافق بوجود آمده چنین معلوم می‌شود که مذاکره با حکومت صرف به عنوان یک بخشی از مذاکره کنندگان بین‌الافغانی که متشکل از سازمان‌های سیاسی، اجتماعی و مدنی دیگر خواهد بود، مدنظر است، نه مذاکره مستقیم با حکومت کابل.

با وجود خوشبینی‌های که بازتاب می‌یابد این پروسه و روند خیلی زمان‌گیر خواهد بود و همچنان با دشواری‌ها و چالش‌های زیادی مواجه خواهد گردید. باید منتظر بود و دید که این کاروان صلح خواهی و صلح طلبی همانند با کاروان‌های که در بالا از آنها نام بردیم، به بی‌راهه می‌روند و یا این که شرایط جیواستراتژیک و جیوپولتیک منطقه و همچنان توجه بیشتر به رشد و توسعه اقتصاد منطقه‌پی در حال تغییر است و کشورهای متخاصم که در برقراری صلح و جنگ در افغانستان منافع استراتژیک دارند، در نهایت آینده را چگونه می‌بینند و به چه توافقی خواهند رسید؟

به هر حال بیش از چهار دهه است که مردم افغانستان با یک جنگ تحمیلی، خیلی مدهش، تباه کن و ویرانگر که خون فرزندان بی‌شمار این کشور را بر زمین ریخته، سردچار بوده اند و سخت رنج می‌برند. برای این مردم مهترین و حیاتی ترین مسأله در شرایط کنونی برقراری صلح پایدار، ثبات و امنیت است. در چنین شرایط همه مسایل دیگر به حاشیه می‌روند و از اهمیت آنها کاسته می‌شود. مردم می‌دانند که نه جنگ، جنگ میان افغان‌هاست و نه صلح می‌تواند به تنهایی صلح میان افغان‌ها باشد.

آمد آمد بهار را به فال نیک می‌گیریم و با امید فراوان به بهاری که در پیشروست می‌نگریم و آن را نمادی از شگفتگی، شگوفایی و سرسبزی می‌پنداریم و آرزو می‌کنیم تا مردم افغانستان در شهر و دیار شان با آرامش، صلح و صفا، همدلی و همدگر پذیری، برادری و برابری، نوروز را جشن بگیرند تا روز و روزگار شان بهاری گردد.

۱۹ مارچ ۲۰۱۹ برابر با ۲۸ حوت ۱۳۹۷

اگر از تاریخ نمی‌آموزیم، از رویدادهای روز بیاموزیم!

همواره سرنوشت آنانی که با صد نیرنگ و فریب، بخاطر کسب قدرت و حفظ آن به هر شیوه و وسیله ممکن دست یازیده اند، و با خودکامه‌گی و عوام‌فریبی برتدوام قدرت به غنیمت گرفته شده‌ی خود سعی ورزیده اند، ننگین و سخت ذلت بار بوده است. در برگ‌های تاریخ جهان و کشور ما همچون نمونه‌ها را به وفرت می‌توان دریافت و به خوانش گرفت. دور نرویم و اگر صرف به حافظه نسل زنده کنونی مراجعه شود، این پدیده رسوا را با به قدرت رسیدن شماری از زمامداران به وضاحت می‌بینیم و از سرنوشت شوم آنان باخبریم. اگر رویدادهای سیاسی روز در جهان را تعقیب کنیم، صرف چندی روزی از سقوط زمامداران الجزایر و سودان نمی‌گذرد. زنده‌گی یک زمانی پر افتخار بوتفلیقه که با اصرار نزدیکان و آنانی که از این زمامداری بهره سیاسی و اقتصادی می‌بردند و پس از چهل سال، حتا با فلج شدن کامل نیز عطش حفظ چوکی و قدرت ادامه یافت و سرانجام به چه رسوایی‌های بزرگی که انجامید. داستان عمر البشیر در سودان نیز کمتر از بوتفلیقه نیست. مردم در نهایت از این همه فساد جان‌سوز، عوام‌فریبی‌ها و نادیده گرفته شدن شان به ستوه رسیدند، دست به اعتراض زدند، قیام کردند و این دو شخصیت را در کام ذلت و رسوایی فروبردند. آنانی که تصور می‌کردند و توهم داشتند که ملت و مردم پشتی‌بان آنها اند و حتا به این توهم نیز رسیده بوده اند که گویا ملت به آنها عشق می‌ورزند!!

با دریغ، در کشور عزیز ما این همه آزمون‌های تاریخی نادیده گرفته شده و پیهم تکرار می‌شود. شمار زیادی از آنانی که به قدرت تکیه می‌زنند به ویروس بسیار مزمن قدرت طلبی سردچار می‌گردند، تمام رویدادها واقعه‌های اطراف و ماحول خود را

بیمارگونه می‌بینند و این رویدادها از نگاه و دید نادرست و مریض چند مشاور فاسد و چاپلوس شکل می‌گیرد و ناچار به گفته مشهور مردم که «ارگ یا مرگ» بر تداوم قدرت خویش اصرار می‌ورزد، فرصت سوزی می‌کنند تا سرانجام به سرنوشت شوم و جبران ناپذیر دچار نگردند، از خواب غفلت بیدار نمی‌شوند. این مقطع حساس و سرنوشت ساز کنونی کشور مستلزم خرد ورزی سیاسی و اتخاذ تصمیم عقلانی مبتنی بر منافع و مصالح علیای کشور می‌باشد که صرف با شکل دادن نسبی یک اجماع ملی، منطقه‌پی و بین‌المللی به وجود می‌تواند آمد، نه خود محوری و خود کامگی و خود شیفته‌گی.

چنین معلوم می‌شود که بازی‌های سیاسی و عوام فریبانه آقای غنی که برای کشور و مردم بسیار گران تمام شده و صرف در آن حفظ و تداوم قدرت شخصی وی مطرح بوده، به پایان خط رسیده است. باید جناب شان می‌دانستند که چنین طرح‌های را که قدرت‌های بین‌المللی به پیش می‌برند و سناریوهای مربوط به آن ساده و خطی نیست، بل شامل برنامه‌های گوناگون در حالت‌های متفاوت نیز می‌باشد که در صورت ناکام ساختن و یا شدن یکی، دیگری را به پیش می‌کشند. این مارگیرهای سخت آب دیده شده را نمی‌توان به سادگی فریب داد. جا دارد یکبار نگاهی به بازی‌های حفیظ الله امین با روس‌ها انداخت و از آن آموخت.

۲۱ / اپریل ۲۰۱۹ برابر ۱ ثور ۱۳۹۸

گسترش روز افزون داعش در افغانستان!

گروه افراطی داعش پس از شکست در خاورمیانه، بیشتر به منطقه‌های سرحدی و شمال شرق افغانستان انتقال داده شده و جابجا گردیده است. این گروه به خاطر قابلیت‌های پیچیده نظامی و استراتژی، ایجاد رعب و وحشت، کشتار ب‌سابقه و بی‌رحمانه غیرنظامیان، ترویج سبک جدیدی از زنده‌گی بربرمنشانه زیر پرچم خلافت اسلامی و با اتکا به قرائت سلفی از اسلام بنیادگرا، برعلاوه، تدوین یک استراتژی خاص و جهانی و تطبیق آن زیر عنوان شریعت ناب اسلامی در یک حوزه بسیار بزرگ کشورهای اسلامی و بیشتر از آن، خطر بسیار بزرگ‌تر و جدی‌تر از طالبان را به نمایش می‌گذارد.

یک مقام استخباراتی ایالات متحده امریکا در افغانستان به خبرگزاری اسوشیتدپرس گفته که حملات اخیر داعش در کابل «آزمایش مقدماتی» برای حملات بزرگ‌تر در اروپا و ایالات متحده امریکا است. این مقام که به دلیل حفظ امنیت عملیاتی اش نخواست نامش فاش شود، گفت: «این گروه در مدت بسیار کوتاه تهدیدی از افغانستان برای کشورهای ما است.» او افزوده که ماموریت اصلی داعش انجام حمله‌های خارجی در اروپا و ایالات متحده امریکا است. «این هدف آن هاست. فقط یک مسأله زمانی است. این بسیار ترسناک است.»

بروس هوفمن رییس مرکز مطالعات امنیتی در دانشگاه جورج تاون، افغانستان را به صفت پایگاه جدید احتمالی داعش پس از شکست این گروه در عراق و سوریه می‌داند. او با اشاره به «مقدار زیاد انبار اسلحه» در شرق می‌گوید: «دولت اسلامی در عراق و سوریه توجه‌ها و منابع زیادی را به افغانستان متمرکز کرده است.»

شاخه افغانستان گروه داعش در سال ۲۰۱۴ اندکی پس از آن ابراز وجود کرد که این گروه مناطق وسیعی را در سوریه و عراق به تصرف خود در آورد و «خلافت اسلامی» خودخوانده را اعلام کرد. شاخه افغانستان این گروه خود را «ولایت خراسان» داعش می‌خواند، نامی که در قرون وسطی به مناطقی از افغانستان، ایران و آسیای مرکزی اطلاق می‌شد. این گروه ابتدا در افغانستان شمار محدودی جنگجو داشت که بیشتر جنگجویان طالبان پاکستانی رانده شده از پایگاه‌های شان در امتداد مرز و همچنان افراد ناراضی طالبان افغان بودند. جنگجویان شاخه افغانستان داعش به ابوبکر البغدادی، رهبر این گروه بیعت کرده اند.

با هدف قرار گرفتن فرماندهان داعش توسط نیروی هوایی ایالات متحده امریکا، این گروه در ابتدا ضربه‌های سختی را متحمل شد. اما زمانی دوباره تقویت یافت که در سال ۲۰۱۵ جنگجویان جنبش اسلامی اوزبکستان به آن پیوست. بر اساس اطلاعات منتشر شده در رسانه‌ها، امروز تخمین زده می‌شود که داعش در افغانستان هزاران جنگجو دارد که بیشترین از آسیای میانه اند، اما برخی شان از کشورهای چین، هند، بنگله دیش و همچنان اویغورهای چین نیز می‌باشند.

شاخه افغانستان گروه داعش که در ابتدا در بخشی کوچکی از ولایت‌های کتر و ننگرهار هم مرز با پاکستان به فعالیت آغاز کرد به تدریج این فعالیت‌ها را به منطقه‌های گسترده تر و کوهستانی به شمول چهار ولایت ننگرهار، نورستان، کتر، لغمان و همچنان به شمال شرق افغانستان توسعه داده است. بر اساس گزارش دویچه وله، اجمل عمر عضو شورای ولایتی ننگرهار می‌گوید: «فعلا در کتر وضعیت طوری است که در طرف راست سرک طالبان قرار دارند، داعش در سمت چپ سرک و حکومت در وسط آن قرار دارد.» این عضو شورای ولایتی می‌افزاید: «زمانی که داعش در افغانستان به فعالیت آغاز کرد، شاید حدود ۱۵۰ نفر بودند، حالا شمار آنها به هزاران و هزاران نفر می‌رسد.»

نشر ویدیوی اخیر ابوبکر البغدادی آشکارا نشان می‌دهد که وی این ویدیو را در یکی از مناطق سرحدی افغانستان ضبط و ثبت کرده و به نشر رسانیده است. این خود اهمیت بسیار مهم استراتژیک این مناطق کوهستانی و دشوارگذار را برای گسترش فعالیت‌ها و عملیات‌های تخریبکارانه بعدی آنها نشان می‌دهد و نباید فراموش گردد که اسامه بن لادن نیز از همین مناطق، بیشترین استفاده‌ها را برده بود.

مقام استخباراتی ایالات متحده امریکا که در بالا از وی ذکری به عمل آمد می‌افزاید: «خبر بد این است که این گروه مناطق کلیدی و ارتفاعات مخفی را به تصرف می‌آورند، جایی که می‌توانند دسترسی آزاد به پول، اسلحه و تجهیزات داشته و در آنجا می‌توانند آموزش دیده و حملات خود را طراحی و راه اندازی کنند و تسهیل بخشند.» وی به این باور است که اولویت نظامی شماره یک آنها، گسترش مناطق زیر کنترل شان در شرق و شمال شرق افغانستان می‌باشد.

این مقام استخباراتی امریکا می‌افزاید که در نبود یک استراتژی تهاجمی مبارزه با تروریسم، شاخه افغانستان گروه داعش قادر خواهد بود که حملات بزرگی را در سال‌های آینده در ایالات متحده امریکا و اروپا راه اندازی کند. او می‌گوید که جنگجویان بازداشت شده داعش در افغانستان با اعضای این گروه در دیگر کشورها ارتباط داشته اند. مقام‌های امنیتی دست کم هشت تن را در پیوند به شاخه افغانستان داعش در ایالات متحده امریکا بازداشت کرده اند. مارتین عزیز یی برند، جوان ۱۸ ساله از تکراس که حمله‌ی را طراحی کرده بود، گفته است که از داعش الهام گرفته و قصد داشت به جنگجویان این گروه در افغانستان بپیوندد. او در ماه اپریل به ۲۰ سال زندان محکوم گردید. رحمت عقیلوف مرد ۳۸ ساله اوزبک که در سال ۲۰۱۷ در استاکهلم موتر خود را بر عابرابان راند، نیز با جنگجویان در افغانستان ارتباط داشت. به گفته مقام‌های استخباراتی در داخل افغانستان، این گروه در تلاش جلب دانشجویان در دانشگاه‌ها می‌باشند، افغان‌های که با فن

و تکنیک آشنا بوده، به سادگی می‌توان به خارج سفر کنند و با استفاده از رسانه‌های اجتماعی می‌توان در برنامه ریزی حملات به آنها یاری رسانند.

روسیه همراه با امریکا و برخی کشورهای دیگر، از فعالیت‌های داعش در افغانستان ابراز تشویش و نگرانی کرده و این زنگ خطر را به صدا در آورده است. وزیر دفاع روسیه در دیدار از قرغیزستان، افغانستان را «تخته خیز» داعش پس از شکست این گروه در خاور میانه عنوان کرده و دیگر مقام‌های روسی و کشورهای آسیای میانه همواره از این ناحیه ابراز نگرانی جدی داشته‌اند. در آخرین گزارش رسانه‌ها، رییس جمهور روسیه گفته است که وی با دقت خاص روند اوضاع در افغانستان را زیر نظر دارد.

خطر بالقوه و بسیار مدهش گسترش گروه افراطی داعش در آسیای جنوبی و میانه، به ویژه پاکستان، افغانستان، تاجکستان، ازبکستان و بخشی از چین بیشتر از هر جا و مکان دیگری متصور است. در این کشورها، بستر مساعدی برای پیدایش و گسترش این ویروس کشنده فراهم بوده و بنابر عقب مانده‌گی اجتماعی، فقر اقتصادی و فرهنگی، تعصبات مذهبی و خرافه‌پسندی، موجودیت لایه‌ها و اقشار زیر ستم و عقب‌گرا، بی‌عدالتی و آرمانگرایی برای برقراری عدل اسلامی زیر پرچم خلافت اسلامی، انگیزه‌های را می‌سازند که گروه‌های بزرگی از مردمان این جوامع را برای جلب و جذب در صفوف رزمندگان داعش آماده می‌سازد و از آنها تا آخرین رمق حیات بهره می‌برد. آنها نیز با درنده‌خویی و بربریت و گویا فی سبیل الله، بی‌هراس می‌رزمند.

با موجودیت این خطر بالقوه و بسیار مدهش، می‌توان به آسانی درک کرد که چرا امریکا، روسیه، چین و دیگر کشورها، همه با اشتیاق کامل به سوی طالبان روی آورده‌اند و مسأله «صلح با طالبان» را جدی گرفته‌اند. مسکو دو بار میزبان

جلسه‌یی بوده است که در آن طالبان و چهره‌های سیاسی افغانستان اشتراک داشته‌اند. نماینده خاص وزارت خارجه امریکا زلمی خلیل‌زاد هفتمین دور مذاکرات با طالبان را به اشتراک نماینده خاص آلمان در دوحه آغاز می‌کند و از پیشرفت مذاکرات با آنها راضی به نظر می‌رسد و در این روند، اجماع منطقه‌یی و بین‌المللی را به گفته‌شان نیز بدست آورده است. اجلاس سه جانبه، امریکا، روسیه و چین و توافق بر یک سلسله مسایل کلیدی که در اعلامیه مشترک شان به نشر رسیده، راه را برای تفاهم بین این کشورهای باز ساخته است. دولت چین هم تلاش می‌کند تا ابتکار عمل را در روند صلح در افغانستان در دست گیرد و از معاون سیاسی رهبری طالبان و هیات مذاکره‌کننده این گروه در دوحه به دیدار از پکن دعوت کرده است تا در باره مذاکرات صلح با این گروه رایزنی کند.

مشکل اساسی را حالا آغاز مذاکره میان افغان‌ها و توافق گروه‌های سیاسی افغانی و حکومت به ایجاد یک تیم مشترک و همه شمول در مذاکره با طالبان و چگونگی ایجاد یک ساختار قدرت و اداره دولتی همه قبول برای آینده، تشکیل می‌دهد.

پرسش اساسی این است که گروه‌های شکست خورده داعش در عراق و سوریه و حتا رهبری شان شخص ابوبکر البغدادی و دیگران، چگونه از جنگ‌های مدهش در این کشورها به سلامت مانده و چگونه صحیح و سالم به مناطق سرحدی و از آنجا به شمال افغانستان انتقال داده شده‌اند؟ و در اینجا زمینه‌های گسترش فعالیت‌های تخریب‌کنانه آنها فراهم می‌گردد. ادعا می‌شود که آنها به وسیله هواپیماهای اختصاصی در میدان‌های جنگ نجات یافته و سپس در مناطق امن جابجا گردیده‌اند. بدون شک صلح با طالبان یک بخش مهمی از گروه طالبان را به دامن گروه داعش می‌افکند و زمینه گسترش بیشتر آنها را فراهم می‌سازد و با درک این مسأله باز هم این پرسش مطرح می‌گردد که «پروژه داعش سازی» همانند با

«پروژه طالب سازی» و با استفاده از تجربه‌های گذشته برای ایجاد ثبات و برقراری صلح و آرامش در افغانستان تا چه حد تأثیر منفی خواهد گذاشت؟

سرانجام در پی گیری این رویدادها به این نتیجه می‌رسیم که بحران و بی‌ثباتی متداوم در افغانستان وارد یک مرحله جدیدی خواهد گردید.

۱۸ جون ۲۰۱۹ برابر با ۲۸ جوزا ۱۳۹۸

با یک اشاره انگشت، به سوی پاکستان دویدند!

شماری از سیاست‌گرانی که تار و پود برخی از آنان با پاکستان و نهادهای بدنام آن کشور پیوند خورده، با شتاب و بدون درک و آشنایی از برنامه اصلی گردانندگان یک گردهم‌آبی مشکوک به سوی لاهور، پاکستان دویدند. این گردهم‌آبی یا کنفرانس، نخست زیر نام «نشست بین‌افغانی صلح» مطرح گردید و بعد ها آن را «کنفرانس صلح افغانستان» نامیدند. شاید این مشتاقان پاکستان به تصور این که این کنفرانس هم مانند با کنفرانس مسکو زمینه ملاقات با طالبان را فراهم می‌گرداند و شاید این بار از اثر لطف آی اس آی شورای کویته طالبان در این کنفرانس اشتراک داشته باشند، سر از پا نشناخته به آن کشور سفر کردند. این شتاب و عجله به حدی بود که این سیاستگران حتی با محتوی و مواد کنفرانس پیشاپیش آشنا نگردیدند.

این عالی جنابان، پس از رسیدن به لاهور و نشستن در یک صنف درسی به فرموده‌های آموزگار پاکستانی شان جناب وزیر خارجه آن کشور با شیفته‌گی گوش فرادادند و از نیت‌های نیک (!) پاکستان در ارتباط به افغانستان و آینده این کشور باخبر شدند و با سر شور دادن‌ها آن را تایید می‌کردند.

در این کنفرانس نه از طالبان خبری بود و نه از مقام‌های پاکستانی، سیاستمداران، پژوهش‌گران و نامه‌نگاران آن کشور!!

بارها دولت و به ویژه نهادهای استخباراتی، اطلاعاتی و امنیتی پاکستان ثابت کرده اند که سیاستگران افغانستان و آنانی که دست آموز این نهادها در دهه هشتاد و پس از آن بوده اند، یک گام هم در مغایرت با سیاست‌های آنها نمی‌گذارند و این

پیوندها آنقدر عمیق و گسترده است که اینها صرف به بازیچه معمولی در نوک انگشتان آن نهادها قرار می‌گیرند.

یک هموطن ساده که شاهد جنگ‌های نیابتی و تحمیلی چهل ساله پاکستان در افغانستان بوده، به درستی درک می‌کند که استراتژی پاکستان در ارتباط به افغانستان ثابت و پایدار است و در آن هیچ تغییری نیامده و آنها صرف با مهارت تکتیک‌ها را عوض می‌کنند و با فریبکاری و نیرنگ بیشتر با اذهان عامه در هر دو کشور بازی می‌کنند. ولی سیاستگران وابسته و آنانی که در تلاش حفظ قدرت و منافع خود اند، این اصل بسیار روشن و دقیق را نادیده گرفته و نمی‌خواهند درک کنند.

۲۳ جون ۲۰۱۹ برابر با ۱ سرطان ۱۳۹۸

در حاشیه موافقتنامه احتمالی امریکا با طالبان!

مذاکره‌های پنهانی و بسیار محرم میان امریکا و طالبان، این بازی محیلانه و مضحکی که در جریان دست کم یک سال میان نماینده خاص امریکا، زلمی خلیل‌زاد و هیات طالبان به سرکردگی ملا برادر در دوحه قطر جریان داشت، سرانجام به بن بست رسید و از جانب رییس جمهور امریکا خاتمه یافته، پنداشته شد. رسانه‌های امریکایی اصلی‌ترین دلیل تصمیم آقای ترامپ را اختلاف‌های داخلی در شورای امنیت ملی آن کشور و اختلاف میان مایک پمپو و جان بولتون و مخالفت چهره‌های قدرتمند جمهوریخواه و نظامی امریکا عنوان کرده‌اند. نظر رییس جمهور امریکا در ارتباط به جنگ افغانستان بسیار روشن است و بارها به شیوه‌های گوناگون آن را بیان داشته است. این جنگ برای آقای ترامپ یک جنگ مسخره و بی‌هوده است و نه باید امریکا در این جنگ منابع، سرمایه و نیروی انسانی اش را از دست دهد. شاید بر بنیاد همین دکترین، آقای خلیل‌زاد با گروه طالبان به توافقی دست یافت که مبتنی بر آن صرف خروج آبرومندان و بی‌تلفات سربازان امریکایی تضمین فراهم گردد. سایر مطالب که در برنامه چهار فقره‌ی وی بازتاب داشت، در جریان مذاکره‌ها و با پافشاری هیات طالبان اهمیت خود را از دست دادند. آتش‌بس و مذاکره میان افغانی که در این مرحله از اهمیت خاصی برخوردار بود، به بعد موکول گردید.

در حقیقت موافقتنامه احتمالی امریکا با طالبان که زیر نام «امارت اسلامی افغانستان» نشانی شده به رسمیت شناختن این گروه تروریستی به مثابه دولت و نقض کامل حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان تلقی می‌گردد. با این موافقتنامه دولت موجود «جمهوری اسلامی افغانستان» که محصول و دست

پخت امریکا است، به صفت متحد استراتژیک امریکا و دولت پذیرفته شده در سطح بین‌المللی از اعتبار ساقط می‌گردد و نظام جدید سیاسی را هم جناح پیروز یعنی طالبان با اشتراک دیگر نیروهای افغانی در مذاکرات میان افغانی به میان می‌آورند. تا جایی که محتویات موافقتنامه درز نموده است در حقیقت عقد چنین موافقتنامه‌ی به معنی پذیرش شکست امریکا در افغانستان و پیروزی کامل طالبان و به عبارت دیگر نظامیان و حکومت پاکستان به شمار می‌رود.

در این راستا بهتر است به گفته‌های مایکل سمپل، پژوهشگر مسایل افغانستان در دانشگاه بلفاست و به گفته طالبان از کارمندان ام ای شش بریتانیا که نخستین کسی بود که در سال ۲۰۰۸ گفتگوهای پنهانی با رهبران طالبان را به پیش می‌برد و وظیفه میانجی را به عهده گرفته بود پردازیم. فعالیت‌های وی در آن زمان به گونه چشم‌گیری موجب مزاحمت اداره کابل گردید و در نهایت دولت کوزی ناگزیر او را با شتاب از افغانستان اخراج کرد. گفته می‌شود حالا به صفت مشاور شورای عالی صلح در افغانستان اجرای وظیفه می‌کند. بر اساس گزارش یکی از رسانه‌ها وی می‌گوید: "مذاکره‌کنندگان طالبان در قطر از روند مذاکرات انتظار بسیار بلندپروازانه داشتند و رویکرد کاملاً برد- باخت را در این روند دنبال کردند که نتیجه آن پیش‌نویس توافقنامه‌ی بود که دفاع از آن برای زلمی خلیلیزاد چه در کابل و چه در واشنگتن دشوار شده بود. وی اضافه می‌کند که در روزهای پیش از توییت آقای ترامپ، افراد طالبان در افغانستان و پاکستان به او گفته بودند که این توافق "چنان به نفع طالبان است که حتی باور کردنش، برای آنها دشوار است. این توافق در حقیقت تضمینی برای برقراری دوباره امارت اسلامی طالبان است."

آقای سمپل می‌افزاید "طالبان مصلحت‌گرا" به او گفته‌اند که اشتباه استراتژیک ما این بود که بیش از حد روی طرح خروج نیروهای امریکایی از افغانستان متمرکز

شدیم، در حالی که این طرح در هر صورت عملی می‌شد و نباید دولت افغانستان را نادیده می‌گرفتیم.

مایکل سمپل می‌گوید: "موضوعی که از مذاکرها یک سال گذشته روشن شد این است که امریکا نشان داد که قصد دارد نیروهای خود را از افغانستان خارج کند با وجود این تصمیم، امریکا نمی‌خواهد خروج نیروهایش از افغانستان این کشور را به ورطه جنگ داخلی سقوط دهد. به گفته او همه موافقند که خروج نیروهای امریکایی باید مسئولانه صورت بگیرد و بهتر است امریکا این بار طرح خروج نیروهایش را با دولت افغانستان مورد مذاکره قرار دهد. گروه طالبان هم بهتر است در دور بعدی مذاکرها برخورد واقع‌بینانه‌تر داشته باشند و از رویکرد برد- باخت در مذاکرات دست بکشند."

با در نظر داشت تحلیل دقیق مایکل سمپل این پرسش به میان می‌آید که چرا هیات طالبان و رییس حکومت کابل اشرف غنی هم‌زمان و آنهم چند روز پیش از سالگرد یازدهم سپتمبر به کمپ دیوید دعوت می‌شوند؟ اگر قرار بود که موافقتنامه در قطر امضا شود این دعوت به چه منظور ترتیب یافته و در پشت آن چه اهدافی نهفته بود؟ این معما باید روزی روشن گردد. شاید بنابر مشوره خلیل‌زاد که به نحوی در مصاحبه وی با تلویزیون طلوع نیز گفته شد، به این معنی که افغان‌ها را می‌توان در یک نشست بزرگ با هم به توافق رساند و در نهایت با یک دعای خیر به نتیجه رساند، می‌خواستند که رهبران طالبان و حکومت کابل را آقای ترامپ در یک اجلاس مشترک با هم آشتی داده و در نتیجه اعلامیه صلح را امضا و آتش‌بس در افغانستان جنگ زده را برقرار سازند.

بنابر برخی گزارش‌ها اعضای طالبان در این مورد نیز نگرانی داشته‌اند. شاید آقای ترامپ قانع ساخته شده بود که با چنین شیوه عنعنوی افغانی و بسیار ساده، یک

معضله بسیار پیچیده سیاسی - نظامی چهل ساله را حل کرده و به افتخار بزرگ سیاسی دست یابد. دعوت از طالبان به مثابه یک گروه دهشت افکن که عملاً در میدان جنگ با امریکا می‌رزمند در کمپ دیوید، غیر قابل باور بوده و خیلی حساسیت برانگیز شد. باری «آدام کینزینگر» نماینده الیونیز در کنگره امریکا که در افغانستان نیز خدمت کرده در توبیتی نوشته است: «هیچ عضوی از طالبان نباید هرگز پا به آنجا بگذارد. رهبران یک سازمان تروریستی که ارتباطش را با یازدهم سپتمبر رد نکرده است و همچنان شرارت می‌کند، نباید به کشور ما اجازه داده شود. هرگز.»

با پذیرش این که دیپلماسی و حل سیاسی مسأله افغانستان یک حقیقت مشترک و پر طرفدار است، «اندرو ویلدر» کارشناس افغانستان و معاون برنامه «موسسه صلح ایالات متحده امریکا» برای آسیا می‌گوید: «از این واقعیت غافل نشویم که پس از هجده سال تلاش، واضح است که شکست نظامی طالبان توسط نیروهای امریکایی و افغان گزینه واقع بینانه بی نیست.»

حالا که شکست نظامی طالبان شامل استراتژی ایالات متحده امریکا نیست و واقعینانه تلقی نمی‌گردد، پس باید صلح کرد و صلح هم دشمنان قسم خورده و بالقوه خود را در داخل افغانستان و خارج از این کشور دارد که همواره و در جریان این همه سال‌ها این روند را تخریب و سبوتاژ کرده اند و در نتیجه جنگ و برادر کثی افغان‌ها بخاطر منافع، اهداف و مقاصد شوم دیگران همچنان ادامه یافته و می‌یابد.

دیر یا زود، امریکا با طالبان بار دیگر به میز مذاکره بر خواهند گشت؛ ولی باید به این درک و مسؤولیت رسید که در نهایت این گره کور صرف به دست خود افغان‌ها و با یاری دوستان افغانستان باز می‌گردد.

آیا ما با وجود سپری شدن چهل سال جنگ و برادر کشی به این ظرفیت و شایسته گی خواهیم رسید؟

۲۲ سپتمبر ۲۰۱۹ برابر با ۳۱ سنبله ۱۳۹۸

تداوم تراژیدی افغانستان، انتخابات و بی‌تفاوتی جامعه جهانی!

بیش از چهل سال می‌شود که جنگ و خونریزی در افغانستان همچنان ادامه دارد و هستی مادی و معنوی این کشور را بریاد می‌دهد. شاید افغانستان در جهان، در این زمینه و با این ابعاد یک استثنا بوده باشد. تراژیدی این کشور در بسا موارد بی‌سابقه و کم‌نظیر است. مهمترین خصوصیت این جنگ نیابتی و استخباراتی این است که مردم افغانستان بخاطر اهداف شوم و جنایتکارانه دیگران به شمول قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌بی به نام‌های گوناگون و زیر لوای متفاوت، بیشترین یکدیگر خود را می‌کشند و قربانی می‌دهند. هیزم اصلی این جنگ خانمانسوز، صرف مردم افغانستان است که در جریان این همه سال‌ها کشور خود را بریاد داده اند، ده، قریه، شهر، نهادهای مدنی، فرهنگی و صنعتی، زیربناها، جاده‌ها و شاهراه‌ها و حتا آبدیه‌های تاریخی خویش را نیز به خاک یکسان کرده اند. افغانستان با این همه میراث‌های بزرگ فرهنگی و تاریخی، بنابر موقعیت در چهارراه تمدن‌های باستان، خود نیز مهد تمدن‌های فراموش ناشدنی در ادوار مختلف تاریخی بوده است. حالا از این منظر، این کشور باستانی و بسیار غنی به یک خرابه‌بی وهشتناک مبدل گردیده و گو این که از گذشته‌های پرافتخار تاریخی این سرزمین، هیچ میراثی باقی نمانده است. آن شمار اندکی که اینجا و آنجا به نظر می‌رسد، در معرض توقان حوادث قرار دارد که یا بوسیله خشم طبیعت و جنگ و یا هم با بی‌تفاوتی ارگان‌ها و مردم ناآگاه در حالت نابودی قرار دارند. میراث‌های بزرگ تاریخی و فرهنگی مشترک این حوزه تمدنی را تا هنوز در کشورهای همسایه افغانستان، کشورهای آسیای میانه، بخشی از چین، ایران و پاکستان که بدرستی محافظت شده است، می‌توان دید.

تراژیدی افغانستان صرف به برباد رفتن هستی مادی و معنوی آن تمام نمی‌شود. مهمترین عنصر تشکیل دهنده این کشور، یعنی عنصر انسانی آن که در درازنای این جنگ ناتمام از هستی ساقط گردیده اند، بخش بزرگی از این تراژیدی را می‌سازد که جبران ناپذیر است. در جریان سال‌های جنگ تحمیلی، نیابتی و همچنان استخباراتی، ملیون‌های انسان این وطن که هر کدام آن یک واحد تولید بوده، کشته، زخمی و یا خانه بدوش گردیده اند. ملیون‌ها انسان این وطن از محل سکونت اصلی خویش بی‌جا شده، خانه پدری را ترک گفته و از وطن آبای خود فرار کرده، به کشورهای همسایه و دوردست پناه برده اند. در این راه‌های سخت دشوار گذار و پرمخاطره، خانواده‌ها برباد شده اند، عزیزان شان ناپدید گردیده اند و در زیر فشار و سختی‌های طاقت‌فرسای زنده‌گی در کشورهای بیگانه، مسخ گردیده اند.

پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، هجوم و سپس اشغال افغانستان در ماه اکتوبر همان سال و آنهم زیر نام آزادی مداوم، و براساس گزارش‌های نهادهای بین‌المللی، سازمان‌های حقوق بشری و نهادهای مدنی در افغانستان، هزاران غیرنظامی کشته و ده‌ها هزار تن دیگر زخمی شده اند. پس از رویکار آمدن دولت ترامپ و اعلام راهبرد جدید واشنگتن در افغانستان، حملات هوایی پنتاگون در این کشور دو برابر شده است. جنگ و حملات هوایی نیروهای ائتلاف بین‌المللی به رهبری امریکا را می‌توان «طولانی‌ترین جنگ بدون وقفه» تاریخ ایالات متحده دانست. در واقع نیروهای امریکا و ناتو در افغانستان اصول اساسی حقوق بشر را آشکارا زیر پا گذاشته اند و در طول این هژده سال حضور نظامی آنها در افغانستان، غیرنظامیان بارها هدف حملات هوایی کورکورانه و عملیات جستجوی شبانه منازل قرار گرفته اند. کارشناسان نظامی و سیاسی به این باور اند که اگر چه جنایت‌های جنگی زیادی توسط سربازان ارتش امریکا علیه غیرنظامیان افغانستان صورت گرفته، اما

واشنگتن همواره تلاش کرده در کنار رسانه‌های غربی بر روی این حوادث ضد بشری سرپوش گذاشته و آن را در نطفه خفه کند.

بر اساس گزارش نشر شده توسط یوناما مبنی بر افزایش بی‌پیشنه تلفات ملکی در افغانستان، بیشتر افراد ملکی در عملیات های نیروهای افغان و ناتو به قتل می‌رسند. دفتر معاونیت سازمان ملل متحد در افغانستان (یوناما) با نشر یک گزارش نوشته است که در شش ماه نخست سال ۲۰۱۹، نیروهای افغان و متحدین بین‌المللی شان نسبت به گروه طالبان و دیگر گروه‌های تروریستی، افراد زیاد ملکی را به قتل رسانیده اند. و این نخستین بار است که تلفات افراد ملکی در افغانستان به این حد افزایش یافته است.

یافته‌های یک تحقیق بی بی سی نشان می‌دهد که در ماه اگست همین سال هر روز بطور میانگین هفتاد و چهار نفر از جمله نظامیان و غیرنظامیان در سراسر افغانستان کشته شده اند. منابع گوناگون قابل اتکا به بی بی سی تایید کرده اند که در این ماه در ۶۱۱ حادثه امنیتی ۲۳۰۷ نفر کشته شده و ۱۹۴۸ نفر دیگر مجروح شده اند. این آمار تلفات یک تصویر اجمالی از وضعیت سخت ناهنجار جاری در افغانستان را نشان می‌دهد. آگاهان سیاسی نظامی به این باور اند که آمار واقعی بیشتر از آنچه هست که در گزارش بازتاب یافته است. آنها می‌گویند که در جریان پنج سال گذشته تنها از نیروهای امنیتی شصت هزار قربانی گرفته شده است. به گفته آنها شمار زخمیان نیروهای امنیتی در جریان پنج سال گذشته به صدها هزار نفر رسیده است. پیش از این اشرف غنی در ماه دلو پارسال اذعان کرده بود که از آغاز حکومت داری او، چهل و پنج هزار نفر از نیروهای امنیتی در نبرد ها کشته شده اند.

این وضعیت اسفبار نشان دهنده آن است که در افغانستان در عمل قتل عام

مردم جریان دارد. قتل عامی که بیشترین غیرنظامیان، زنان، اطفال، جوانان و کهنسالان را قربانی می‌گیرد. در گزارش دیگری آمده است که ناامیدترین مردم جهان، مردم افغانستان اند. بررسی‌های موسسه نظرسنجی و تحلیلی گالوپ نشان می‌دهد که وضعیت زنده‌گی در افغانستان بدتر از سال‌های گذشته شده است. مردم افغانستان در شرایط بسیار بد اقتصادی و امنیتی زنده‌گی می‌کنند، یافتن وظیفه و کار برای مردم افغانستان بخصوص قشر تحصیل یافته بسیار سخت شده و آنان زنده‌گی خود را بدتر از هر کس دیگری در این کره زمین ارزیابی می‌کنند. با این شرایط غیر قابل تحمل، اکثر مردم افغانستان خواهان آن اند که هر چه زودتر از کشور آبایی خویش فرار کنند.

در چنین شرایط بسیار دشواری که افغانستان و مردم آن از سر می‌گذرانند، هفتاد و چهارمین نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد به روز سه شنبه بیست و چهارم سپتمبر کار خود را در مقر سازمان ملل در نیویارک آغاز کرد. بر اساس بیانیه‌ی سازمان ملل متحد، امسال رهبران کشورهای جهان علاوه بر شرکت در مباحث مجمع عمومی، در مجموعه‌ی از نشست‌ها با هدف تقویت اقدام‌های در زمینه «تغییرات اقلیمی»، «رشد پایدار»، «سلامت» و «صلح جهانی» نیز شرکت خواهند کرد. این نشست‌ها در ادامه پیگیری اهداف برنامه توسعه پایدار برگزار می‌شود که در سال ۲۰۱۵ میلادی توسط رهبران کشورهای جهان تصویب شده است. هفده هدف این طرح تاکید بر ضرورت مبارزه با فقر و گرسنگی، گسترش دسترسی به خدمات پزشکی، آموزش، اشتغال و عدالت در عین زمان حفاظت از محیط زیست و جلوگیری از تخریب کره زمین است.

دبیر کل سازمان ملل متحد آقای آنتونیو گوترش در سخنان افتتاحیه خود گفت: "منشور سازمان ملل متحد همه چیز را به ما می‌گوید که همانا مردم هستند. مردم در کانون تلاش‌های هر روزه ما قرار دارد." او افزود: "امیدوارم همکاری بین

دولت‌های جهان افزایش یابد و دخالت در امور دیگر کشورها متوقف شود. بحران سوریه باید هر چه رودتر پایان یابد." وی گفت: "هر اشبتاه کوچکی ممکن است باعث درگیری بزرگ در منطقه شود و ما باید برای تشویق طرف‌ها به خویشتنداری تلاش کنیم." در سخنرانی دیرکل هیچ حرفی نسبت به افغانستان و تداوم تراژیدی این کشور گفته نشد و پژواک و فریاد رنج‌های بیکران مردم افغانستان، آه و ناله مادران داغدار و در خون‌نشسته و اطفال بی‌پناه و آواره در تالارهای این سازمان جهانی هرگز بازتاب نیافته است.

آقای ترامپ رییس جمهور امریکا نیز در بیانیه اش خاطر نشان ساخت که امریکا به کار خود برای حل و فصل مسأله افغانستان بطور مسالمت آمیز ادامه می‌دهد. وی تصریح کرد که امریکا هرگز طرفدار جنگ‌های بی‌پایان نیست و او در صدد دست یافتن به آینده روشن‌تر برای افغانستان است. این در حالی است که آقای ترامپ در یک نشست خبری با صدراعظم استرالیا گفته بود که اگر می‌خواست می‌توانست جنگ افغانستان را به یکباره پایان دهد، اما این کار او منجر به کشته شدن ده میلیون تن می‌شد!

جالب این است که صدراعظم پاکستان با استفاده از اشتراک در اجلاس عمومی در نشستی در ارتباط به افغانستان و پیشینه آن مطالبی را گفته که تا حال هیچ مقام رسمی پاکستان با این صراحت بیان نکرده است. وی با ابراز پشیمانی از هم‌پیمانی با ایالات متحده گفت که ما نباید در جنگ امریکا در افغانستان به ائتلاف آن کشور می‌پیوستیم. وی بر لزوم خروج نیروهای امریکایی از افغانستان تاکید کرد و گفت که ما در جنگ افغانستان بزرگ‌ترین اشتباه تاریخ کشور را مرتکب شده ایم. وی با صراحت در شورای روابط خارجی امریکا در نیویارک گفت که ارتش پاکستان و آی اس آی، القاعده را برای جنگ در افغانستان آموزش دادند، پس همیشه یک رابطه میان القاعده و آی اس آی موجود بوده است.

در داخل کشور و در میان به اصطلاح رهبران و نخبه‌گان سیاسی و قومی کشور چه می‌گذرد؟ آنها زیر نام انتخابات ریاست جمهوری و در حقیقت برای حفظ و یا کسب قدرت سیاسی به هر معامله‌ی کثیف، فریب افکار عامه و ترویج بسیار گسترده فساد سیاسی دست می‌زنند تا بازار داد و گرفت‌های سیاسی را گرم سازند. این در حالی است که آگاهان می‌دانند که انتخابات ریاست جمهوری به شکل مهندسی شده، پُر از تقلب و تخطی و مغایر ارزش‌های دموکراتیک با نمایش‌های عوام فریبانه، دروغ‌های شاخدار و خاک زدن به چشم مردم، استفاده گسترده و غیرقانونی از قدرت و حاکمیت دولتی، حیف و میل بیت‌المال و پول‌های گدایی شده و خیراتی کشورهای خارجی، ایجاد ائتلاف‌های نامتجانس، معامله‌ها و خرید و فروش‌های سیاسی این میدان رقابت را گرم ساخته و به این وسیله با پررویی کامل به سرنوشت مردم افغانستان بازی می‌کنند. حالا که مبارزه‌های انتخاباتی به پایان رسیده و رای‌های مردم به هر شیوه و وسیله ممکن به صندوق‌ها ریخته شده، دیده شود که با چه نیرنگ‌ها، تخلف‌ها و تقلب‌های دقیق و برنامه ریزی شده، این آراء مورد دستکاری قرار گرفته و سرانجام از صندوق جادویی انتخابات همان چهره آشنا سریلند خواهد کرد.

با دربیغ، آنها مردم ستم‌دیده و جنگ زده افغانستان را در شرایطی قرار داده اند که به باور برخی‌ها باید میان «کولرا و طاعون» یکی را انتخاب کنند.

باید خاطر نشان گردد که در ارتباط به شمار جمعیت واجد شرایط برای رای دهی و شمار جمعیت ثبت شده برای رای دادن در انتخابات سوءتفاهم بوجود آمده است. بر بنیاد آن، شماری از دوستان بیشتر تاکید بر شمار جمعیت ثبت شده برای رای دادن دارند که این درست نیست. بر اساس انتخابات شورای ملی در حدود نه میلیون و دو صد هزار نفر برای آن انتخابات ثبت نام کرده بودند؛ ولی بر اساس حکم صریح قانون انتخابات آنانی که سن هژده را تکمیل کرده باشند،

مستحق رای دادن شناخته می‌شوند. بر این اساس، مطابق کتاب حقایق جهان از سازمان استخبارات مرکزی ایالات متحده امریکا (سی آی ای) فصل افغانستان، مجموع نفوس کشور ۳۴,۹۴ میلیون نفر ثبت شده است. نفوس از لحاظ سنی صفر تا چهارده ساله ۱۴,۲ میلیون یا ۴۱ درصد جمعیت را می‌سازد. متباقی نفوس از پانزده به بالا به تعداد ۲۰,۶۴ میلیون نفر می‌شود. بنابر این محاسبه، نفوس واجد شرایط رای دهی در مجموع بیست میلیون نفر تخمین می‌گردد. حالا که شمار رای دهندگان انتخابات ریاست جمهوری را دو میلیون نفر می‌گویند در این صورت ده درصد نفوس واجد شرایط در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرده اند. اگر کاندید برنده پنجاه جمع یک در صد آراء را ببرد در آنصورت این رقم برای نامزد نامبرده به پنج در صد تنزل می‌کند و در حقیقت رییس جمهور آینده از پنج در صد نفوس کشور نماینده‌گی خواهدکرد. وی به هیچ صورت حق ندارد خود را رییس جمهور منتخب مردم افغانستان بداند!

این آمار پایانترین سطح اشتراک در انتخابات ریاست جمهوری را به نمایش می‌گذارد و به هیچ وجه نمی‌تواند مشروعیت حقوقی و اخلاقی داشته باشد. اشتراک نکردن بخش بسیار بزرگی از جمعیت کشور، یعنی نود درصد نفوس آن در این انتخابات به معنی تحریم و بایکوت مطلق مردم است که ریشه در ناامیدی کامل مردم از این حکومت به اصطلاح وحدت ملی دارد.

مشخصه‌های اساسی این حکومت را نبود مدیریت سالم، بی‌کفایتی کامل، فساد بسیار گسترده سیاسی، مالی و اقتصادی، رفتار و کردار بسیار فریبکارانه و عوام فریبانه و عدم توجه حد اقلی به خواست های انسانی، اساسی و قانونی مردم می‌سازد که هویت زشت آنها را مردم بسیار به درستی شناخته و درک کرده اند.

با چنین انتخابات کذایی و آنچنانی و پی‌آمدهای ناشی از آن بحران در کشور عمیق‌تر شده، جنگ و خشونت، ادامه و گسترش یافته و در نتیجه تراژیدی مردم افغانستان همچنان تداوم می‌یابد.

۳۰ سپتامبر ۲۰۱۹ برابر با ۱ میزان ۱۳۹۸

بازی با انتخابات کذایی برای تداوم و یا کسب قدرت!

آگاهان ما می‌دانند که حکومت‌گران و سیاست‌گران افغانستان برای حفظ و یا کسب قدرت سیاسی به هر معامله‌ی کثیف، فریب افکار عامه و ترویج بسیار گسترده فساد سیاسی و اقتصادی دست می‌زنند تا بازار داد و گرفت‌های سیاسی را همچنان گرم نگه‌دارند. حالا بخشی بزرگی از مردم به خوبی می‌دانند که انتخابات ریاست جمهوری به شکل مهندسی شده، همراه با تقلب و تخطی و مغایر ارزش‌های دموکراتیک و با نمایش‌های عوام‌فریبانه، دروغ‌های شاخدار و دُم‌دار، خاک زدن به چشم مردم، استفاده بی‌رویه و غیرقانونی از قدرت و حاکمیت دولتی، حیف و میل بیت‌المال و پول‌های گدایی شده و خیراتی کشورهای خارجی، ایجاد ائتلاف‌های نامتجانس، معامله و خرید و فروش‌های سیاسی، این میدان رقابت را گرم ساخته و با پُررویی کامل به سرنوشت مردم افغانستان بازی می‌کنند. آنها مردم ستمدیده افغانستان را در شرایطی قرار داده‌اند که میان یک دولت ناکام، بی‌کاره و فاسد و یا امارت اسلامی طالبانی و به باور برخی‌ها میان «کولرا یا طاعون» یکی را انتخاب کنند.

شمار اشتراک‌کنندگان در انتخابات اخیر ریاست جمهوری افغانستان را در سراسر کشور رسماً تا یک اعشاریه هفت میلیون تن تخمین زده‌اند که این رقم کمتر از شمار شهروندان واجد شرایط قانونی سهمگیری در انتخابات تنها در شهر کابل که به احتمال قوی بیش از پنج میلیون نفر جمعیت دارد، می‌باشد. نفوس مجموعی کشور را تا سی و پنج میلیون نفر تخمین می‌کنند. این اشتراک بی‌نهایت ناچیز سیلی محکمی بود که به روی حکومتداران و سیاستگران فاسد در افغانستان زده شد و عمق نفرت و بی‌اعتنایی مردم در برابر این بازی‌های بسیار مسخره را به نمایش

گذاشت. آنانی که به اصطلاح پیشتاز در انتخابات ریاست جمهوری اند، اصلن نمی‌خواهند به این اصل اساسی و رخ معادله، نیم‌نگاهی اندازند و موقعیت شان را در میان مردم و جمعیت سی و پنج ملیونی کشور بسنجند. فردا با سر بلند خود را رییس جمهور منتخب! مردم افغانستان می‌نامند و در حالی که این سطح اشتراک مشروعیت حقوقی و اخلاقی وی را سخت زیر پرشش می‌برد.

علاوه بر این مسأله بسیار با اهمیت، حالا میان تیم‌های انتخاباتی و تیم دولت ساز بر سر شمارش آرای بایومتریک شده و غیر بایومتریک شده نیز جنجال به میان آمده و تیم دولت ساز می‌خواهد به هر قیمتی که شده شمار آرای شان را با استفاده از همین آرای تقلبی که نمونه‌های زیاد این سوءاستفاده در بخش‌های کشور از طریق رسانه‌ها به نشر رسیده، بلند بپرند.

بنابر صراحت قانون انتخابات، فیصله‌های کمیسیون انتخابات و حتا به اصطلاح دوستان بین‌المللی افغانستان و سفیر ایالات متحده امریکا در کابل نیز تایید کرده اند که صرف آرای بایومتریک قابل اعتبار است و بس. اما گوش آنانی که به ویروس کشنده قدرت مبتلا شده اند بطور کامل ناشنواست و سخنگویان شان با عالمی از بی‌حیایی به چشم مردم خاک می‌زنند.

ادعا داشتند که در ظرف چهل و هشت ساعت نتایج ابتدایی را اعلام می‌کنند و پس از آن قرار بود مطابق به تصمیم کمیسیون مستقل انتخابات در تقویم دوم، نتایج ابتدایی انتخابات ریاست جمهوری به روز پنج‌شنبه ۲۳ عقرب اعلام شود، اما مسؤولان در این کمیسیون تایید می‌کنند که اعلام نتایج انتخابات برای دومین بار با تاخیر روبه‌رو شده است. هنوز تاریخ جدیدی برای همه‌گانی ساختن نتایج ابتدایی انتخابات ریاست جمهوری اعلام نشده است.

در پهلوی این همه نارسایی‌ها، سرو صداهای و تشنجاتی که بوجود آمده یک مسأله بسیار مهم دیگر نیز سرزبان‌ها افتاده و در رسانه‌ها بازتاب گسترده یافته است. نامه نماینده خاص دبیر کل سازمان ملل متحد برای افغانستان به رییس کمیسیون انتخابات که در آن یک تن از کمیشنران به رفتار و اظهارات تهدیدآمیز علیه یکی از کارمندان کمیسیون مستقل انتخابات متهم ساخته شده است. در این نامه به نحوی اشاره شده است که گویا کمیسیون انتخابات می‌تواند وی را سبکدوش سازد.

این کمیشنر کمیسیون مستقل انتخابات روز دوشنبه، بیستم عقرب در یک نشست خبری گفت که نماینده ویژه دبیرکل سازمان ملل متحد برای افغانستان روز یکشنبه یک نامه را به دفتر ریاست این کمیسیون سپرده است. او در ادامه گفت: «محتوای این نامه چیزی است که گویا خدای نخواستہ من به مذهب، خانواده و ملیت کسی توهین کرده باشم و دشنام داده باشم که من این گپ را از بنیاد رد می‌کنم، دروغ محض و مطلق است.»

این عضو کمیسیون مستقل انتخابات از یوناما خواست که به «چینل»‌های که در دفتر هیأت معاونت سازمان ملل متحد در کابل ایجاد شده و به نفع یک یا چند نامزد کار می‌کنند، گوش نسپارد. وی ادعای مطرح شده در نامه‌ی یوناما را «تهمت و دروغ» چینل‌هایی عنوان کرد که به گفته او، چندی پیش در شبکه‌های اجتماعی نمایان شد.

سخت شگفت‌انگیز و قابل پرسش است که دفتر یونوما در جریان این همه سال‌ها با وجود صدها فاجعه بسیار بزرگ انسانی، کشتار مردم بی‌گناه کشور شامل اطفال و زنان و پیرمردان که بیشترین خصوصیت قتل عام را دارد و این همه فساد مالی و اخلاقی و بی‌عدالتی‌های گسترده، بی‌تفاوت می‌ماند؛ ولی در مورد عمل گویا اهانت به یک کارمند کمیسیون انتخابات با چنان جدیت برخورد می‌کند؟!

آیا دامنه کودتای انتخاباتی تا این حد گسترده شده است که دفتر یونوما را هم با خود یکجا ساخته اند؟ اگر کمیسیون انتخابات تعلل کند، شاید جناب اشرف غنی با یک فراخوان دیگر، چنانچه در روز آزاد سازی سه تروریست مربوط به شبکه حقانی با معاونان تیم انتخابی اش به شمول آقای صالح که اشتراکش در آن جلسه هیچ مناسبتی نداشت، به روی سٹیژ بلند شود و با پخش اعلامیه‌پی، بار دیگر شخص خود را رییس جمهور منتخب مردم افغانستان اعلام کند! اگر انتخابات کذایی به دور دوم برود، در آنصورت مردم جنگ زده و ستم‌دیده افغانستان برای کمی بیشتر از یکسال دیگر شاهد این مسخره بازی‌ها خواهند بود.

بگذریم از این که مسأله آزاد سازی غیرقانونی سه تروریست مربوط به شبکه حقانی که به رهبری آنها، کشنده‌ترین و هولناک‌تری فجایع در شهر کابل و دیگر شهرها سازماندهی گردیده بود، در برابر آزادی دو استاد دانشگاه امریکایی در کابل نشان داد که جناب غنی با شیفتگی و عجله و با تصور گرفتن امتیاز تداوم به قدرت، دست به این کار غیرقانونی زده باشد. در حالی که از موقعیت، وضعیت و حالت آن استادان هیچ گونه آگاهی وجود نداشت و حتا حالا این پرسش که شاید زیر شکنجه و شرایط بسیار ناگوار درگذشته باشند نیز مطرح گردیده است.

بیاد بیاوریم که آی اس آی پاکستان از طریق طالبان چندین بار در همچو موارد دست به نیرنگ، فریب و بازی‌های مسخره زده و در نتیجه حکمرانان کابل را بی آبرو ساخته است. پس از بیانیه‌های ضد و نقیض و عدم رهایی این سه نفر در پیوند به دو حمله متواتر و اخیر یکی در لوگر و دیگری در کابل، حالا بی بی سی می‌گوید که این سه نفر پس از صحبت تلفنی جناب غنی با مایک پمپئو، وزیر خارجه و رابرت اوبراین، مشاور امنیت ملی امریکا آزاد شده و به قطر رسیده اند.

بازی با انتخابات کنایی برای تداوم و یا کسب قدرت!

این بازی‌های مسخره بدون رعایت خواسته‌های قانونی مردم و نقش بی اثر آنها، بسیار مضحک و شرم آور است.

شما چه فکر می‌کنید؟

۱۹ نومبر ۲۰۱۹ برابر با ۲۱ عقرب ۱۳۹۸

تلاش در ایجاد اداره‌ی دموکراتیک، قانونمند و مردمی!

در جریان سده‌ها، سرزمین‌های آسیای میانه و دولت‌های که در این گستره شکل گرفته‌اند زیر اقتدار و نفوذ کامل شاهان و امرای بسیار مستبد قرار داشتند و زعامت مطلقه‌شان در وجود یک شخص تبارز می‌یافت و وی مالک جان و مال مردم بود. این شخص شاه، سلطان و یا امیر بمثابه حاکم مطلق سرزمین زیر اداره خود، هر آنچه می‌خواست عمل می‌کرد و در گسترش این سرزمین و هجوم به سرزمین‌های نو و ثروتمندتر از هیچ ظلم و تعدی در برابر اهالی سرزمین‌های مفتوحه، دریغ نمی‌کرد. این زمامداران صرف به منظور بدست آوردن ثروت و قدرت حاکمیت خود را بیشتر متمرکز می‌ساختند و در حقیقت مالک اصلی سرزمین خود بودند و زمین‌های این سرزمین را می‌توانستند به خواست خود به شخص و یا اشخاص دیگری ببخشند و اگر تمایل می‌یافتند و منافع آنها ایجاب می‌کرد، دوباره از وی گرفته و به اشخاص ثالث دیگری می‌سپردند که اختیارات آنها بالای این زمین‌ها موقتی بود. این تغییر در استفاده از زمین، مالکیت پادشا و سلطان بر زمین را از بین نمی‌برد. پادشاه سایه خدا بود و بر جان و مال مردم حاکم.

اندیشمندان این نظام را دیکتاتوری شرقی که با شیوه تولید آسیایی ارتباط داشت، نام گذاشته‌اند و آن به حکومت‌های استبدادی مطلقه‌ی گفته می‌شود که با تعریف معمول دیکتاتوری در دیگر کشورها چندان مطابقت نداشت. در دکتاتوری‌های نوع شرقی، طبقه اشراف استقلال نداشت و شاه یا سلطان، اشراف را می‌توانست تغییر دهد، از تمام امتیازها محروم سازد و حتا به قتل برساند. در حالی که در تعریف دکتاتوری غیر شرقی، قشر اشراف، شاه را مورد حمایت قرار می‌دادند و بمثابه فتوودال‌های بزرگ، مالک زمین‌های بی‌حد و حصر بودند. در

سیستم دکتاتوری شرقی بر حسب معمول با تغییر یک سلسله شاهی، طبقه اشراف هم تغییر می‌کرد. مارکس در یک سلسله آثار خود، شیوه تولید آسیایی و جامعه کهن آسیایی را مورد تحلیل قرار می‌دهد و از آن جمله می‌نویسد: "شرایط اقلیمی، وضع زمین، فضای عظیم بیابانی که از صحرای افریقا تا عربستان و ایران و هندوستان و تاتارستان تا ارتفاعات فلات آسیا ممتد است، سیستم آبیاری مصنوعی را به کمک کانال‌ها و تاسیسات آبیاری، پایه زراعت شرقی کرده است و ضرورت بدیهی استفاده صرفه جویانه از آب ... در شرق ناگزیر مداخله قدرت متمرکز دولت را می‌طلبید. منشاء آن وظیفه اقتصادی یعنی به ویژه وظیفه سازمان دادن امور عمومی که دولت‌های آسیایی مجبور بودند اجرا کنند، از همین جاست."

با وجود آنچه گفته شد، در افغانستان و در همین دو سده اخیر عوامل دیگری هم نقش خیلی برجسته داشته است. فشارهای خارجی کشورگشایان، تداوم این فشارها، نیاز به عبور از این سرزمین به سرزمین‌های جنوب و شمال و در نهایت ایجاد دولت‌های حایل، وابسته و متکی بودن بر حمایت مالی و سیاسی قدرت‌ها و ابر قدرت‌های پُر نفوذ، یک نظام پوشالی را بوجود می‌آورد که مهترین خصوصیت آن نبود استقرار و ثبات دایمی بوده و این نبود زمینه جنگ‌های بسیار خونین و ویرانگر را در سراسر کشور فراهم می‌گردانید. جنگ‌های ویرانگر دو خانواده - سدوزی‌ها و محمد زایی‌ها - در میان خود شان و با یک دیگر برای تصاحب قدرت و ثروت، هست و بود مردم را از بین برد و آنان را به ابزار و سپاهیان وفادار و خدمتگزار، در پادشاه‌گردیشی‌های پیهم که هیچ سودی به مردم نداشت، مبدل می‌ساخت.

در ختم دهه دوم قرن بیستم، کشور و دولت میان برادران نادر خان تقسیم گردید و سرانجام پس از سپری شدن سال‌ها و تحولات بزرگی که در جهان و منطقه به وجود آمد، شاه، ناگزیر گردید که به طرح قانون اساسی (۱۹۶۴) که در آن یک

دولت بالنسبه قانونمند می‌توانست شکل گیرد و در زمان حکومت انتقالی داکتر یوسف خان تدوین شده بود، لیبیک گوید و هر چند خود و اطرافیان بسیار نزدیک وی به یک مانع بزرگ در برابر تطبیق قانون اساسی مبدل شده بودند و از اثر این مداخله‌ها و سنگ اندازی‌ها، آن قانون گویا به یک سند بی‌ارزش مبدل گردید.

کودتای سرطان (۱۳۵۷) ناشی از به ابتذال کشانیده شدن سلطنت و دموکراسی تاجدار، موجب ایجاد دولت متمرکز محمد داوود خان در وجود یک شخص و دور شدن از اهدافی که در بیانیه خطاب به مردم وعده داده شده بود و بیش از همه برهم زدن توازن تاریخی و بی‌طرفی عنعنوی در مناسبات بین‌المللی و به ویژه دوری از همسایه بزرگ شمالی بمثابه مهترین تکیه‌گاه دولت که به یک افغانستان دوست، با ثبات و مترقی باورمند بود و نزدیکی با ایران، پاکستان و غرب، وضعیت را به گونه‌ی بی‌بحران کشانید و تغییر داد که از اثر آن قیام ثور به پیروزی رسید. حکومت پس از قیام، با ماجراجویی‌های امین که خود به خونتای ستمگر مبدل گردیده بود زمینه مداخله خارجی را فراهم گردانید. بخش ملی و سالم اندیش نیروهای ترقی‌خواه کشور در درون حزب دموکراتیک خلق افغانستان و قوای مسلح افغانستان به رهبری شادروان ببرک کارمل، صفحه جدیدی را در تاریخ پرماجرای افغانستان گشود.

با گشوده شدن این صفحه جدید که بنام ششم جدی معروف گردیده، زمینه برای تغییرات اساسی در ساختار دولتی و عملکرد دولت بوجود آمد و راه به سوی ایجاد یک اداره قانونمند و دموکراتیک باز گردید. زیر رهبری و نظارت دقیق شادروان ببرک کارمل طرح اصول اساسی جمهوری افغانستان ریخته شد و به تصویب شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان رسید.

در اعلامیه شورای انقلابی آمده است که: شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان به نمایندگی از تمام مردم مسلمان زحمتکش افغانستان و به اساس اراده واقعی و منافع کارگران، دهقانان، کسبه کاران، کوچیان، روشنفکران و سایر زحمتکشان و کلیه نیروهای دموکراتیک و وطن پرست تمام ملیت‌ها، اقوام و قبایل کشور، با احترام عمیق و رعایت جدی به عنعنات تاریخی، ملی، فرهنگی و دینی مردم شرافتمند افغانستان - با پیروی قاطعانه از دین مبین اسلام - با احترام به اعلامیه جهانی حقوق بشر - با پیروی از سیاست صلح جویانه، دوستی و همکاری با تمام خلق‌های منطقه و جهان - به منظور دفاع از استقلال ملی و حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و نظام مردمی جمهوری دموکراتیک افغانستان - به منظور تحکیم وحدت و برادری و اتحاد خلق‌ها و تمام ملیت‌ها، اقوام و قبایل ساکن در وطن واحد مان افغانستان - و به منظور ایجاد جامعه نوین صلح و کار، آزادی و عدالت، برادری و برابری، دموکراسی و ترقی، اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان را تصویب، نشر و انفاذ آن‌را از تاریخ اول ثور ۱۳۵۹ اعلام می‌دارد.

در اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان، اساسات نظام اجتماعی، سیاسی و اقتصادی - حقوق اساسی و مکلفیت‌های اتباع - لویه جرگه (شورای عالی) - شورای انقلابی - شورای وزیران - ارگان‌های محلی قدرت و اداره - نظام قضایی و فعالیت‌های محاکم - سارنوالی بیان گردیده است.

در ماده دوم چنین آمده است: دولت برای رفاه و سعادت مردم خدمت نموده، زندگی صلح آمیز، مصون و آرام، رشد همه جانبه افراد، حفظ حقوق، ملکیت، حیثیت، رسوم و عنعنات ملی ایشان را تأمین می‌کند. در جمهوری دموکراتیک افغانستان قدرت دولتی متعلق به زحمتکشان شهر و ده می‌باشد و توسط اورگان‌های کاملاً دولتی و محلی که از طریق دموکراتیک تاسیس می‌شود عملی می‌گردد.

در ماده هفتم چنین آمده است: جمهوری دموکراتیک افغانستان سیاست تساوی حقوق، دوستی برادرانه و رشد همه جانبه تمام ملیت‌ها، اقوام و قبایل اعم از خورد و بزرگ ساکن در وطن واحدمان افغانستان را عملی ساخته، به همبستگی زحمت کشان تمام ملیت‌ها و اقوام و قبایل کشور در مبارزه به منظور تحقق اهداف و آرمان‌های انقلاب ثور مساعدت کرده و حقوق قانونی ایشان را تأمین و تضمین می‌کند. هدف جمهوری دموکراتیک افغانستان امحای عدم تساوی در سطح رشد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تمام مناطق کشور می‌باشد. جمهوری دموکراتیک افغانستان بهترین و گرانمایه ترین آثار میراث فرهنگی و عنعنات تمام ملیت‌ها، اقوام و قبایل کشور را حفظ و انکشاف می‌دهد.

در ماده دهم آمده است: سیاست خارجی جمهوری دموکراتیک افغانستان بر تحکیم صلح عام و تام، انکشاف همکاری‌های وسیع بین‌المللی و حفظ منافع دولتی کشور استوار است. اساس فعالیت سیاست خارجی جمهوری دموکراتیک افغانستان را اصول همزیستی مسالمت آمیز و سیاست عدم انسلاک مثبت و فعال تشکیل می‌دهد.

در ماده سیزدهم آمده است: جمهوری دموکراتیک افغانستان برای حل عادلانه و صلح آمیز تمام مسایل حل نشده موجوده بین کشورهای همسایه در منطقه بر اساس اراده نیک و اصول همزیستی مسالمت آمیز صرف مساعی می‌کند.

در ماده بیست و هشتم چنین آمده است: تمام اتباع افغانستان در مقابل قانون مساوی اند. تمام اتباع افغانستان بدون در نظر داشت تعلق نژادی، ملی، قبیله‌ای، زبان، جنس، محل سکونت و اقامت، دین، تحصیلات، نسب، دارایی و موقف اجتماعی حقوق و مکلفیت‌های مساوی دارند. تساوی حقوق اتباع در تمام شئون زندگی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و کلتوری تأمین می‌گردد.

بر اساس اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان و به منظور ایجاد یک سیستم واحد، کامل و بهم پیوسته اداره در کشور، قانون شورای وزیران ج.د.ا به تاریخ ۳۱ سنبله ۱۳۶۰ از جانب شورای انقلابی ج.د.ا. تصویب گردید

این قانون بمنظور تأمین و تحکیم قدرت دولتی و حفظ نظام اجتماعی جدید، تکامل فعالیت شورای وزیران در جهت رهبری امور سیاست داخلی و خارجی، بهبود فعالیت دستگاه شورای وزیران مبنی بر تطبیق پلان‌های رشد اقتصادی و اجتماعی افغانستان توسط وزارت‌ها و ادارات، تعمیم اصول دموکراتیک در تشکیل و فعالیت دستگاه دولت، تکامل تشکیل و فعالیت شورای وزیران در جهت اجرای مؤثر وظایف خویش وضع گردیده بود. بر مبنای این قانون شورای وزیران عالی‌ترین اورگان اجرائیوی و اداری قدرت دولتی ج.د. افغانستان شناخته شده بود.

در ماده هفتم این قانون فعالیت شورای وزیران ج.د. چنین مشخص گردیده بود: تأمین تحولات اقتصادی و اجتماعی مطابق به اهداف مرحله نونین، تأمین رشد پلان شده اقتصاد ملی، تأمین وحدت ملی بر اساس احترام عمیق و رعایت جدی سنن و عنعنات تاریخی، ملی، فرهنگی، مذهبی مردم متکی بر اصول دین مبین اسلام، تحکیم وحدت، برادری و اتحاد کلیه ملیت‌ها، اقوام و قبایل افغانستان، ارتقای سطح رفاه و فرهنگ مردم، اتخاذ تدابیر در امر تأمین امنیت، نظم و آسایش اجتماعی، حفظ حقوق و آزادی‌های اتباع - تکامل سیستم اورگان‌های اداره دولت، طرق و شیوه‌های فعالیت آنها - رهبری امور دفاعی کشور و سازماندهی قوای مسلح - دفاع از استقلال ملی، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور - دفاع از منافع دولت، تحکیم قانونیت دموکراتیک و دسپلین دولتی - رهبری و کنترل فعالیت‌های اجرائیوی اورگان‌های محلی - رهبری و کنترل فعالیت وزارت‌ها و ادارات - تنظیم و اجرای سیاست خارجی کشور در جهت اهداف تحکیم صلح عام

و تام، توسعه و انکشاف همکاری وسیع بین‌المللی، سیاست همزیستی مسالمت آمیز و عدم انسلاک مثبت و فعال.

در ماده هشتم چنین آمده بود: شورای وزیران در فعالیت خود بر اصل رعایت قانونیت دموکراتیک با در نظر داشت تأمین منافع کلیه طبقات و اقشار وطنپرست جامعه افغانستان متکی بوده و مبتی بر اساسات ذیل امور خود را سازمان می‌دهد:

تأمین هم‌آهنگی، رهبری دسته جمعی و توسعه ابتکارات اورگان‌های محلی اداره دولت - بررسی و حل و فصل دسته جمعی مسائلی که به شورای وزیران ارائه می‌گردد و تعیین مسؤولیت فردی اعضای حکومت در تطبیق مصوبات اتخاذ شده در ساحه مربوط - مطالعه پیشنهادهای اورگان‌های دولتی و سازمان‌های اجتماعی در حل و فصل مسایل مربوط - بررسی پیشنهادهای وزارت‌ها و ادارات مرکزی مبنی بر تاسیس، تجدید تاسیس و انحلال تصدی‌ها، موسسات و دواير - استفاده از دست‌آوردهای علم برای حل مسایل اداره دولت ...

وظایف و صلاحیت‌های شورای وزیران در ماده یازدهم قانون چنین تصریح گردیده بود:

تعیین جهات عمده رشد اقتصاد ملی افغانستان - تأمین رشد پلان شده سکتور دولتی و کوپراتیفی اقتصاد ملی - اتخاذ تدابیر جهت تشویق سکتور خصوصی و جلب سرمایه خصوصی در اقتصاد ملی - حل و فصل مسایل مربوط به حفظ و استفاده معقول و مؤثر از زمین، معادن، منابع آب، جنگلات، نباتات و حیوانات.

در این قانون وظایف و صلاحیت‌های مشخص و جداگانه در ساحه انکشاف اجتماعی و فرهنگی، در ساحه پلان‌گزاری رشد اقتصادی و اجتماعی، در ساحه امور مالی، کریدت و قیم، در ساحه کادر، کار و معاشات، در ساحه علم و تخنیک، در

ساحه تأمین نظم اجتماعی و قانونیت دموکراتیک، در ساحه تأمین امنیت و قدرت دفاعی کشور، در ساحه مناسبات بین‌المللی از جمله رهبری امور در ساحه مناسبات بین‌المللی با دول خارجی و سازمان‌های بین‌المللی، نمایندگی از جمهوری افغانستان در دول خارجی و سازمان‌های بین‌المللی، انجام مذاکرات راجع به عقد و الغای قرارداد های بین‌المللی، تأمین کنترل دولتی در ساحه روابط اقتصادی خارجی اعم از تجارت خارجی و امور گمرکات، داده شده بود. برای وزارت‌ها و اورگان‌های اداره دولتی نیز در ماده بیست و سوم و بیست و چهارم نیز وظایف و صلاحیت‌های مشخص تعیین گردیده بود.

در جنب شورای وزیران، کمیته اجرائیوی آن شورا نیز بر اساس پیشهاد رئیس شورای وزیران از طرف هیات رئیسه شورای انقلابی ج.د.ا. منظور می‌گردید و این کمیته در خلال بین دوره‌های جلسات شورای وزیران که در هر دو ماه دایر می‌گردید، کلیه مسایل شامل صلاحیت شورای وزیران ج.د.ا. به استثنای بررسی طرح قوانین و فرامین شورای انقلابی و هیات رئیسه آن را مورد رسیدگی قرار می‌داد. جلسات کمیته اجرائیوی شورای وزیران در هفته یکبار دایر می‌گردید.

تدویر جلسات شورای وزیران و کمیته اجرائیوی آن، آجندای جلسات مطابق به پلان کار، تهیه مسایل جهت بررسی در جلسات و کنترل منظم از تطبیق مصوبات شورای وزیران و کمیته اجرائیوی آن، و خدمات لازم در جهت پیشبرد فعالیت شورای وزیران توسط ریاست عمومی تنظیم امور شورای وزیران (اداره امور شورای وزیران) صورت می‌گرفت.

برای هم‌آهنگ ساختن کار و فعالیت وزارت‌ها و ادارات مرکزی با اورگان‌های محلی قدرت و اداره دولتی، و چگونگی فعالیت، صلاحیت‌ها و مسؤولیت‌های آن ارگان‌ها،

قانون اورگان‌های محلی قدرت و اداره دولتی ج.د.ا. از تاریخ اول سرطان ۱۳۶۴ نافذ و بمنظور تطبیق اهداف زیر وضع گردیده بود:

تحکیم و تنظیم اساسات دموکراتیک تشکیلات و فعالیت اورگان‌های محلی قدرت و اداره دولتی - جلب و جذب وسیع مردم افغانستان جهت شرکت در اداره امور دولت و حل مسایل محلی - ارتقای نقش اورگان‌های محلی قدرت و اداره دولتی در امور تحقق وظایف اقتصادی و اجتماعی، تحکیم قدرت حاکمه دولتی که متعلق به مردم جمهوری دموکراتیک افغانستان می‌باشد - تنظیم مناسبات بین اورگان‌های محلی قدرت و اداره دولتی و اورگان‌های بالای قدرت و اداره دولتی.

اورگان‌های محلی قدرت دولتی در محلات به شمول ولایات، ولسوالی‌ها، شهرها، نواحی، علاق‌داری‌ها و قرا را شوراهای نمایندگان مردم تشکیل می‌دادند. اورگان اجرائیوی شوراها را کمیته‌های اجرائیه تشکیل می‌دادند. اورگان‌های محلی قدرت و اداره دولتی در ساحه خود تمام مسایل دارای اهمیت محلی را حل و فصل کرده و امور دولتی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را رهبری نموده و با درنظر داشت منافع دولت و مردم، رعایت قوانین، حفظ امنیت و نظم اجتماعی و حقوق اتباع را تأمین نموده و به تقویت قابلیت دفاعی کشور مساعدت می‌کردند. ارگان‌های محلی قدرت و اداره دولتی فعالیت خود را متکی بر اصول مرکزیت دموکراتیک، کار جمعی، جلب وسیع مردم، قانونیت دموکراتیک و عدالت اجتماعی انجام می‌دادند.

در ماده هشتم این قانون هر گونه تحدید حقوق اتباع در رابطه با شرکت آنان در فعالیت اورگان‌های محلی قدرت و اداره دولتی به صورت مستقیم یا غیرمستقیم با ایجاد یا راه دادن به امتیاز و برتری یا تبعیض ممنوع گردیده بود. بر طبق مواد این قانون، شورای نمایندگان مردم قریه از طرف انتخاب کنندگان قریه، شورای نمایندگان مردم علاقه داری از طرف جرگه‌های نمایندگان قراء مربوط علاقه داری

و شورای نمایندگان مردم شهر یا مرکز علاقه داری انتخاب می‌شدند. به همین ترتیب شورای نمایندگان مردم ولسوالی از طرف شورای نمایندگان علاقه داری‌ها، شورای نمایندگان مردم شهر، مرکز ولسوالی و همچنان شوراهاى قراء مربوط ولسوالی انتخاب می‌شدند. شورای نمایندگان مردم ولایت از طرف شورای نمایندگان ولسوالی‌ها، علاقه‌داری‌ها، شهرها و قرای مربوط ولایت انتخاب می‌شدند.

در ماده سی و چهارم این قانون وظایف و صلاحیت‌های شوراهاى محلی نمایندگان مردم چنین تعیین گردیده بود: دفاع و تحکیم قانونیت، امنیت و آرامش در ساحه مربوط به شورا - تأمین احترام و رعایت و حفظ دین مبین اسلام، آزادی سایر کیش‌های مذهبی - محو عقب ماندگی اقتصادی در ساحه مربوط، رشد صنایع محلی، ارتقاء سطح زندگی، بهبودی شرایط زندگی و کار تمام گروه‌های زحمتکش - اتخاذ تدابیر جهت تحولات دموکراتیک در زراعت به نفع دهقانان زحمتکش و به اشتراک فعال آنان - محو بیسوادی، بالا بردن سطح تعلیمات، فرهنگ و آموزش مسلکی مردم و رشد حفظ الصحه - تأمین تساوی حقوق، تحکیم وحدت و دوستی برادرانه، ارتقای سطح زندگی تمام ملیت‌ها، اقوام و قبایل که در ساحه مربوط شورا سکونت دارند. در ماده سی و پنجم از جمله در ارتباط به صلاحیت‌های شوراهاى محلی قدرت و اداره دولتی آمده بود که اجرای پلان‌های انکشاف اقتصادی و اجتماعی دولتی را سازمان می‌دهند، بودجه عایدات و مصارف سالانه را تصویب کرده و اجرای آن را عملی می‌سازند، اخذ مالیات را طبق احکام قانون تأمین می‌کنند، بکار جمع‌آوری معلومات احصائیوی مساعدت می‌کنند. همچنان فعالیت موسسات و تصدی‌های دولتی را که تحت اثر آنها قرار دارند، رهبری می‌کنند، به موسسات بالایی که در ساحه مربوط آنها قرار دارند کمک می‌کنند، به امر انکشاف تصدی‌ها و موسسات و شرکت‌های مختلط و خصوصی مساعدت می‌کنند، به فعالیت کسبه کاران و صنایع دستی کمک می‌کنند و اتحاد داوطلبانه آنان در کوپراتیف‌ها را تشویق می‌کنند. در تطبیق اصلاحات ارضی و آب

مساعدت می‌کنند، به دهقانان جهت دریافت ماشین و آلات زراعتی، تخم‌های بذری اصلاح شده، کود کیمیایی، فروش محصولات و مواد خام زراعتی مساعدت می‌کنند، ماستر پلان اعمار شهرها و سایر مراکز زیست را مورد تصویب یا توافق قرار می‌دهند، جهت انکشاف تجارت دولتی، کوپراتیوی و خصوصی، تأمین مواد غذایی و خدمات معیشتی مساعدت می‌کنند؛ تدابیر جهت محو بیسوادی، انکشاف شبکه‌های مکاتب تعلیمات عمومی و مسلکی و ایجاد کتابخانه‌ها را اتخاذ و عملی می‌سازند، به رشد خلاقیت هنری مردم و انکشاف هنر ملی مساعدت و همچنان حفظ و مراقبت و ترمیم ابدات تاریخ، فرهنگی را تأمین می‌کنند، جهت انکشاف سیستم دولتی حفظ الصحه و امور وقایه از امراض ساری و محو آنها و تأمین حفظ الصحه و مراقبت از آن در مراکز مسکونی، سازماندهی تعلیمات و آموزش صحتی مردم تدابیر اتخاذ و جهت انکشاف تربیه جسمانی و سپورت به خصوص انکشاف سپورت‌های ملی مساعدت می‌کنند، برای مواظبت از اطفال بی‌سرپرست و رشد تربیت درست آنان و همچنان اشتغال اتباع به کار تدابیر لازم اتخاذ می‌کنند.

جهت پیشبرد اجلاسیه شورا از جمله نمایندگان رئیس و منشی انتخاب می‌گردید. شورا در اجلاسیه خود کلیه مسایلی را که بر طبق قانون در حدود صلاحیت آنها قرار دارد بررسی و حل و فصل می‌کرد، از جمله انتخاب کمیته اجرائیه شورا و تغییرات در ترکیب آن، ایجاد ریاست‌ها و مدیریت‌ها و کمیته‌های اجرائیه آنها، منظوری تقرر و سبکدوشی آمرین آنها، بررسی گزارشات راجع به فعالیت کمیته‌های اجرائیه، منظوری بودجه و راپورهای مبنی بر اجرای آن. شورا فیصله‌های خود را از طریق رایگیری علنی با اکثریت رای نمایندگان حاضر صادر می‌کرد. اجرای فیصله‌های شورا در مسایل شامل صلاحیت آن از طرف تمام موسسات، ادارات، سازمان‌ها و همچنین مسؤولین امور و اتباع که در ساحه شورا قرار داشتند، حتمی می‌بود. کمیته‌های اجرائیه از طرف شوراهای در اولین اجلاسیه آنها به ترکیب رئیس، معاون و یا معاونان رئیس، منشی و اعضاء انتخاب می‌شدند.

اعضای کمیته اجرائیه از جمله نمایندگان مردم که به شورای مذکور انتخاب گردیده بودند و همچنان اشخاصی که عضو شورای مذکور نبودند، انتخاب می‌شدند و آنان از طرف کمیته‌های اجرائیه بالای منظور می‌گردیدند. کمیته‌های اجرائیه می‌توانستند کلیه مسایلی را که در حدود صلاحیت‌های شورای شان بود، حل و فصل کنند، به استثنای برخی مواردی که صرف در اجلاس‌های شورا مورد حل و فصل قرار گرفته می‌توانست. از جمله صلاحیت‌های کمیته یکی هم سازماندهی و تطبیق پلان دولتی و بودجه عایدات و مصارف سالانه در سطح حوزه مربوط و رهبری ریاست‌ها و شعبات کمیته اجرائیه و همچنان ادارات و موسسات تحت اثر بود. تقرر و عزل آمران ریاست‌ها و مدیریت‌ها از طرف کمیته اجرائیه به اساس موافقه اورگان‌های بالای قدرت و اداره دولتی با منظوری بعدی در نزدیکترین اجلاس‌های شورا صورت می‌گرفت.

در این قانون صلاحیت‌ها و مسؤولیت‌های رئیس کمیته اجرائیه، معاونان، منشی و اعضاء و همچنان نحوه کار شوراها بصورت مشخص بیان گردیده بود. نمایندگی از مردم در شوراها برای تبعه جمهوری دموکراتیک افغانستان افتخار عالی و مسؤولیت محسوب می‌گردید. حقوق و مکلفیت‌های نماینده مردم در فصل هشتم قانون صراحت داشت. نمایندگان مردم در شورا وظایف خود را بصورت افتخاری انجام می‌دادند. نماینده مردم هنگام اشتراک در دوره اجلاس‌های جلسات کمیته اجرائیه از انجام کار تولیدی یا امور وظیفه معاف و از سفریه و مصارف بود و باش و دریافت مکمل معاش خود از محل وظیفه اصلی مستفید می‌گردید.

به همین سلسله قانون اصول عمده تشکیل و وظایف وزارت‌ها تدوین و نافذ گردید. بر بنیاد این قوانین مقررهای که خطوط اساسی کار و فعالیت وزارت‌ها و ادارات مرکزی را و همچنان وظایف و صلاحیت‌های آنها را مشخص می‌ساخت، طرح و نافذ گردید. مجموع این قوانین و مقررهای زمینه حقوقی و قانونی فعالیت

هم‌آهنگ تمام اورگان‌های اداره دولتی را در مرکز و محلات فراهم گردانید. این قوانین و مقررها به گونه ستندرد تدوین و به ایجاد یک سیستم کارا، فعال و بهم بسته دولتی یاری رساند. در حقیقت برای نخستین بار دولت به مثابه یک سیستم بهم بسته و خدمتگزار که در تشکیل آن نقش مردم و خواسته‌های آنها بازتاب می‌یافت، بوجود آمد. سیستم به این معنی که تمام عناصر متشکله آن در ارتباط متقابل با همدیگر قرار گرفته و جهت رسیدن به یک هدف مشترک در هم‌آهنگی با هم عمل می‌کردند.

برای ارتقای سطح کار و بازدهی مدیریت در اورگان‌های اداره دولتی با ایجاد موسسات تحصیلات عالی و فنی، افزایش ظرفیت‌های کاری و کادری، بهبود و گسترش سازه فعالیت‌های نهادهای مذکور، کار سیستماتیک صورت گرفت. انستیتوت علوم اجتماعی پایه گذاری شد، دانشگاه کابل و انستیتوت پولیتخنیک توسعه یافت، موسسه‌های تربیه معلم گسترش یافت، کورس‌های داخل خدمت برای تمام کارمندان دولت در تمام عرصه‌ها با استفاده از تجارب پیش‌تازان علم و تخنیک تاسیس گردید. صدها دانشجو با استفاده از بورس‌های کشورهای دوست در رشته‌های تخصصی به آن کشورها اعزام گردیدند. در نتیجه و در زمان کوتاه کمبود یک بخش بزرگ از کادرهای ملی و علمی که بنابر شرایط دشوار زمان و رویه نامناسب و حتا کشتار بی‌رحمانه و فرار آنها، بوجود آمده بود، رفع گردید.

برای رسیدن به اهداف مدیریت و تعیین شده در اسناد تقنینی، به منابع انسانی، ابزارها و داشته‌های کاربردی و سرمایه‌پی، روابط ساختارها (چگونه کارها باید انجام یابد)، فرهنگ سازمانی (چگونه روابط شکل گیرد) همواره مورد توجه بود. در فرهنگ سازمانی فضای کار رفیقانه بود و دسپلین کار سخت مراعات می‌گردید. تجربه، ابزارها، توانایی و مهارت دربرقراری روابط انسان‌ها در کنار هم قرار داشتند.

در این دوره، از هنر مردم‌داری که هزاران سال پیش در ادبیات بسیار غنی این سرزمین بازتاب داشت، به شمول باب هشتم گلستان سعدی در نصیحت ملوک یا پادشاهان، قابوس‌نامه، سیاست‌نامه، اخلاق ناصری و سایر بازمانده‌های بزرگ ادبی که جلب عواطف ملوک و سلاطین را مدنظر داشتند و آنها را به مردم‌داری دعوت می‌کردند، گذشته و بر پایه‌گذاری مدیریت علمی و اداره بر شالوده فلسفه مدیریت و ایجاد نظام قانونمند و دموکراتیک توجه صورت گرفته است. با شناخت عمیق وضعیت و شرایط داخلی و خارجی، پایه‌گذاری مسیر واحد، طرح و تدوین استراتژی‌ها، تعیین اهداف و برنامه ریزی برای رسیدن به اهداف، مدیریت علمی رهبردی، تدوین، اجرا و ارزیابی متواتر تصمیم‌های چندگانه بخاطر رسیدن به اهداف بلند مدت، همواره مدنظر بود. در مرحله تدوین استراتژی، شناخت، تحلیل و ارزیابی نقاط قوت، ضعف و تهدیدهای خارجی و پس از آن اجرای استراتژی و ارزیابی استراتژی مورد توجه قرار می‌گرفت. با وجود دشواری‌های بزرگ، مداخله‌های خارجی، جنگ اعلام ناشده و بدامنی ناشی از آن، خرابکاری‌ها و کارشکنی‌ها در داخل و بیرون نظام، در یک زمان کوتاه یک سیستم کارا و عاری از فساد بوجود آمد؛ ولی با دریغ تداوم نیافت. این ادعا مطرح هست که زمینه‌سازی برای ایجاد یک اداره قانونمند و دموکراتیک بوجود آمد و نخستین گام‌های محکم در این راه گذاشته شد. قابل درک است که رسیدن به یک اداره قانونمند و دموکراتیک آنهم در یک کشوری عقب‌نگهداشته شده و با سطح بسیار بلند بی‌سوادی عمومی، فقر، بی‌عدالتی، تبعیض، و اعتقادات خرافی کاریست بسیار طولانی و دشوار که از قرن‌ها به میراث مانده بود. حکومت در دهه هشتاد زیر رهبری خردمندان و خلاقانه زنده یاد بیرک کارمل و دیگر رهبران و رهروان وطن پرست، توانست مرحله به مرحله و به تدریج اداره را از یک اداره ستمگر به سوی یک اداره «قانونمند و دموکراتیک» ببرد و در این راه بسیار دشوار، صادقانه و پیگیرانه با تلاش‌های خستگی ناپذیر گام بگذارد.

این فرصت بزرگ تاریخی به سهولت از دست رفت و با معامله‌گری‌ها، قدرت‌طلبی‌ها و بیش از همه بازی آزمندانه با سرنوشت کشور و مردم مان از جانب قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌ی این سیستم درهم شکست و بجای آن بربریت، انارشیزم، استبداد، تبعیض و ستم نشست.

با دریغ، تا امروز با صرف ملیاردها دالر مساعدت‌های جامعه جهانی یک سیستم کارا، مؤثر و خدمتگزار دولتی بوجود نیامد. مشخصه اداره موجود که ضد سیستم عمل می‌کند، یک حکومت سخت بدنام، آغشته به فساد جان‌سوز سیاسی، اقتصادی، مالی و اجتماعی که جامعه را به انحطاط کامل فرهنگی و اخلاقی سردچار ساخته، می‌باشد.

شاید نسل دیگری سریر آرد تا باردیگر مردم و خواسته‌های انسانی و قانونی آنها، بنیاد و اساس کار شان را تشکیل دهد و اورگان‌های قدرت و اداره دولتی در مرکز و ولایات بر بنیاد شورا‌های دموکراتیک مردمی از این خواسته‌ها نمایندگی کنند.

۱۹ نومبر ۲۰۱۹ برابر با ۲۸ عقری ۱۳۹۸

بودجه ملی، بیت‌المال یا کیسه خلیفه؟!

حیف و میل کامل، بی‌رویه و خلاف قانون از منابع دولتی و همچنان مساعدت‌های جهانی توسط زمامدارانی که خود را مافوق قانون می‌دانند و به هیچ مرجعی پاسخگو نیستند، در رسانه‌های ملی و بین‌المللی به گونه گسترده بازتاب یافته است. این وضعیت سخت ناهنجار و رقت‌بار حتا در محافل رسمی و به اشتراک به اصطلاح مسؤولان و در حقیقت غیر مسؤولان دولتی، توسط دیپلمات‌ها و آمران نهادهای بین‌المللی که از کمک‌ها و مساعدت‌های جهانی واری می‌کنند، با صراحت بیان شده است. کافی است صرف به گزارش‌های منظم اداره خاص امریکا در امور بازسازی افغانستان (سیگار) در ارتباط به کمک‌های بین‌المللی که به گونه منظم در رسانه‌ها به نشر رسیده و به اطلاع کانگرس امریکا نیز رسانیده شده است، توجه گردد.

در آخرین محفلی که به تاریخ شانزدهم دسمبر ۲۰۱۹ در کنفرانس روز جهانی مبارزه علیه فساد و در حضور رییس جمهور، معاون رییس جمهور، قاضی القضاات و روسای مجلسین دایر شده بود، سفیر سابق امریکا جان باس با صراحت گفت که کمک‌های بین‌المللی صرف به جیب چند نفر می‌ریزد و مردم از آن مستفید نمی‌گردند و اگر چنین وضعیت ادامه یابد، جامعه جهانی و کشورهای یاری رسان، کمک‌های شان را به افغانستان قطع خواهند کرد.

در این نوشتار از بررسی چگونه‌گی استفاده از کمک‌های جهانی می‌گذرم و صرف به استفاده کاملاً غیرقانونی از بودجه دولتی می‌پردازم که در این روزها سروصدا‌های زیادی را برپا کرده است.

بر اساس یافته‌های گزارش دیدبان شفافیت افغانستان، در یک دهه اخیر، هزینه‌های تمامی گد‌های احتیاط ۲۶۷ میلیارد افغانی بیشتر از حدود تعیین شده در بودجه‌های این گد‌ها بوده است. این گزارش نشان می‌دهد که در تمام دوره حکومت وحدت ملی، هزینه‌های گد‌های احتیاط، ۱۴۸ میلیارد افغانی بیشتر از آنچه بوده اند که در بودجه‌های سالانه در نظر گرفته شده بود. یک پژوهشگر دیدبان شفافیت افغانستان می‌گوید: "بر اساس ماده سی و دوم قانون مصارف و عواید عامه، حد اکثر استفاده از گد‌های احتیاط سه درصد است؛ اما هیچگاهی در این ده سال گذشته حکومت به سه درصد اتکا نکرده و این افزایش تا بیست درصد هم رسیده است." هزینه‌های گد ۹۱ در سال گذشته، از یک میلیارد و سه صد میلیون افغانی تا سه میلیارد و بیست میلیون افغانی، افزایش داشته است. به گفته رییس کمسیون مالی و بودجه مجلس نمایندگان هزینه‌های سال جاری گد ۹۱ نیز بیش از دو برابر شده اند. بنابراین گفته، در بودجه تصویب شده امسال گد ۹۱ یک میلیارد افغانی اختصاص داده شده بود، اما گزارش‌های می‌رساند که تا کنون هزینه این گد به دو میلیارد و شش صد و سی میلیون افغانی رسیده است.

روزنامه اطلاعات روز در دو گزارش تحقیقی خویش به جزئیات این مسأله پرداخته و با نشر اسناد و احکام رسمی، چگونه‌گی مصارف از گد‌های احتیاط را به تفصیل مستند ساخته است. بنابر این گزارش‌ها بودجه تصویب شده ی گد ۹۱ پالیسی بودجه ملی سال ۱۳۹۷ یک میلیارد و ۳۰۰ میلیون افغانی بوده است، اما وزارت مالیه بنابر دستور رییس جمهور با تعدیل سایر گد‌ها در جریان سال مالی بودجه مصرف شده از این گد را به سه میلیارد و سی میلیون افغانی رسانده است. بر اساس یافته‌های این روزنامه مقدار قابل توجه از بودجه ملی سال ۱۳۹۷ از گد ۹۱ به گونه مبهم و به اهداف نامشخص شامل کمک‌های شخصی به مقام‌های دولتی، افراد و سازمان‌های منسوب به رهبران حکومت وحدت ملی مصرف شده است. این مصارف با ۲۸۰ حکم رییس جمهور و رییس اجراییه در ۲۰ اداره انجام شده

است. بر اساس این یافته‌ها دست کم در ۹۷ حکم جداگانه، رییس جمهور و رییس اجراییه ۲۹ میلیون افغانی را به مقام‌های دولتی، افراد منسوب به مقام‌های دولتی و افرادی که به گونه مبهم «مستحق» دانسته شده اند، مساعدت نقدی کرده اند. سایر احکام رییس جمهور و رییس اجراییه نیز به اهداف گوناگون از جمله کرایه خانه و دفتر، تداوی افراد، سفر خرج، بهای تکت پرواز، خریداری موتر، مصارف سفر هیات‌های دولتی، مصارف سازمان‌های شخصی و حزبی در مصرف از گد ۹۱ صادر شده است. ریاست عمومی امنیت ملی، اداره امور ریاست جمهوری، ریاست اجراییه، ریاست دفتر ریاست جمهوری و شورای امنیت ملی به ترتیب بیشترین مصرف‌کنندگان بودجه ملی از گد ۹۱ بوده اند.

رییس جمهور در ۱۴۱ حکم جداگانه، ۹۲۳ میلیون و ۸۹۷ هزار و ۹۷۸ افغانی را از گد ۹۱ پالیسی بودجه ملی سال ۱۳۹۷ به ریاست عمومی اداره امور ریاست جمهوری مصرف کرده است. این شمار احکام بیشتر به هدف مساعدت نقدی و تشویقی افراد، کرایه خانه و دفتر، مصارف برق، خرج دسترخوان، سفر خرج، تکت هواپیما، تداوی افراد، خریداری موتر برای مقام‌های دولتی و افراد منسوب به آنان، معاشات امتیازی، تحفه نقدی، وجه سردستی، مصارف کنفرانس، تحکیمات امنیتی اقامتگاه‌های شخصی و مصارف سفر هیات‌های دولتی صادر شده است.

رییس جمهور در مجموع ۲۵۹ میلیون و ۴۳۱ هزار و ۴۸۸ افغانی را از کد ۹۱ پالیسی به ریاست دفتر ریاست جمهوری مصرف کرده است. این میزان پول نیز به هدف مصارف سفر و تداوی افراد، کمک‌های نقدی و تشویقی، معاش‌های بست‌های جدید، برگزاری برخی از مراسم و در مواری هم به گونه‌های نامعلوم مصرف شده است. از جمله عجایت یکی هم این که رییس جمهور در حکم شماره ۱۰۴۷ مبلغ دو میلیون و شش صد هزار افغانی را برای تدارکات و قربانی چهل راس گاو در قندهار از کد ۹۱ پالیسی تخصیص داده است و معلوم نیست که این قربانی به چه منظور

بوده است! بنابراین در مجموع استفاده از گد ۹۱ پالیسی برای مقام ریاست جمهوری زیر عنوان ریاست اداره امور و ریاست دفتر ریاست جمهوری مبلغ یک میلیارد ۱۸۳ میلیون ۳۲۹ هزار ۶۶۶ افغانی می‌شود. به عبارت دیگر، بیش از یک میلیارد افغانی خلاف قانون‌های جاری، برای مصارف غیرضروری و سلیقه‌پی، صرف در مقام ریاست جمهوری به مصرف رسیده است!!

توجه خواننده عزیز را به این ارقام جلب می‌کنم:

- اجرای صد میلیون افغانی برای سفرهای داخلی و خارجی رییس جمهور برعلاوه بودجه منظور شده ۱۴۰ میلیون افغانی از بودجه ریاست دفتر و ۱۰۰ میلیون افغانی از بودجه ریاست اداره امور که در مجموع سه صد و چهل میلیون افغانی می‌شود.

- اجرای بیش از ۱۴ میلیون افغانی برای بودجه ۴۰ محافظ جدید یکی از معاونان اداره امور. در این پیشنهاد آمده است که با توجه به وضعیت امنیتی کشور ۳۰ محافظ برای تأمین امنیت معاون ریاست عمومی اداره امور کافی نیست و به ۴۰ محافظ دیگر ضرورت است. این اسناد نشان می‌دهد که در مجموع هفتاد محافظ برای تأمین امنیت معاون اداره امور از جمله سربازانی که برای دفاع از کشور آماده می‌شوند، توظیف شده اند.

- اختصاص بیش از ۱۲۰ میلیون افغانی برای معاش و امتیازی سه ماهه کارمندان اداره امور، دفتر بانوی اول، دفتر بورد مشورتی عدلی و حقوقی ریاست جمهوری.

- اختصاص بیش از ۲۰ میلیون افغانی برای معاشات امتیازی سه ماهه کارمندان معاونیت دوم.

- اختصاص بیش از ۸۵ میلیون افغانی برای معاشات امتیازی سه ماهه کارمندان - دفاتر وزیر مشاوران و مشاوران ریاست جمهوری.

- اختصاص بیش از دو میلیون افغانی برای کرایه یازده ماه موتر زرهی مشاور مالی و بانکداری ریاست جمهوری.

- اختصاص بیش از ۷۰۸ میلیون افغانی برای معاش و امتیازات سه ماهه کارمندان اداره امور و ریاست دفتر ریاست جمهوری.

- اختصاص بیش از ۱۶۷ میلیون افغانی برای مصارف خانه و دفتر گلبدین حکمتیار.

- اختصاص ماهانه ۴۰۰ هزار افغانی برای معاش و خرج دسترخوان فضل فضلی مشاور ریاست جمهوری. برای این سوگلی‌ها که بنا بر علایق خاص به مقام‌های بلند دولتی تعیین گردیده اند، اگر مجموع معاش‌ها، امتیازها، کرایه خانه، مصارف برق، سفرها، خریداری موترهای بسیار لکس زره و توظیف ده‌ها محافظ محاسبه شود، به احتمال زیاد برای هر یک از این آغازده‌ها ماهانه بیش از یک تا دو ملیون افغانی هزینه می‌گردد. در حالی که اینها کوچکترین بازدهی و موثریتی در کارها و امور مربوط به نفع مردم و کشور ندارند. با چنین روش و برای خوشگذرانی‌های سوگلی‌های شان در حقیقت جناب رییس جمهور از کیسه خلیفه می‌بخشند! این در حالی است که برای بیشترین کارمندان عادی دولتی به بهانه عدم منظوری بودجه سال مالی جدید، سه ماه معاش ناچیز شان نیز پرداخت نشده است.

بر اساس گفته‌های کارشناسان اقتصادی گُد ۹۱ و گُد ۹۲ به عنوان گُد پالیسی و گُد اضطراری که در کل گُدهای احتیاط نام گذاری شده اند و هدف از ایجاد این گُدها این بوده است که ادارات دولتی در حالات اضطرار و کمبود بودجه در جریان سال با حکم رییس جمهور از این گُدها مستفید گردند. به گفته یکی از کارشناسان

اقتصادی (سیف الدین سیحون) با توجه به شرایط کنونی و مصرف بی‌رویه حکومت از این گدھا می‌توان آن را گدھای «غارت» دارایی عامه نام گذاشت. گدھای که تنها زمینه حیف و میل را از بودجه ملی فراهم می‌کنند. به گفته موصوف مفهوم واقعی «پالیسی» در بودجه ملی، مصرف بودجه برای سیاستگذاری و برنامه سازی است؛ اما در افغانستان این مفهوم‌ها برای فریب مردم است و پس. این وضعیت ناامید کننده است. از پارلمان ناتوان، مردم ناآگاه و جامعه مدنی سمبولیک انتظار نمی‌رود جلو فساد گرفته شود و مرتکبان آن محاکمه گردند.

مسأله چگونگی بررسی قطعی بودجه ملی سال ۱۳۹۷ در مجلس نمایندگان سر و صداهای زیادی را برپا کرده و تا هنوز هیاتی که باید این مسأله خطیر و سایر مسایل مربوط به آن را با تمام جوانب آن به گونه‌پی قانونی و عادلانه به بررسی گیرند، موظف نشده است. در جریان این هیاهو یک اقدام حیرت آور و ماورای قانونی دیگر از جانب ریاست جمهوری به رسانه‌ها درز کرد. بنابر این سند رییس دادگاه عالی به هدایت شفاهی رییس جمهور دستور انتقال ۱۵ میلیارد افغانی را از بانک مرکزی به وزارت مالیه امضا کرده است. بر بنیاد سندها، بانک مرکزی این مقدار پول را پیش از پایان سال مالی به وزارت مالیه انتقال داده است. چگونگی انتقال پول از بانک مرکزی در یک نشست ارگ ریاست جمهوری از سوی وزیر مالیه مطرح شد و سرپرست بانک مرکزی از رییس جمهور خواست که در این باره حکم صادر کند؛ اما رییس جمهور برآشفته شده و به رییس دادگاه عالی و معاون دوم ریاست جمهوری دستور داد تا در یک ورق غیر رسمی دیدگاه شان را در باره قانونی بودن انتقال پول بنویسند. کمیسیون مالی و بودجه مجلس نمایندگان و شماری از حقوق دانان، این کار دادگاه عالی و بانک مرکزی را غیرقانونی می‌دانند. بر بنیاد گزارش‌ها، پیش از این نیز وزارت مالیه هفت ملیارد افغانی را از بانک مرکزی به عواید وزارت مالیه انتقال داده بود و با انتقال این پانزده میلیارد افغانی، بانک

مرکزی بیست و دو میلیارد افغانی را به خزانه دولت انتقال داده است. انتقال این پول تا چه اندازه بر خود بانک مرکزی زیان بار خواهد بود و از این پول‌ها چگونه استفاده شده و یا خواهد شد، تا هنوز معلوم نیست. برخی کارشناسان به این باور اند که با چنین برخوردهای فراقانونی بانک مرکزی نیز به سرنوشت کابل بانک مواجه خواهد گردید.

برخی اعضای مجلس نمایندگان در نشست روز یازدهم قوس، رییس جمهور و رییس اجراییه را با «حیف و میل» ملیاردها افغانی به «خیانت ملی» متهم کردند و گفتند که بنابر نبود شفافیت در مصرف بودجه و عدم پاسخگویی وزارت مالیه باید ماده ۶۹ قانون اساسی تطبیق شود، ماده‌ی که در آن با تایید دو ثلث از اعضای مجلس نمایندگان، رییس جمهور از وظیفه اش فاصله می‌گیرد و با طی مراحل قانونی به محکمه خاص معرفی می‌شود.

آیا در مجلس نمایندگان، نمایندگانی که این اکثریت را بسازند وجود دارد که با وجدان پاک، صداقت و وطن دوستی و بر بنیاد قانون اساسی و دیگر قانون‌ها و بمانند سایر کشورها در همچو موارد که روسای جمهور و مقام‌های دولتی را بخاطر سوءاستفاده از صلاحیت‌های قانونی و حیف و میل دارایی‌های عامه به محاکمه کشانیده، سبکدوش و زندانی ساخته اند، با قاطعیت عمل کنند؟ و آیا دادگاه عالی هم یک دادگاه قانون‌مدار بی‌طرف و با صلاحیت است که این جلالت‌مآبان را به محاکمه بکشاند و مورد بازپرس قانونی قرار دهد؟

با دریغ، در کشور جنگ زده ما، از اثر فساد استخوان سوز و گسترده، اشرافیت نویی که به مراتب اشرافی تر از دوران سلطنت و متشکل از رهبران و فرماندهان جهادی، مقام‌های دولتی و اشخاص وابسته به آنها به وجود آمده که سخت

مصروف عیش و نوش و زراندوزی اند و برای حفظ این موقعیت باد آورده به هر وسیله‌ی ممکن و ناممکن دست می‌یازند.

در چنین حالت، روزگار مردم فقیر و جنگ زده افغانستان روز تا روز بدتر می‌شود؛ ولی به هر حال روزی فرا می‌رسد که مردم به پا خیزند و با قدرت و اراده نیرومند و خلل ناپذیر، این انگل‌ها را به محاکمه و به دار عدالت بکشانند.

۱۳ جنوری ۲۰۲۰ برابر با ۲۳ جدی ۱۳۹۸

بازی‌های سیاسی ایالات متحده امریکا و ایران!

بازی‌های سیاسی میان ایالات متحده امریکا و جمهوری اسلامی ایران که منتج به تشنج جدی در منطقه گردیده است، همچنان ادامه دارد. روابط مخفی و بازی‌های سیاسی میان آن دو کشور از آغاز انقلاب اسلامی تا اکنون که در آن با وجود نمایش مخاصمت‌های آشقی ناپذیر ظاهری و حتی رسیدن تا پرتگاه یک جنگ تمام عیار و خانمانسوز پیش رفته اند؛ ولی به گونه‌ی روابط پنهانی شان را طوری تنظیم ساخته اند که از بروز یک جنگ بزرگ و بربادی‌های ناشی از آن، جلوگیری بعمل آید.

بازی‌های دو گانه سیاسی حکومت امریکا و دولت آخوندی ایران با یکدیگر از سقوط دولت رضا شاه تا کنون همواره ادامه داشته است. گویا در پس پرده، این دو قدرت و حاکمیت در حساسترین وضعیت، بهم می‌رسند و مشکل بوجود آمده را رفع می‌سازند. گروگان‌گیری کارمندان سفارت امریکا در تهران را به یاد داریم که پس از ۴۴۴ روز و تماس با تیم انتخاباتی رونالد ریگان و معامله ایران کانترا آن را چگونه به ثمر رسانیدند.

چنین معلوم می‌شود که تداوم این فضای جنگی و تشنج بیشتر برای هر دو طرف تنها مصرف داخلی دارد و در هر دو دولت گروه‌های ماجراجو و افراطی این وضعیت را به نفع ادامه کار خویش و فریب هر چه بیشتر افکار عامه می‌پندارند. آخوندهای ایرانی با آن شدتی که به طبل جنگ می‌نواختند و این تصور را در افکار عامه خلق کرده بودند که به یاری قدرت‌های امام زمانی امریکا را سخت تنبیه کرده و اسراییل را نیز از نقشه خاور میانه محو خواهند کرد، ولی دیدیم که آن لگد کشنده

و کوبنده را تنها با چند مشت هوایی جواب دادند و در پس پرده به معامله‌های دست یازیدند که گویا جنگ بس است و بیشتر از این نباید خطر کرد.

با وجود حفظ وضعیت آماده باش جنگی و استقرار شش بمب افکن استراتژیک بی پنجا و دو و پی دو در جزیره دیگوگارسیا در اقیانوس هند و تقویت نیروهای نظامی آن کشور در پایگاه‌های نظامی در منطقه، همه نشان دهنده زیر فشار قرار دادن هر چه بیشتر ایران و تحمیل کامل خواسته‌های آمریکا از آن دولت و تداوم بحران در منطقه است. آمریکا به خوبی می‌داند که جنگ در این منطقه بسیار حساس و مهم استراتژیک جهانی موجب خسارات و تلفات جبران ناپذیر مادی و انسانی می‌گردد و خطر بسته شدن تنگه هرمز را نیز در قبال خواهد داشت که نباید این ریسک بسیار بزرگ را بازی کرد.

ایران هم به خوبی می‌داند که قدرت قهار آمریکا را با این همه فلاکت و شکست و ریخت‌های که در داخل کشور بوجود آورده و موجب نا رضایتی‌های فراوان مردم گردیده، نمی‌توان به ساده‌گی مهار کرد. شدت بخشیدن هر چه بیشتر تحریم‌های اقتصادی و وضع تحریم‌های جدید اقتصادی، مالی و سیاسی، سرانجام ایران را فلج می‌کند و از درون منفجر می‌سازد و در نهایت در این بازی خطرناک، بازنده اصلی مردم ایران خواهد بود. ادامه این وضعیت، به هر صورت افغانستان و مردم آن را که خواسته و یا ناخواسته مهره و یا قربانی این بازی‌های شیطانی و سیاسی خواهند شد سخت بی‌ثبات می‌سازد. هر دو کشور (ایران و آمریکا) تلاش دارند که جنگ را از سرزمین خود دور نگهدارند و تا می‌توانند در سرزمین‌های دیگر و به قربانی گرفتن مردمان این سرزمین‌ها و به گونه بی با جنگ نیابتی به یکدیگر ضربه زنند و ادامه دهند که با دریغ افغانستان یکی از سرزمین‌ها است.

آیا در افغانستان یک اداره صادق، مدبر، کارا، دور اندیش، بسیج کننده و مردم دوست وجود دارد که در تداوم این بازی‌های بسیار خطرناک، منافع ملی و مصالح علیای کشور را در نظر گرفته عمل کند و از بی‌ثباتی کامل کشور جلوگیری بعمل آورد؟

۲۷ جنوری ۲۰۲۰ برابر با ۷ دلو ۱۳۹۸

"موافقتنامه آوردن صلح به افغانستان" - امیدها و بیم‌ها!

حالا که موافقتنامه صلح و یا به عباره دیگر «موافقتنامه آوردن صلح به افغانستان» سرانجام پس از فراز و فرودهای زیاد به تاریخ بیست و نهم ماه فروری ۲۰۲۰ برابر با دهم حوت سال ۱۳۹۸ در دوحه پایتخت قطر میان زلمی خلیل‌زاد نماینده ویژه امریکا برای صلح افغانستان و ملا عبدالغنی برادر معاون سیاسی تحریک طالبان در حضور مایک پومپئو وزیر خارجه امریکا، شاه محمود قریشی وزیر خارجه پاکستان، نمایندگان سی و پنج کشور و سازمان‌های بین‌المللی در حالی که از حکومت افغانستان دعوت بعمل نیامده بود، به امضا رسید؛ و با وجود این که حدس و گمان‌های زیادی از جانب محافل گوناگون، رسانه‌ها و شخصیت‌های گویا آشنا و مطلع از جریان این مذاکره‌ها به نشر رسیده و نشان دهنده آن است که با واقعیت‌های که در سند بازتاب یافته چندان همخوانی ندارد، جا دارد تا این موافقتنامه و همچنان امیدها و بیم‌های ناشی از آن، به بررسی گرفته شود.

این توافقنامه روی چهار بخش عمده متمرکز است؛ ضمانت گروه طالبان در عدم استفاده خاک افغانستان علیه امنیت امریکا و متحدان آن؛ ارائه جدول زمانی خروج کامل نیروهای امریکایی و ناتو که در آن امریکا متعهد شده که تمام نیروهای خود و نیروهای ائتلاف از جمله پرسونل ملکی غیر دیپلماتیک، پیمانکاران نظامی، آموزگاران، مشاوران و نیروهای حمایتی ظرف چهارده ماه از افغانستان خارج کند، برگزاری مذاکرات بین الافغانی در دهم مارچ و بحث روی یک آتش‌بس همه‌جانبه در جریان مذاکرات بین الافغانی مدنظر است. امریکا متعهد شده که ظرف ۱۳۵ روز نیروهای خود را به سطح ۸۶۰۰ نفر کاهش دهد و بقیه نیروهای خود را ظرف نه و نیم ماه آینده از افغانستان خارج کند. امریکا، متحدان آن و ائتلاف، نیروهای

خود را از پنج پایگاه در افغانستان خارج خواهند کرد. همچنان آزادی پنج هزار زندانی طالبان از زندان‌های دولت افغانستان و یک هزار تن از کسانی که در دست طالبان اسیر اند تا ده روز آینده در این توافقنامه ذکر شده و آمده است که امریکا کمک می‌کند تا طالبان و دولت افغانستان ظرف سه ماه تمامی زندانیان یکدیگر را آزاد کنند. امریکا همچنان تعهد کرده که با آغاز مذاکرات بین‌الافغانی عملاً تحریم‌ها علیه اعضای گروه طالبان را بررسی کند و تا ۲۷ اگست ۲۰۲۰ تحریم علیه اعضای این گروه برداشته شود. همچنان در بخش سوم این موافقتنامه آمده است که شورای امنیت ملل متحد این توافقنامه را بر اساس درخواست امریکا مورد تایید قرار می‌دهد. در ماده سوم این موافقتنامه آمده است که ایالات متحده امریکا خواهان همکاری اقتصادی برای بازسازی با حکومت جدید اسلامی افغانستان که بعد از تفاهم سیاسی از طریق دیالوگ و مذاکرات بین‌الافغانی به میان می‌آید، می‌باشد و در امور داخلی آن مداخله نمی‌کند.

در حالی که در دوحه پایتخت قطر مراسم امضای توافقنامه صلح در حال برگزاری بود و وزیر خارجه امریکا و رهبر طالبان در مورد لزوم استفاده از فرصت تاریخی به دست آمده برای دستیابی به صلح در افغانستان سخن می‌گفتند، مارک اسپر وزیر دفاع امریکا و ینس استولتبرگ دبیر کل ناتو به کابل رفت و همراه با اشرف غنی در یک کنفرانس خبری شرکت نمود و به حمایت شان از افغانستان تاکید کردند. در این زمینه اعلامیه مشترکی نیز به نشر رسیده که محتوای کلی موافقتنامه امریکا با طالبان در آن به نحوی بازتاب دارد.

با امضای موافقتنامه صلح امریکا با طالبان و نشر اعلامیه مشترک میان امریکا و جمهوری اسلامی افغانستان برای آمدن صلح که بزرگ‌ترین نیاز و آرزوی حیاتی مردم جنگ زده افغانسان است، خوش بینی‌ها بوجود آمده که این خوشبینی‌ها در جریان یک هفته کاهش خشونت در سراسر کشور برجسته گردید و همچنان ترس

و هراس از آینده مبهم و خطر مسلط شدن کامل طالبان در قدرت و نظام طالبانی نیز دامنگیر بخش بزرگی از مردم گردیده است و در نتیجه افغانستان را در یک آزمون واقعی و خیلی حیاتی قرار داده است. موانع بسیار بزرگی در راه تأمین صلح و آرامش و ختم جنگ و برادر کشی وجود دارد و گروه‌ها، نیروها و محافل جنگ افروزی که تداوم بحران و جنگ را در افغانستان یک ضرورت استراتژیک و حفظ قدرت خویش تصور می‌کنند، همچنان به طبل جنگ خواهند نواخت. از آغاز مذاکرات صلح میان امریکا و طالبان، رژیم کابل در راس جناب اشرف غنی سرسختانه تلاش کرده که این پروسه را برهم زند و با به اصطلاح ابتکارهای در ظاهر دلچسپ به شمول لویه جرگه صلح، انتخابات کذایی ریاست جمهوری که افتضاح آن تا امروز دامن مردم را رها نمی‌کند، موانعی در راه عقد موافقتنامه امریکا با طالبان بوجود آورد که تا حال چندان نتیجه نداده است. از صحبت‌های اخیر جناب شان معلوم می‌شود که هنوز در کسوت مقام ریاست جمهوری اجازه نمی‌دهند که زندانی‌های طالبان بر طبق موافقتنامه آزاد گردند. بگذریم از این که ماه‌ها وقت سپری گردید و تا هنوز هم فهرست هیات همه شمول و ملی مذاکره کننده با طالبان مشخص نگردیده و آن را بطور کامل در انحصار خود قرار داده است. جناب اشرف غنی این بازی‌های مکارانه را همچنان ادامه خواهند داد و در راه تطبیق موافقتنامه موانع ایجاد خواهد کرد و تا هنوز وی و حواریون شان از ادبیات خصمانه و تحریک کننده در برابر وضعیت بوجود آمده استفاده می‌کنند و عمده ترین وظیفه را که عبارت از ایجاد اجماع ملی است، نادیده می‌گیرند. فراموش نکنیم که وزیر خارجه امریکا به روز سه شنبه ۲۵ فروری در یک کنفرانس خبری در مقر آن وزارت گفت: "در آستانه یک فرصت بزرگ سیاسی قرار داریم و به هیچ گروه کوچکی که باور دارند این روند را تضعیف کرده می‌توانند، اجازه نخواهیم داد. شمار زیاد چنین گروه‌ها وجود دارند که تلاش می‌کنند آنچه را به دست آورده ایم، آسیب برسانند. اجازه نخواهیم داد که چنین شود." دونالد ترامپ

رئیس جمهور ایالات متحده امریکا مذاکرات با طالبان را موفقیت‌آمیز عنوان کرده گفت که در آینده نزدیک با رهبران طالبان ملاقات خواهد کرد.

در جریان چهل سال جنگ در افغانستان از موافقتنامه بسیار معتبر ژنیو میان دولت جمهوری افغانستان و دولت اسلامی پاکستان به میانجی‌گری نماینده خاص سازمان ملل متحد و به ضمانت شوروی و امریکا تا پیمان مکه به میانجی‌گری ملک فهد پادشاه آن وقت عربستان سعودی و نواز شریف صدراعظم آن وقت پاکستان ترتیب شده بود و آن را در مقدس‌ترین شهر مسلمانان جهان امضا کردند تا موافقتنامه بن اول و بن دوم، موافقتنامه حکومت وحدت ملی و ده‌ها توافق دیگر همه به روی کاغذ ماندند و هیچ کدام در مرحله تطبیق کامل و موفقانه قرار نگرفت. چه ضمانتی وجود دارد که این موافقتنامه در نهایت گره سردرگم و بسیار پیچیده جنگ در افغانستان را باز کند و مردم را به صلح و آرامش رساند؟

یک دلیل بسیار مهم را می‌توان برجسته ساخت و آن اینکه این همه تلاش‌ها برای آوردن صلح در افغانستان را حکومت ایالات متحده امریکا سبوتاژ کرده و مسؤولیت تداوم جنگ و بحران در افغانستان را آن حکومت بردوش دارد. دستگاه‌های استخباراتی حکومت امریکا هر نوع سعی در این راستا را پیش از آنکه جوانه زند در نطفه خفه کرده است و آیا حالا حکومت امریکا به برقراری صلح و ثبات واقعی در افغانستان یاری می‌رساند و آن را ضمانت می‌کند؟ پس از امریکا، گماشتگانش به شمول رهبران سخت‌فنا تیک جهادی و تکنوکرات‌های فاسد به شمول کرزی و احمدزی و حواریون شان که زمام قدرت و امور را در این مدت کمتر از بیست سال به دست داشته‌اند و کشور را در منجلاب فلاکت، فساد بسیار گسترده و ژرف، بی‌امنیتی، بی‌برنامه‌گی و بی‌اداره‌گی کامل گرفتار کرده‌اند و با توهم و بزرگ‌بینی بیمارگونه مردم را بی‌چاره ساخته‌اند و به یک تماشاجی زخمی و ساده‌مبدل کرده‌اند، این مسؤولیت تاریخی را به عهده دارند. در زیر زعامت این‌ها،

صدها هزار هموطن ما کشته و زخمی شده و میلیون‌ها نفر آواره گردیده اند. بر اساس گزارش ملل متحد صرف در همین ده سال اخیر صد هزار غیرنظامی جان شان را از دست داده اند. اینها بودند که با اعمال و کردار بسیار ناشایست و ضد مردمی، سیاست‌های عوام فریبانه، غرق شدن در فساد مالی و اخلاقی، چسبیدن به قدرت و منافع شخصی، فرصت‌های تاریخی را از دست دادند و یک گروه شکست خورده و مضمحل شده را به یک قدرت بزرگ سیاسی - نظامی مبدل کردند و آنرا در سطحی ارتقا دادند که امروز ما شاهد آنیم. اینها در جریان این همه سال‌ها زمینه سازی کردند و نظامیان بسیار کارکشته پاکستان از این زمینه‌ها برای تحکیم قدرت منطقه‌یی و تأمین آرزوی‌های استراتژیک خویش بطور کامل و ماهرانه بهره بردند و جا دارد که این پیروزی بزرگ را جشن بگیرند.

هر چند قطع آتش و خاموش شدن سلاح‌ها امید به زنده‌گی را افزایش می‌دهد و موجب مسرت می‌گردد که باید از آن استقبال کرد و آرزوی صلح، آرامش و توسعه پایدار، تأمین آزادی‌های اساسی و حقوق بشری خواست اساسی انسان‌ها و جوامع بشری است و مردم افغانستان نیز مستحق رسیدن به این ارزش‌ها اند؛ ولی در موجودیت وضعیت بسیار پیچیده و ناپایدار امروزی، بایست از آینده مبهم و بازیچه شدن کامل این سرزمین باستانی به دست دشمنان سوگند خورده آن و در نتیجه سقوط دوباره به تحجر طالبانی سخت ترسید.

باید منتظر ماند و دید که وضعیت جدید از جانب امریکا و دیگر بازی‌گران داخلی، منطقه‌یی و بین‌المللی چگونه مدیریت می‌شود و حکومت امریکا در برابر تعهدات اش چگونه عمل می‌کند و یا شاید هم روزی با یک تویت بسیار کوتاه جناب ترامپ، همه رشته‌ها بار دیگر پنبه خواهند شد؟!

۲ مارچ ۲۰۲۰ برابر با ۱۲ حوت ۱۳۹۸

مردم در آشفتگی و اضطراب جان‌سوز!

در کشور عزیزمان افغانستان فضای سخت مضطرب و آشفته که جسم و جان مردم را می‌پوسد و می‌سوزاند حکمفرما گردیده است. این فضای رعب و وحشت بیشترین حاصل چهل سال جنگ تحمیلی و نیابتی است که مردم ستم‌دیده افغانستان هیزم سوخت آن بوده‌اند. در این شعله‌های آتشی که دیگران با استفاده از خرافه‌پسندی، نادانی، جهالت و بی‌سوادی آنها افروخته‌اند، بخش بزرگی از مردم و جامعه ما هست و بودشان را از دست داده‌اند. در نتیجه شیرازه‌های زنده‌گی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در این کشور از هم گسیخته است. از بین رفتن و صدمه دیدن جدی شیرازه‌های زنده‌گی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی موجب گردیده تا ارزش‌های بزرگی که به آنها می‌بالیدیم، جایش را به ضد ارزش‌ها دهند. دیگر از صفا و صداقت، همت و غیرت، هم‌بستگی و هم‌دلی، صمیمیت و مهربانی، صله رحم و تسامح، هم‌یاری و هم‌دستی و مانند آنها کمتر سراغ داریم و در مقابل آنچه در این کشور مسلط شده است و تار و پود آن را می‌سوزاند، تنها حاکمیت بدون شک و بی‌تردید "زر و زور" است. این حاکمیت را تسلط کامل لشکر قدرتمند جهان سرمایه در وجود ارتش امریکا، ناتو و متحدان شان و به بهانه گویا مبارزه با "تروریسم" که خود خالق آن بوده‌اند و در جریان این همه سال‌ها آن را پروریده و به‌مثابه یک هیولای خونخوار مبدل ساخته بوده‌اند، بوجود آورده است. این تسلط بی‌رقیب زر و زور و سیاست‌های برخاسته از آن، بنیاد همه دشواری‌های کنونی در کشور را می‌سازد. با زبان ساده و مروج امریکایی‌ها، این به اصطلاح سیاست "زردک و چماق" است که با آن می‌توان هر اسپ وحشی را به سهولت رام ساخت.

ما خود شاهد آن بوده ایم که در جریان این بیست سال موجودیت شان در افغانستان، آنها برای رام ساختن همه گروه‌ها و رهبران شان با چه ساده‌گی از همین سیاست استفاده برده اند و با پیشکش کردن بکس‌ها و صندوق‌های پُر از دالر و با نشان دادن چماق بی ۵۲ و ساز و برگ نظامی، کوچکترین مخالفت و مخالف را از میدان برداشته اند و آنها را به گوسفندان آرام و سریره مبدل ساخته اند. در این میان، اکثریت مردم افغانستان همچون تن زخمی، بیمار و گرسنه، فاقد تحرک اجتماعی، ناظر خشمگین و خاموش این ماجراها بوده اند.

با سرازیر شدن ده‌ها میلیارد دالر به اصطلاح کمک‌ها و مساعدت‌های جامعه جهانی و به ویژه امریکا و بربنیاد سیاست مشخص آنها که ایجاد قشر سرمایه داران بزرگ و وابسته بوده است، اشرافیت جدیدی بمراتب اشرافی‌تر از سلطنت‌ها بوجود آمده است. این اشرافیت جدید که وابسته با نظام کنونی اند و یک دولت تمام عیار مافیایی را بوجود آورده اند و بر اساس معیارها و روش‌های یک نظام مافیایی اداره می‌شود، با بخ کشیدن شان و شوکت شان در قصرهای افسانوی و بسیار مجلل، شمار زیاد خودروها و یا وسایط موتوری زره دار با آخرین مدل و پُر هزینه‌ترین آنها فخر می‌فروشدند و در هم‌چشمی و رقابت با یکدیگر در روی پرده تلویزیون‌ها ظاهر می‌شوند و بدون شرم و حیا از جاه و جلال شان می‌گویند. شرم و حیایی که دیگر به حراج گذاشته شده است و اعتیاد به زر و زراندوزی، و حرص قدرت طلبی از آنها موجوداتی تا مغز استخوان فاسد و بی‌اعتبار ساخته است. این فساد عمیق و گسترده تمام لایه‌های این نظام مافیایی را درنوردیده و همه سلول‌های آن را آلوده ساخته است.

در مقابل این جاه و جلال سلطانی ناشی از نظام مافیایی، اکثریت قاطع مردم توانایی تأمین غذای خود و خانواده را ولو برای یک روز هم ندارند. این وضعیت بسیار ناهنجار و رقتبار همواره دربررسی‌های نهادهای بین‌المللی و ملی بازتاب دارد و به

وضاحت گفته می‌شود که بیش از شصت در صد جمعیت افغانستان در زیر خط فقر دارد و از تأمین حداقل مواد غذایی روزانه شان عاجز اند. بر بنیاد گزارش همین نهادها، افغانستان بدبخت‌ترین کشور جهان بشمار می‌رود. با وجود رهنمودها و مصوبه‌های نهادهای بین‌المللی و چگونگی مبارزه با فقر جانسوز در کشور هیچ‌گونه تدبیر جامع که منتج به کاهش فقر در کشور گردد رویدست گرفته نشده است. هر آنچه گفته می‌شود و یا هر برنامه‌پی که با طمطراق تبلیغ می‌گردد به روی کاغذ باقی می‌ماند و در عمل پیاده نمی‌گردد. وضعیت ظاهری و حالت کنونی مردم در سراسر کشور، بیانگر فقر و گرسنگی جانسوزی است که در بخش بزرگی از جامعه به روشنی می‌توان آن را دید.

در کنار تداوم فقر جانسوز و جنگ تحمیلی که پس از چهل سال هنوز هم امیدی برای پایان بخشیدن آن در آینده نزدیک وجود ندارد، موجودیت یک اداره فاسد و بی‌کفایت و حالا هم شیوع بیماری عالمگیر کوید ۱۹ که روز تا روز سطح گسترش آن بیشتر می‌شود و از مردمی که فاقد همه توانی‌ها و ابزارها اند بیشتر از دیگران قربانی می‌گیرد، بر درد و غم مردم و ناامیدی و اضطراب هر چه بیشتر در جامعه افزوده است.

در موجودیت همین اداره فاسد و بی‌کفایت است که انتخابات نام نهاد ریاست جمهوری به رسوایی کشانیده شد. از همین انتخابات مفتضحانه ریاست جمهوری که با تقلب سازمان یافته و تخطی‌های بسیار گسترده و آشکار همراه بود، بیش از هفت ماه می‌گذرد. انتخاباتی که با کمترین سطح اشتراک مردم مشروعیت حقوقی و اخلاقی اش زیر پرسش جدی رفت و ویدیوها و سندهای این تقلب‌ها و تخطی‌ها در شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های بین‌المللی و ملی بازتاب گسترده یافت و دست به دست هم می‌گشت و همه شاهد آن بودیم. از همین انتخابات مضحک موجود دو قلوئی متولد گردید که بهتر است این دو قلو را بنام "رییس جمهور خود خوانده"

و "رییس جمهور خود ساخته" بنامیم. هر دو مدعی، مردم افغانستان را به گروگان گرفته اند. جالب این است که هر دو از آرای پاک و سفید مردم می گویند و جناب اشرف غنی از این هم بیشتر رفته و پیروزی خود را به مردم افغانستان "تبریک" می گوید! حالا زیر فشار جدی دیپلماتیک و اقتصادی حکومت امریکا تا به تعلیق قرار دادن یک میلیارد دلار کمک و مساعدت به نیروی های امنیتی کشور و تهدید به تعلیق بیشتر آن و همچنان فشار دیپلماتیک اتحادیه اروپا باید این دو جناب با هم متحد شده و به اصطلاح "حکومت مشارکت ملی" را تشکیل دهند. چانه زنی ها برای تشکیل این "حکومت مشارکت ملی" با به سر یکدیگر کوفتن های حواریون ماجراجو، نا آگاه و خودخواه شان را مردم با خون جگر به تماشا نشسته اند و نفرین می فرستند. به احتمال زیاد طرح امریکا برای ایجاد یک دولت مشارکت ملی به زودی به ثمر خواهد رسید.

عادی ترین فرد این جامعه، فرد فقیر، گرسنه و بی سواد برای برون رفت از وضعیت کنونی فریاد بر می دارد و با خشم و نفرت این "جلالت مآبان" را که ادای سلطانی دارند، مخاطب می سازند تا دست از سر مردم بردارند و به این بازی مضحک و وضعیت ناهنجار که به مایه شرم ملی مبدل شده و روز تا روز فاجعه بارتر می شود، خاتمه بخشند. کجاست گوش شنوا و چشم بینا؟ کجاست احساس ملی و وطن دوستی؟

شخصیت های وطن دوست، آگاه، دلسوز و محترمی را می بینیم که بخشی از ظرفیت ملی را می سازند و هر روز در برنامه های گوناگون تلویزیون ها، رسانه ها و شبکه های اجتماعی با دقت، وضعیت و حالت موجود در کشور را به بررسی می گیرند و با پیشنهادهای دقیق و سازنده خویش، راه های برون رفت از این فاجعه را نشان می دهند؛ ولی این همه خواسته ها و تلاش ها بی نتیجه می ماند، زیرا برای شنیدن حرف آنان گوش شنوایی وجود ندارد. رهبران سیاسی چنان بیمارگونه در

خود فرو رفته اند و مسخ شده اند و غرق این توهم اند که گویا خود همه چیز را می‌دانند و به پیشنهادهای دقیق و سازنده دیگران نیازی ندارند!؟ آنها با سیاست‌های عوام‌گرایانه، شعارهای میان تهی، دروغ‌های شاخدار، در تلاش ذهنیت سازی و تداوم قدرت خویش اند و فراموش می‌کنند که مردم مارگزیده و گرم و سرد روزگار چشیده‌ی ما، در جریان این همه سال‌ها در حدی از رشد فکری رسیده اند که به ساده‌گی چهره واقعی و زشت آنان را می‌بینند و به قضاوت می‌نشینند.

مردم در آشفتگی و اضطراب جان سوز به سر می‌برند، ولی رهبران سیاسی در چانه زنی برای حفظ و کسب قدرت بیشتر، برای حفظ سرمایه‌های قارونی شان و بخاطر کسب زر و زور، شب و روز مشغول اند و دست به هر معامله ننگین می‌زنند و به طوفان بسیار مهلک و کشنده‌ی که در راه است و هست و بود مردم را تهدید می‌کند، توجه ندارند. این طوفان خانمانسوز با بیماری ویروس کرونا در افغانستان و آنهم در نبود یک مدیریت سالم، با اعتبار و با وقار به سرعت گسترش می‌یابد و قرنطینه، قحطی و بیکاری ناشی از آن درب کلبه ویران هر هموطن را به شدت می‌کوبد. به گفته یک شهروند عزیز کلکسیون بدبختی‌های ما با آمدن کرونا تکمیل شده است. مردم همین اکنون از اثر گرسنگی با مرگ دست به گریبان اند و در اوج ناامیدی دست به خودکشی می‌زنند. در حالی که تاکنون ۱۲۴ ملیون دالر از بانک جهانی، ۱۱۷ ملیون دالر از اتحادیه اروپا و ۴۰ ملیون دالر بانک انکشاف آسیایی برای مقابله و مبارزه با پی‌آمدهای ویروس کرونا به افغانستان کمک و مساعدت شده است. اضافه بر آن بیش از شش ملیارد افغانی با تعدیل بودجه ملی به این منظور اختصاص داده خواهد شد؛ ولی تدابیر با فساد آلوده حکومتی برای خریداری موترهای جنازه و توزیع دو تا چهار کیلو گندم برای هر خانوار و اختصاص دادن دشت‌ها به قبرستان‌ها که مضحکه‌ی بیش نیست، محدود گردیده و مقام‌های مسخ شده به آن تدابیر مسخره می‌بالند و می‌لافند. در برابر این به

اصطلاح تدابیر مدبرانه! توزیع گندم به مستحقان ویدیوهای به نشر رسیده است که یکی آن در گزارش بی بی سی بازتاب دارد. در این ویدیو مرد میان سالی را نشان می‌دهد که کنار یک کیسه گندم در وسط کوچه‌پی در شهر کابل ایستاده و با ظرف یا کاسه کوچکی به مردم محله، گندم توزیع می‌کند. او با لحن کنایه آمیز می‌گوید: "نمی‌دانم این مقدار گندم را برای مصرف خود ما داده اند و یا مرغ های ما؟ سهم مردم از ملیون ها دالر که کمک شده همین است؟ در کدام آسیاب این گندم را آرد کنم؟" مردم این را بخوبی درک کرده اند که مافیای دولتی اکثریت کمک‌های بین‌المللی را مانند گذشته غارت می‌کنند و به مردم چیزی نمی‌رسد. مردم در زیر تیغ دو دم مرگ با ویروس کرونا و یا گرسنگی و قحطی قرار گرفته اند.

در شرایط بسیار پیچیده و خطیر کنونی، کاش و ای کاش که جریان های سیاسی چپ دموکراتیک، ملی و ترقی خواه، آنانی که معتقد به آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی در کشور بوده اند و میراث بزرگی از گذشته را بر دوش دارند، با هم متحد می‌بودند و یک سازمان سراسری ملی ویا جبهه بزرگ وطنی را بوجود می‌آوردند تا در این برهه بسیار حساس تاریخ، مسؤولیت‌های بزرگی را بدوش می‌گرفتند. با دریغ بخشی از سازمان‌ها و کادرهای که می‌توانستند مورد اعتماد ترقی خواهان کشور باشند و همچون پیش آهنگ عمل کنند در لحاف پوشیده و آلوده به بیماری کشنده ویروسی پیچیده اند و در خدمت نظام مافیایی موجود قرار گرفته اند. کاش این شخصیت‌ها این همه توانایی، انرژی و وقت شان را که در راه تطبیق شعارهای عوام فریبانه و به اصطلاح دولت سازی هزینه کرده و می‌کنند، در راه انسجام یک سازمان سیاسی سراسری، ملی، ترقی‌خواه و عدالت‌پسند صرف می‌کردند. چنین سازمان سیاسی بی‌دریغ به یک تکیه‌گاه و تکانه قوی برای جنبش آزادی خواهی و عدالت اجتماعی در کشور مبدل می‌گردید و رسالت تاریخی اش را بجا می‌آورد. نمی‌توان در عمل در خدمت یک نظام فاسد و مافیایی بود و در نظر از عدالت

اجتماعی، ترقی، برابری، همبستگی و وحدت نیروهای پیشتاز حرفی به میان آورد. این بازی دوگانه دیگر بازار ندارد.

۲۰ / اپریل ۲۰۲۰ برابر با ۱ ثور ۱۳۹۹

جنگ، تداوم تراژیدی و فاجعه انسانی!

بنابر گفته دوستی، افغانستان تجربه گاه خونین کشورهای مختلف جهان است که هر کدام بر طبق میل، برنامه و استراتژی خود، شهروندان این کشور را به شیوه‌های گوناگون می‌کشند، نابود می‌کنند، به دریا می‌افکنند و حتا به نوزادان و مادران حامله هم رحم نمی‌کنند. این تراژیدی و فاجعه بزرگ انسانی را که هم اکنون ادامه دارد، از سال‌های سال به این سو مردم ستم‌دیده و جنگ زده کشور ما می‌آزمایند و بازهم می‌آزمایند و گویا این که این مردم صبور برای قربانی آزمندی‌های قدرت‌های خودکامه و حریص جهانی به شمول همسایه‌های نابکار و خصم و به یاری حکمرانان فروخته شده خلق شده اند.

اگر از مجموع کشتاری که در همین یکی دو هفته به وقوع پیوسته صرف به سه رویداد تکانه‌دهنده یعنی زجر و شکنجه جوانان و نوجوانانی که برای کاریابی به ایران رفته بودند و سریازان سرحدی ایران آنان را با دستان شکسته و بسته به دریای هریرود انداخته اند و گویا به گفته خودشان رد مرز کرده اند، کشتار شمار زیادی از مادران حامله، کودکان نوزاد، پرستاران و دکتوران شفاخانه صد بستر داکتران بدون مرز در دشت برچی که به یک فاجعه استثنایی در تاریخ این کشور مبدل شده است تا کشتار شمار زیادی از نمازگران یک جنازه در ننگرهار را مکث نماییم، عمق فاجعه‌ی دوامداری که در این کشور می‌گذرد را بیشتر و بهتر درک می‌کنیم.

از یکسو امریکا این حامی به اصطلاح استراتژیک دولت افغانستان با گروهی که در گذشته آن را تروریست می‌نامید و در غیاب مردم و مطالبه‌های آنان، موافقتنامه صلح امضا می‌کند و برای آنها (طالبان) مساعدت و یاری می‌رساند تا با جنگ با

داعش بیشتر مصروف شود و این مشکل را از سر راه شان بردارد و از جانب دیگر دست طالبان را باز می‌گذارد تا با حملات بیشتر از پیش به کشتار مردم ملکی به بدترین و ظالمانه‌ترین شیوه‌ها دست یازند. در همین بازی مسخره یک حکومت پوشالی، فاسد، بی‌کاره، مافیایی و فاقد اقتدار را به قدرت می‌رساند و از آن با سیاست‌های کج دار و مریز نیز پستی‌بانی می‌کند.

استراتژی امریکا در جنگ افغانستان با آنهمه بلند پروازی‌های نخستین، مبهم و چند پهلو بوده است و در حقیقت چنین معلوم می‌شود که در این استراتژی، تداوم بحران و جنگ را در افغانستان و منطقه مدنظر دارند و هیچگاه به بنیان‌گزار، شریک و حامی اصلی این شرارت پیشه‌گان، زیر هر عنوانی که اند، چه طالب، چه داعش و نهادهای زیاد دیگر که خود نیز در تشکیل آن سهیم بلند داشته اند، نه پرداخته و با قاطعیت برخورد نکرده است. بر اساس همین استراتژی و سیاست‌های که در مغایرت با منافع و مصالح ملی افغانستان ریخته شده است، مردم هر روز قربانی می‌دهند و هنوز هم هیچ روزنه روشنی برای آینده کشور مد نظر نیست.

بنابر آن از چنین استراتژی و سیاست‌های امریکا و متحدان آن و در نتیجه موجودیت یک حکومت نامشروع و فاقد اقتدار که سفیر آن را یک روز یک شعبه ای اس آی در اسلام آباد احضار می‌کند و بار دیگر بخاطر گرفتاری سردسته داعشیان خراسانی به وزارت خارجه می‌طلبد و زیر عنوان این که وی را باید به پاکستان بفرستند و در حقیقت اظهار نگرانی از گرفتار شدن وی را تبارز می‌دهند، نباید انتظار بهبودی در وضعیت فلاکت بار کشور را داشت و در نتیجه هر کدام به شیوه و طریق خود از این مردم قربانی می‌گیرند.

برای نجات از وضعیت کنونی، ضرور است تا در این راستا هر چه بیشتر روشنگری شود و واقعیت‌های تلخ ولی بیدار کننده به خورد مردم داده شود تا متحدانه و آگاهانه دست بکار شده و از این بدبختی و فلاکت رهایی یابند.

۲۰ می ۲۰۲۰ برابر با ۳۱ ثور ۱۳۹۹

فقر، گرسنگی و احتمال قحطی گسترده در کشور!

بر اساس گزارش دفتر بین‌المللی حمایت از کودکان که چند ماه پیش به نشر رسیده، گفته می‌شود که یک سوم مردم افغانستان به شمول بیشتر از هفت میلیون کودک با کمبود مواد غذایی روبرو هستند. این سازمان گفته است که قیمت‌های مواد غذایی در افغانستان در حالی روبه افزایش گذاشته که خانواده‌ها به ویژه کودکان در مقایسه با گذشته بیشتر به تغذیه مناسب و دسترسی به غذای کافی برای مقابله با ویروس کرونا ضرورت دارند. دفتر حمایت از کودکان تاکید کرده که قرنطینه و متوقف شدن برخی از فعالیت‌های اقتصادی، تأمین ضرورت‌های اولیه برای خیلی از خانواده‌ها را دشوار ساخته است. نهاد بین‌المللی حمایت از کودکان می‌گوید که بیش از هفت میلیون کودک در افغانستان در معرض خطر گرسنگی قرار دارند.

در گزارش به استناد به برآورد سازمان «برنامه جهانی غذا» گفته شده است که در جریان ماه گذشته به دلیل شیوع ویروس کرونا، قیمت‌های مواد غذایی به شمول آرد و گندم در بازارها بسیار افزایش یافته که توانایی مالی کارگران دست مزد روزانه برای خرید مواد غذایی را رو به کاهش گذاشته و آنها به دلیل محدودیت‌های وضع شده نمی‌توانند کار کنند. این نهاد بین‌المللی از جامعه جهانی به ویژه کشورها و سازمان‌های کمک‌کننده خواسته است تا برای رسانیدن مواد غذایی به خانواده‌های نیازمند، آسیب دیده، کودکان و زنان باردار در مناطق دور افتاده به گونه فوری اقدام کنند تا از خطرات سوء تغذی و بیماری کودکان در افغانستان جلوگیری شود.

پس از آن صندوق وجهی ملل متحد برای اطفال (یونیسف) اعلام کرد که هفتصد

هزار کودک در افغانستان مبتلا به سوء تغذیه حاد گردیده اند و به درمان عاجل نیاز دارند. یونسف با استناد به گزارش شبکه جهانی علیه بحران غذایی گفته بود که افغانستان با داشتن ۱۱،۳ میلیون کودک، از نظر بحران غذایی در رده سومین کشور بدترین جهان قرار دارد. در گزارش برنامه غذایی جهان، یمن در رده اول، جمهوری دموکراتیک کانگو در جایگاه دوم و افغانستان در جایگاه سوم قرار گرفته است.

بر اساس گزارش آکسفام که تحت عنوان «ویروس گرسنگی» نشر شده، امسال در اثر پیامدهای اجتماعی و اقتصادی بحران کرونا مانند بیکاری توده وار، مختل شدن یا توقف کمک‌های غذایی و کاهش کمک‌های پولی، ۱۲۱ میلیون نفر در جهان به بحران گرسنگی کشیده خواهند شد. ماریتا ویگرتاله، آگاه امور زراعتی آکسفام گفته است که میلیون‌ها تن در جهان پیش از پاندمی کرونا از بحران‌های دیگری مانند منازعه‌ها مسلحانه، بحران اقلیمی و نابرابری‌های شدید آسیب دیده اند. به گفته او، حکومت‌ها با لبیک گفتن به درخواست کمک سازمان ملل متحد می‌توانند زنده‌گی انسان‌های مواجه با گرسنگی را نجات بدهند.

همچنان در گزارش آکسفام آمده است که یک سوم جمعیت افغانستان امنیت غذایی ندارند و از این میان چهار میلیون نفر تنها یک گام از قحطی فاصله دارند. آکسفام افزوده است که در نتیجه پاندمی کرونا شمار کسانی که در افغانستان در آستانه قحطی یا گرسنگی شدید قرار دارند، از ۲،۵ میلیون نفر در سپتامبر ۲۰۱۹ به ۳،۵ میلیون نفر در ماه می ۲۰۲۰ افزایش یافته است. بر اساس این گزارش، یک زن افغان گفته است: «فقر خودش یک مرض و مانند ویروس خطرناک است. اگر مردم همین گونه در خانه بمانند، خانواده‌های زیادی در نتیجه گرسنگی خواهند مرد.»

ویروس کرونا در افغانستان فعالیت‌های اقتصادی را بصورت جدی آسیب‌پذیر کرده است. نهادهای حامی کارگران نشان می‌دهند که نه میلیون نفر در پی شیوع کرونا کارهای شان را از دست داده و به جمعیت افراد بیکار در کشور پیوسته‌اند. برطبق معلومات این نهادها، با دو برابر شدن میزان بیکاری، در حال حاضر ۱۸ میلیون نفر در کشور بیکار‌اند. این وضع میزان رشد فقر را هفت درصد افزایش داده است که به این ترتیب از حدود سی و دو میلیون نفوس کشور ۶۱، ۷ درصد اکنون زیر خط فقر قرار گرفته است.

بر اساس گزارش رسانه‌ها، در پی شروع ویروس کرونا و وضع محدودیت برگشت و گذار در شهرهای افغانستان، میزان فقر در کشور افزایش یافته است؛ چنانچه شماری از فقرا در کابل و برخی شهرهای دیگر حتا توانایی خرید نان خشک را ندارند و ناچار‌اند برای زنده ماندن خود و فرزندان شان به خوردن نان «قاق» - نان خشکی که باقی مانده سفره‌های دیگران است و در گذشته به مواشی داده می‌شد - روی آورند و حتا آن هم برای شان کمیاب شده است.

یکی از نیازمندان در شهر پلخمری می‌گوید که از ده روز بدین سو برای سیر ساختن شکم هفت فرزندش نان قاق می‌خرد و از این بابت بدهکار نیز شده است. فروشنده نان قاق در پلخمری می‌گوید که شمار خریداران نان قاق در این روزها بیشتر شده، مردم می‌آیند، یک سیر نیم سیر نان قاق را می‌برند، شب با اولادهای خود در آب تر کرده می‌دهند. در گزارش‌ها آمده است که شماری از خانواده‌های بی‌بضاعت در منتهای ناچاری، حتا فرزندان شان را به فروش گذاشته‌اند.

چنین است سیمای یک بخشی از واقعیت‌های موجود در کشور در ارتباط به وضعیت فقر و گرسنگی مردم که هیچگاه نمی‌تواند چهره واقعی و مکمل این آفت بسیار بزرگ در کشور را به نمایش گذارد. چهره واقعی بمراتب مدهشتر و

فاجعه‌بارتر از آنچه هست که بیان گردیده و مردم همه روزه با گوشت و پوست خود آن را درک می‌کنند.

برای کاهش فقر و گرسنگی در کشور این سردمداران فاسد و تبهکار چه تدابیری را رویدست گرفته‌اند و به چه اقدامی متوصل شده‌اند؟

نخستین اقدام با استفاده از ذخایر گندم در سیلوها که در جریان سال‌های قبل ذخیره شده بود و مقداری از آن در خریطه‌های دو تا چهار کیلویی به مردم بی‌بضاعت توزیع گردید که گفته می‌شد بخشی از آن بنابر سپری شدن زمان بسیار طولانی در گدام‌ها فاسد شده بود که این عمل و اقدام مضحک مورد آبروریزی گردید و انتقادهای زیادی را در پی داشت و به صفت یک برنامه توهین آمیز بارها در رسانه‌ها بازتاب یافت. اقدام بعدی توزیع نان خشک برای مستحقین در شهرها و بخصوص در شهر کابل بود که آن نیز از اثر سوء مدیریت و فساد گسترده لکه‌ننگی بر پیشانی این زمامداران فاسد گذاشت. گزارش تحلیلی روزنامه هشت صبح نشان می‌دهد که از مجموع یک میلیارد و ۱۵۰ میلیون افغانی بیشتر از هشت صد میلیون افغانی آن در شهر کابل، از سوی مسؤلان شهرداری، اتحادیه‌های مواد ارتزاقی و خبازان شهر کابل اختلاس، و حیف و میل شده است. این یافته‌ها در نتیجه محاسبه بهای نان خشک باقی مانده به خبازان و تفاوت در بهای بوجی‌های آرد خریداری شده از سوی اتحادیه مواد ارتزاقی و علافان در هم‌آهنگی با شهرداری کابل در مقایسه با نرخ بازار، به دست آمده است. نه تنها این اختلاس و حیف و میل در حکومت مورد بررسی قرار نگرفت؛ بل اینکه از کار و فعالیت مسؤلان شهرداری کابل ستایش نیز بعمل آمد!

اقدام بعدی برنامه «دسترخوان ملی» است که آقای اشرف غنی در مراسم افتتاح این برنامه در ارگ (۱۸ جولای ۲۰۲۰) به تصویب رساند. این برنامه قرار است در

دو مرحله عملی شود و در جریان آن به نیازمندان آرد، برنج، لوبیا، روغن و صابون دستشویی کمک شود. این برنامه در مرحله اول با هزینه ۸۶ میلیون دالر و مرحله دوم با هزینه ۱۵۸ میلیون دالر مورد تطبیق قرار می‌گرفت که از طرف مجلس نماینده‌گان با اکثریت مطلق آراء رد گردید.

مسئولین دولتی گفته بودند که با تطبیق هر دو مرحله، بیش از نود درصد تمام نفوس افغانستان از این برنامه مستفید خواهند شد. در حالی که بخش بزرگی از این محله‌ها خارج از کنترل دولت است و بیشترین زمینہ سوءاستفاده‌های گسترده را در قدمه‌های گوناگون مساعد می‌سازد. با ابلاغ کمک بانک جهانی، آنانی که در جریان این بیست سال از چنین کمک‌ها و مساعدت‌های بیشترین سوءاستفاده را کرده اند به وجد آمده اند و برای غارت آن زمینہ سازی می‌کنند.

جالب است که در همین نشست، آقای غنی پس از پنج سال حکومتداری اعتراف می‌کند که نود در صد جمعیت کشور زیر خط فقر رفته اند. وی با مباحثات گفت: «این ملت سر از این که نود فیصدش زیر خط فقر دو دالری است، احساسش از یک ملت تواناست.» جناب شان این «نود در صد» را به گونه‌ی بیان داشت که گویا یکی از دست‌آورد های بزرگ دوره حاکمیت شان شمرده می‌شود! در چنین شرایط چگونه این ملت گرسنه و قحطی زده می‌تواند احساس یک ملت توانا را تبارز دهد؟ این را شاید صرف خود جناب شان بدانند! در همین جلسه فرمودند که اگر کسی از «دسترخوان ملی» استفاده سوء کند وی را از «لینگ کشال» می‌کند! کاش برای جناب شان می‌گفتند که به عوض از «لنگ کشال کردن» اجازه دهند تا دوسیه‌های بسیار ضخیم فسادهای بسیار بزرگی را که حامیان شان در دوران این حاکمیت مرتکب شده اند و نزد مردم بسیار شناخته شده نیز اند، مورد پیگرد قانونی و قضایی قرار گیرد. چنین نخواهد شد و در مقابل حواریون و سوگلی‌های شان از امتیازات فراقانونی و لک بخشی‌های بیشتر مستفید می‌گردند.

به گفته یک آگاه سیاسی این همه فقر، فلاکت و بدبختی جمعی که مردم افغانستان به آن روبرو اند پیامد حکومت‌داری نامشروع، فساد سیاسی و پیامد شعارهای دروغین کسانی هستند که به سرنوشت جمعی باور ندارند و فقط بخاطر منافع شان، همه حیات امنیتی و سیاسی مردم افغانستان را قمار کرده اند. بر بنیاد آمارها، هنگامی که حکومت وحدت ملی ایجاد شد، تنها سی و هشت درصد مردم افغانستان زیر خط فقر زنده گی می‌کردند. این آمار در میانه‌های حکومت وحدت ملی به پنجاه و شش درصد رسید. اما آقای غنی به صفت بلندترین مقام دولتی و مسؤول درجه یک کشور می‌گوید که نود درصد مردم زیر خط فقر قرار دارند.

مردم بخوبی می‌دانند که قرار گرفتن نود درصد جمعیت در زیر خط فقر، پیامد حکومت‌داری نامشروع و فساد سیاسی در ارگ ریاست جمهوری است. تا زمانی که این حاکمیت نامشروع و غیر ملی ادامه یابد، و اداره بسیار فاسد و بی‌کاره موجود که صرف به منافع بسیار آزمندانه شخصی و گروهی خویش می‌اندیشد و مردم در مجموع فراموش شده اند، هیچ بهبودی در وضعیت کنونی و به ویژه کاهش فقر و گرسنگی بوجود نمی‌آید.

روتخر برگمان، تاریخ‌نگار و چهره پرشور شبکه‌های اجتماعی، معتقد است که یکی از خارق‌العاده‌ترین ویژگی‌های انسان این است که می‌تواند "بالقوه احساس شرم کند. این ویژگی برای حفظ ساختار جامعه بسیار مهم است. به گفته وی "انسان یکی از معدود گونه‌های جانوری است که صورتش از روی خجالت سرخ می‌شود. این توانایی خیلی مهم است، چرا که به ما کمک می‌کند تا به دیگران اعتماد کنیم و بتوانیم با یکدیگر همکاری کنیم." اما مردم بیاد ندارند که با این همه آبروریزی‌ها و افشاگری‌های پیوسته چهره آقای غنی از خجالت سرخ شده باشد.

۲۷ جولای ۲۰۲۰ برابر با ۷ اسد ۱۳۹۹

بازی با سرنوشت مردم زیر نام جرگه‌های فرمایشی!

مردم در زیر سایه برقراری صلح، آزادی می‌خواهند و تحت هیچ شرایطی نباید آزادی‌ها و حقوق شهروندی مردم افغانستان بر طبق معیارهای پذیرفته شده جهانی و زیرنام به اصطلاح ختم جنگ به معامله گذاشته شده و در برابر از دست دادن حقوق مشروع مردم، به طالبان باج داده شود.

جنگ در افغانستان که بیش از چهل و دو سال را در بر گرفته، در حقیقت طولانی‌ترین جنگ در تاریخ معاصر جهان است. این جنگ نیابتی و تحمیلی بر طبق منافع آزمندانه و استراتژیک قدرت‌های بزرگ و منطقه‌پی ادامه یافته و در آن میلیون‌ها انسان این وطن به خاک و خون کشانیده شده‌اند؛ آواره و دربدر گردیده‌اند و چندین نسل در زیر فشار کوبنده این جنگ خورد و خمیر شده‌اند. هیچ خانواده‌ی در افغانستان نیست که در این جنگ فرسایشی قربانی نداده باشد و عزیزان شان را از دست نداده باشند. در حقیقت سال‌هاست که مردم افغانستان عزا دار اند و بخاطر عزیزان از دست رفته و زنده‌گی برباد شده شان، خون می‌گیرند. با وجود این همه فاجعه‌های بسیار بزرگ انسانی، مردم انتقام‌جویی نمی‌خواهند و هر روز ناله و فریاد شان بلند است که "جنگ بس است!" کمر مردم را این جنگ طولانی و تحمیلی شکستانده است و بیش از هر یک دیگر، آنان بخاطر برقراری صلح و آرامش در کشور، دست تضرع و التماس به آسمان و زمین بلند کرده‌اند و یاری می‌خواهند.

در این فضای آغشته از دود و آتش و فریاد مردم بجان رسیده‌ی کشور، بازی‌های سیاسی زیر نام برقراری صلح در کشور همچنان ادامه می‌یابد و بیش از یک سال

است که گویا "فعالیت‌های دیپلماتیک" امریکا، طالبان، جامعه جهانی و قدرت‌های منطقه‌یی برای تأمین این منظور در جریان است. حالا که گفته می‌شود امریکا می‌خواهد نیروهای نظامی اش را تا ماه می سال آینده از افغانستان خارج کند و به احتمال قوی بخش نیروهای استخباراتی اش همچنان در کشور باقی خواهد ماند و میدان سیاست و جنگ برای طالبان و حامیان شان در راس حکومت پاکستان و دستگاه جهنمی استخبارات نظامی آن کشور بیشتر باز گردیده، ترس و حراس مردم از به قدرت رسیدن کامل گروه بدنام طالبان، روز تا روز بیشتر شده و سایه شوم آن حاکمیت متحجر، خودکامه و خون آشام بیشتر شده می‌رود.

حالا به تدریج، این بازی سیاسی زیر نام "آوردن صلح در افغانستان" چهره اصلی خود را نشان می‌دهد و چنین معلوم می‌شود که ادامه این بازی در حقیقت "تداوم جنگ" است. مخالفان سرسخت برقراری صلح در افغانستان هم در میان نیروها و نهادهای طالبانی، برخی نهادهای منطقه‌یی و بین‌المللی و از همه مهمتر در میان دولت افغانستان وجود دارد که تأمین و برقراری صلح، منافع آزمندانه و بیمارگونه شان را به مخاطره می‌اندازد.

همین آقای اشرف غنی به اصطلاح رییس جمهور، خود به بزرگ‌ترین مانع در برابر برقراری صلح در کشور قرار گرفته و با نیرنگ‌ها و ترفندهای گوناگون از جمله تدویر لویه جرگه‌های فرمایشی و اقدام‌های فراقانونی، تلاش می‌کند که به هر قیمت ممکن و با به قربانی دادن بیشتر از هزاران سرباز، افسر و مردم کشور به زعامت پوشالی و بدنام خود برای سال‌های سال همچنان ادامه دهد. خواننده عزیز به این نیرنگ‌ها آشنایی کامل دارد.

تداوم این زعامت بدنام و نا مشروع و ایستادن در برابر پروسه صلح، زمینه را برای مسلط ساختن کامل طالبان و حامیان شان در افغانستان بیشتر مساعد می‌سازد و زندگی در زیر سایه صلح و آزادی را برای مردم بلاکشیده کشور ناممکن می‌گرداند.

۱۵ اگست ۲۰۲۰ برابر با ۲۵ اسد ۱۳۹۹

اوج خودکامه‌گی!!!

سینما پارک به صفت یک مرکز هنری - فرهنگی که قدامت بیش از شصت سال را داشت، مظلومانه و زخمی، بدون کوچکترین توجه و مرمت به آن، در جریان این همه سال‌های جنگ در پارک شهرنو خاموشانه خودنمایی می‌کرد. سرانجام این یادگار تاریخی و فرهنگی به پیشنهاد به اصطلاح شهردار کابل و تایید و تعقیب پیگیرانه معاون اول رییس جمهور که حالا داروغه شهر کابل شده و این فرصت را بدست آورده است که در قلمروی این شهر باستانی بتازاند و خودنمایی کند، بطور کامل و به سرعت غیر قابل انتظار تخریب گردید.

صدای اعتراض صدها و هزاران باشنده شهر کابل و شهروندانی که این ساختمان را به نمادی از تاریخ سینما در کشور در داخل و خارج از افغانستان می‌دانستند، بلند و بلندتر گردید، در شبکه‌های اجتماعی، سایت‌های انترنتی و دیگر رسانه‌ها بازتاب یافت و با تضرع و التماس خواستار آن گردیدند که این یادگار عزیز که هر باشنده شهر به نحوی از آن خاطره‌های دارد و صفحه‌پی از تاریخ این شهر را می‌سازد، تخریب نگردد. مگر گوش حاکمان شهر کر و چشم شان نابینا شده است. تجربه نشان داده است که این حاکمان شهر در یگانه کاری که جدیت و مهارت دارند همانا ویرانگری و تخریب است. در برابر نهادهای فرهنگی که یک بخشی از حافظه‌ی تاریخی شهر کابل است با کدورت، نفرت و تعصب عمل کرده‌اند. اینها در ماهیت با طالبان و ویرانگر تندیس‌های بودا و هزاران بازمانده‌های باستانی و تاریخی کشور، هیچگونه تفاوتی ندارند. اینها به شهر کابل و فرهنگ آن ارتباط ندارند و اهمیت تاریخی همچو بناها را بدرستی درک نمی‌کنند.

در گذشته‌های دور بسا بناهای مهم در شهر کابل با ناآگاهی از اهمیت تاریخی و فرهنگی آنها تخریب شده اند که حالا با تاثر، تالم و افسوس به تصاویر آنها می‌نگریم و به آنانی که دست به چنین عمل ننگین زده بودند نفرین می‌فرستیم. از جمله بازار چهارچته کابل که سابقه بسیار تاریخی و فرهنگی داشت و بنای منحصر به فرد در افغانستان و یادگار زمان بابری‌ها بود که توسط علیمردان خان اعمار گردیده و از شهکارهای عصر خویش به شمار می‌رفت. آنجا مرکز شهر کابل قدیم بود. هر قدم هر دکان و هر خشت آن خاطره‌های تلخ و شیرین برای مردم کابل قدیم داشت. چهارچته کابل توسط معماران و صنعت‌گران با هنرمندی خاص آیینه کاری، چوب بندی و کندن کاری شده بود که در زمستان از برف و باران در امان و در تابستان اثری از گرما نبود. چهارچته از جمله آبادات تاریخی به شمار می‌رفت و در هنگام یورش قشون بریتانیایی در سال ۱۸۷۹ و بخاطر انتقام جویی از قتل کیوناری نماینده بریتانیا در کابل و از بین بردن مبارزان آزادی خواه کابل که برابر استعمار انگلیس قیام کرده بودند، نه تنها بالاحصار بل چهارچته را نیز به آتش کشیدند. بخش بزرگ بازار چهار چته در هنگام همین یورش سوزانده شد. مبارزان ملی تمام تصامیم خویش را در گرد و نواح همین بازار می‌گرفتند. در سال ۱۳۴۳ خورشیدی که نقشه شهر کابل تدوین یافت در نظر گرفته شده بود تا بازار کهنه فروشی یا چهارچته مشهور کابل بطور کامل تخریب شده و بجای آن یک ساحه سبز احداث گردد. همچو بازارهای سریسته و گنبد دار با تزینات خاص به خود تا هنوز هم در شماری از کشورهای آسیای میانه و غربی وجود دارد که از گذشته بسیار پر افتخار تاریخی آنها و همچنان یک جاذبه گردشگری برخوردار اند. به همین ترتیب کوتی لندن یک بنای بسیار ظریف که در موقعیت بسیار زیبا در کنار دریای کابل و در نزدیک به پل آرتن اعمار شده بود و به صفت قهوه خانه از آن استفاده می‌شد و بعدها اولین استیشن رادیو کابل در آن آغاز به کار کرد، بنابر همان دلایل ساده لوحانه بطور کامل تخریب گردید. در حالی که می‌توانستند آن بنای تاریخی را ترمیم و محافظت کنند. ده‌ها بنای تاریخی به چنین سرنوشت شومی سردچار شده اند.

در پیوند به این عمل نابخردانه و نادیده انگاشتن موج بزرگی از اعتراض ها در داخل و خارج از کشور صرف فشرده پی از چند دیدگاه را بازتاب می دهیم:

شاعر نامدار رضا محمدی در فیسبوکش نوشته است:

"صحرا جان، اشک های تو عرق شرم ما بود که از چشم های نگران تو ریخت... اشک های تو برای امرالله خان، اهمیتی ندارد، برای کسی که صاحب هفتاد فیصد تانک تیل های کابل است و هر بنایی را جایی طلایی برای تانک تیل می بیند، مگر باقی سینماها را همین ها در دوره زورمندی قبلی شان خراب نکردند؟! امرالله خان نه به اشک های تو اهمیت می دهد نه به فیلم های تو نه به شعرهای ما، نه به خواهش اینهمه هنرمند و اهل فضیلت و فرهنگ. اینها از کوچه فضیلت و فرهنگ هم نگذشته اند. ما مردمی بی عرضه ایم که اینها برگردهای ما سوارند؟ به خاطر گذشتن شان، که ما کشته می شویم کجا اهمیت می دهند؟! مگر کوچه های شهر را هم وندی ها و هم باندهای اینها دیوارهای سمی نگرفته اند؟! به بلای اینها که پیاده رو مردم است و اطفال و کهنسال ها زیر موتر می شوند. این دیوارها، نفس شهر را حبس نکرده اند، سینما حبس کرده است. مگر سینمای بهارستان و شهرکهنه و بریکوت را بلند منزل نساختند؟! بلند منزل نفس شهر را هواکش می دهد...! شهر اینهاست. نمی بینی چطور می تازند؟ مواد مخدر و تابلت های روانگردان را فکر می کنی چه کسانی پخش می کنند؟!.. برای همان ها، بلند منزل می سازند. این شهر آدم های بی فرهنگ و فضیلتی مثل امرالله خان و خان زوی و سلطان زوی و شاه زوی است..."

در طرف مقابل تو و اشک های تو تنها یید... با دل های ناتوان و عاجز ما..."

شاعر توانا راحله جان یار می نویسد:

"از آنهای که به گریه های خونین هر روز مادران، پدران و خانواده ها کمترین رحمی نکردند و نمی کنند چنان که دیدیم با آن همه اعتراض های که با اشک و التماس فریادهای دلخراش برآوردند که قاتلین فرزندان ما را از زندان ها رها نکنید، حرمتی نگذاشتند، انتظار داریم که به آثار فرهنگی آن سرزمین دل بستگی داشته باشند؟ آیا دار زدن نوارهای صوتی آوازخوانان و شکستادن و به آتش کشیدن تلویزیون ها توسط طالبان با ویران کردن سینماها فرقی دارد؟

به نظر من با داغ ساختن این مسأله می خواهند از احساسات مردم در مورد قتل مادران و کودکان نوزاد در شفاخانه (زایشگاه) بیمارستان، قتل عام دانش آموزان کوثر دانش، قتل عام محصلین دانشگاه کابل و به قتل رسانیدن سه فرزند برومند حائه انفجار موتر یما سیاوش اندکی بکاهند و حواس همه را به سمت سینما و ویرانگری تازه مشغول سازند..."

بانوی عزیز و سینماگر مشهور صحرا کریمی که رییس اداره افغان فلم نیر هست، برای جلوگیری از تخریب سینمای پارک به داخل این سینما تحصن کرده بود و چهره پر از اشک و تکیده وی را که با التماس و زاری می خواست جلوی این تخریبکاری را بگیرد، دیدیم، اما نیروهای پولیس به زور و با خشونت وی را بیرون آوردند. فردای پس از تخریب بانو کریمی در صفحه فیسبوکش نوشت:

"ویرانت کردند و تو فروریختی!

شب بود، تاریک و سقوط تو در هیاهوی خفاشان شب گم شد. به تو حمله کردند، تجاوز کردند، دریدند تو را، و تو حتی نتوانستی خودت را از این همه فروریختن

نجات دهی، ای حافظه شهر خسته کابل. تو را دوست نداشتند دیگر؛ معشوقه های دیگری یافته اند. ویرانی ات تسلیت."

فرهاد دریا هنرمند پرآوازه نیز از تخریب سینما پارک با ارسال دومین نامه سرگشاده به امر الله صالح نوشت: "نوستالیزی ما سینمای پارک و سینماهای پارک نیست؛ صدها سینما قربان سرتان! حتا بودای بلند قامت هم نوستالیزی ما نبود! قربان سر آن دیگران! نوستالیزی ما گریه های است که یک عمر در گلو "صحرا"ها تلنبار شده اند ... نوستالیزی ما هویتی است که برادران هم خون، تلاش دارند آن را از ما بگیرند!"

این اقدام بی خردانه نشانه پی از بی فرهنگی و خصومت با تاریخ، هنر و فرهنگ مردم است که بسیار لجوجانه و با خودکامه گی کامل در عمل پیاده شد و به یک ننگ به حاکمان کابل مبدل گردید. باید با تکرار گفت: "ویرانت کردند و تو فرو ریختی!"

شرم شان باد!

۱۰ اکتوبر ۲۰۲۰ برابر با ۱۹ میزان ۱۳۹۹

تشنج در روابط پاکستان و عربستان سعودی!

در ظاهر و به گونه بسیار فشرده، عامل‌های سه‌گانه‌ی که در وخامت رابطه میان عربستان سعودی و پاکستان تأثیر گذاشته، عبارت‌اند از: بحران کشمیر، بحران کرونا و رابطه با ایران. هند حدود یکسال پیش وضعیت خودمختاری ایالت جامو و کشمیر را لغو نمود و اعتراض‌های مسلمانان این منطقه را سرکوب کرد. پاکستان که یک بخشی از کشمیر را کنترل می‌کند و درگیر یک مناقشه مرزی طولانی مدت با هند است، به شدت با این تصمیم مخالفت کرد. سازمان همکاری‌های اسلامی که زیر نفوذ عربستان است، بیانیه‌ی در اعتراض به اقدام هند صادر کرد؛ اما حاضر نشد به درخواست پاکستان جلسه وزرای خارجه سازمان را برای بررسی این مسأله برگزار کند. عربستان و امارات که زمانی از موضع پاکستان در قضیه کشمیر حمایت می‌کردند، سال گذشته از انتقاد از اقدام هند خودداری کردند.

انتقاد وزیر خارجه پاکستان از "کوتاهی سازمان همکاری اسلامی از حمایت از کشمیری‌ها" و نیز گزارش‌ها از تدابیر اقتصادی نومیدکننده ریاض علیه اسلام آباد موجب ناخشنودی ریاض شده است.

شایان یادآوری است که عربستان بزرگ‌ترین صادرکننده نفت به پاکستان و همچنان بازار عمده‌ی برای محصولات پاکستان است. حدود دو میلیون شهروند پاکستان در عربستان کار می‌کنند و ارزش خارجی ارسالی از عربستان به پاکستان، سالانه معادل چهار و نیم میلیارد دلار است. عربستان همچنان همکاری‌های نظامی با پاکستان دارد. پاکستان یکی از قدرتمندترین ارتش‌های جهان را داراست و تنها کشور اسلامیست که دارای توانایی سلاح هسته‌ی می‌باشد.

با وجود این، پاکستان گرفتار یک بحران شدید اقتصادی است که گسترش بیماری ویروسی کرونا این وضعیت را شدیدتر ساخته است. در جریان سفر ولیعهد عربستان به اسلام آباد در فروری سال گذشته، موافقتنامه‌های اقتصادی به ارزش بیست میلیارد دالر با پاکستان امضاء شد. چنین تصور می‌شد که کمک‌ها و مساعدت‌های عربستان و کشورهای خلیج به پاکستان در جهت رفع بحران اقتصادی آن کشور یاری رساند.

باید در نظر داشت که مناسبات عربستان سعودی با هند که دشمنی تاریخی با پاکستان دارد در سال‌های اخیر از تحرک قابل ملاحظه‌ای برخوردار شده، بخصوص پس از دیدار ولیعهد عربستان سعودی از دهلی در فروری سال گذشته که در جریان آن موصوف علاقمندی خود را به توسعه روابط تجاری غیر نفتی بین دو کشور نشان داد و ابراز امیدواری کرد که سرمایه‌گذاری کشورش در هند طی دو سال به صد میلیارد دالر برسد. چند روز پس از تصمیم هند برای لغو موقعیت ویژه کشمیر، شرکت نفت آرامکوی عربستان سعودی توافقنامه‌ای با هند به ارزش پانزده میلیارد دالر امضا کرد. این توافقنامه‌ها موجب خشم پاکستانی‌ها شد که در انتظار نشان دادن حمایت عربستان از کشورشان بودند؛ ولی در بیانیه وزارت خارجه عربستان سعودی نشانی از برآورده شدن این انتظار دیده نمی‌شد. در این بیانیه "دو طرف درگیر مناقشه" ترغیب شده‌اند که صلح و ثبات را حفظ کنند و برای دستیابی به حل و فصل صلح آمیز بر اساس قطعنامه‌های بین‌المللی کار کنند.

تنش‌های توسعه طلبانه منطقه‌ای میان ریاض و تهران که با جنگ در یمن و سایر کشورهای شرق میانه گره خورده است، در تعیین مشی اسلام آباد با ریاض نیز بی‌تأثیر نبوده است. ارتش پاکستان از همان ابتدای اوجگیری بحران در روابط تهران و ریاض نشان داد که هیچ علاقه‌ای به مداخله ندارد. اسلام آباد از هم‌رایی با ریاض در ائتلاف نظامی برای جنگ با شورشیان حوثی به بهانه‌ی این که پاکستان در هیچ

عملیات نظامی بدون تایید شورای امنیت سازمان ملل متحد مشارکت نمی‌کند، خودداری کرد. بدین ترتیب از سال ۲۰۱۵ که دولت وقت (نواز شریف) با تصویب پارلمان این کشور اعلام کرد که پاکستان در جنگ یمن "بی‌طرف" است، روابط دو کشور دچار تلاطمی شد که تا مدت‌ها ادامه یافت. همین وضعیت در پایان سال ۲۰۱۵ و به شکل خارق‌العاده تکرار شد؛ وقتی که ریاض با سروصدای فراوان تشکیل ارتش متحد ۳۴ کشور اسلامی را برای مبارزه با تروریسم به اشتراک پاکستان اعلام کرد. قایم مقام وقت وزارت خارجه پاکستان در مقابل خبرنگاران حاضر شد و گفت از این خبر "حیرت زده" شده است. این ماجرا یک روز بعد کمی تعدیل شد و وزارت خارجه پاکستان با صدور بیانیه‌ی اعلام کرد که این کشور پذیرفته تا به شکل محدود به این ائتلاف بپیوندد. و سپس راحل شریف، ژنرال بازنشسته به عنوان فرمانده این نیروی نظامی نوظهور معرفی گردید. در نهایت جنگ یمن بدون حضور ارتش پاکستان به یک نبرد فرسایشی تبدیل شده که هنوز هم حاکمان ریاض را به هدفشان نرسانیده است. ائتلاف بزرگ هم با حمله حوثی‌ها و در حقیقت ایران به تاسیسات نفتی آرامکو، اعتبار این ائتلاف را سخت خدشه دار ساخت.

در این زمان وضعیت کسری بودجه دولت پاکستان و بی‌پولی این کشور که دهه‌هاست به کمک خارجی نیاز دارد، مسأله پنهانی نبوده، وبه ویژه اینکه ایالات متحده به شکل علنی سال به سال از کمک‌هایش کاسته و در سال ۲۰۱۸ حتا این کمک‌ها برای مدتی به شکل کامل متوقف شد تا به گفته وزارت خارجه امریکا، اسلام آباد دست از حمایت از طالبان بردارد.

طوری که در بالا تذکر داد شد، عوامل گوناگونی، اتحاد استراتژیک میان عربستان سعودی و پاکستان را به مخاطره انداخته است. اما، بایست در نظر داشت که عامل اصلی انکشاف‌های جیواستراتژیک و جیواکنامیک منطقه‌ی و جهانی است که موجب قطب بندی‌های تازه و نوین می‌گردد و کشورهای مختلف جهان با در

نظر نداشت منافع و مصالح ملی شان این تحول‌ها را با دقت زیر نظر گرفته و تلاش می‌کنند تا موقعیت و موقف شان را در این جابجایی‌های استراتژیک نوین به درستی درک و دریابند. در این جابجایی‌های استراتژیک منطقه‌ی و بین‌المللی پاکستان بیشتر متمایل به چین، روسیه، ایران، ترکیه و شماری از کشورهای دیگر است و اما موقعیت افغانستان در این جابجایی‌ها تا هنوز روشن نیست و خطر تبدیل شدن آن به ابزاری در دست پاکستان و با به قدرت رسانیدن کلی و یا قسمی طالبان در آینده متصور است.

هفتم سپتمبر ۲۰۲۰ برابر با ۱۷ سنبله ۱۳۹۹

خروج نیروهای امریکایی و ناتو از افغانستان؟!

بازی تاج و تخت!

بیست سال از اشغال افغانستان توسط نیروهای نظامی ایالات متحده امریکا و متحدانش سپری می‌گردد. در جریان این همه سال‌ها، جنگ خانمانسوزی دامنگیر کشور و مردم گردیده که در مراحل نخست به سقوط حاکمیت متحجرانه و ستمگرانه طالبانی نقطه پایان گذاشت و امیدهای دلگرم‌کننده‌ی را بوجود آورد. چنین تصور می‌شد که موجودیت امریکا با توانایی‌های بسیار بزرگ مالی، مادی و نظامی زمینه و بستر یک نظم نوین سیاسی - اجتماعی در این کشور برپا شده و برجا مانده از میراث نکبت‌بار طالبانی را بوجود خواهد آورد. با دریغ این تصور به واقعیت نه پیوست. جنگ تحمیلی، نیابتی و فرسایشی در سرزمین و جغرافیای افغانستان همچنان ادامه یافت. آن تروریستان دیروز به همکاران قابل اعتماد امروز شان مبدل شده اند. تروریستانی که در ماهیت آنها کوچک‌ترین تغییری بوجود نیامده و هنوز هم شمشیر و شلاق شان بر سر مردم ستم‌دیده افغانستان فرود می‌آید، و رعب و دهشت می‌آفریند. بستن پیمانی به منظور آوردن صلح در افغانستان میان امریکا و طالبان این گروه متحجر و بدنام را که زیر دستور کامل نظامیان پاکستان قرار دارند، اعتبار بین‌المللی بخشید. تایید موافقتنامه آوردن صلح در افغانستان توسط شورای امنیت ملل متحد و تطبیق گام به گام آن به این اعتبار، هر چه بیشتر افزوده است.

بر اساس همین موافقتنامه قرار بود که نیروی های مسلح امریکا تا ماه می سال ۲۰۲۱ بگونه کامل خاک افغانستان را ترک بگویند. پیش از آن، آزادی پنج هزار

زندانی طالب، آغاز مذاکره و دیالوگ میان افغانان، کاهش خشونت و آتش‌بس و در ادامه آن ایجاد یک نظم نوین سیاسی و قابل قبول برای همه مدنظر گرفته شده بود. این دیالوگ با تاخیر آغاز گردید و با چالش و دشواری‌های جدی از لحاظ مسایل ارزشی روبرو گردیده است که مهمترین آن را مینا قرار دادن موافقتنامه امریکا و طالبان برای پیشبرد مذاکرات میان افغانان می‌سازد که برای طالبان خیلی مهم است و گویا همین دیالوگ میان افغانان نیز بر اساس آن شکل گرفته است. رهبری حکومت افغانستان نیز بخوبی می‌داند که با پذیرش آن موافقتنامه، باید به ترک حاکمیت و قدرت تن دردهد و راه را برای یک حکومت نو اسلامی باز سازد. بنابراین، این رهبری به هر وسیله ممکن و ترفندهای گویا حقوقی و قانونی دست می‌یازد تا از مهلکه سقوط نجات یابد و شعار «یا ارگ و یا مرگ» را هر چه بلندتر و جدی‌تر سردهد. جناب شان با صراحت می‌گویند که سر می‌دهم ولی این چوکی را نمی‌دهم!

بگمان غالب، بخاطر همین لجاجت‌ها و به بن بست بردن مذاکرات میان افغانان و به درازا کشیدن هر چه بیشتر آن بوده باشد که، رییس جمهور امریکا به مجرد بهبودی از بیماری کوید نزده در توییتی نوشت: "ما باید شمار اندکی از مردان و زنان شجاع خود را که در افغانستان خدمت می‌کنند تا کرسمس به کشور برگردانیم." این توییت کوتاه غوغای را برپا کرده و موج جدیدی از واکنش‌ها، امیدها و نگرانی‌های زیادی را بوجود آورده است.

مقام‌های امریکایی، توییت ترامپ را یک اقدام حیرت‌انگیز و غیرقابل انتظار گفته‌اند. بسیاری از مقام‌های امریکایی که از گفتن نام خود ابا ورزیده‌اند، به روزنامه‌های این کشور گفته‌اند که توییت ترامپ غیرمنتظره و یک آرزوی شخصی برای تحریف افکار عمومی به خاطر ناکامی‌های ترامپ در مقابله با ویروس کرونا و خلاف منافع ایالات متحده است. در همین حال دبیر کل ناتو نیز در یک نشست مطبوعاتی روز

پنج‌شنبه اذعان کرد که ناتو با امریکا وارد افغانستان شده و همراه با امریکا از این کشور خارج می‌شود. هرچند قبل از این مقام‌های امریکایی و ناتو حضور خود در افغانستان را بر اساس شرایط و توافق‌نامه صلح ایالات متحده - طالبان گفته بودند.

جنرال مارک میلی رییس ستاد مشترک ارتش امریکا روز یک‌شنبه ۲۰ میزان در گفتگو با یک رادیوی امریکایی بنام "ان پی آر" گفته است که ایالات متحده امریکا جنگ افغانستان را با مسؤولیت پذیری و آگاهانه خاتمه خواهد داد و خروج نیروهای امریکایی از افغانستان "مبتنی بر شرایط" خواهد بود. او تاکید کرده است که امریکا برنامه‌ی مسؤولانه برای پایان دادن به جنگ دارد که بر اساس آن منافع ایالات متحده حفظ شود و نیز در آینده هیچ تهدیدی از آدرس افغانستان متوجه امنیت امریکا و متحدان آن نگردد. این مقام ارشد نظامی امریکا همچنان گفته است که با رییس جمهور ترمپ از نزدیک در تماس است و اوضاع افغانستان هم با دقت بررسی می‌شود.

از سوی دیگر، گروه طالبان در واکنش به توییت رئیس جمهوری امریکا و احتمال خروج سربازان آن کشور تا دو ماه دیگر از خاک افغانستان گفته است: «امارت اسلامی از این اعلان استقبال می‌کند و آن را گام مثبتی در مورد عملی نمودن توافقنامه امارت اسلامی و امریکا می‌داند. امارت اسلامی به همه مندرجات توافقنامه متعهد است و در آینده خواهان روابط مثبت با همه کشورها به شمول امریکا است.»

همچنان گروهی از دیپلمات‌های ارشد پیشین امریکا در یادداشت مشترکی که در صفحه شورای اتلانتیک منتشر شده است و در اندیپندنت بازتاب دارد، از دولت ایالات متحده خواسته‌اند که نباید تمام سربازان امریکایی را تا کریسمس پیش رواز

افغانستان خارج کند، چرا که به گفته این مقام‌های آشنا با افغانستان، این اقدام توازن قوا را به نفع طالبان تغییر خواهد داد و تأثیر ناگواری بر حقوق زنان افغان خواهد داشت.

این سفیران پیشین امریکا در افغانستان به تصمیم عجولانه ترامپ به خروج نیروهای امریکایی از افغانستان در آستانه یا در روزهای پس از انتخابات ریاست جمهوری امریکا، ابراز نگرانی کرده‌اند. آنان توضیح داده‌اند که اجرایی کردن طرح خروج پیش از وقت، آب سردی بر تلاش‌های دو ساله امریکا برای مذاکره با طالبان و پایان مسؤولانه جنگ افغانستان در یک روند مورد تایید جامعه جهانی می‌ریزد.

حکومت افغانستان گفته است که آماده خروج مسؤولانه نیروهای امریکایی پس از ۱۹ سال جنگ در این کشور است و بیرون رفتن آنها از خاک افغانستان هیچ تاثیری روی اوضاع نخواهد گذاشت. این بلوف و یاه گوپی که صرف زمامداران ارگ و حامیان شان را خوشحال می‌سازد، اما در عمل و در همین روزها می‌بینیم که جنگ در ولایت هلمند و لشکرگاه بدون حمایت و حملات بسیار مؤثر هوایی نیروهای "حمایت قاطع" به چه سرنوشتی دچار می‌گردید؟ آنان به خوبی می‌دانند که اردوی افغانستان فاقد تسلیحات مدرن استراتژیک و اوپراتیوی بر طبق معیارهای پذیرفته شده در اردوهای امروز می‌باشد که بدون آنها نمی‌توان حرفی از دفاع مستقلانه زد. یوناما یا هیات معاونیت ملل متحد در افغانستان به بی‌بی‌سی گفته است که در سه روز جنگ هلمند، حدود ۳۵ هزار نفر از مناطق جنگی آواره و به شهر لشکرگاه، مرکز ولایت هلمند پناه آورده‌اند. شاید این شمار تا حال چندین بار بیشتر شده باشد و برعلاوه ده‌ها و صدها نظامی و غیرنظامی به شمول اطفال و زنان در این جنگ و جنگ در چندین ولایت دیگر به هلاکت رسیده باشند. تاسیسات بجا مانده در این جنگ‌ها را طالبان و اوباشان محلی به غارت برده‌اند.

اکنون که هیات مذاکره کننده حکومت کابل برای رسیدن به توافق با طالبان به شدت سرگرم چانه زنی در دوحه است، هر اقدام امریکا در این زمینه تأثیر مستقیمی بر میز مذاکره و مواضع طرفین خواهد داشت. نزدیک به یک ماه از آغاز مذاکرات بین‌افغانی در دوحه می‌گذرد، اما دو طرف نتوانسته‌اند به پیشرفت قابل ملاحظه‌ای دست یابند و مذاکرات برای چگونگی آغاز روند صلح هم چنان ادامه دارد.

در همین حال نیویورک تایمز به نقل از یک دیپلمات امریکایی نوشت: ایالات متحده تخریب پایگاه‌های کوچک و بزرگ نظامی خود را در سراسر افغانستان آغاز کرده و قرار است تا پایان سال جاری میلادی ۴۰۰ پایگاه نظامی را در این کشور از بین ببرد. از قرار معلوم و بحث‌های که در شورای ملی به عمل آمده همین اکنون تخریب پایگاه‌های بزرگ امریکا در افغانستان به شمول پایگاه‌های بزرگ در میدان‌های هوایی قندهار و بگرام آغاز شده و نوارهای از چگونگی این تخریب در رسانه‌ها درز کرده است. امریکایی‌ها سلاح و وسایط نظامی شانرا به پاکستان انتقال می‌دهند. ساخت این پایگاه‌ها میلیاردها دالر هزینه در پی داشته و مقام‌های امریکایی ادعا دارند که دولت کابل توانایی و ظرفیت کنترل این پایگاه‌ها را ندارند.

برخی از تحلیلگران به این باور اند که افزون بر بحث‌های انتخاباتی، ترمپ با این توپیت‌های غیرمنتظره اهداف چندگانه در مسأله افغانستان را دنبال می‌کند. بحران افغانستان یکی از دشواری‌ها و چالش‌های جهانی است. امریکا در صدد است تا این بحران را هرچه بیش‌تر تشدید کند تا برای جهان نشان دهد که امریکا چگونه بحران را حل می‌کند و در کنار آن حکومت‌های افغانستان، هند و روسیه را متوجه تهدیدها و مسؤولیت‌های‌شان بگرداند تا فشار مسؤولیت را از دوش خود کم کرده و به این کشورها بیفزاید. این تحلیلگران به این باور اند که ایالات متحده برای حفظ هژمونی خود و جلوگیری از هژمون شدن قدرت‌های در حال ظهور، به همان اندازه نیازمند افغانستان است که افغانستان به روابط با این کشور محتاج

می‌باشد. همان‌گونه که امریکایی‌ها به این باور اند که افغانستان بدون امریکا یعنی افغانستان هرج و مرج، این را هم می‌دانند که امریکای بدون افغانستان یعنی جنوب آسیا و آسیای مرکزی با هژمونی چین و روسیه و بدون امریکا. به همین منظور، امریکا حداقل در آینده‌های نزدیک نفوذ خود در افغانستان را همچنان حفظ خواهد کرد، فرقی نمی‌کند که رییس جمهور امریکا ترمپ باشد، بایدن و یا هر شخص دیگر. اقدام‌های مقطعی و توییت‌های غیرمنتظره تنها تاثیری که بر حکومت و جامعه افغانستان دارد، افزایش فشار روانی است تا حکومت و جامعه را به قبول آنچه امریکایی‌ها می‌خواهند، بدون کم‌وکاست، وا دارد.

هرچند خشونت‌ها پس از تفاهم‌نامه‌ی صلح ایالات متحده، اندکی فروکاسته بود، ولی پس از هدایت رهبری این گروه زیر فشار پاکستان به جنگ جویانش، به گونه‌ی کم‌سابقه افزایش یافته و جنگ جویان این گروه دست از کشتار شهروندان و نیروهای دفاعی-امنیتی و حملات بر کلان‌شهرها بر نداشته‌اند. این جنگ جویان هرچه در بساط دارند، بر سر مردم خسته از جنگ، می‌ریزند. پس از موافقت‌نامه‌ی امریکا-طالبان، گروه طالبان نقش «بلک و اتر افغانی» را که با هزینه کم منافع بزرگ ایالات متحده امریکا را در منطقه تأمین می‌کند، ایفا می‌کنند.

در این بازی تاج و تخت، این مردم افغانستان است که باید همچنان قربانی بدهند. مردم در میان دو سنگ آسیاب قرار دارند؛ یکی سنگ امارت اسلامی و دیگری سنگ جمهوریت قلابی. از یک سو طالبان با آن همه تحجر، تعصب و ترسی که ایجاد کرده و جنایاتی که انجام داده‌اند و از سوی دیگر حامیان جمهوریت قلابی که مردم تا اکنون از آنها جز فساد بسیار گسترده و سیستماتیک، بی‌کفایتی و ناکارایی، تعصب و بی‌عدلتی و برتری‌خواهی و قانون‌ستیزی چپزی دیگری ندیده‌اند، به درد و غم جان‌سوز مردم افزوده است.

هیچ کس نمی‌داند که آینده‌ی صلح افغانستان و روند آن چگونه به پیش خواهد رفت؟ بازی‌گران منطقه‌ی پی و جهانی صلح افغانستان و مدعیان امارت و جمهوریت، چگونه با هم تفاهم خواهند کرد؟ ولی آنچه مسلم است اینکه در این بازی تاج و تخت، این مردم افغانستان اند که هست و بود شان را هر چه بیشتر از دست می‌دهند و بیشتر از آنچه که تا حال از دست داده اند، قربانی خواهند داد.

۱۹ اکتوبر ۲۰۲۰ برابر با ۲۸ میزان ۱۳۹۹

در حاشیه قتل فجیع یک آموزگار فرانسوی!

بتاریخ ۱۶ ماه اکتوبر سال جاری جوان چچینی بنام عبدالله ابویزیدویچ هجده ساله در ملای عام در حومه شهر پاریس، داعش گونه با بیان کلمه "الله اکبر" با چاقو سر از تن ساموئل پتی ۴۷ ساله معلم فرانسوی جدا کرد. وی که معلم تاریخ و جغرافیا بود، در جلسه‌پی که قرار بود در باره آزادی بیان صحبت کند، "کارتون‌های جنجالی" نشریه شارلی ابدو در باره حضرت محمد پیامبر اسلام را به دانش آموزان نشان داده بود. قتل فجیع آقای پتی با انزجار افکار عمومی در فرانسه همراه بوده و تظاهرات ده‌ها هزار نفری را در شهرهای عمده در دفاع از آزادی بیان در پی داشت. کارتون‌های نشان داده شده که انتشار شان در نشریه "شارلی ابدو" در سال ۲۰۱۵ با حمله تندروان به دفتر آن و به قتل رساندن ۱۲ نفر کارمند آن نشریه به همراه بود، از سوی برخی از مسلمانان توهین آمیز تلقی شده اند و در همان سال غوغای بزرگی را در فرانسه و در جهان برپا کرد.

فرد مهاجم در نتیجه تیراندازی نیروهای پولیس جان باخت. یک مرد ۴۸ ساله همراه با یک روحانی افراطی به صدور فتوا علیه آقای پتی، متهم شده اند. تظاهر کنندگان در پاریس، پلاکاردهایی در دست داشتند که روی آن نوشته شده بود: «من هم یک معلم هستم». نخست وزیر فرانسه هم در این تظاهرات شرکت کرده و پلاکاردی حمل می کرد که روی آن نوشته شده بود: «ما همگی فرانسه هستیم.» امانوئل مکرون، رییس جمهوری فرانسه گفت که این حمله تمام ویژه‌گی های یک "حمله تروریستی اسلامگرایانه" را دارد و معلم مدرسه به خاطر "آموزش آزادی بیان" به قتل رسیده است. رئیس جمهور فرانسه در مراسم وداع با ساموئل پاتی گفت: "ساموئل پاتی معلمی بود که به کار خود و به کتاب و دانش عشق می ورزید

و حالا او به "نماد و سیمای جمهوری فرانسه" بدل شده است. به ساموئل پتی نشان "لژیون دونور" که بالاترین نشان افتخار فرانسه است و ناپلیون بناپارت در ۱۹ می ۱۸۰۲ آن را بنیاد نهاد، اعطا گردید.

دفاع قاطع آقای مکرون از سکولاریسم فرانسوی و انتقاد از اسلام گرایی افراطی، خشم برخی از مسلمانان را برانگیخته است. رییس جمهور ترکیه تا کنون دوبار در اظهاراتی تند گفته است که رییس جمهور فرانسه نیاز دارد که بخاطر سیاست‌هایش در قبال مسلمانان از نظر روانی بررسی شود. فرانسه در واکنش به این اظهارات سفیرش را برای مشورت از ترکیه فراخوانده است. از جانب دیگر و بر اساس گزارش‌ها از برخی از کشورهای جهان عرب، محصولات فرانسوی از شمار مغازه‌های کویت، اردن و قطر برداشته شده و احتمال بایکوت و تحریم کالاهای فرانسوی بوجود آمده است. در کویت یک اتحادیه بزرگ خرده فروشی دستور تحریم کالاهای فرانسوی را صادر کرده است. اتحادیه غیردولتی تعاونی‌های مصرف کنندگان گفته که این بخشنامه را در پاسخ به "توهین مکرر" علیه پیامبر اسلام صادر کرده است.

تبعات رو به گسترش ناشی از نشان دادن این کاریکاتورها زیر نام آزادی بیان را در فرانسه و دیگر کشورها شاهدیم، در حالی که بی‌تفاوتی کامل رهبران سیاسی جهان و نهادهای بین‌المللی و حقوق بشری در ارتباط به قتل عام مردم و جنایت‌های مداوم جنگی آنها را نیز هر روز ناظریم.

برخورد دوگانه و چند گانه شمار زیادی از کشورهای که دعوای حقوق بشری و عدالت اجتماعی دارند، در همچو موردها سخت زجردهنده و تکانه‌دهنده است. فراموش نمی‌گردد که همین سازمان‌ها، نهادها و حرکت‌های افراطی زیر نام دین و مذهب، دست بخت و دست پرورده سازمان‌های اطلاعاتی و استخباراتی همین

کشورها بوده اند که حتا در پایتخت‌های شان از اعتبار زیاد برخوردار گردیده و مورد حمایت و پشتیبانی قرار می‌گرفته اند. در کنار مساعدت و کمک‌های بی‌دریغ دولتی، زمینه‌های جمع آوری صدها میلیون دالر اعانه برای تقویت مالی این نهاد فراهم گردیده و به رهبران و کادرهای برجسته آنها هر چه بیشتر اعتبار داده می‌شد.

اگر از سطح جهانی بگذریم و صرف به افغانستان نگاهی داشته باشیم، می‌بینیم که زیر نام "جهاد" و مبارزه در راه دین، چه هنگامه‌ی بزرگی به راه افتید و در بخش گسترده‌ی از جهان هر آنکه متعصب‌تر بود و آشتی ناپذیرتر با انسان و انسانیت، ترقی و شگوفایی، سواد و رفاه و به گفته خود شان شمار بزرگ میلیونی از شیفته‌گان و جنونزده‌گان دینی و جنایتکاران حرفه‌ی را در زیر یک برنامه بسیار عظیم و استثنایی و تحت رهبری سازمان‌های جهنمی استخباراتی جمع کردند و به جان و مال شماری از کشورها و مردمان ستم‌دیده و عقب نگه‌داشته از آن جمله کشور و مردم افغانستان یورش بردند. آنها بیش از چهل سال است که می‌درند، می‌کشند و می‌بلعند و به ویرانه مبدل می‌گردانند؛ ولی سردمداران و حامیان شان این همه فجایع را در خارج از کشور خود شان نمی‌خواهند ببینند و خاموشی اختیار می‌کنند.

اگر از فجایعی که در این همه سال‌ها گذشت بگذریم و صرف به رویدادهای خونین همین یکی دو هفته پیردازیم خود فهرست بسیار بلند بالایی را می‌سازد که در حقیقت یک گوشه‌ی از وضعیت سخت رقتبار و ناهنجار کنونی را به نمایش می‌گذارد.

از آنجمله: وزارت امور داخله در آخرین خبر اعلام می‌دارد که در حملات طالبان مسلح در یک هفته گذشته ۱۸۸ غیرنظامی کشته و زخمی شده اند. به گفته آنها در این حملات طالبان ۵۱ غیرنظامی کشته و ۱۷۳ تن دیگر زخمی شده اند. جنگجویان طالبان در همین یک هفته ۳۵۶ حمله تهاجمی و ۵۲ حمله انفجاری به شمول

حمله انتحاری در بخش‌های مختلف کشور راه اندازی کرده اند که بیشترین قربانیان این حملات غیرنظامیان بوده اند. بر اساس گزارش رسانه ها، پس از آغاز مذاکرات بین‌الافغانی، حملات گروه طالبان بر پاسگاه‌های نیروهای امنیتی به گونه‌ی چشمگیری افزایش یافته است. در جریان این حملات بر پاسگاه‌های امنیتی در حدود صد نیروی امنیتی کشته و شماری نیز زخمی شده اند. این تلفات بیشتر در ولایت‌های تخار، نیمروز و بدخشان به نیروهای امنیتی وارد شده است. افزون بر آن گفته می‌شود که صدها غیرنظامی نیز در جریان این درگیری‌ها کشته و زخمی شده اند. در درگیری‌های اطراف شهر لشکرگاه مرکز ولایت هلمند بیش از ۲۰۰ نیروی امنیتی کشته شده و صد نفر دیگر زخمی شده اند. برعلاوه به گفته مقام‌های افغانستان شمار تلفات جانی در حمله شبانه طالبان به نظامیان دولت در روستای مسجد سفید در ولسوالی بهارک ولایت تخار و در پانزده کیلومتری شهر تالقان، نزدیک به ۵۰ نفر رسیده است. حتا ادعا می‌شود که این نیروهای خاص امنیتی توسط فیر موشک از هوا با شماری از وسایط شان از بین رفته اند که خیلی پرسش برانگیز است و تا حال در این مورد معلومات لازم به نشر نرسیده است. آخرین رویداد خونین به روز شنبه سوم عقرب در حمله انتحاری به مرکز آموزشی «کوثر دانش» در غرب کابل صورت گرفته که به اثر آن دست کم ۲۴ نفر کشته و ۵۷ نفر دیگر زخمی شده اند. بیشتر کشته و زخمی شده گان نوجوانانی بین ۱۶ تا ۲۰ ساله اند که برای شرکت در کلاس‌های آماده‌گی کنکور به این مرکز می رفتند.

این همه جنایت‌ها، خونریزی‌ها و ویرانگری‌های که در جریان سال‌های متمادی توسط نیروهای خارجی، طالبان، القاعده، داعش و نیروهای دولتی صورت گرفته، شامل نسل کشی، جنایت علیه بشریت یا جنایت‌های جنگی بوده که می‌بایست توسط دیوان بین‌المللی کیفری (ICC) در شهر لاهه هالند مورد بررسی قرار گیرد؛ ولی امریکا و قدرت‌های بزرگ مانع بررسی این قضایا گردیده اند و حکومت افغانستان نیز بی‌تفاوت و ساکت مانده است.

هر روز و هر هفته ده‌ها و صدها هموطن سخت رنجکشیده ما به خاک و خون کشانیده می‌شوند، صدها هزار نفر آواره می‌گردند؛ ولی این همه رنج‌ها و غصه‌ها در دهلیزهای نهادهای بین‌المللی، حقوق بشری و نهادهای سیاسی - نظامی کشورهای مختلف جهان بازتاب مثبت ندارد و گو این‌که انسان سرزمینی به نام افغانستان در اصل انسان نیست. اما می‌بینیم که کشته شدن یکی دو نفر در کشورهای اروپایی چه غوغایی را برپا می‌کند و چه پی‌آمدهای را با خود به همراه می‌آورد؛ زیرا خون اینها پررنگ‌تر و بسیار با ارزش‌تر از خون یک افغان است. هر چند سربریدن ساموئل پاتی آن آموزگار تاریخ که درس آزادی بیان می‌داد، نشانگر وحشت و بربریت قرون وسطایی است و آن را باید به شدت محکوم و نکوهش کرد.

در بازتاب این سربریدن، یک نویسنده آگاه چنین نگاشته است: فرانسوی‌ها خیلی پیش از این، تاریخ را گردن زدند، حالا خودشان و همه دنیا تبعات آن را می‌بینند. دیروز باد کاشتند و امروز طوفان درو می‌کنند.

۲۶ اکتوبر ۲۰۲۰ برابر با ۲۸ میزان ۱۳۹۹

او گروگان کرملین بود!

یادداشت:

سال‌ها پیش از این در اواخر سال ۱۹۹۱ گفتگوی ولادیمیر سنیگیریف با روان شاد ببرک کارمل در شرایط بسیار خاص و پیچیده صورت گرفت. «در آن زمان جنرال ورینیکوف منحیث یک مقام بسیار با قدرت نظامی - دولتی شوروی در کابل» در یک مصاحبه با مجله «آگنیوک» عامل ناگامی و شکست آن کشور در افغانستان را رهبر افغانستان ببرک کارمل شمرده بود و به این وسیله خواست که از وی به صفت سپربلا و گریزگاه استفاده کند. آن مصاحبه سخت ببرک کارمل را ناراحت و عصبانی ساخته بود. ببرک کارمل با شدت از مقام‌های شوروی و حزب کمونسیت شوروی می‌خواست که برای وی نیز شرایطی مساعد گردد که از خود دفاع کند و آن مقام‌ها را تهدید کرده بود که اگر این شرایط مساعد نگردد، وی ناگزیر خواهد بود که جواب خود را از طریق وسایل دیگر و رسانه‌های بین‌المللی به نشر برساند. آنها (مقام‌های دولتی و حزبی) بسیار تلاش کردند که ببرک کارمل را متقاعد سازند تا از خواست خود صرف نظر کند و این مسأله را زیاد جدی نگیرد؛ ولی ببرک کارمل به هیچ وجه موافقت نمی‌کرد. پس از سپری شدن مدتی چند و فشارهای زیاد، مقام‌های مربوط شوروی ناگزیر گردیدند که زمینه یک مصاحبه را برای ببرک کارمل فراهم سازند تا با بیان ناراحتی‌ها به نحوی از تأثر وی کاسته شود و همچنان با دفع‌الوقت و زمان گذرانی از نشر آن خودداری گردد. سرانجام به اثر فشارهای که از جانب ببرک کارمل وارد می‌شد ناگزیر به نشر آن مصاحبه موافقت صورت گرفت که در روزنامه تروود یا کار چاپ مسکو به تاریخ بیست و دوم اکتوبر سال ۱۹۹۱ به نشر رسید. در همان فرصت من در مسکو بودم و از رویدادهای که بوقوع می‌پیوست بطور کامل آگاهی

داشتم. متن فارسی این مصاحبه را که بگونه‌پی قلمی فوتوکاپی شده بود، بعدها به دست آوردم. چون این مصاحبه ارزش تاریخی فراوان دارد و برای نخستین بار دیدگاه‌های ببرک کارمل در ارتباط به رویدادهای تاریخی آن برهه را بازتاب می‌دهد، آن را پس از تایپ و ویرایش به منظور آگاهی علاقمندان مسایل تاریخی افغانستان، مردم، دوستان و رفقای عزیز تقدیم داشته و آنرا به مناسبت پنجاه و ششمین سالگرد تاسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان نشر می‌نمایم. خاطرنشان می‌گردد که نتیجه گیری نهایی نویسنده، برداشت خود وی است و با واقعیت سازگاری ندارد.

دستگیر صادق - دسمبر ۲۰۲۰ قوس ۱۳۹۹

ببرک کارمل صحبت می‌کند:

متن مصاحبه ببرک کارمل با روزنامه ترود "کار"

چاپ مسکو مورخ ۲۲ اکتوبر ۱۹۹۱

چندی قبل اخگر دلچسپی موضوع افغانستان تکانه جدید یافت. اتحاد شوروی و امریکا از آغاز سال نو عیسوی توافق کردند که تحویل‌دهی سلاح را به جانبین درگیر مناقشه قطع کنند. رخدادهای کشور همسایه کماکان توجه تاریخ نویسان و ژورنالیستان را به خود معطوف و مجذوب می‌دارد. امروز امکان اظهار نظرهای یکی از رهبران سابق افغانستان را فراهم آورده ایم که پیشکش می‌گردد.

ولادیمیر سنیگیریف

او در جون سال روان عیسوی بوسیله پروازهای عادی شرکت هواپیمایی «آریانا» از مسکو رهسپار کابل گردید. هرگاه، اگر صدها تن جوان مهیج برای بدرقه وی حضور نمی‌داشتند امکان می‌رفت که وی منحیث یک مسافر عادی پنداشته شود. اما در گذشته چنین نبود. اندک زمان پیش از این به افتخار وی در فرودگاه ها، گارد تشریفات صف می کشید و شخصیت‌های عالیرتبه ما، وی را با احترام کامل به آغوش می کشیدند. بریژنف، اندروپف، چرنینکو و گرباچف از آن جمله بودند... ولی حالا حتا مربی شعبه روابط بین‌المللی کمیته مرکزی هم، که در سابق از روی الطاف بی پایان، بکس خانمش را حمل می‌کرد، تشریف فرما نگردیده - هیچ یک از شوروی‌ها نیامده بودند. این عمل، ترتیب اثر سوء و درد آور در او داشت. به وی

خیانت ورزیدند؛ زیرا او به آن نقشی که پنج سال قبل مسکو می‌خواست ایفا کند، یعنی نقش رفع تعلیقیت به "گذشته" موافق نبود و تسلیم نشد.

ببرک کارمل در آغاز تابستان که گذشت، پس از تبعید طولانی مدت که الحق می‌توان آنرا بازداشت خانه‌گی نامید، دوباره به میهنش برگشت. در چشمان بی‌نور و بی‌روح او درخشش و قاطعیت هویدا گردید؛ پشتش راست شد و صدایش محکم و رسا.

محصلان و دانش آموزان افغانی در مسکو که برای بدرقه و وداع با رهبرشان جمع شده بودند، بار دیگر ببرک سابق را می‌دیدند که با فوتو اش که همه روزه در صفحات روزنامه‌ها به نشر می‌رسید، نیکو آشنا بودند. هرچند کنون وی بطور کامل دگرگون شده و تغییر کرده است.

بیوگرافی این انسان، همپا و آمیخته با آوازه‌های حیرت آور، نظریات و ارزیابی‌های است که برخی از آنها بیانگر واقعیت‌های عام عینی متعلق به شمار زیاد شخصیت‌ها نیز می‌باشد. بگونه مثال پس از عودت عساکر ما از افغانستان، سترجنرال معلوم‌الحال ورونیکیوف که سال‌های زیاد گروپ اوپراتیفی ستردرستیز را در کابل رهبری می‌کرد، ضمن مصاحبه با مجله "اگنیوک" تلاش ورزید تا کم از کم مسؤولیت شکست اردوی ۴۰ را در آنطرف آمو دریا بدوش کارمل بیفگند. (فعلا ورینیکوف به اتهام دست داشتن در کودتای اگست شوروی زندانی است.م)

قابل یاددهانی است که جنرال مذکور با قوماندانان چند - معلوم نیست بخاطر کدام خدمت سپهسالارانه مورد تفقد قرار گرفته و به اخذ ستاره طلایی قهرمان شوروی در خاک افغانستان نایل شده اند. در مورد نقش خود در افغانستان، ورینیکوف لب به خاموشی بسته، هرچند به اساس شواهد مختلف مواردی وجود دارد که وی خود باید بدان اعتراف کند.

در غرب به گونه گسترده فرضیه‌پی وجود دارد که ببرک کارمل با کی جی پی همکار بود. بدون شک معلول تصور در این راستا افراد خدمات مخصوص و جواسیسی بودند که تمام امور افغانستان را "به هم فشرده و نزدیک با هم" رهبری می کردند. در آزمان ببرک کارمل مقام‌های عالی حزبی و دولتی را عهده دار بود و مشاور نزدیک او شبانه روز بدون وقفه در جوار وی قرار داشت.

می گفتند وی زیاد باده گساری می کند. حتا قربانی این آوازه سفیر ما در بنگله دیش و سمیرنوف نیز گردید. وی چندی قبل در هفته نامه "ماسکو فسکیه نویستی" حرف‌های زیر را نوشت: «ما، بسیاری از دوستان خوب شوروی را به باده نوشی آغشته می کردیم.»

آنچه مربوط به شخصیت افغانی می شود بررغم آنکه به این نکته اعتماد و اعتقاد کامل دارم بازهم لازم می دانم تا یک نکته را تصریح نمایم که: اطرافیان کارمل از "رفقای شوروی" در زمان رهبری او اعم از نظامیان، دیپلمات‌ها، چکیست‌ها در زیاده روی‌های مغرضانه می نوشی، متفاوت بودند. اتفاقاتی وجود داشت که آنها صبحانه را همراه با یک گیلای دیگر برای بلند بردن "شهامت" آغاز می کردند؛ ولی مکروب آنها خوشبختانه به کارمل رهبر سرایت نکرد. من این حرف را به صفت انسانی که بارها در حالت های گوناگون با وی ملاقات کرده ام، اظهار می دارم.

او را به فروزان نگهداشتن اختلاف‌های فرکسیونی پس از تره کی و امین متهم می سازند. به من مشکل است که با این طرز تفکر موافق نباشم. مدت زیادی در کوه پایه‌های هندوکش بودم، با افرادی از رده‌های بالایی ملاقات کردم که همه بازنده مبارزه‌های بیمارگونه فرکسیونی گردیده بودند. این افغانستان است...

نه، پس از مباحثه های زیاد با قهرمان‌ها، پس از آموزش اسناد بسیار، پس از تفکر و اندیشه‌های دشوار در گستره تاریخ ده ساله اخیر افغانستان، نمی‌توانم

سنگ‌های را که دیگران به جانب کارمل پرتاب کرده اند، من نیز بیافگم. سرنوشت وی همانا تراژیدی انسانی است که زنده‌گی خود را بخاطر روشننگری اندیشه‌آزادی وقف کرده و سپس به "همسایه کبیر شمالی" خود اعتماد نموده، ولی "دوست عزیز" محیلانه به وی خیانت ورزیده است.

او هنوز در سال‌های محصلی، یکی از فعالان جنبش احیای حقوق دموکراتیک بود و در راس مخالفین قرار داشت. بارها زندانی شد و در تنگنای فشار و تحریم درافتاد؛ چندین سال را در بازداشت بسر برد؛ مورد استنطاق‌های "مغرضانه" قرار گرفت؛ لت و کوب شد و در اعتصاب غذایی اشتراک کرد. او چی می‌خواست؟ خواسته‌های او خیلی ساده بود. به این معنی: سمتدهی و رهبری متمدنانه و دموکراتیک دولت افغانستان، انهدام ستم ملی، ریفورم‌های مترقی اراضی که کشور را از فقر حتمی نجات دهد.

برای کارمل که پسر دگرجنرال، والی و فرمانده نظامی یکی از ولایت‌های بزرگ پشتون نشین (پکتیا) بود، آزادی هیچگاه مفهوم طبقاتی نداشت. هرگاه دقیقتر گفته شود، هنوز راه‌های دموکراسی جوان افغان از جاده متقاطع مذهب کمونیستی نمی‌گذشت. اگر چه دیپلمات‌های ما و همچنان کسانی که در عقب آنها در افغانستان می‌رفتند، به صفت مسیونرها و یا مبلغین این مذهب بودند. فکر می‌کنم که در عمق روح و اندرون این انسان خوب تحصیل کرده، فاضل و متبحر که بر سه زبان خارجی سلیس صحبت می‌کند، ایدیولوژی مارکسیزم - لینینیزم الفت و آموزش نیافت تا آن را در شرایط افغانستان بکار بندد. وی با نظر اندازی قاعده‌های تحمیلی بازی‌های سیاسی، پس از آنکه تخت کابل را نصیب گردید، آرام آرام در بیانات خویش از سحر اعتقاد به "نظریه طبقاتی" و سایر ستریوتیپ‌های ایدیولوژیک که برای ما مانوس است، سخن راند.

خانه‌پی اییلاق فرعی را که من در سال‌های اخیر به اجاره گرفته ام در همجواری گوشهٔ خاموش و بی‌سروصدای حصار مخصوص قرار دارد که در اختیار رهبر دولت سابق همسایه گذاشته شده بود. می‌گویند، کسانی که پیش از وی در آنجا زنده‌گی داشتند، رهبران تبعیدی احزاب کمونیست یمن، چین و اسپانیه بودند. در عمارت فرعی آن شبانه روز محافظین امنیت دولتی قرار داشتند که حتا در لحظه گردش‌های خصوصی هم از عقب کارمل می‌آمدند و وی را از نظر دور نمی‌گذاشتند. خدمه نیز در آنجا مصروف کار بود که از حویلی همسایه بخوبی دیده می‌شد. آگاهی نامه‌پی به متن زیر به تار آویخته شده بود: "باید دسپلین خوب کار و کیفیت عالی خدمات تأمین گردد."

هر زمانی که بدون دشواری‌ها از کنار نگهبانان رد شده و نزد کارمل به مهمانی می‌رفتم - خدمه با توجه و رعایت آگاهی نامه‌پی یاد شده، چای خوب با کلهجه برایم تعارف کرده و صحبت‌های ما ساعت‌ها طول می‌کشید.

با دریغ، حتا حالا نیز همه پی آنچه را که در باره آنها صحبت می‌کردیم، امکان نشر ندارد. آن‌طوری که وی می‌گوید: "وقت آن فرانسیده است." مطالبی را کارمل نه گفت و برخی را هم خواهش کرد تا من بیان نه نمایم. من هم وعده دادم ...

[س - سنیکیریف ولادیمیر . ک - کارمل بپرک]

س - شما از دیدگاه امروز، رخدادهای سال ۱۹۷۸ را که منجر به سقوط رژیم محمد داوود و انقلاب اپریل گردید، چه گونه درک و ارزیابی می‌نمایید؟

ک - من رخداد ۱۹۷۸ را یک جنایت بزرگ در مقابل مردم افغانستان می‌پندارم.

س - مگر شما یکی از شرکت‌کننده‌های فعال و حتا یکی از پیشوایان کودتای اپریل نبودید؟

ک - نخیر. اگر می‌خواهید بدانید، باید بگویم که انقلاب برخلاف اراده من و بسیاری از رهبران حزب ما صورت پذیرفت.

س - چی گونه؟ مگر کمیته مرکزی ح. د. خ. ا. تصمیم سقوط داوود را نگرفت؟ به گمان غالب آنچه که من از بسیاری سابقه داران حزب تان شنیده‌ام، گویا در کمیته مرکزی توافق شده بود که هرگاه خطر انهدام ح. د. خ. ا. پدید آید، بدون وقفه باید به اقدام‌های ضروری و مناسب در برابر رژیم دست یازید. در اخیر اپریل ۱۹۷۸ رهبری حزب زندانی شد، یعنی خطر به واقعیت مبدل گردید و این عمل فرجام و غایت کار را سرعت بخشید. با این نظر هم تاریخ نویسان، و هم خارجی‌ها موافق و معتقد اند. مگر آیا چنین نبود؟

ک - من می‌دانم چنین فرضیه‌های وجود دارند؛ ولی واقعیت که حالا وقت آن فرارسیده اینست که پلان سقوط داوود وجود نداشت. کمیته مرکزی چنین تصمیمی اتخاذ نکرده بود. رهبری جناح "پرچم" مخالف اقدام مسلحانه بودند و ثابت می‌کردند که هنوز وضعیت انقلابی در کشور زایش نیافته است.

درست است که در ۲۵ اپریل ۱۹۷۸ تمام رهبری کمیته مرکزی زندانی شدند...

س - آیا حفیظ الله امین در آن جمله زندانی شد؟ ...

ک - نخیر. او هژده ساعت پس از دیگران در زندان افتاد. اینکه در آن ساعت‌ها کجا بود، هیچکس چیزی نمی‌داند. در حقیقت امین به تنهایی تصمیم گرفت که علیه داوود اقدام مسلحانه نماید. معلوم می‌شود که جناح "خلق" قسمی که شما

می‌دانید توسط تره کی و امین رهبری می‌شد، در این تصمیم مشارکت داشت؛ ولی هیچ پرچمی از پلان کودتا آگاه نبود.

س - و بدین گونه قسمی که شما تاکید می‌ورزید انقلاب برای شما غیر منتظره بود. تعجب آور است! و بعد چگونه شد؟ در ۲۷ اپریل شما را همراه با سایر شخصیت‌های ح. د. خ. ا. از زندان پلچرخي رها نمودند...

ک - نی، نی. ما در نظارتخانه ولایت بودیم. این محل در مرکز شهر در کنار وزارت معارف است. حوالی ساعت دو و یا سه پس از چاشت، ما را به وسیله زرهپوش‌ها به مرکز رادیو تلویزیون یعنی محل فرماندهی قیام بردند. جنگ در کابل با تمام شدت و حدت آن جریان داشت. حوادث به سود قیام‌کننده‌گان در حرکت بود.

داوود همراه با فامیل و اعضای کابینه اش در قصر ریاست جمهوری قرار داشتند. او محکوم به شکست بود، زیرا حتا در گارد محافظ وی شمار زیادی از طرفداران ما موجود بودند. و نیز افسران قیام‌کننده فعالیت‌های پیچیده و شجاعانه‌ی انجام می‌دادند. در آن ساعت‌ها اختلاف‌ها میان جناح‌ها فراموش شده بود. اتحاد و وحدت غیرآگاهانه‌ی پدید آمد که رهبری "خلقی" مخالف آن بودند.

س - ولی رهبری حزب چی می‌کرد؟ آنان نیز به اتفاق عمل می‌کردند؟

ک - کاملاً نی. بخصوص که اختلاف‌ها، ادامه مناقشه‌های مستمر گذشته بود. آنزمان نزد ما مباحثه بیمارگونه‌ی پدیدار گردید. خلقی‌ها به انهدام فوری داوود همراه با تمام خویشاوندان و نزدیکان او پافشاری می‌کردند و پا بر زمین می‌کوبیدند. در حالی که من به شدت اعتراض می‌کردم. در انقلاب‌ها همیشه چنین لکه‌های سیاه باقی می‌ماند. من پیشنهاد نمودم تا برای داوود به قصر تلیفون گردد (آنزمان هنوز ارتباط تلیفونی مختل نشده بود) و یا از طریق بلندگوها وی را دعوت به

تسلیم شدن نماییم. ولی تره کی، امین و طرفداران شان تصمیم گرفتند که همه پی آنها نابود گردند و چنین شد. نه تنها داوود را به قتل رسانیدند بلکه خانم، فرزندان، نواسه‌ها حتا دو تن از وزرای را که همراه وی بودند نیز نابود کردند. تکرار می کنم: من مخالف بودم. مصداق صحت این گفته من، سخنان بعدی امین است که به نشر رسید. او این کلمه‌ها را به آدرس من گفت: "اتحاد ما با پرچمی‌ها مانور تکتیکی بود. کارمل و رفقای وی ضد انقلابیون بودند. آنان در مخالفت به اعدام داوود قرار گرفتند. بدین لحاظ خودشان محکوم به مرگ اند. ما می‌خواستیم در نخستین شب انقلاب کارمل را به قتل برسانیم؛ ولی رفیق تره کی به آن طرح مخالفت کرد. ضد انقلاب را باید فوری در محل نابود کرد."

گام دیگر در تشدید اختلاف‌های میان حزبی ما، مباحثه در مورد مسأله شورای نظامی - انقلابی بود. تاریخ نویسی رسمی مبرهن است که فقط این ارگان در راس کودتای اپریل قرار داشت؛ ولی در اصل ارگان مذکور صرف به روی ورق باقی ماند. تمام امور را کمیته مرکزی رهبری می‌کرد. پلان محیلانه امین که در نخستین شب انقلاب توسط خودش پیشکش گردید، ایجاد ارگان عالی دولتی را در شکل شورای نظامی - انقلابی مطرح می‌ساخت. امین فکرهای دور و درازی در سر می‌پروراند. او می‌خواست در راس شورای نظامی - انقلابی تره کی را نصب کند. با آگاهی از نفوذ شخصی خویش در محیط نظامیان (که خیلی قوی بود) امین در عمل وضع را کنترل می‌کرد. روز بعد در جریان جلسه کمیته مرکزی در باره حاکمیت، امین فهرست شورای نظامی - انقلابی را که متشکل از ۵۰ تن بود، جهت تایید ارائه کرد. در فهرست یادشده اکثریت را نظامیان خلقی تشکیل می‌دادند. صرف دو یا سه پرچمی نیز در آن شامل بود ولی امین در صحبت شفاهی درون جلسه از اظهار چنین فاکت طفره رفت. اما من که پهلوی تره کی نشسته بودم فهرست را مکمل دیدم.

آری، امین می‌خواست قدرت را در دست خویش متمرکز سازد. او چنان وقیحانه و محاسبه شده عمل می‌کرد که برخی از اعضای کمیته مرکزی را متردد می‌ساخت و آنها فکر می‌نمودند که بهتر است عقب نشینی کرد. تره کی به این طرح موافقه نه کرد؛ زیرا او خطر طرح‌های امین را برای خودش نیز درک می‌کرد. من در آن جلسه سخنرانی کردم و امین را به اهتمام در جهت ایجاد رژیم نظامی - تروریستی متهم ساختم.

در نهایت امر نقطه نظر ما پیروز گردید. تره کی شخص اول در حکومت، شورای انقلابی و حزب تعیین شد و من در تمام مقام‌های مذکور معاون وی.

س - خوب، من آماده هستم، تکرار نمایم که انقلاب خلاف اراده شما صورت پذیرفت؛ ولی نتیجه کودتا عبارت از پیروزی ح. د. خ. ا. بود. در آن روزها شما چه حالتی را از سر می‌گذشتانید؟ سرور و شادی، ناراحتی یا اضطراب؟

ک - هیچگونه سرور و شادی وجود نداشت. من احساس تلخ بدبختی را از سر می‌گذشتاندم. می‌خواهم بازهم تاکید ورزم که مخالف تشدد در غضب حاکمیت بودم. موضع من آن بود تا حزب نیرومند گردد و پیوند محکم با مردم پیدا کند. حزب می‌بایست به سوی مردم رفته و در میان آنها حل شود. توده‌های وسیع مردم باید آگاهی سیاسی بدست می‌آوردند و در کشور می‌باید جو دموکراسی سیاسی حاکم می‌گردید.

من می‌دانستم که در صورت تصاحب حاکمیت، توده‌ها از ما حمایت نمی‌کنند و در چنین حالت قدرت را حفظ نمی‌توانیم کرد. "پرچم" از داشتن مناسبات محترمانه نسبت به اسلام، سنت‌ها و عنعنه‌های مردم حمایت می‌کرد. لبه تیز مبارزه ما، پیش از همه علیه ارتجاع راست بود. در سیاست خارجی، طرفدار پیروی از اصول عدم انسلاک مثبت و فعال و امکان بیان آزادانه نظر در مورد مسائل

جاری پروسه های جهانی بودیم. این اصول در سنگ پایه های فعالیت جاری ما نهفته بودند.

بسیاری از مردمان شما (شوروی ها) که آن زمان در کابل کار می کردند بالای خلقی ها زیاد حساب می کردند. چنین معلوم می شد که برای شوروی ها، آنها بیشتر مارکسیست جلوه می کردند. خلقی ها نخستین بوتل ودکا را، اگر خودشان می نوشیدند، دوم آن را از روی خوش خدمتی برای شما می گذاشتند: "آفرین، بارک الله، اینطور نگهدار! دوست وفادار، بروید رفقا!"

س - امین بسیار زود شما را از سر راه خود دور ساخت. او تره کی را متقاعد کرد تا کارمل را به حیث سفیر به چکسلواکیا بفرستد. سپس تا جایی که من میدانم شما را دوباره به وطن احضار کردند که به زندان بیافکنند. چون تا آن زمان تمام پرچمی ها از مقام های رهبری برکنار و بسیاری از آنان راهی زندان شده بودند. شما نیز از آن دستور سرپیچی کرده و مدت یکسال به عنوان مهاجر سیاسی باقی ماندید. در خزان ۱۹۷۹ باز شما را بخاطر آوردند و قسمی که بسیاری در کابل می گویند، شما بالای تانک های شوروی داخل کشور شدید. آیا چنین است؟ پندار شما در مورد برگشت تان از چکسلواکیا چی می باشد و چگونه در دسامبر ۱۹۷۹ برگشتید؟

ک - برای پاسخ به این پرسش لازمست تا به گذشته عقب گرد نمایم. حزب ما در اول جنوری ۱۹۶۵ تاسیس شد. من آن زمان که جوانی بیش نبودم، همراه با رفیق سالمند خویش تره کی که دوست دیرینه شوروی بود کار را آغاز کردیم. در نخستین کنگره حزب تره کی را منشی اول و مرا منشی دوم کمیته مرکزی حزب انتخاب کردند. دفتر سیاسی هنوز ایجاد نشده بود و صرف هفت عضو کمیته مرکزی و چهار کاندید آن وجود داشت.

بعد از دو سال من با تره کی روی مسایل سیاسی، ایدیولوژیک و سازمانی اختلاف نظر پیدا کردیم. تره کی معتقد بود که برنامه حداقل حزب عبارت است از انقلاب دموکراسی خلقی با تمام لحظه‌های سیال آن تا برقراری دیکتاتوری پرولتاریا. او می‌خواست با جهش از تمام مراحل ضروری به سوسیالیزم برسد. ده سال اختلاف ما ادامه یافت. سرانجام تا هشت الی نه ماه قبل از رویداد اپریل ما توافق کردیم که دوباره متحد شویم. سپس انقلاب بوقوع پیوست. من باز دوباره شخصیت دوم در تمام امور حزبی، دولتی و حکومتی گردیدم. سپس تره کی را طرفدارانش به قتل رسانیدند و امین شروع به خیانت به منافع عام ما کرد. به نظر شما حزب باید به کی چشم می‌دوخت و کی را می‌خواست؟

از هر راهی که من به کابل رفتم آن اراده حزب من بود.

س - پس کی تصمیم دور ساختن امین را گرفت؟

ک - طبیعی بود که امین باید برود و حزب زنده بماند. ما هم‌زمان تصمیم برکناری امین را گرفتیم. یعنی نیروهای سالم حزب و شوروی‌ها.

س - برکنار ساختن امین و یا انهدام فزیکي وی را؟

ک - برداشتن مستبد از سر راه و انهدام ستمکاری که هزاران افغان را به قتل رسانیده، امر حتمی بود. من قوای شوروی را در افغانستان دعوت نه کرده ام. زمانی که من به کشور برگشتم، قطعات عساکر شما آنجا بودند. من مقابل عمل انجام یافته قرار گرفتم. امین کمک نظامی تقاضا کرد و حتا او می‌خواست در این باره اطلاعیه را در همان شب از طریق تلویزیون پخش نماید که به قتل رسید.

س - به هر حال از نظر فنی شما چگونه برگشت خود را توجیه می‌کنید؟

ک - البته که ما از طریق پاکستان و یا ایران نمی‌توانستیم بوطن عودت نماییم. ما از راه مسکو پرواز کردیم. اینکه چگونه پرواز نمودیم و به وسیله چی، جزئیاتی است که من حالا نمی‌خواهم آن را ابراز بدارم.

س - یک سوال دیگر نیز وجود دارد که من نمی‌توانم آنرا مطرح نه سازم. شاید به نظر شما مودبانه نباشد. ۲۸ دسمبر یعنی یک روز پس از قتل امین، شما را در رادیو به حیث منشی عمومی اعلام کردند. چگونه انتخاب شما صورت پذیرفت، در حالی که نه کنگره و یا هم پلینوم دایر گردیده بود؟

ک - ولی قیام مسلحانه صورت پذیرفته بود. در آستانه و در جریان نبردها، ملاقات با رفقا انجام یافت که پیش از آن هسته رهبری حزب را تشکیل می‌دادند و در زمان امین مخفی بودند. در جریان این ملاقات‌ها و نشست کمیته مرکزی حزب تصمیم اتخاذ گردید تا من باید در راس حزب قرار گیرم.

در غرب و کشور شما می‌گویند که شوروی‌ها ببرک کارمل را رهبر افغانستان ساختند و بعد برطرفش کردند. من می‌خواهم بازهم تکرار کنم و در آینده نیز به تکرار خواهم گفت که: من نمی‌خواستم مسؤولیت رهبری کشور را به عهده گیرم. نمی‌خواستم! بخصوص زمانی که دانستم عساکر شوروی داخل افغانستان می‌شوند، به شدت مخالفت کردم. ولی مرا از هر طرف متقاعد به کسب مقام رهبری ساختند. راه و الترناتیف دیگر وجود نداشت.

س - چه وقت شما دانستید که پلان وسیع مداخله نظامی شوروی در میان است؟

ک - در آستانه آغاز آن. و سه یا چهار ماه پس از کسب مقام‌های عالی، برای من روشن گردید که اتحاد شوروی می‌خواست فوری پس از قتل تره کی در اکتوبر همان سال قوای خویش را داخل افغانستان بسازد. آن‌طوری که من درک کردم این

تصمیم به تعقیب امکان تحریم امریکا علیه ایران اتخاذ می‌گردید. مسکو ترس داشت که عساکر امریکایی در پشت مرزهای افغانستان دق‌الباب کنند. آری، پس از سه، چهار ماه زمانی که من اطلاعات را با هم پیوند دادم، دریافتم که در واقعیت امر چی چیزی اتفاق افتاده است.

س - شما می‌خواهید بگویید که عساکر ما بدون در نظر گرفتن تقاضای امین داخل افغانستان شده اند؟ افغانستان قربانی رویارویی دو ابر قدرت گردید که مناسبات آنها پرتنش شده بود؟

ک - بلی درست است. جنگ سرد با تمام شدت آن جریان داشت؛ ولی امریکایی‌ها عاقل تر از شما بودند، زیرا آنها عساکر خویش را به ایران نفرستادند.

س - می‌گویند تا دسامبر ۱۹۷۹ در تمام کابل فوتوهای مارکس، انگلس و لینین نصب شده بود...؟

ک - زمانی که من به قدرت رسیدم فوری امر نمودم تا همه‌ی آنها جمع گردند. برای بسیاری‌ها این تصمیم منفی جلوه می‌کرد. حتا آن دسته از رفقای ما که در حزب آموزش دیده بودند، چنین پرسش می‌کردند: "این چی کاری است که صورت می‌گیرد؟" آنها از جمع کردن فوتوهای رهبران آموزش کمونیستی تعجب می‌کردند؛ ولی من قاطع بودم.

البته ما در آن زمان به مارکسیزم و لینیزم بدیده احترام می‌نگریستیم؛ زیرا این نیرو فاشیزم را مغلوب ساخت و در عقول ملیون‌ها انسان جا گرفت. مسکو برای ما مرکز صلح و نماد خوشبختی انسان بود. کی می‌توانست تصور کند که همه چیز وارونه می‌گردد؟ آنچه در کشور شما اتفاق می‌افتد حتا در خواب هم نمی‌آمد.

س - ژورنالیستان غربی بارها اشاره به پیوند داشتن شما به کی جی بی K.G.B. کرده اند ...

ک - بلی، من در این باره شنیده ام. به چه چیزهای که مرا متهم نکرده اند. جاسوس کی جی بی یک چیز پوچ و بی مفهوم است! من پیش از انقلاب اپریل در زمان سلطنت برای مدت هشت سال عضو پارلمان بودم و همیشه رک و راست از دوستی با شوروی حمایت می کردم. کدام جاسوس بی ملاحظه بی این خبط را انجام می دهد؟ در چنین حالت او باید فوری مخفی می گردید.

س - معلوم است که به کابل یک حلقه بهم فشرده از مشاوران می آمدند. مشاور حزبی، مشاور در امور شورای وزیران، مشاور در شورای انقلابی. شماری می آمدند و عده دیگر می رفتند. یکی از آنها را از نزد شما دستبند زده، بررغم داشتن وظیفه مهم دولتی به شوروی فرستادند. او در کارهای جنایی دست داشت و محکوم به حبس طولانی مدت گردید. همه پی مشاوران قسمی که من بارها دیده بودم به خاطر عشق و دوستی با شما سوگند یاد می کردند و سنگ وفاداری را به سینه می کوبیدند. جالب است حال که شما به این وضع بد یعنی گروگان سیاسی افتاده اید، آیا آنها به شما علاقمندی نشان می دهند و به عبادت شما می آیند؟

ک - من بیش از چهار سال است که در اینجا می باشم؛ ولی هیچ یکی از آنها نزد من نیامده اند. از من رو برتافته اند. همه پی آنهاپی که در کابل در باره "دوستی خلل ناپذیر و مبارزه دوشادوش و مشترک انقلابی" سخن می رانندند. همه! صرف مامورین پایین رتبه از کمیته مرکزی اینجا حضور می یابند و دستور می دهند که من چی بکنم و چی نکنم.

شما حق به جانب هستید. مشاورین شما همه جا بودند. در اردو، خدمات امنیتی، ادارات دولتی، وسایل اطلاعات جمعی، سازمان های اجتماعی، ترافیک، مراکز

تحصیلی، خلاصه همه جا. من رهبر کشور مستقل نبودم. این دولت اشغال شده بود که در حقیقت شما آن را اداره می کردید و حالا جنرال ورینیکوف با صدای بلند مرا متهم می سازد. آیا این کار عادلانه است؟ بلی، من گامی بدون مشاورین شما برداشته نمی توانستم.

حالا کشور ما به اقیانوسی شباهت دارد که دارای چند جزیره کوچک می باشد. جزیره های یاد شده، همانا اراضی اطراف شهرهای بزرگ است که توسط حاکمیت دولتی کنترل می گردد. توجه کنید. کی موفقانه از شهرهای کندهار، کابل و جلال آباد دفاع می کند؟ آنان همان جنرال های هستند که مغایر خواست من، عالی رتبه های نظامی شما هیچ گونه ارزشی به آنان قایل نبودند.

س - پس بالای کی حساب می کردند؟

ک - طور مثال بالای تنی! من تاکید می ورزیدم که وی یک شخص بی سواد، غیرقابل اعتماد و ناامید کننده است. ولی مشاورین شما وی را به مقام های بالا ارتقا دادند. از او نخست لوی درستیز و سپس وزیر دفاع ساختند و می گفتند که شهناز تنی به اصطلاح "مارشال ژوکوف افغانی" است. همه پی اینها به کجا خاتمه یافت. شما خود می دانید.

کاملاً واضح است که کابل در حال حاضر توانایی سازماندهی عملیات تهاجمی را جهت کسب برتری و یا ثبات از راه نظامی در سراسر کشور ندارد. تنها یک راه باقی می ماند که باید با تمام نیرو امکان مصالحه را جستجو کرد. انتخاب دیگر وجود ندارد. باید حاکمیت با پایه های وسیع ایجاد گردد.

س - ولی قسمی که معلوم می شود، نجیب الله بخاطر این هدف اهتمام کامل می ورزد؟

ک - هنوز در افغانستان دموکراسی پولیسی حکمفرما است. می‌خواهم واضح بسازم، آنچه را که من می‌گویم نه از نقطه نظر مخالف، بلکه از موضع حزب ما می‌باشد که سیاست جدید را اعلام کرده است.

س - لطفا بگویید که شما چطور به مسکو آمدید؟ میدانم که این یک مسأله ظریف و حساس است و اگر خواسته باشید در زمینه با شما کمک می‌نمایم. بدین طریق مسکو در سال ۱۹۸۶ معلوم می‌شود که تصمیم گرفت تا هم پیوند با خروج عساکر شوروی، تغییراتی را در سیاست داخلی افغانستان پدید آورد. لازم گردید تا در حاکمیت شخص دیگر تعیین گردد. تا آن زمان برای نقش اول، دکتور نجیب‌الله رییس خدمات اطلاعات دولتی (خاد) را تربیه و آماده ساخته بودند و سپس آن‌طوری که بارها شده پلینوم را جمع و رای دادند ...

ک - برای تصمیم‌گیری در مورد سرنوشت من "شخص بزرگ" از مسکو به طور خاص آمد. من نمی‌خواهم نام خانواده‌گی وی را یاد نمایم. شما می‌توانید خودتان حدس بزنید.

س - کریچکوف؟! (آنزمان رییس اداره خارجی و معاون اول کی‌جی بی بود و بعد الی کودتای اخیر ماه اگست ۱۹۹۱ شوروی به حیث رییس کی‌جی بی ایفای وظیفه می‌کرد).

ک - ولی من برای شما هیچ نامی را یادآور نشدم. خوب این "شخص بزرگ" دستور داد که برای شما رفیق کارمل لازمست به شوروی رفته تفریح و معالجه نمایید و هرگاه خواستید دوباره بوطن برگردید؛ ما همان لحظه شما را به وطن تان بر می‌گردانیم. مضاعف بر آن "شخص بزرگ" گفت: "حالا رفیق کارمل برای شما لازم است تا بسیار محتاط باشید؛ زیرا دشمنان امکان دارد شما را به قتل برسانند." من گفتم: "نه. حالا صرف دوستانم می‌توانند مرا بکشند."

س - دوستان قدیمی؟

او آن بار هیچ سخنی نگفت و تنها سگرت همیشه گی اش "کنت KENT" را پیوسته دود می کرد. چهره گرد با بینی چنگ اش پس از آخرین ملاقات، تیره تر شده و زیر چشمانش ورم کرده بود. من از نزدیکان وی دانستم که دست کم یک سال است که کارمل از خانه بیرون نشده و بدین گونه اعتراض خود را در برابر طولانی شدن اسارتش در شوروی ابراز می دارد. به تمام تقاضاهای وی مبنی بر بازگشت به میهن عنوانی کمیته مرکزی ح. ک. ا. ش. جواب متحدالمال و یک سان می رسید: "هنوز وقت آن فرانسیده، تحمل نمایید!" فرجام هر ملاقات ما برای من به عذابگونه‌یی مبدل می گردید. او بارها می پرسید تا بداند که چرا رهبری شوروی با تمام نیروی وی را در مسکو محکم اسیر گرفته است؛ و هم‌زمان سخن از کذب و دروغ علیه وی را در مطبوعات به نشر می سپارند. او از من تقاضا کرد تا در این راستا کمک اش نمایم؛ ولی من چه می توانستم بکنم؟...

جهان ماحول ما با سرعت عجیب تغییر می یابد. اندیشه‌های گذشته به مثابه دگم‌های پایدار، قاطعانه به زیاله دانی ریخته می شوند. کارمل با اشتیاق و عطش زیاد روزنامه‌ها را می خواند. تمام اطلاعات خبری را تعقیب می کند و تغییرات نزدیک در کشورش را احساس می کند. بارها آه می کشید و می گفت: "ای کاش پروسترویکا ۲۰ سال قبل اتفاق می افتاد، آنگاه ما به راه دیگری می رفتیم." هر روز و هر لحظه زنده گی در ویلای مستریح اطراف مسکو مثل شکنجه و عذابی بود که وی را می کوبید. بخاطر دارم که در میانه زمستان گذشته برای اینکه او را تسکین داده باشم، گفتم: "باشید، در این زودی‌ها زمان تغییر خواهد کرد و شما آزادانه هر کجا که خواسته باشید، می توانید بروید." کی می تواند تصور کند که چنین مسأله‌یی زودتر از آنچه که در باره اش فکر هم نمی شد، اتفاق می افتد ...

بقول منابع موثق در یک شب ماه جولای زنگ تیلیفون سکوت ویلا را شکست. از کابل از عقب گوشی تیلیفون برادر وی محمود بریالی که مقام معاون اول صدراعظم افغانستان را عهده دار بود حرف می زد. مثلی که در آنوقت بریالی با رییس جمهور در فضای خوب نهار صرف نموده بودند. سپس گوشی را نجیب الله گرفت و گفت که وی به تجربه انقلابی بیرک کارمل ارج و احترام بزرگ قایل است و خوش خواهد بود که او را در کابل دوباره ببیند. کارمل بدون هر گونه احساس هیجان فرمان عفو خویشرا که مدت ها انتظار آن را می کشید، شنید. (نزدیکان وی که در یک اطاق نشسته بودند، ندانستند که کارمل با کی و در باره چی صحبت می کند.) کارمل در پاسخ به رییس جمهور اظهار آرزومندی نمود تا هر چه زودتر به صلح در کشور و یک پارچه گی نیروهای وطن پرست توفیق یابد. او فهمید که چیزی اتفاق افتاده و به خانواده خود اظهار نمود که باید به راه بیافتند.

پس از چند روز هواپیمای حامل رهبر سابق افغانستان در میدان هوایی کابل به زمین فرو نشست. روز بعد محمود بریالی از مقام عالی معاون صدراعظم برکنار شد و افغانها آنرا مرتبط به بازگشت برادرش می دانستند. قابل یادآوری است، زمانی که در سال ۱۹۸۶ نجیب به عوض کارمل به قدرت نشست، بریالی را برای مدت زیاد زندانی کرد. این یک زنده گی عادی افغانی است. ولی مجاهدین تهدید می کنند که هرگاه با هجوم کابل را مسخر سازند، "شب خونین" را برپا خواهند کرد و مسکو از سال نو عیسوی از تحویل دهی سلاح امتناع می ورزد.

حالا آیا کارمل ویلای راحت مسکو را که در جزیره گگ آرام موقعیت داشت، در خواب می بیند؟ فکر می کنم که هرگز نه.

آیا این شخص در مسؤولیت تراژیدی افلاکی که تا حال میهن اش در آتش آن می سوزاند، سهیم است؟ فکر می کنم که آری.

هرگاه فعالیت‌های شش ساله وی را به حیث رهبر اول در افغانستان ارزیابی نماییم، در آن می‌توان مسامحه و اشتباهات زیاد را جستجو کرد، که همه‌ی آن را نمی‌توان بدوش مشاوران افگند. بپرک کارمل در مقابل روشنایی نیم روز تاریخ بی‌تقصیر نیست. ولی شخصیت سیاسی را به من نشان بدهید که اشتباه نکند و در باره آن به گونه دیگر حرف بزنند.

- این مباحثه در تابستان سال ۱۹۹۰ صورت پذیرفته بود.
- شه‌نواز تنی کودتای نافرجام نظامی را علیه حکومت نجیب‌اله رهبری کرد و پس از شکست به پاکستان متواری شد.

بخش دوم

رویدادها

شهادت فرخنده‌ی نامراد!

بانوی شهید ما، فرخنده‌ی نامراد، منصور وار شکنجه و به آتش کشیده شد.

آه، چه جانگداز است دیدن همه صحنه‌های این فاجعه سترگ.

زجر و شکنجه‌ی بی‌رحمانه و وحشیانه زن تنها، بی‌پناه و مظلوم،

این همه سنگ و چوب و آنهمه لگد بی‌رحمانه بی،

بسندۀ نبود،

می‌بایست آن جسد پاک در زیر عراده موتر آغاززده بی‌مثله و به آتش کشیده می‌شد،

و آنهم به اتهام دروغین یک آخند هرزه، مکار و فریبکار،

بواسطه آنهمه آدمان مسخ شده، بی‌روح، قاتل و جلاد منش.

آه، چه می‌بینم؟

سقوط هولناک یک جامعه در برهوت مدهش،

جامعه‌ی که همه ارزش‌های انسانی خویش را از دست می‌دهد.

می‌گویند: مردان خشمگین، اوباش‌ها و اراذل بودند،

نه! چنین نبود.

همه‌ی آنانی که در صحنه حضور داشتند،

جوانان و نوجوانان تعلیم آموخته و آیفون بدست، نسلی که فردای کشور را می‌سازد،

مردان و سالمندان پر شور و پرباور به عقاید خرافی،

پاسبانانی که باید نگهبان زندگی و شرف مردم باشند،

همه با چه شور و شوقی آتشین و با تمام نیرو در این فاجعه هولناک سهم گرفتند،

تا « ثوابی » بدست آرند!

آیا این جمعیت خشن، با چنان روان ستمگر، به نحوی چهره واقعی جامعه موجود را به نمایش نمی‌گذارد؟

جامعه‌ی که باید از امروز و فردای آن ترسید...

آیا ظواهر و شواهد صحنه و آنچه همواره زیر نام آزادی، عدالت و دموکراسی به رخ مردم کشیده می‌شود،

این همه زرق و برق، نمایش فریب‌بند پی بیش نبوده است؟...

می‌بایست دستان پر خون و روان جنایتکارانه و جلادانه امامان و رهبرانی

که نسلی را این چنین به گمراهی برده اند،
و چنان فاجعه‌پی هولناکی را خلق کرده اند،
از دامان مردم کوتاه‌گردد و آن چهره‌های سیاه رسوا شوند!!...
آه، چه می‌گوییم؟

۲۴ مارچ ۲۰۱۵ برابر با ۱ سرطان ۱۳۹۴

برگزاری انتخابات پارلمانی در دنمارک!

دنمارکی‌ها روز پنج‌شنبه هژدهم جون در انتخابات پارلمانی به پای صندوق‌های رای رفتند.

دنمارک دارای یک مجلس بوده و دولت از میان حزب یا احزابی که اکثریت کرسی‌ها را در مجلس کسب کنند، برگزیده می‌شود. پارلمان دنمارک ۱۷۹ نماینده دارد که از این تعداد ۴ نفر از گرینلند و جزایر فاراؤو در پارلمان حضور دارند. کرسی‌های پارلمان بین احزاب سیاسی که بیش از دو درصد آرا را کسب کنند تقسیم می‌شود. انتخابات پارلمانی حداقل چارسال یکبار انجام و افراد بالای ۱۸ سال حق رای و کاندید شدن را برای نمایندگی مجلس دارند. در سیستم سیاسی دنمارک مجلس بالاترین قدرت را در زمینه ایجاد سیاست‌های داخلی و خارجی دارا می‌باشد. پارلمان ۲۴ کمیته دائمی دارد. معمولاً کمیته‌ها ۱۷ عضو داشته و هر کمیته از شمار اعضای جایگزین (علی‌البدل) نیز برخوردار است. مهمترین کمیته، کمیته سیاست خارجی است و مهمترین تصمیم‌ها مربوط به حوزه سیاست خارجی در این کمیته اتخاذ می‌گردد.

سیستم انتخاباتی یک سیستم مختلط است، به گونه‌ی که شهروندان می‌توانند یا به کاندید مشخص و یا هم به یک حزب مورد علاقه خویش رای بدهند. چون شهرت مکمل و آدرس شهروندان در دیتا بیس یا بانک اطلاعاتی ثبت احوال نفوس درج است و کمون‌ها یا اداره رهبری ارگان‌های محلی در ارتباط به جمعیت و مشخصات آن آگاهی کامل دارند، بنابراین صرف چند روز پیش از انتخابات، کارت

انتخابات به نام و آدرس هر شهروند فرستاده می‌شود و در آن کارت، محل رای دهی، زمان و دسک (میز) مربوط نوشته می‌باشد. با مراجعه به همان دسک ورقه رای دهی به اختیار وی گذاشته شده و به شیوه معول و مخفی در مقابل شخص و یا حزب علامت گذاشته شده و سپس آن را به صندوق رای می‌اندازد. تدابیر مقدماتی برای تدویر منظم و کامل همین انتخابات دست کم سه هفته وقت را در بر گرفت. آرا پس از ساعت هشت شب شمارش گردیده و پیش از نیمه شب نتایج انتخابات اعلام می‌گردد.

ده حزب سیاسی در مبارزات انتخاباتی سهم می‌گیرند و از آن جمله حزب سوسیال دموکراسی، حزب چپ دموکراتیک، حزب چپ لیبرال، حزب مردمی دنمارک، حزب سوسیالیست مردمی، از جمله مهمترین احزاب شناخته می‌شوند که در مجموع دو بلاک را تشکیل می‌دهند. بلاک سرخ متشکل از احزاب چپ‌گرا و بلاک آبی متشکل از احزاب راست‌گرا؛ زیرا هیچ حزب به تنهایی نمی‌تواند اکثریت پارلمانی را بدست آورد.

مبارزات انتخاباتی بشکل بسیار ساده و بدون کدام هزینه هنگفت صورت می‌گیرد. صرف تصاویر کاندیدان و آنهم به یک اندازه و مقیاس معین - یک متر در پنجاه سانتی - در پایه‌ها و برخی محله‌های عمومی نصب می‌گردد و گاهی هم کاندیدان با تقسیم برنامه‌ی بسیار فشرده حزبی و تقدیم یک شاخه گل به اشخاص، توجه شهروندان را بخود جلب می‌کنند. آنچه از اهمیت زیاد برخوردار است عبارت از مناظره‌های انتخاباتی در تلویزیون‌های دنمارک می‌باشد که در آن رهبران احزاب اشتراک می‌ورزند و هر کدام به پرسش‌های گرداننده و گاهی هم اشتراک کنندگان در ارتباط به مسایل و موضوعات بسیار با اهمیت که بیشترین به زندگی مردم ارتباط می‌گیرد، پاسخ می‌دهند. کمپین سه هفته‌ی انتخاباتی بر سه موضوع مهم تاکید داشت؛ اقتصاد، امکانات رفاهی دولتی، مهاجرت و افزایش هزینه میزبانی از

پناه‌جویان. دو رقیب اصلی انتخابات، ائتلاف چپ (بلاک سرخ) به رهبری نخست‌وزیر کنونی دنمارک، هله تورنینگ اشمیت و اپوزیسیون راست‌گرا (بلاک آبی) به رهبری لاس لوکه راسموسن رییس حزب چپ لیبرال بودند.

نتایج نهایی انتخابات بیانگر آن است که بلاک آبی با گرفتن ۵۱,۳ در صد آرا در مقابل بلاک سرخ با گرفتن ۴۸,۷ در صد آرا برنده انتخابات شناخته شده است.

حزب سوسیال دموکراسی بمثابه برنده - بازنده، به این معنی که شمار چوکی های پارلمان این حزب در مقایسه با انتخابات گذشته بیشتر شده و بزرگ‌ترین حزب را با کسب ۲۶,۳ درصد آرا در پارلمان تشکیل می‌دهد؛ ولی بنابر شکست بلاک سرخ و نرسیدن به اهداف پیشینی شده، رهبری آن حزب که نخست‌وزیر کنونی دنمارک است - با وجود اینکه اقتصاد دنمارک را بهبود بخشیده - از رهبری آن حزب استعفی کرد.

حزب چپ لیبرال به رهبری راسموسن بمثابه بازنده - برنده که نتایج آرای آن حزب به تناسب انتخابات گذشته با کاهش ۷,۲ درصد و کسب ۱۹,۵ در صد در مقام سوم قرار دارد، به احتمال زیاد به صفت نخست‌وزیر جدید از جانب بلاک آبی معرفی خواهد گردید.

برنده اصلی در این انتخابات حزب مردمی دنمارک به رهبری کرسستین تولسن دال با کسب ۲۱,۱ در صد آرا و رشد ۸,۸ در صد به تناسب انتخابات گذشته، بمثابه دومین حزب سیاسی دنمارک می‌باشد. سیاست این حزب در مقابل پناه‌گزینان سختگیرانه بوده و موج بسیار بزرگی از پناهندگانی که در این اواخر بسوی اروپا روی آورده اند و تبلیغات این حزب در زمینه پیشگیری از هجوم پناهندگان، موجب گردید تا آرای بیشتر مردم دنمارک را بسوی خود جلب نماید.

در این انتخابات ۸۵,۵ درصد شهروندان واجد شرایط سهم گرفتند که به تعداد ۳,۵۱۷,۷۸۷ نفر را تشکیل می‌دهد.

۱۹ جون ۲۰۱۵ برابر با ۲۹ جوزا ۱۳۹۴

نگاهی خاموش!

رسانه‌های بین‌المللی نامزدان جوایز هشتاد و هشتمین جشنواره اکادمی اسکار را معرفی کردند که در آن دو فیلم از دنمارک یکی برای دریافت بهترین فیلم خارجی به نام "جنگ" و دیگری برای دریافت بهترین فیلم مستند به نام "نگاهی خاموش" نامزد شده است. این کشور به ظاهر کوچک پنج و نیم ملیونی در تمام زمینه‌های علمی، ادبی، هنری، فنی و ورزشی پیشگام بوده و در سطح جهانی دست‌آوردهای بزرگی داشته است. هر دو فیلم یکی به گونه مستقیم و دیگری به گونه غیر مستقیم با فاجعه جان‌سوز در افغانستان ارتباط دارد.

فیلم "جنگ" ساخته توبیاس لیندهولم درامی درباره جنگ افغانستان و گرفتار شدن دسته‌یی از نظامیان دانمارکی به وسیله نیروهای طالبان در افغانستان است. شخصیت اصلی فیلم، افسری دانمارکی به نام کلاوس پدرسن است که فرماندهی دسته‌ی نظامی را که در ولایت هلمند افغانستان با نیروهای طالبان می‌جنگد، برعهده دارد. کلاوس و گروهش در یکی از ماموریت‌هایشان، با نیروهای طالبان درگیر می‌شوند و او برای نجات خود و افرادش، مجبور می‌گردد که تصمیم دراماتیک و سرنوشت‌سازی بگیرد. صحنه‌های جنگی فیلم به جای افغانستان در ترکیه فیلمبرداری شده و جز شخصیت‌های اصلی، نقش بیشتر افراد نظامی را سربازان واقعی دانمارکی که در افغانستان جنگیده‌اند، ایفا کرده‌اند.

فیلم "نگاهی خاموش" The Look of Silence را جوشیا هوپنهایمر Joshua Oppenheimer یک شهروند آمریکایی که در دنمارک کار و زندگی می‌کند، کارگردانی کرده است. این فیلم که بخش نخست آن زیر نام "نمایش قتل" The Act of

Killing در سال ۲۰۱۲ تهیه شده بود، تا اکنون ده‌ها جایزه معتبر بین‌المللی را نیز بدست آورده است. وی مدت هشت سال را در اندونیزیا بسر برد و با افرادی که در آن کشتار سهم داشته اند، مصاحبه نموده است. بنابر اهمیت و سوژه این فلم که به نحوی، فاجعه کشور مان افغانستان را نیز بیان می‌دارد، بر آن شدم که در ارتباط به معرفی و پس منظر آن مطالبی چند بنویسم و با دوستان خواننده به اشتراک گذارم.

فلم "نگاهی خاموش" مستندی است از قتل عام مردم پی‌گناه و آزادی خواه اندونیزیا که در سال ۱۹۶۵ به بهانه "کمونیست" بودن به شکل بسیار بی‌رحمانه کشته می‌شوند. در این فلم یک مرد میانه سال اندونیزیایی که برادرش را در این کشتار از دست داده است، به زادگاهش بر می‌گردد و با پدر بسیار کهنسالش که بینایی و شنوایی اش را از دست داده و همچنان مادر پیرش مواجه می‌گردد. وی به بهانه آزمایش چشم کسانی که بینایی شان کم شده با شماری از اوباشان و قاتلانی که به گونه مستقیم در قتل عام سهم گرفته اند و حتا با قاتل برادرش نیز به مکالمه می‌نشیند و از آن فاجعه بزرگ و چگونگی کشتار مردم و به ویژه قتل برادرش معلومات بدست می‌آورد. خیلی تکان دهنده است زمانی که می‌بینیم این قاتلان با چه شور و شوقی از آن کشتار فجیع حرف می‌زنند و حتا در مقابل دوربین فلم برداری، چگونگی به قتل رساندن هم دیاران خود را به نمایش می‌گذارند. این قاتلان، هم شهری، هم ده و هم قریه خود را، عضوهای خانواده خود را، حتا خواهر و برادر خود را زیر تأثیر یک تبلیغات سخت مسخ کننده، با بی‌رحمانه ترین طرز می‌کشتند. یکی از این قهرمانان (!) کشتار مردم با رضایت می‌گوید: برای این که در مقابل این همه خون‌ریزی دیوانه نشوی، باید خون آنان را بنوشی و صرف دو گیلان خون کافی بود تا بدون تشویش از دیوانگی به کشتار هر آن تعدادی که می‌خواستی بکشی ادامه دهی و پاداش گیری. پاداش نقدی و حتا سفر به امریکا. وی از مزه خون انسان می‌گوید که شور و شربین است. در این قتل عام بین یک تا دو

نیم میلیون انسان کشته شدند. برای روشن شدن پس‌منظر آن توجه خواننده را به مطالب زیر جلب می‌کنم.

در همان دوران بین دهه‌های پنجاه و شصت میلادی و در دوران حاکمیت احمد سوکارنو اندونیزیا از اعتبار بزرگ بین‌المللی برخوردار گردیده بود و نقش بسیار برجسته در جنبش کشورهای غیرمنسلک ایفا می‌کرد. ایده‌های ملی و سوسیالیستی سوکارنو از حمایت وسیع حزب کمونیست اندونیزیا که در حدود سه میلیون عضو داشت برخوردار شده بود. این حزب در میان روشنفکران شهری و توده‌های روستایی دارای بنیاد قوی بود؛ صدها اتحادیه توده پی‌کارگران، سازمان‌های دهقانی و نهادهای فرهنگی و زنان در سرتاسر اندونیزیا تحت رهبری آن از سیاست‌های ضد امپریالیستی دولت سوکارنو طرفداری می‌کردند. اینها همه خطر جدی برای قدرت‌های امپریالیستی به شمار می‌رفت و از این رو دست به اقدام فوری زدند و به بهانه کودتای کمونیست‌ها، کودتای ضد کمونیستی را سازمان دادند. سوکارنو از بین رفت و به عوض سوهارتو به قدرت رسید. مارگرت تاجر صدراعظم انگلستان که نقش مادر را برای تمامی دیکتاتوران و جنایتکاران دوران جنگ سرد بازی می‌کرد، سوهارتوی جلاد را «یکی از بهترین و ارزشمندترین دوستان مان» نامید.

بعد از کودتای سوهارتو، دیکتاتوری نظامی در سرتاسر اندونیزیا حاکم گردید و طی کم و بیش از یک سال (۱۹۶۵-۱۹۶۶) بین یک تا دو نیم میلیون انسان کشته شدند که اکثریت آنان را اعضاء و هواداران حزب کمونیست تشکیل می‌دادند. این قتل‌عام به دستور مستقیم سوهارتو توسط ارتش اندونیزیا صورت می‌گرفت. ملیشیاها، گروه‌های بنیادگرای اسلامی و مسیحی هم در کشتار شرکت داشتند. آنان به سراغ هر کسی که با رژیم جدید مخالفت می‌کرد، می‌رفتند و برجسب کمونیست بودن و یا هواداری از کمونیست‌ها را بر آنان می‌زدند. روی هم‌رفته اعضاء اتحادیه‌های کارگری و زنان، دهقانان، معلمان، محصلان، روشنفکران و

اندونیزیایی‌های چینی‌الاصول قربانیان اصلی این کشتار بودند. قتل‌عام در جاکارتا پایتخت اندونیزیا آغاز گردید اما وسعت فاجعه در مناطق جاوه شرقی، جاوه مرکزی، بالی و سوماترا شمالی فراختر بود، زیرا کمونیست‌ها در این نقاط نفوذ بیشتر داشتند.

سازمان استخباراتی آمریکا در گزارش سال ۱۹۶۸ خود اعتراف کرد که: «از نظر شمار کشته‌شدگان، این کشتار یکی از دهشتناک‌ترین نسل‌کشی‌های قرن بیستم است.»

هدف نهایی قدرت‌های غربی در این قتل‌عام ریشه‌کن کردن همیشگی ایده‌های سوسیالیستی در اندونیزیا بود، چیزی که آمریکا و سایر متحدان غربی‌اش را به هراس انداخته بود. آنان به هیچ عنوان حاضر نبودند که «غنی‌ترین منابع طبیعی، بزرگ‌ترین غنایم آسیای جنوب شرقی» (توصیف ریچارد نیکسون رییس جمهور آمریکا از اندونیزیا) خارج از حیطه و خواست «صندوق جهانی پول» و «بانک جهانی» عمل کند و توسعه یابد. در کل آنان نمی‌توانستند منافع شان را در جنوب شرق آسیا بیشتر از آن در مخاطره قرار دهند؛ بنابراین آن را با انداختن حمام خون، آن کشور را به مستعمره شان مبدل کردند.

جوشوا اوپنهایم به تاریخ ۱۹ جولای ۲۰۱۳ در مصاحبه‌ای با رادیو «دموکراسی نو» گفت: «پیام از سوی آمریکا این بود که هدف این نیست که تنها دنبال چند رهبر احزاب سیاسی یا به عنوان مثال رهبران کمونیست برویم که مخالف رژیم جدید اند، باید دنبال تمام پایه‌های توده‌پی گروه‌های چپی رفت. بنابراین هر که عضویت یکی از احزاب دموکرات را داشت اعدام و کشته شد و یا به بازداشتگاه‌ها انداخته شد. این چیزی بود که در ۱۹۶۵ در اندونیزیا اتفاق افتاد با کمک و پشتیبانی همه‌جانبه غربی‌ها.»

جان پیلجر روزنامه نگار استرالیایی در کتابش "اربابان جدید جهان" می‌نویسد:

«نه قیامی مسلحانه توسط حزب کمونیست اندونیزیا، که محبوبیت توده‌پی این حزب بود که امریکا را به هراس می‌انداخت - هراس از این که اندونیزیا هم‌مانند همسایه شمالی‌اش، ویتنام، "ممکن است کمونیست بشود."»

سوهارتو بعد از ۳۲ سال حاکمیت مستبدانه بر اندونیزیا این کشور را به فاسدترین مکان دنیا مبدل ساخت و بالاخره در ۱۹۹۷ استعفا داد. او ۱۵ میلیارد دلار را به عنوان «حق انفصال از قدرت» با خود برد که حالا فرزندانش با آن زنده‌گی افسانوی برای خود درست کرده اند، درحالی‌که ملت زیر بار ۲۶۲ میلیارد دلار قرضه‌های خارجی گور شده است. سوهارتو با شرمندگی تمام بدون هرگونه جواب‌گویی در برابر جنایاتش در ۱۹۹۸ به اثر سرطان مُرد. سوهارتو به کمک اربابان امریکایی و انگلیس خود نه تنها ملت اندونیزیا را از دم تیغ کشید که دو صد هزار تن (یک سوم جمعیت) کشور تیمور شرقی را نیز در جریان عملیات اشغال‌گرانه کشت.

شاید نزد خواننده عزیز پرسشی به میان آید که اندونیزیا با افغانستان چه ارتباط دارد؟ به پاسخ باید نگاشت که سناریوی فاجعه اندونیزیا به نحوی دیگر ولی با شباهت‌های کامل در افغانستان نیز پیاده شده است. در افغانستان نیز زیر نام فریبنده جهاد و مبارزه با کفر و الحاد بیش از دو میلیون نفر از مردم مظلوم و ستمدیده افغانستان کشته شده اند. در این کشتار نیز با بی‌رحمی کامل و خشونت بی‌انتهای در هر شهر و ده به نام شاگرد مکتب، آموزگار مدرسه، کارمند پایین رتبه دولت، شاگرد کورس سواد آموزی، سرباز دوره مکلفیت، طفل، جوان، کهنسال، زن و مرد کشته شده اند و هستی مادی و معنوی مردم برباد رفته است. فاجعه در افغانستان گسترده تر از فاجعه در اندونیزیا بوده است، زیرا در این کشور صرف به

کشتار مردم اکتفا نشده، بل این که هستی مادی و معنوی مردم و در مجموع دارایی‌های عامه غارت شده است. جنایتکاران جنگی در اندونیزیا با افتخار از گذشته یاد می‌کنند و جنایتکاران جنگی در افغانستان نیز آن همه فجایع را جزء افتخارات خود می‌دانند و هنوز هم به آن می‌بالند. همان گونه که منافع استراتژیک قدرت‌های غرب، اندونیزیا را به خاک و خون کشید، همین منافع افغانستان را نیز در این چهل سال و تا اکنون، و شاید هم برای سال‌های آینده همچنان به خاک و خون بکشد. فساد گسترده رژیم سوهارتو در مقایسه با فساد بسیار گسترده تر در افغانستان توسط سوگلی‌های غرب شاید به مراتب بیشترتر باشد. عمال غرب اندوخته‌های شان را از درس‌های اندونیزیا به شکل فجیع‌تر در افغانستان و پس از آن در چندین کشور دیگر نیز پیاده کردند.

این فلم مستند را می‌توان در صفحه انترنی کانال یک تلویزیون دنمارک با زیر نویس زبان دنمارکی مشاهده کرد. به احتمال زیاد در سایر کشورها نیز به زبان همان کشور در دسترس خواهد بود. آنگاه، با دیدن این فلم مستند، به گوشه پی از فجایعی که زیر نام "دموکراسی" و "آزادی" در این کشورها رقم خورده است، بهتر آشنا می‌شویم.

۱۹ جنوری ۲۰۱۶ برابر با ۳۰ جوزا ۱۳۹۵

«نورانی» نمی‌میرد!

با دریغ و اندوه فراوان خبر مرگ یکی از فرهنگیان بسیار شناخته شده و پرکار را که در جریان سال‌های طولانی در داخل و خارج از میهن، هیچگاهی از نوشتن و پژوهش دست نکشید را دریافت کردیم. این شخصیت فرهیخته، جلال نورانی است که از وی آثار فراوانی به چاپ رسیده و هر آن که با ادبیات و طنز آشنایی دارد، وی را می‌شناسد و از اندیشه‌ها و آثار وی بی‌بهره نبوده است.

جلال نورانی در سال ۱۳۲۷ش مطابق ۱۹۴۸م در شهر کابل به دنیا آمد و پس از آموزشهای دوره ابتدایی و لیسه در شهر کابل، در سال ۱۳۵۱ش مطابق ۱۹۷۲م از دانشکده حقوق دانشگاه کابل فارغ گردید. وی در همین آوان در حلقه‌های مطبوعاتی شهر کابل به عنوان طنزنویس با استعداد شناخته شد و آثارش در مطبوعات کشور به ویژه در روزنامه انیس به نشر رسید. پخش نمایشنامه‌های طنزی وی در نخستین سال‌های دهه پنجاه شمسی مطابق دهه هفتاد میلادی از رادیو افغانستان برای وی شهرت زیادی به همراه داشت.

وی پس از تحصیلات عالی در اتحاد شوروی به کابل برگشت و در ارتباط به طنزنویسی و ترجمه آثار کشورهای دیگر جهان کوشش فراوان کرد. در دهه شصت خورشیدی مطابق دهه هشتاد میلادی، جلال نورانی گزیده‌های از طنزها و ترجمه‌های آثار طنزی خود را به گونه مستقل منتشر کرد که از آن جمله می‌توان "ای همو بیچاره گگ اس" و "چه کنم عادت‌م شده" را نام برد. وی در همین سال‌ها طنزهای از منابع بلغاریایی را ترجمه کرد و بعدها این طنزها زیر نام "مربای مرچ" منتشر گردید. اضافه از آن در همین آوان برگردان کتاب "طنزهای از چهار گوشه

جهان" است که برای نخستین بار علاقمندان به آثار طنزی را در طنز در گستره جهان بخود جلب کرد.

جلال نورانی مدتها مدیر مسؤول مجله "دکمکیانو انیس"، مجله "ژوندون" و روزنامه "انیس" بود. جلال نورانی در دهه شصت خورشیدی مطابق دهه هشتاد میلادی به مثابه یک کارشناس ارشد در اداره امور شورای وزیران اجرای وظیفه می‌کرد. از وی در این سالها خاطرات فراموش ناشدنی برجای مانده است و همکاران همان دوران از جمله نگارنده، از وی بسیار به نیکویی یاد می‌کنند.

جلال نورانی پس از هژده سال زنده‌گی در استرالیا به وطن برگشت و مشغول تدریس ادبیات دراماتیک، نمایشنامه نویسی و شخصیت سازی در نمایشنامه در دانشگاه کابل مصروف بود. در جریان همین مدت کتاب‌های فروانش را نیز به زیور چاپ آراست.

یکی از برجسته ترین آثار پژوهشی جلال نورانی کتابی است به نام "هنر طنز پردازی" که در دو جلد و در شش صدو هشتاد و هفت برگ، منتشر شده است. وی در این اثر بسیار ارزشمند طنز و طنز نویسی را از نگاه اکادمیک به بررسی گرفته و معلومات خیلی ارزنده در ارتباط به این عرصه ادبیات را به رشته تحریر در آورده است. این کتاب نخستین کتاب علمی و پژوهشی در زمینه هنر طنزپردازی است که در افغانستان به نشر رسیده است. جلال نورانی این کتابش را برای نگارنده هدیه داده و در برگ نخست آن نگاشته است که:

"این کتاب محصول ده سال تحقیق من در استرالیا است." همچنان کتاب وی زیر عنوان "پرودی و پرودی سازان" که گفتاری است در باب یکی از شیوه‌های بسیار معمول در طنز پردازی، نیز سخت آموزنده است.

«نورانی» نمی‌میرد!

با این همه آثار گرانبهائی که از جلال نورانی باقی مانده است، این شخصیت فرهیخته در دل تاریخ و فرهنگ کشور مان همچنان نفس خواهد کشید و هرگز نمی‌میرد.

روانش شاد باد و یادش همیشه گرامی!

۲۷ مارچ ۲۰۱۷ برابر با ۷ حمل ۱۳۹۶

یادی از میخائیل شولوخف

خالق "دون آرام"

یاد میخائیل شولوخف خالق "دون آرام" را نه تنها هموطنانش بل شیفته‌گان ادبیات مردمی در سراسر جهان گرامی می‌دارند. "دون آرام" از آثار جاویدانه ادبیات جهان بشمار می‌رود که به شیوه ریالیزم اجتماعی به نگارش درآمده و رویدادهای یک دوره بسیار با اهمیت تاریخ مردم روسیه را به بهترین طرز و عالیترین بیان بازتاب می‌دهد.

میخائیل شولوخف در ۲۴ ماه مه سال ۱۹۰۵ در روستای کروژلین واقع در بخش قزاق نشین وشنسکایا پا به عرصه وجود گذاشت. پدرش یک دهقان خرده مالک بود. شولوخف تا سال ۱۹۱۸ تحصیل کرد، ابتدا در دبستان روستا و سپس در دبیرستان شهر به تحصیل پرداخت؛ ولی جنگ داخلی که در آنزمان آغاز گردیده بود وی را از تحصیل بازداشت و از سال ۱۹۱۸ مشغول کار شد. در مدت پنج سال او بارها پیشه خود را تغییر داد. از سال ۱۹۲۳ نوشته‌های شولوخف در مطبوعات به چاپ رسید. در جنگ دوم جهانی شولوخف به عنوان خبرنگار در جنگ شرکت داشت.

میخائیل شولوخف، به خاطر خدماتش در زمینه رشد و تکامل ادبیات شوروی به لقب نویسنده ملی، دریافت عالی‌ترین نشان لنین، مدال قهرمان کار سوسیالیستی، جایزه دولتی و جایزه نوبل سال ۱۹۶۵ موفق شد. او به عنوان آکادمیسینی که آثار ادبیش دارای شهرت جهانیست و نویسنده‌پی که نام وی برتارک ادبیات شوروی

می‌درخشد، شناخته شده و با نوشته‌های خود عشق و علاقه مردم را به خود جلب کرده است.

شولوخف با قلم توانای خویش مناظری از زندگی و اخلاق انسانی را بگونه استادانه خلق کرده و تجسم بخشیده که موجب شهرت جهانی وی گردیده است. مطبوعات جهان ضمن تفسیر کتاب‌های شولوخف آنها را «شاهکارهای قرن» و «صخره‌های ادبیات جهانی» و «فرهنگ شکوهمند قرن بیستم» نامیده‌اند.

ژان کاتالا نویسنده فرانسوی درباره او نوشته است: «شولوخف نویسنده بی است که افکار او با هنرش چنان در آمیخته که نمی‌توان یکی را از دیگری جدا ساخت و نویسنده‌بی که خلاقیت او عبارتست از بیان زندگی و انسانیت.»

میخائیل شولوخف داستان‌های بسیاری نگاشته که برخی از آنها مانند «سرنوشت یک انسان»، «کره اسب»، «دون آرام»، «زمین نوآباد» و «آنها برای میهن پیکار می‌کردند» به فارسی ترجمه شده است و یادداشت‌ها و مقاله‌های بسیار نیز به رشته تحریر در آورده است. کتاب‌های او به بیش از هفتاد زبان ترجمه گردیده و در میلیون‌ها نسخه منتشر شده و از روی برخی از آنها فیلمنامه‌ها نیز تهیه و ساخته شده است.

میخائیل شولوخف بدین سبب برای مردم گرامی است که هر فرد می‌تواند در کتاب‌های او نکته‌های بسیار از زندگی خود بیابد. تمام داستان‌های اولیه که شولوخف نوشته در واقع طرح و استخوان بندی آثار حماسی «دون آرام» و «زمین نوآباد» بوده که از نظر تلفیق نیروی هنری با واقعیت اعجاب انگیز است.

آثار شولوخف سه مرحله تاریخ روسیه را بازتاب می‌دهد. این سه مرحله در «دون آرام» و «زمین نوآباد» و «آنها برای میهن‌شان می‌جنگند» جلوه گر شده است.

رمان «دون آرام» از نظر توصیف عمیق زنده‌گی و کثرت قهرمانان داستان و از نظر وصف طبقات مختلف جامعه و سرنوشت افرادی که به وقایع انقلاب و جنگ‌های داخلی جلب شده‌اند تا اندازه پی همانند رمان «جنگ و صلح» لئو تولستوی است. شولوخف در ادبیات روس بارزترین و عمیق‌ترین بیان‌کننده روحیه قشرهای مردم بشمار می‌رود. تحول در زندگانی دهقانان در رمان‌های او متجلی است و این بزرگ‌ترین موفقیت ادبیات معاصر روس است و چنان تأثیر بزرگی در حیات اجتماعی مردم به جا گذاشته که می‌توان آن را با تأثیر ندای نیرومند لئو تولستوی در مردم روسیه، مقایسه کرد.

رمان «دون آرام»، از زبان مردم و گویی با الهام از احساسات درونی آنها نوشته شده است. گریگوری ملخوف قهرمان اصلی رمان از همان اول جوانی، هنگامی که به خاطر عشق به آکسینیا با خانواده‌اش قطع رابطه می‌کند رفتاری سرکشانه از خود نشان می‌دهد. این رویداد در محیط قزاق‌ها، در شرایط پدرسالاری که کودکان باید بی‌چون و چرا از والدین خود پیروی کنند یک واقعه منحصر به فردی می‌باشد. گناه گریگوری ملخوف بویژه از این لحاظ بزرگ‌تر می‌نماید که او به عنوان یک قزاق به خاطر زن شوهردار خود را ترک کرد و به عنوان دهقان مزدور به کار پرداخت.

او مورد خشم شدید پدر و تحقیر دهقانان قرار گرفت. ولی هنوز بسیار جوان بود و برای او همه چیز بی‌تفاوت بود. او با همان رشادتی که از پرچین به خانه‌ی همسایه پرید تا از آکسینا در برابر مشتهای آهنین شوهرش استپان دفاع کند، خانواده‌اش را نیز ترک می‌کند و به اتفاق آکسینیا فقط با لباسی که در تن داشت از زادگاهش

بیرون شده و به ملک یکی از ملاکان می‌رود. برای شلخوف استقلال و شایستگی انسان از هرچیزی پر ارزش‌تر است و او از همه‌ی ثروت پدری فقط به اسب اکتفا کرد. او در این دوران زندگی، اعتماد بسیار به خود داشت و می‌دانست که پیدا کردن راه به سوی سعادت فقط به خود انسان بستگی دارد. اعتماد مبهم او نسبت به هم باعث بسیاری از اشتباهات گریگوری گردید. او در سال‌هایی که در اندیشه راه درست به سوی حقیقت اجتماعی بود نه فقط از ملت خویش جدا شد، بل اینکه علیه منافع بنیانی قزاق‌ها نیز گام برداشت.

گریگوری با شمشیر علیه ارتش سرخ می‌جنگید؛ اما بعد در راهی که برگزیده بود دچار شک و تردید بسیار گردید. در این هنگام جاه طلبی او باعث غروری گشته بود زیرا به فرماندهی لشکری منصوب گشت که گویا به خاطر استقلال و خودمختاری دون می‌جنگید در حالیکه وجدانش از این کار در عذاب بود.

ولی در زندگانی گریگوری لحظه‌ی فرا می‌رسد که آن چیزی که در نهاد وی مکتوم است نضح یافته به هیجان می‌آید. عشق صادقانه به سرزمین و خانه‌ی پدری که آندو را پشت سر گذاشته بود و کودکانی که یتیم شده بودند و آکسینیای محبوب روز به روز شدیدتر می‌گشت.

«دون آرام» اثر عمیقی است که از نظر حقیقت عینی انسان را دچار حیرت می‌سازد. ماکسیم گورکی بنیان‌گذار ادبیات شوروی برای این اثر شولوخف ارزش بسیار قائل شد. گورکی چنین گفته بود: «این رمان را فقط با جنگ و صلح اثر تولستوی می‌توان سنجید.» لونا چارسکی نیز درباره این رمان چنین نوشته بود: «رمان دون آرام شولوخف که هنوز به پایان نرسیده، اثری است مؤثر و تصویری است از زندگانی مردم و از نظر هنری بهترین پدیده در تاریخ ادبیات روس می‌باشد.»

مرحله‌ی دوم خلاقیت شولوخف عبارت است از انعکاس دوران تعاونی‌ها. کتاب «زمین نوآباد» که به تشکیل تعاون دسته جمعی و تحول مربوط است گویی دنباله «دون آرام» به شمار می‌رود، که سرنوشت روسیه دوران انقلاب را هنگامی که کشور در راه جدیدی گام برمی‌دارد منعکس می‌کند.

نخستین فصل‌های این رمان در سال ۱۹۵۴ در مجله «آگانیوک» و بعد هم در صفحات روزنامه‌ی «پراودا» و در مجلات ادبی و هنری منتشر گردید. در آخرین روزهای ماه دسامبر سال ۱۹۵۹ آخرین فصل این اثر به پایان رسید و در آن هنگام در حضور نویسنده با صدای بلند در دفتر مجله «آگانیوک» خوانده شد. میخائیل سافررونوف سردبیر مجله مذکور این واقعه را چنین به خاطر می‌آورد: «او / شولوخف / کنار ما نشسته بود، در حالیکه به سبیل‌های سفید و خرماپی خود دست می‌کشید، با دقت گوش می‌داد و گاه لبخندی می‌زد گویی تعجب می‌کرد از این که به قهرمانانش چه گذشته و مثل این که هر کلمه‌ای را که ادا می‌شد با دقت می‌سنجید.»

شولوخف در رمان «زمین نوآباد» شیوه‌ای سوای شیوه «دون آرام» برای توصیف قهرمانان خود در عرصه‌ی جهان پیش گرفته است. او این عمل را به طور کلی بوسیله دو قهرمان خود ماکارنا گولنوی و پولوتف افسر ارتش پیشین قزاق که به دستور متحدین گارد سفید علیه شوروی تدارک شورش می‌دید انجام می‌داد. او در پرتو همین اثر شهرت جهانی یافت.

در رمان «زمین نوآباد» در واقع در آباد کردن زمین بوسیله کالخور گرمی‌اچینسک گفتگو شده است؛ ولی هدف اساسی بالابردن نیروی ادراک دهقانان می‌باشد.

«آنها به خاطر میهن‌شان می‌جنگیدند» که سومین مرحله خلاقیت شولوخف به شمار می‌رود به همان نسبت آثار دیگر او جالب است. نوآوری این اثر مقدم بر همه در تجسم هنرمندانی وقایع غم‌انگیز سال مخوف ۱۹۴۲، دوران عقب‌نشینی نیروهای شوروی در زمان جنگ دوم جهانی نهفته است. در واقع چه نیروی روحی و چه عشق و علاقه‌ی محو‌نشده‌ی نسبت به زندگی در مردمی که دشوارترین لحظات سرنوشت خود را می‌گذراندند وجود داشت که حتی در چنین روزگار سختی، گاه‌گاه به شوخی و طنز می‌پرداختند.

این نویسنده پرآوازه سرانجام روز ۲۲ فوریه ۱۹۸۴ چشم از جهان فروبست در تدوین این جستار از اینترنت استفاده شده است.

۱۱ دسامبر ۲۰۱۷ برابر با ۲۰ قوس ۱۳۹۶

سیری بر نوروز و جشن آن، این میراث فرهنگی و معنوی بشر

این میراث بزرگ فرهنگی و معنوی را قرن‌هاست که مردمان سرزمین‌های بسیار گسترده آسیای به مثابه آغاز بهار و سرسبزی طبیعت جشن می‌گیرند و به آن به مثابه میراث بزرگ نیاکان شان ارج می‌گذارند. این جشن، جشن نوزایی و رستاخیز سالانه طبیعت و جشن طلوع پُرشکوه، دگرگون شونده و دگرگون ساز حیات طبیعی به شمار می‌رود.

"نوروز" نخستین روز سال خورشیدی برابر با اول حمل یا فروردین ماه است. خاستگاه نوروز در سر زمین کهن ما بوده که هنوز هم مردم مناطق گوناگون این حوزه بزرگ تمدنی، این روز را به عنوان یکی از کهن‌ترین جشن‌های به جامانده از دوران آریاییان باستان و خراسانیان می‌شناسند. زمان برگزاری نوروز در آغاز فصل بهار که امروزه به آن برابری بهاری یا اکیونوس می‌گویند، می‌باشد. نوروز در افغانستان و ایران آغاز سال نو بشمار می‌رود و در برخی دیگر از کشورها مانند تاجکستان، روسیه، قرقیزستان، ازبکستان، ترکمنستان، آذربایجان، قزاقستان، گرجستان، آلبانی، چین، ترکیه، هند، پاکستان، از این جشن باستانی بزرگداشت به عمل می‌آید.

بر اساس دانشنامه‌ها، منشا و زمان پیدایش نوروز، به درستی معلوم نیست. برخی از روایت‌های تاریخی، آغاز نوروز را به بابلیان نسبت می‌دهند. بر طبق این روایت، رواج نوروز در ایران باستان به سال ۵۳۸ قبل از میلاد یعنی زمان حمله کوروش بزرگ به بابل باز می‌گردد. همچنین در برخی از روایت‌ها، از زرتشت به عنوان بنیانگذار نوروز نام برده شده است. سنگ‌نگاره‌های در تخت جمشید نمادی از

نوروز زرتشتیان را نشان می‌دهد. در این سنگ نگاره‌ها اعتدال بهاری در روز نخست، نیرو و توان شیر و گاو را در حال نبرد برابر با هم نشان می‌دهد. شیر نماد خورشید و گاو نماد زمین است. در برخی از متن‌های کهن از جمله شاهنامه فردوسی و تاریخ طبری، جمشید و در برخی دیگر از متن‌ها، کیومرث به عنوان پایه‌گذار نوروز معرفی شده است. پدید آوری نوروز در شاهنامه بدین گونه روایت شده است که: جم (یما) در حال گذشتن از آذربایجان، بر روی تخت جمشید - ارگ جمشید - در آنجا فرود آمد و با تاجی زرین بر روی تخت نشست؛ با رسیدن نور خورشید به تاج زرین او، جهان نورانی شد و مردم شادمانی کردند و آن روز را روز نو و جم را جمشید نامیدند. مهمترین چهره‌های اسطوره‌ی مانند جمشید، سیاوش و کیخسرو، پیوند نزدیک با نوروز دارند. نوروز روز پیروزی بزرگ جمشید بر دیوها است که نماد پلیدی‌پی چون سرما، تاریکی، جهالت و خشونت بودند. عروج جمشید و عروج کیخسرو در همین روز اتفاق افتاد که تفاسیر گوناگون را به همراه دارد. در این روز جمشید جهان غیب را در جام جهان نما مشاهده کرد. همچنان جامی که در آن کیخسرو، جای بیژن را مشاهده کرد و رستم را به دنبال او فرستاد.

واژه نوروز، از فارسی میانه (آوانویسی) است که برگرفته از زبان اوستایی بوده و مورخان، معادل اوستایی آن را navaka raocah حدس می‌زنند. مردمان این سرزمین باستانی از نوروز به عنوان «ناوا سردا» به معنی سال نو یاد می‌کردند و در دوره‌های سغدیان و خوارزمشاهیان، نوروز را نوسارد و نوسارجی، به معنای سال نو می‌نامیدند.

در سنگ نبشته‌های بجا مانده از دوران هخامنشیان، بطور مستقیم اشاره‌ی به برگزاری نوروز نشده است. اما بررسی‌ها بر روی این سنگ نبشته‌ها نشان می‌دهند که هخامنشیان با جشن‌های نوروز آشنا بودند. برخی گمان دارند که کوروش بزرگ، نوروز را در سال ۵۳۸ پیش از میلاد، جشن ملی اعلام کرد و در این روز

برنامه‌های برای سربازان، پاکسازی مکان‌های همگانی و خانه‌های شخصی و بخشش محکومان اجرا می‌نمود. به این گمان، این آیین‌ها در زمان پادشاهان دیگر هخامنشی نیز برگزار می‌شد. گفته می‌شود که در زمان داریوش یکم، مراسم نوروز در تخت جمشید برگزار می‌گردید و جشن نوروز را با شکوه برپا می‌کردند. داریوش اول هخامنشی سکه‌پی از جنس طلا ضرب زد که در یک سوی آن سربازی در حال تیراندازی نشان داده شده است.

در زمان اشکانیان و ساسانیان نیز نوروز گرامی داشته می‌شد. در این دوران، جشن‌های پی‌شماری در طول یک سال برگزار می‌شد که مهم‌ترین آن نوروز و مهرگان بود. برگزاری جشن نوروز در دوران ساسانیان، چند روز (دست کم شش روز) طول می‌کشید و به دو دوره نوروز کوچک و بزرگ تقسیم می‌گردید. نوروز کوچک یا نوروز عامه به مدت پنج روز، از یکم تا پنجم فروردین گرامی داشته می‌شد و روز ششم فروردین (خرداد روز)، جشن نوروز بزرگ یا نوروز خاصه برپا می‌شد. در هر یک از این روزها نوروز عامه، طبقه‌پی از طبقات مردم (دهقانان، روحانیان، سپاهیان، پیشه‌وران و اشراف) به دیدار شاه می‌آمدند و شاه به سخنان آنها گوش می‌داد و برای حل دشواری‌های آنها دستور صادر می‌کرد. در روز ششم، شاه که حق لایه‌ها و طبقه‌های گوناگون مردم را ادا کرده بود، جشن خاص برپا می‌کرد و در این روز، تنها نزدیکان شاه به حضور وی می‌آمدند.

در زمان عباسیان از جشن نوروز صرف برای پذیرفتن هدایای مردم، استقبال می‌کردند. با روی کار آمدن سلسله طاهریان، سامانیان و آل بویه، جشن نوروز با گسترده‌گی بیشتری برگزار می‌شد. در این دوره‌ها، با فرارسیدن نوروز، شاعران دربار در ستایش آن شعر می‌سرودند و به شاه، فرارسیدن نوروز را شادباش می‌گفتند. بیهقی از شکوه مراسم نوروز در دربار غزنویان نوشته است و شماری از زیباترین

آثار شعری از شاعران درباری چون فرخی، منوچهری و سعد سلمان در ستایش نوروز سروده شده‌اند.

در دوران سلجوقیان به دستور جلال الدین ملک شاه سلجوقی شماری از ستاره شناسان از جمله خیام و ابو ریحان بیرونی برای بهسازی گاه‌شمار ایرانی گرد هم آمدند. این گروه نوروز را در یکم بهار (ورود آفتاب به برج حمل) قرار دادند و جایگاه آن را ثابت ساختند. بر اساس این گاه‌شمار که به تقویم جلالی معروف شد، برای ثابت ماندن نوروز در آغاز بهار، مقرر شد که در حدود هر چهار سال یکبار و گاهی هر پنج سال یکبار، تعداد روزهای سال را به جای ۳۶۵ روز، ۳۶۶ روز در نظر بگیرند. این گاه‌شمار از سال ۳۹۳ هجری آغاز شد.

این جشن بزرگ باستانی پس از حمله اعراب به این سرزمین و در دست کم دو قرن اخیر فراز و فرودهای فراوانی را آزموده است. در شماری از این کشورها بنابر دیدگاه‌های متفاوت مذهبی و یا تعصبات ملی، تجلیل از نوروز ممنوع گردید؛ اما مردم در خفا و پنهانی، که حساسیت نظام‌های غیرمردمی که در مخالفت با تجلیل نوروز قرار داشتند را بر نه‌انگیزند، این جشن باستانی را با عناوین گوناگون دیگر، گرامی می‌داشتند و به گونه‌های متفاوت آن را در منازل، پارک‌ها و گویا در دشت و دمن و صحرا تجلیل می‌کردند.

برای سال‌های طولانی در افغانستان نیز روز اول سال را به عنوان روز دهقان جشن می‌گرفتند و بنابر حساسیت‌های مذهبی نامی از "نوروز" برده نمی‌شد و این نام به مثابه یک تابو شناخته می‌شد و با دریغ در بسیاری از حلقه‌های تنگ نظر تا هنوز هم چنین است. مردم این روز را به عنوان روز اول سال و با نام‌های دیگر مانند میله گل سرخ، میله نهال شانی، بر افراشتن پرچم در زیارتگاه حضرت علی در شهر

مزار شریف و یا بالا نمودن جهنده در مندوی کابل و زیارت سخی کابل و رفتن به زیارتگاه‌ها به مثابه جشن بهاری گرامی می‌داشتند.

در اوایل دهه هشتاد میلادی، دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان برای نخستین بار در طی یک سند تقنینی (مصوبه شورای وزیران) روز نوروز را به عنوان یک جشن باستانی در سطح دولتی به رسمیت شناخت و به تمام نهادهای دولتی در مرکز و ولایات و همچنان رسانه‌های تصویری، گفتاری و نوشتاری وظیفه سپرده شد تا از این رویداد فرهنگی و تاریخی به گونه با شکوه تجلیل به عمل آورند. حالا با وجود مخالفت‌های متعصبین و ملامت‌های جیره خوار، این جشن به گونه گسترده در سرتاسر افغانستان و خارج از افغانستان و در بین خانواده‌ها بر طبق آیین‌های باستانی و سنتی، چیدن سفره‌های نوروزی، هفت میوه و میوه‌ی تر کرده، برگزار می‌گردد.

خوشبختانه، در سال‌های اخیر نوروز، به معنای واقعی کلمه، جهانگیر شده است. مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۰ با تصویب قطعنامه پی، روز ۲۱ مارچ برابر با اول فروردین را در چهار چوب ماده ۴۹ و زیر عنوان فرهنگ صلح به عنوان «روز جهانی نوروز» به تصویب رسانید و در تقویم خود جا داده است. طی این اقدام برای نخستین بار در تاریخ این سازمان، نوروز به عنوان یک مناسبت بین‌المللی به رسمیت شناخته شد. در متن به تصویب رسیده ۲۳ فبروری ۲۰۱۰ توسط مجمع عمومی سازمان ملل، نوروز که قدمتی بیش از سه هزار سال دارد و امروزه بیش از ۳۰۰ میلیون نفر آن را جشن می‌گیرند، توصیف شده است. پیش از آن در تاریخ ۸ مهر ۱۳۸۸ خ، مطابق سی سپتمبر ۲۰۰۹ م به پیشنهاد اوزبیکستان، نوروز توسط سازمان علمی و فرهنگی ملل متحد (یونیسکو) به عنوان میراث معنوی، به ثبت جهانی رسیده بود. نخستین بار، نوروز سال ۱۳۹۱ (۲۰۱۲) را در

صحن عمومی سازمان ملل متحد و همچنان در مقر یونسکو جشن گرفتند و دبیر کل سازمان ملل نیز پیامی به این مناسبت صادر کرد.

حالا که نوروز باستانی ما به روز بین‌المللی نوروز تکامل یافته و در گستره ی بسیار پهناورتر از پیش و گویا در سطح جهانی برگزار می‌گردد؛ با اطمینان گفته می‌توانیم که این روز خجسته به عنوان جشن نوزایی و رستاخیز سالانه طبیعت و جشن طلوع پُرشکوه، دگرگون شونده و دگرگون ساز حیات طبیعی بر طبق قانون طبیعت و به مثابه میراث بزرگ فرهنگی و معنوی بشریت، برای همیشه پایدار می‌ماند و در واقعیت به یک جشن فرهنگی و مردمی برای همزیستی در صلح، آزادی، رفاه، همدلی، هم‌گرایی و شگوفایی مردمان جهان، مبدل می‌گردد. نقش کشورهای شامل حوزه تمدنی نوروز که در اوضاع و احوال کنونی، هم‌گرایی و همبستگی آنها بیش و پیش از همه سخت ضرورت است، در راستای تبدیل نمودن نوروز به یک فرهنگ و آرمان بزرگ جهانی بیش از همه برجسته خواهد بود.

نوروز، سال نو و بهاران به همه دوستان عزیز خجسته باد.

۲۴ مارچ ۲۰۱۸ برابر با ۴ حمل ۱۳۹۷

شصتمین سالروز انقلاب کوبا را گرامی می‌داریم!

در آغازین روزهای سال نو ترسای، مردم قهرمان این جزیره آزادی، با فروتنی از شصتمین سالروز انقلاب کشور شان تجلیل به عمل آوردند. این کشور در جریان این همه سالها با چه تحریم‌های کشنده و محدودیت‌های غیرانسانی و قابل تحملی روبرو نبوده است. این تحریم‌ها و فشارها، مردم قهرمان و دولت مردمی آن را خسته و فرسوده نساخت و از زنده‌گی ساقط نکرد. برخلاف تلاش‌های مذبحانه محافل و قدرت‌های امپریالیستی که هدف غایی آنها را نابودی این جزیره آزادی می‌ساخت، این کشور راه پر افتخار انقلابی را که از مشخصه‌های خاص امریکای لاتین برخوردار بوده، و در موجودیت رهبران بزرگ و برخاسته از میان مردم و اعتماد خدشه ناپذیر مردم به این رهبران با متانت پیموده و همچنان می‌پیماید.

دست‌آوردهای بزرگ اجتماعی، سیاسی و اقتصادی این کشور را هیچ نهاد پژوهشی و بین‌المللی نمی‌توان کتمان کرد.

توجه خواننده عزیز را به یک گزارش بانک جهانی در مورد این دست‌آوردها جلب می‌کنم.

«دست‌آوردهای کوبا در عرصه‌های بهداشت، تحصیل و تأمینات اجتماعی برتر از اکثریت کشورهای توسعه یافته و در برخی موارد قابل قیاس با کشورهای «جهان اول» در سطح جهانی برسمیت شناخته می‌شود. از زمان انقلاب کوبا در سال ۱۹۵۹ و برقراری حاکمیت حزب کمونیست در کشور یک نظام خدمات اجتماعی ایجاد گردید، که دسترسی همگانی به تحصیل و بهداشت را امکان‌پذیر نمود. کوبا در اثر کاربست این قالب موفق شد سواد آموزی را عمومی نموده، ریشه یک سری

بیماری‌ها را بطور کلی بخشکاند، دسترسی همگانی به آب آشامیدنی و شرایط اولیه بهداشت را ممکن سازد و به یکی از پائین‌ترین میزان مرگ و میر نوزادان در منطقه و یکی از بالاترین شاخص‌های امید به زندگی دست یابد.»

افزون بر آن سازمان جهانی بهداشت در سال ۲۰۱۵ کوبا را بعنوان اولین کشور جهان شناخت که به جلوگیری از همه موارد انتقال بیماری ایدز و سفلیس از مادر به کودک موفق شده است. کارشناسان سازمان جهانی بهداشت دسترسی همگانی به طب و درمان و همه‌جانبگی آن را عامل کلیدی این موفقیت دانستند.

در گزارش دیگری آمده است: کوبا به سهم خود «زندگی، غمخواری و سلامتی صادر می‌کند». در حال حاضر پزشکان کوبایی در ۶۷ کشور جهان به کار طبابت مشغول هستند. در مدت کمی بیش از نیم قرن ۶۰۰ هزار مأموریت انترناسیونالیستی در ۱۶۴ کشور انجام گرفته که در آنها بیش از ۴۰۰ هزار کادر پزشکی کوبا شرکت داشته است. افزون بر آن، کوبا برای ۳۵ هزار دانشجوی ۱۳۸ کشور جهان شرایط تحصیلات پزشکی رایگان را فراهم کرده است. همه اینها از ثمرات انقلاب کوبا هستند. حمایت از سایر خلق‌ها و انترناسیونالیسم همواره صفت متمایز آن بوده است. برای اینکه برای کوبایی‌ها «میهن یعنی نوع بشر» معنی دارد.

چرا چنین است؟ شاید، یکی از دلایل این باشد که رهبران کوبا با تمام توان در خدمت مردم بودند و مردم آگاهانه از رهبران صادق و خدمتگار خویش حمایت و پشتیبانی کرده‌اند. آنچه که در افغانستان کشور جنگ‌زده ما نداریم و به چنین سرنوشتی نکبتبار و ناهنجاری گرفتار آمده‌ایم.

۵ جنوری ۲۰۱۹ برابر با ۱۵ جدی ۱۳۹۷

جولیان آسانژ بزرگ‌ترین افشاگر تاریخ!

سرانجام جولیان آسانژ ۴۷ ساله بزرگ‌ترین افشاگر تاریخ و موسس سایت ویکی لیکس به روز پنج شنبه ۱۱ ماه اپریل توسط پولیس لندن در سفارت اکوادور دستگیر و به بازداشتگاه منتقل گردید. آسانژ به دلیل درز مسایل امنیتی و اطلاعاتی امریکا همچون عملیات نظامی امریکا در افغانستان و عراق و شرایط اردوگاه گوانتانامو، متهم به خیانت گردیده و برخی معتقد اند در امریکا مجازات مرگ در انتظار وی است. این افشاگر بزرگ تاریخ پس از ۶ سال و ۹ ماه و ۲۴ روز و به عبارت دیگر ۲ هزار ۴۸۷ روز زنده‌گی در زندان انتخابی خودش در سفارت اکوادور در حالی که کتاب "تاریخ امنیت امریکا" را در دست داشت، کشان کشان توسط پنج مرد از ساختمان آن سفارت در لندن بیرون کشیده شد. آسانژ اطلاعات سال ۲۰۱۰ را با همکاری چلسی منینگ که یکی از کارمندان سازمان امنیت ملی امریکا بود، به دست آورد. منینگ در سال ۲۰۱۳ به جرم این کار به ۳۵ سال حبس محکوم شد؛ اما باراک اوباما در آخرین روزهای کارش به عنوان رئیس جمهور امریکا، دستور آزادی او را صادر کرد.

در ظاهر امر این شخصیت تاریخ ساز را خطر مرگ تهدید می‌کند و اما در لندن حامیان آسانژ که معتقدند، اقدام‌ها و افشاگری‌های او از فساد قدرتمندان باعث اهمیت یافتن شفافیت سیاسی در جهان شده است، حمایت خود را از او با حضور خود در مقابل سفارت اکوادور و دادگاهی که محل حضور آسانژ در آن بود، اعلام کردند. در استرالیا نیز تظاهراتی در حمایت از آسانژ که استرالیایی الاصل است، برگزار شد و اتحادیه روزنامه نگاران این کشور حمایت خود را از او اعلام کرد. بجز این، ادوارد اسنودن یکی از مهمترین افشاگران امریکایی که او نیز همچون آسانژ

زنده گی در غربت را برگزید و از امریکا به روسیه فرار کرد، در صفحه توئیتر خود به بازداشت آسانژ واکنش نشان داد و آن را «رویارویی دولت بریتانیا و امریکا با تاریخ دانست.» و نوشت: «زمان سیاه آزادی رسانه‌ها است.» جرمی کوربین، رهبر حزب کارگر، حزب مخالف دولت انگلیس نیز استرداد آسانژ را به دلیل افشاگری‌هایش در باره جنگ عراق، اشتباه دانست. روسیه هم در واکنش به بازداشت آسانژ ابراز امیدواری کرد که حقوق وی حفظ شود. ماریا زاخارووا، سخنگوی وزارت خارجه روسیه بازداشت آسانژ را «خفه شدن آزادی به دست موکراسی» توصیف کرد. سخنگوی کمیسیون اروپایی هم اعلام کرد که پرونده آسانژ به دقت از نزدیک دنبال می‌شود. رافائل کوره آ، رئیس جمهور پیشین اکوادور که در زمامداری او به آسانژ پناهندگی اعطا شده بود، بازداشت او را محکوم کرده و رئیس جمهوری کنونی اکوادور را به خیانت متهم کرد. در مقابل بسیاری از سیاستمداران انگلیسی و امریکایی از بازداشت آسانژ ابراز خوشحالی کرده اند.

هرگاه جولیان آسانژ، شهروند روسی و یا چینی می‌بود وبه چنین سرنوشتی دچار می‌شد، حالا ما چه هیاهوی عظیمی را در جهان شاهد می‌بودیم که این به اصطلاح سازمان‌ها و نهادهای یک سر و صد هزار زبان زیر نام دفاع از آزادی بیان و حقوق بشر به راه می‌انداختند و وی را قربانی بزرگ تاریخ می‌نامیدند!!

به هر حال این دو شخصیت تاریخ ساز، جولیان آسانژ و ادوارد سنودن را تاریخ و مردمان آزادی خواه جهان، هرگز فراموش نمی‌کنند.

۱۳ / اپریل ۲۰۱۹ برابر با ۲۴ حمل ۱۳۹۸

یادواره‌هایی از احمد ظاهر این هنرمند همواره زنده!

صدای ملکوتی احمد ظاهر را هر بار که بشنوی تازه است و این آهنگ‌های ناب هیچ‌گاه کهنه‌گی ندارند. بازتاب و پژواک آهنگ‌های جذاب و مبتکرانه وی برای مدت‌ها در گوش و هوش شنونده می‌پیچد و نجوا دارد و در روان آدمی سیر و سفر می‌کند. چه افتخار بزرگ برای ملتی که همچون هنرمندی را در فرهنگ پربار خویش جاداده است.

من احمد ظاهر، این شخصیت شگفت‌انگیز هنری و فرهنگی کشورمان را از دوران نوجوانی می‌شناسم. یاد و خاطره‌های این انسان استثنایی و منحصر به فرد، هرگز فراموش خاطر نمی‌گردد؛ زیرا او یکجا با مردم نفس می‌کشد و با آنها زنده است. آواز پرکشش و گیرای او با آهنگ‌های ماندگارش، همه روزه صدها بار به وسایل گوناگون از طریق برنامه‌های مختلف در رسانه‌های جمعی - رادیو ها و تلویزیون‌ها - نوارهای صوتی در رستوران‌ها، فروشگاه‌ها، در منازل و حتی در موترهای شخصی و ترانسپورت عمومی همواره پخش می‌گردد. این آهنگ‌های فراموش ناشدنی مانند نسیم خوشگوار بهاری می‌وزند و روان خسته مردم رنج‌دیده اش را نوازش می‌دهند.

می‌خواهم به گونه بسیار فشرده، صرف سه یادواره‌ی را که از سه مرحله زنده‌گی خویش با این هنرمند بزرگ دارم و برایم خیلی عزیز است با شما دوستان ارجمند در میان گذارم.

نخست آن که ما برای اولین بار در آوان نوجوانی آهنگ زیبایی را از شادروان احمد ظاهر شنیدیم و دیدیم. در آن زمان ما شاگردان مکتب ابتداییه مسعود سعد در شهر کابل بودیم و احمد ظاهر تازه به کابل برگشته بود، زیرا پدرش داکتر ظاهر خان

در کراچی پاکستان ماموریت داشت. روزی از روزها در صحن مکتب برای نخستین بار احمد ظاهر نوجوان را آراسته با پیراهن و پتلون کوتاه به رنگ جیمی و در حدود هشت یا نه ساله دیدیم که با اکاردیون کوچکی در گردن و با همان شور و شوقی و اداهای همیشه‌گی که می‌شناسیم آهنگ زیبای را که به گمان زیاد یک آهنگ انگلیسی بود، نواخت و سرود و ما شاگردان مکتب ابتداییه را به وجد آورد و بارها تکرار گردید. (احتمالاً سال ۱۹۵۷)

در دوران جوانی، آن هنگامی که وی به یک هنرمند شناخته شده مبدل شده بود و در میان جوانان از شهرت زیادی برخوردار بود، شبی از شب‌ها در منزل یک دوست بسیار ارجمند زنده یاد رفیق یحیایی، می‌گفتم و می‌خندیدم و از قصه‌ها و شوخی‌های احمد ظاهر لذت می‌بردیم. وی اظهار داشت که آهنگ تازه‌ی ساخته و می‌خواهد آن را به زودی ضبط و ثبت نماید. وی بدون استفاده از کدام آله موسیقی صرف با ضرب گرفتن به روی میز این آهنگی را که پسان‌ها بسیار مشهور شد برای ما زمزمه کرد و بارها زمزمه کرد و ما نخستین کسانی بودیم که این آهنگ را شنیدیم و از آن سخت لذت بردیم. این آهنگ چنین بود:

تو گر هستی به پاکی شهره شهر
مرا رسوا و بد نام آفریده اند
اگر می‌خواره و مستم، به کس چی به کس چی
اگر آواره و مستم، به کس چی به کس چی
اگر پیمانانه بشکستم، به کس چی به کس چی
اگر آواره و مستم، به کس چی به کس چی
اگر باشی تو امشب لیلی من، به کس چی به کس چی

چون مجنون عاشقت هستم، به کس چی به کس چی
اگر باشی تو امشب ساقی من، به کس چی به کس چی
دهی پیمانۀ به دستم، به کس چی به کس چی

در دوران کهولت و غربت با دل شکسته و در بسا موارد نا امید از آینده مردم و کشور مان، پسرم کاوه جان صادقی سفری را برایم تدارک دید که می‌بایست برای یکی دو هفته به ترکیه، به انتالیا و الانیا بروم و دور از همه غوغای‌های خبری و آنهم اخبار همواره منفی کشور مان کمی استراحت کنم (احتمالاً سال ۲۰۰۷). وی افزون بر آن یک کست کوچک را برای من تحفه داد که از آن استفاده برم و از شنیدن موسیقی آن لذت ببرم. من نمی‌دانستم که در این کست بیش از صد آهنگ از احمد ظاهر ثبت و ضبط شده بود. من در آن روزها و شب‌های مسافرت، در آن طبیعت زیبا و ساحل بحیره مدیترانه، این آهنگ‌ها را بارها و بارها شنیدم و از آن سخت لذت بردم؛ زیرا هر آهنگ احمد ظاهر برای ما قصه و داستان خود را داشت و ما را با خاطره‌های زیادی پیوند می‌داد.

در حقیقت من احمد ظاهر را در همین سفر بار دیگر کشف کردم و با زمزمه‌ها و آهنگ‌های وی چنان پیوندی گسست ناپذیری پیدا کردم که بخشی از زنده‌گی روزمره مرا می‌سازد. این آهنگ‌ها، روح و روان مرا درخشش می‌بخشد و دگرگون می‌کند.

یاد این یار قدیم و ندیم، هنرمند بی‌نظیر، فنا ناپذیر است. با دریغ که وی عمری کوتاهی داشت؛ ولی چه عمر پر فیض و پر برکتی که چندین نسل را با هم پیوند

می‌دهد و به وجد می‌آورد. با یادآوری از چهلمین سال درگذشت او، بهتر است میلاد وی را بمثابة یک رویداد فرهنگی و تاریخی گرامی بداریم.

۱۴ جون ۲۰۱۹ برابر با ۲۴ جوزا ۱۳۹۸

نوروز باستانی زیر سایه شوم ویروس کرونایی!

نوروز باوران در گستره بزرگ سرزمین فرهنگی ما و همچنان در همه جهان، جشن نوروز را در زیر سایه شوم ویروس کرونایی با ترس و دلهره تجلیل کرده اند. جا دارد پیش از این که در مورد تأثیر این هیولای بزرگ بالای زنده گی مردم و این جشن عنعنوی مطالبی نگاشته شود، در ارتباط به نقش و اهمیت تاریخی نوروز که بخش بزرگی از فرهنگ باستانی ما را می سازد و امید به فردا را شکل می دهد، به گونه بسیار فشرده مطالبی نگاشته شود.

نوروز، این میراث بزرگ فرهنگی و معنوی را قرن هاست که مردمان سرزمین های بسیار گسترده آسیایی به مثابه آغاز بهار و سرسبزی طبیعت جشن می گیرند و به آن به مثابه میراث بزرگ نیاکان شان ارج می گذارند. این جشن، جشن نوزایی و رستاخیز سالانه طبیعت و جشن طلوع پُر شکوه، دگرگون شونده و دگرگون ساز حیات طبیعی به شمار می رود.

"نوروز" نخستین روز سال خورشیدی برابر با اول حمل یا فروردین ماه است. خاستگاه نوروز در سر زمین باستانی ما بوده که هنوز هم مردم مناطق گوناگون این حوزه بزرگ تمدنی، این روز را به عنوان یکی از کهنترین جشن های به جامانده از دوران آریاییان باستان و خراسانیان می شناسند. نوروز در افغانستان و ایران آغاز سال نو به شمار می رود و در برخی دیگر از کشورها مانند تاجکستان، روسیه، قرقیزستان، ازبکستان، ترکمنستان، آذربایجان، قزاقستان، گرجستان، آلبانی، چین، ترکیه، هند، پاکستان، از این جشن باستانی بزرگداشت به عمل می آید.

با روی کار آمدن سلسله طاهریان، سامانیان و آل بویه، جشن نوروز با گسترده گی بیشتری برگزار می شد. در این دوره ها، با فرارسیدن نوروز، شاعران دربار در ستایش آن شعر می سرودند و به شاه، فرارسیدن نوروز را شادباش می گفتند. بیهقی از شکوه مراسم نوروز در دربار غزنویان نوشته است و شماری از زیباترین آثار شعری از شاعران درباری پی چون فرخی، منوچهری و سعد سلمان در ستایش نوروز سروده شده اند.

این جشن بزرگ باستانی پس از حمله اعراب به این سرزمین و در دست کم دو قرن اخیر فراز و فرودهای فراوانی را آزموده است. در شماری از این کشورها بنابر دیدگاه های متفاوت مذهبی و یا تعصبات ملی، تجلیل از نوروز ممنوع گردید؛ اما مردم در خفا و پنهانی، که حساسیت نظام های غیر مردمی که در مخالفت با تجلیل نوروز قرار داشتند را بر نه انگیزند، این جشن باستانی را با عناوین گوناگون دیگر، گرامی می داشتند و به گونه های متفاوت آن را در منازل، زیارتگاه ها و در دشت و دمن تجلیل می کردند.

برای سال های طولانی در افغانستان نیز روز اول سال را به عنوان روز دهقان جشن می گرفتند و بنابر حساسیت های مذهبی نامی از "نوروز" برده نمی شد و این نام به مثابه یک تابو شناخته می شد و با دریغ در بسیاری از حلقه های تنگ نظر تا هنوز هم چنین است. مردم این روز را به عنوان روز اول سال و با نام های دیگر مانند میله گل سرخ، میله نهال شانی، بر افراشتن پرچم در زیارتگاه حضرت علی در شهر مزار شریف و یا بالا نمودن جهنده در مندوی کابل و زیارت سخی کابل و رفتن به زیارتگاه ها به مثابه جشن بهاری گرامی می داشتند.

در اوایل دهه هشتاد میلادی، دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان برای نخستین بار در طی یک سند تقنینی (مصوبه شورای وزیران) روز نوروز را به عنوان

یک جشن باستانی در سطح دولتی به رسمیت شناخت و به تمام نهادهای دولتی در مرکز و ولایات و همچنان رسانه‌های تصویری، گفتاری و نوشتاری وظیفه سپرد تا از این رویداد فرهنگی و تاریخی به گونه با شکوه تجلیل به عمل آورند. حالا با وجود مخالفت‌های متعصبین و ملامت‌های جیره خوار، این جشن به گونه گسترده در سرتاسر افغانستان و خارج از افغانستان و در بین خانواده‌ها بر طبق آیین‌های باستانی و سنتی، چیدن سفره‌های نوروزی، هفت میوه و میوه ترکرده و امثال آن برگزار می‌گردد.

خوشبختانه، در سال‌های اخیر نوروز، به معنای واقعی کلمه، جهانگیر شده است. مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۰ با تصویب قطعنامه پی، روز ۲۱ مارچ برابر با اول فروردین را در چهار چوب ماده ۴۹ و زیر عنوان فرهنگ صلح به عنوان «روز جهانی نوروز» به تصویب رسانید و در تقویم خود جا داده است. طی این اقدام برای نخستین بار در تاریخ این سازمان، نوروز به عنوان یک مناسبت بین‌المللی به رسمیت شناخته شد. در متن به تصویب رسیده ۲۳ فبروری ۲۰۱۰ توسط مجمع عمومی سازمان ملل، نوروز به عنوان این که قدامتی بیش از سه هزار سال دارد و امروزه بیش از ۳۰۰ میلیون نفر آن را جشن می‌گیرند، توصیف شده است. نخستین بار، نوروز سال ۱۳۹۱ (۲۰۱۲) را در صحن عمومی سازمان ملل متحد و همچنان در مقر یونیسکو جشن گرفتند و دبیر کل سازمان ملل نیز پیامی به این مناسبت صادر کرد.

حالا که نوروز باستانی ما به روز بین‌المللی نوروز تکامل یافته و در گستره‌ی بسیار پهناورتر از پیش و گویا در سطح جهانی برگزار می‌گردد؛ با اطمینان گفته می‌توانیم که این روز خجسته به عنوان جشن نوزایی و رستاخیز سالانه طبیعت و جشن طلوع پُر شکوه، دگرگون شونده و دگرگون ساز حیات طبیعی بر طبق قانون طبیعت و به مثابه میراث بزرگ فرهنگی و معنوی بشریت، برای همیشه پایدار

می‌ماند و در واقعیت به یک جشن فرهنگی و مردمی برای همزیستی در صلح، آزادی، رفاه، همدلی، هم‌گرایی و شگوفایی مردمان جهان، مبدل می‌گردد.

با درد و دریغ در سال روان بنابر آفت عالمگیر ویروس کرونا و سایه شوم آن در جهان، نوروز ما هم «قرنطین» شده و جشن‌های نوروزی و سال نو سخت به سردی گراییده است. در بخش بزرگی از جهان کارو بار تعطیل شده و اماکنی که زمانی پراز شور و زنده‌گی بودند حالا به خاطر محدودیت‌های که به زنده‌گی روزمره انجام گردیده، به شهر ارواح مبدل شده‌اند. این محدودیت‌ها شامل منع آمد و رفت، بسته شدن مکتب‌ها و موسسه‌های تعلیمی و تحصیلی، مغازه‌ها، بارها و رستوران‌ها، ممنوعیت سفر و تجمع پرشماری باشد. بر اساس آخرین آمار بی بی سی شمار مبتلایان به ویروس کرونا در سراسر جهان از سه صد هزار نفر گذشته و آمار مرگ و میر به بیش از ۱۳ هزار نفر رسیده است. در ایتالیا از روز شنبه نزدیک به ۸۰۰ نفر جان باخته‌اند و اسپانیا یکی از بیشترین آمار قربانیان ناشی از ابتلا به ویروس کرونا را در یک روز ثبت کرده است. در ۲۴ ساعت گذشته ۳۹۴ نفر در این کشور جان خود را از دست داده‌اند. بر اساس آمار رسمی بیش از ۱۷۰۰ نفر تاکنون در این کشور به دلیل ابتلا به کرونا در گذشته‌اند. بر اساس آمار وزارت صحت عامه، شمار مبتلایان شناسایی شده به کرونا در افغانستان به ۳۴ نفر رسیده است. این آمار بنابر گسترش لحظه به لحظه ویروس در سراسر جهان پیهم تغییر می‌کند.

اماکن مقدس مسلمانان به شمول مکه و مدینه و دیگر زیارتگاه‌های مشهور نیز مسدود گردیده که هیچگاه سابقه نداشته و تأثیر شدید روانی بالای زیارت‌کنندگان داشته است. همه ساله هزاران نفر از ولایات مختلف برای تجلیل نوروز به شهر مزار شریف می‌رفتند و در کنار زیارت سخی گرد هم می‌آمدند. در این مراسم علم نوروز (جهنده) برافراشته می‌شد. برخلاف معمول و بخاطر جلوگیری از شیوع کرونا

و هجوم مردم به این زیارتگاه، جهنده سخی حوالی ساعت ده شب و به دور از چشم رسانه ها، برافراشته شده است.

کشور عزیز ما افغانستان و مردم ستمدیده و جنگزده آن روزهای آغاز سال نو و نوروز را در زیر سایه شوم بیماری ناشی از ویروس کرونا سپری می کنند. بازگشت ده ها هزار نفر پناهنده از ایران که به احتمال زیاد شمار زیاد آنها به این مرض مهلک آلوده اند، ادامه جنگ و برادر کشی که در نخستین روز سال دست کم سی نفر از سربازان و افسران نیروهای امنیتی در زابل توسط طالبان کشته شدند و درگیری های نظامی در شانزده ولایت کشور همچنان ادامه یافته و از همه بدتر بی ثباتی سیاسی و نبود یک دولت کارآ، متحد، خدمتگزار و دلسوز مردم این فاجعه را هر چه بیشتر گسترش داده است. در چنین شرایط پر از اضطراب و دلهره، دلان و معامله گران سیاسی برای حفظ و کسب قدرت به هر شیوه ممکن حتی تا سقوط کشور به یک جنگ داخلی نیز آماده اند و به پیش بروند. آنان مسؤولیت تاریخی شان را در این برهه حساس و خطیر اصلاً درک نمی کنند. بر بنیاد همین وضعیت سخت ناگوار است که در تازه ترین گزارش سازمان ملل متحد، World Happiness Report افغانستان به صفت بدبخت ترین کشور و افسرده ترین مردم جهان شناخته شده است. در این گزارش شاخص های مانند امید به زنده گی، حمایت اجتماعی، فساد و دیگر موارد بررسی می شود.

با وجود این همه فلاکت ها و بدبختی های که بالای کشور ما تحمیل شده است، مردم جشن های باستانی و عنعنوی شان را به نحوی با دل پر غم تجلیل می کنند و می دانند که خوشی و غم، همزاد یکدیگر اند و بر طبق فلسفه وجودی نوروز بایست به فردای روشن همچنان امیدوار بود.

۲۳ مارچ ۲۰۲۰ برابر با ۴ حمل ۱۳

در باره نویسنده‌ی کتاب:

غلام دستگیر صادقی فرزند غلام جیلانی صادقی و بی بی زهرا صادقی به تاریخ هژدهم ماه حمل سال ۱۳۲۳ در باغ علی مردان شهر کابل متولد گردیده، پس از فراغت از لیسه عالی حبیبیه در سال ۱۳۴۱ و ادامه تحصیل در دانشگاه حربی به تحصیلات خویش در داخل کشور تا سطح کارشناسی ارشد و دیپلوم ماستری رشته اقتصاد سیاسی از انستیتوت علوم



اجتماعی کابل به پایان رسانیده و همچنان در خارج از کشور در رشته اداره عامه در کانادا، پلانگذاری اقتصاد ملی در مسکو و اداره و منجمنت با فن آوری‌های نوین معلوماتی در دنمارک ادامه داده است.

موصوف در جریان سال‌های طولانی در اداره‌های مختلف دولتی کشور خدمت کرده است. از آنجمله: در وزارت پلان به صفت مدیر پلان کولمبو، در وزارت مالیه به حیث مدیر عمومی اداری تصدی ملی بس، در اداره مرکزی احصاییه به صفت رییس توحید و انسجام و سپس معین اداره مرکزی احصاییه، در شورای وزیران به عنوان معاول اول اداره امور شورای وزیران در دهه هشتاد میلادی.

در جریان سال ۱۹۹۲ پس از سقوط حاکمیت دولتی جمهوری افغانستان و تشدید جنگ‌های خانمانسوز تنظیمی، ناگزیر میهن را ترک گفت و به کشور دنمارک پناهنده شده است و هم اکنون به صفت کارمند متقاعد با خانمش زکیه صادقی و سه فرزند، کاوه صادقی، نیلوفر صادقی و نرگس صادقی در دنمارک زنده گی می‌کند.